بسم الله الرحمن الرحیم

فتاوای

منبع العلوم کوه‌ون

جلد هفتم

اثر:
مفتی بزرگ، فقیه عصر
حضرت علامه مولانا محمد عمر سربازی

ملازهی، محمد عمر، ۱۳۱۲،
فتاوای منبع‌العلوم کوه‌ون / اثر محمد عمر (ملازهی) سربازی. تهران: ۱۳۸۳ ـ
ISBN:964-06-5035-8 (ج۵)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
فهرستنویسی براساس جلد پنجم، ۱۳۸۳.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. فقه حنفی ---- رساله علمیه. ۲. فقه اهل سنت --- رساله علمیه. الف عنوان .
BP ۱۷۴ / ۵ / ۲ف ۷م ۲۹۷/۳۳۲
کتابخانه ملی ایران. ۸۱-۳۲۵۵۶م

کتاب الطلاق

اگر به زن بگوید: شما طلاق هستید یک یا دو یا سه مرتبه

اس: اگر گفت ای زن شما طلاق هستید یا سه مرتبه یا دو یا یک مرتبه حکم همه را بنویسید.

اج: اگر گفت شما طلاق هستید و سه یا دو بار همین لفظ را تکرار کرد، پس یک بار گفتن یک طلاق رجعی است و دو بار گفتن دو رجعی و سه بار گفتن مغلظه می‌شود اگر زن مدخول بها باشد.

قال فی الدر: «کقوله انت طالق انت طالق، زیلعی»[1]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

سنه ۱۳۸۴ هـ ق

گفتن «کنارتان مرا خوابیدن حرام است» یک یا دو یا سه بار

اس: اگر سه یا دو یا یک مرتبه گفت خوابیدن کنار شما بر من حرام است فی المثل اگر زن‌ها دو باشند یا سه یا چهار مال یک مرد است چه حکم دارند.

اج: اگر گفته بود که خوابیدن شما بر من حرام است این لفظ کنایه است بلانیت طلاق بائن است و اگر یکی نیت کرده است یکی و اگر سه است.

قال الشامی: «فی لفظ حرام سیأتی وقوع البائن به بلانیة فی زماننا للتعارف»[2]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

سنه ۱۳۸۴ هـ ق

سوار شدن داماد با مادر زن بر یک سواری

اس: اگر داماد و مادر زن سوار یک الاغ شدند حکم آن چیست؟ آیا زن داماد طلاق می‌شود یا نه؟

اج: در صورت سواری داماد با مادر زن یکجا، اگر داماد را اشتها پیدا شد (و در صورت اشتها دست به مادر زن بی‌پرده برسد، زنش حرام می‌شود و اگر اشتها نباشد، حرام

۱- ردالمختار: ۵۶۸/۲، باب الصریح.

۲- مرجع سابق: ۶۳۸/۲

نمی‌شود، ولی این چنین سواری بدون ضرورت شدید، مناسب نیست که خطره دارد.
والمسئلة مذکورة باصلها فی الفقه.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)
سنه ۱۳۸۴ هـق

گفت «اگر تریاق بکشم، زنم به سه طلاق» و سوخته‌ی تریاق کشید

اس: چه می‌فرمایند علما دین متین درباره مسئله ذیل که زید نامی عادی تریاق بود اقرار و اعتراف نمود که اگر بعد از این تریاق کشیدم هر دو زنم به سه طلاق، طلاق‌اند و بعد از چند روز سوخته تریاق کشید آیا طلاق واقع می‌شود یا خیر؟

اج: قال الشامی: «الایمان مبنیة علی العرف»

و قال فی التنویر: «الایمن مبنیة علی الالفاظ لاعلی الاغراض»[۱] و فیه: فاذا عقدیمینه علی ما هو مأکول بعینه انصرفت الی العین لامکان العمل باالحقیقة و اذا عقدها علی ما هو لیس ماکولاً بعینه او هو ماکول الا انه لا تؤکل عینه عادة انصرفت الی ما یتخذ منه مجازاً...[۲]

و فی الفتاویٰ فی الهندیة: «و متی عقد یمینه علی فعل فاتی بما هودونه لم یحنث و ان اتیٰ بما هو فوقه حنث کذا فی المبسوط»[۳]

و فیها: «اذا حلف لا یاکل حنطة فاکل مع غیرها فان کانت الغلبة للمعلوف علیه یحنث و ان کانت الغلبة لغیر المحلوف علیه لا یحنث و ان کانا سواء

فاالقیاس ان یحنث و فی الاستحسان لایحنث...والاصل فی جنس هذه المسائل انه اذا عقد الیمین علی عین موصوفة بصفة فان کانت داعیة الی الیمین ببقائها والافلا الخ...»[۴]

از این عبارت امور ذیل مستفاد شدند.

۱ـ اینکه مدار ایمان، بر عرف است؛ قولی باشد یا عملی.

۲ـ مدار ایمان، بر الفاظ است نه بر معانی و اغراض.

۳ـ اینکه آن همان شییء اگر ماکول بعینه است، یمین، به عین آن متعلق می‌شود و اگر نه بر آنچه از آن، گرفته شود.

۱- ردالمختار: ۹۹ و ۹۸/۳ ۲- مرجع سابق: ۱۲۰/۳، مطلب اذا تعذرت الحقیقة...
۳- الهندیة: ۲۰۰/۳، الأیمان، الباب الخامس، ط کانفور
۴- همان: ۱۹۶/۲، الأیمان الباب الخامس

۴ـ اگر یمین به شییء مهم‌تر واقع شد و حالف ادنای آن را مرتکب شد حانث نمی‌شود.

۵ـ اگر محلوف علیه را مختلط کرده با چیزی دیگر و بخورد اگر مستهلک یا مغلوب شود، حانث نمی‌شود و اگر غیر محلوف علیه مغلوب و او غالب شود، حانث می‌شود.

۶ـ اگر حلف بر چیزی موصوف به صفتی و اسمی داعیه به یمین بود، تا همان اسم و صفت باقی است، یمین می‌ماند و اگر بکند حانث می‌شود و اگر آن صفت و اسم، به صفتی و اسمی دیگر متغیر شود، مرتکب آن در این حالت حانث نمی‌شود.

لذا دیده شود اگر سوخته‌ی مذکوره در عرف و عادت به اسم و صفتی بعد از سوختن غیر از تریاق یعنی به سوخته مشهود و معروف است و در وقت سوختن او هیچ جزئی از اجزای تریاق دیده نشده بالکل اجزای تریاق، مستهلک گردیده و اثر اول باقی نمانده است، حانث نمی‌شود و اگر نه حانث شده و طلاق واقع می‌گردد.

قال فی العالمگیریة: **«و لو حلف لا یاکل زعفراناً فاکل کعکا علی وجه زعفران یحنث کذا فی فتح القدیر»**

و فیها: **«حلف لا یاکل من هذه النخلة اوالکرم فاکل من رطبها او تمرها او جمّارها او طللعها او بسرها او دبس یخرج من ثمرها او عنبه او عصیره حنث لکن الشرط ان لا یتغیر بصنعة حادثة حتی لا یحنث باالبنیذ والناطف والخل والدیس المطبوخ کذا فی الکاف»**[۱]

و فیها: **«لو حلف لا یاکل من هذا المسلوخ فاذیبت الیة هذا المسلوخ حتی صارت دهنا فاکل لا یحنث کذا فی الخلاصة»**[۲]

و فیها: **«لو حلف ان یاکل الفلفل فاکل طعاماً فیه فلفل ان کان یوجد طعمه کان حانثاً والافلا»**[۳]

و فیها: **«حلف لا یأکل خبزاً فاکل قرضاً یقال له باالفارسیة کُلیجه او جوزینجا او میسرا فارسیة نواله قال محمدبن سلمة لا یحنث فی الوجوه الثلاثة والمختار ما قاله الفقیه ابواللیث ان فی الجوزینج لا یحنث لانه لا یسمیٌ خبزاً مطلقاً و صارکما یقال بالفارسیة نان زرد آلو و اما فی القرص والمیسر یحنث لان القرص خبز مطلق والمیسر خبز و زیادة»**[۴]

از این همه جزئیات این چیزها معلوم گردیدند: یکی اینکه اگر از اجزاء و اثر آن چیزی باقی است، حانث می‌شود. دوم: اگر صفت و اسم آن متغیر شده است به کدام طوری حانث نمی‌شود.

۱- الهندیة: ۱۹۵/۲ ۲- همان: ۱۹٦/۲ ۳- همان: ۱۹۷/۲
۴- همان: ۱۹۷/۲

بعد از نوشتن جواب از اهل خبرة تحقیق کرده شد معلوم گردید که در سوخته نشه و اثر تریاق باقی است زائل نمی‌شود لذا اطلاق واقع شده است به خوردن آن و هر دو زن به سه طلاق مغلظه شده‌اند.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۱۸ رجب ۱۳۸۴ هـ ق

حالف در حلف مذکور خود بعد از کشیدن سوخته تریاق حانث شد و هر دو زنش به طلاق مغلظه از وی جدا گشته‌اند.

بنده تاج محمد ـ ۲۰ رجب ۱۳۸۴

الجواب هوالصواب ـ عبدالرحمن عفی عنه ۱۹ رجب

المجیب مصیب ـ محمد عبدالله عفی عنه پیشنی

الجواب صحیح ـ محمد عثمان عفی عنه

واقع شدن طلاق زن حامله

اس: طلاق زت حامله می‌شود یا نه؟ و جماع او تا چه مدت جایز نمی‌شود؟

اج: طلاق زن حامله واقع می‌شود و جماع او شرعاً وقتی ندارد مگر اوقات اعذار شرعیه. کذا فی الفقه.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۱۵ جمادی الثانی ۱۳۸۵ هـ ق

طریق سنت طلاق دادن

اس: طریق سنت در طلاق دادن چگونه است؟

اج: طلاق به طریق سنت این است که زنی که او را نکاح و جماع کرده است از سه حال خالی نیست: از زنان حیض‌دار است یا از آنها است که از غایت بزرگی یا کوچکی حیضی ندارد و یا حامله است.

اگر صاحب حیض است در سه طهر جداگانه او را سه طلاق بدهد و جماع در این میان نکند یعنی در یک پاکی یک طلاق و چون این پاکی گذشت و طهر دیگر آمد دیگر طلاق بدهد و چون حیض دوم آمد و پاک شد طلاق سوم بدهد بعد از این چون حیض آمد و پاکی

شد عدت او گذشت.

و اگر از اصحاب حیض نیست در سه ماه در هر یک ماه یک طلاق دهد.

و اگر حامله است هم او را در سه ماه سه طلاق بدهد(۱)

حکم گفتن «اگر در کنار تو بخوابم، به کنار مادر و خواهر خود بخوابم»

اس: در این مورد دستور شرعی چیست که یک نفر در حالت غضب منکوحه‌ی خود را گفت اگر در کنار تو بخوابم به کنار مادر و خواهر خود بخوابم، طلاق رجعی می شود یا بائن؟

اج: در هندیه نوشته است:

«ان وطئتکِ وطئتُ امی فلا شییء علیه کذا فی غایة السروجی»(۲)

پس به حکم این جزئی هندیه اگر عرف نباشد از گفتن این کلمه هیچ چیزی واقع نمی‌شود، اما چونکه گفتن این کلمه عرفاً به طلاق ۱ مستعمل است لذا بدون نیت هم یک طلاق بائن واقع می‌شود و در عدد نیت او اعتبار دارد.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۳ ربیع الآخر ۱۳۸۶ هـ ق

گفتن «اگر فلان کار را بکنم، زنم طلاق است» حکم طلاق رجعی

اس: اگر کسی بگوید که من اگر زنا و شراب و بچه بازی بکنم زنم طلاق است و نگوید به دو یا یکی یا سه فقط بگوید که طلاق است پس حکم این شخص و این مسئله چیست؟ و اگر طلاق رجعی باشد پس حکم رجعی چیست و تا چند مدت است و بعداً نمی‌شود؟

اج: این شخص اگر این الفاظ ناشایسته را انجام دهد، چونکه این لفظ مصدر منکّر و طلاق صریح و از آن قسم است که یک طلاق رجعی واقع می‌شود، پس حکم رجعی اینکه اگر در میان عدت به قول یا فعل رجوع کند، صحیح است و بعد از گذشتن عدت به غیر نکاح نمی‌تواند رجوع کرد و آن هم موقوف به رضای زن و مهر جدید است(۳)

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۱- کذا فی الجوهرة النیرة: ۸۸/۲

۲- الهندیة: ۱۲۶/۲، الباب التاسع فی الظهار، ط کانفور

۳- حاشیه‌ی بهشتی زیور: ۲۵/۴، به حواله‌ی حاشیة علامه شلبی علی تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق: ۲۵۷/۲

۲۳ جمادی الاول ۱۳۹۰ هـق

عدم وقوع طلاق به سبب زنا با خواهر زن

اس: دو برادر دو خواهر را ازدواج کردند یک برادر با زن برادر خود زنا می‌کند که خواهر زن اوست آیا زنش طلاق می‌شود یا نه و هم اگر کسی خواهر زن خود را زنا کند.

اج: حکم این هر دو مسئله یکی است، زن زناکننده در هر دو صورت طلاق نمی‌شود اگر چه جرم کبیر است.

و در فتاوای دارالعلوم دیوبند قسمت امدادالمفتین[1] از شامی نقل کرده است که در صورت زنا با خواهرِ زن، تا که مدت عدت خواهر زنش نگذرد، همین مرد نزد زوجه‌ی خود که با خواهرش زنا کرده است، نرود و به او جماع زن خودش هم در این مدت روا نیست. اما مفتی صاحب را اشتباه شده است و عبارت را مشتبهاً و مختلصاً و ناقصةً نقل کرده است بلکه از عبارت شامی دو مسئله معلوم می‌شود یکی حکم خواهر زن که در اول شب نکاح در بستر خواهر منکوحه خفته بود و شوهر خواهرش آمده زن خود فهمیده اشتباهاً جماع کرد پس در این صورت قاعدت خواهر زنش نگذرد، نزد زن خود نرود، و دوم حکم خواهر زن که بعد از زفاف زن خود به او زنا کرد عدت و طلاق بر زنش نمی‌آید. اول را از بحر و دوم را از درایة به حواله‌ی کامل نقل فرموده است[2]

و مزیدات مسئله، در ردالمختار باب العدة موجود است[3]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۸ جمادی الاول ۱۳۹۲ هـق

گفت «اگر فلانی را نکشم، زنم طلاق است» و فلانی (محلوف علیه) به مـرگ طبیعی خود بمیرد

اس: مردی گفت اگر فلان را نکشم زنم طلاق است و شخص محلوف علیه قبل از کشتن او بموت خود مرد آیا زن حالف طلاق می‌شود یا نه؟

اج: اولاً چندی قواعد و جزئیات باید دانست:

۱- ج ۳ و ۴ ص ۱۲۰
۲-کذا فی ردالمختار: ۳۸٦/۲، باب المحرمات
۳- مرجع سابق: ۸۴٦/۲

صاحب درّ می‌فرماید: «والاصل انه متی عجز عن شرط الحنث حنث فی العدمی لاالوجودی»

و ابن عابدین شامی می‌فرماید: «اعلم انهم صرحوا بان فوات المحل یبطل الیمین و بان العجز عن فعل المحلوف یبطلها ایضالو موقتة لا لو مطلقة و بان امکان تصور البر شرط لانعقادها فی الابتداء مطلقاً و شرط لبقائها لو موقتة»

و قال: «والحاصل انه اذا کان شرط الحنث عدمیا فان عجز عن شرط البرّ بفوات محله لا یحنث و ان مع بقاء المحل حنث سواء کان المانع حسیّا اولا و کذا لو کان المانع کونه مستحیلا عادة کمس السماء و ان کان الشرط وجودیا لا یحنث مطلقاً و لو کان المانع غیر حسّی فی المختار»(۱)

و در جلد سوم می‌نویسد: «امکان تصور البرّ فی‌المستقبل شرط انعقاد الیمین و لو بطلاق...، علائیة».

و فی‌الرد: «فاالمراد امکان وجوده فی المستقبل ای امکانه عقلاً و ان استحال عادة... قوله (ففی حلفه) و حاصل المسئلة اربعة اوجه: الیمین اما مقیدة او مطلقة و کل منهما علی وجهین...»(۲)

و فی العلائیة فی مسئلة الکوز: «و ان اطلق و کان فیه ماء فصب حنث لوجوب البر فی المطلقة کما فرغ و قد فات بصبه و اما الموقتة ففی آخر الوقت»

و فی الشامیة: «قوله (و فی لیصعدن السمآء)... والعدم یتحقق فی غیرالمقدور»(۳)

و فی الهندیة: «و لو قال ان لم اقتل فلاناً فامرأته طالق و فلان میت و هو عالم به تنعقد یمینه لتصور البر ثم یحنث للحال لعجز عادة کمسئلة صعود السمآء و ان لم یکن عالماً بموته لا یحنث عند ابی حنیفة و محمد رحمهماالله کما فی مسئلة الکوز»(۴)

از این عبارات چند چیز معلوم شد:

۱ـ یکی اینکه اگر شرط عدمی باشد و از کردن آن عاجز شود، هم حانث می‌گردد اگر محل باقی است.

۲ـ فوت محل، شرط یمین را باطل می‌کند.

۳ـ امکان وجود بّر شرط انعقاد است در ابتدا مطلقاً و در بقا، فقط در موقته شرط است نه

۱- ردالمختار: ۵۶۳/۲، باب التعلیق و ۵۴۰، باب التعلیق مطلب فی مسئلة الکوز
۲- مرجع سابق: ۱۰۹/۳، کتاب الأیمان ۳- مرجع سابق ۱۱۰/۳ و ۱۱۱
۴- الهندیة: ۲۱۹/۲، الأیمان، الباب الحادی عشر فی الیمین فی الضرب والقتل

در مطلقه.

۴ـ یمین باالله و یمین باالطلاق در این مسئله برابراند.

۵ـ عدمی در غیر مقدور عادتاً و ممکن عقلاً هم ثابت می‌گردد.

خلاصه، مسئله مسئوله از شروط عدمی و هم مطلق است و در وقت یمین محلوف علیه زنده است و قدرة برهم موجود بود و بعد از موت هم ممکن است عقلاً، و محل که زن است هم تا حال موجود است و جزئی هندیه هم مؤید است لذا این طلاق در وقت مردن محلوف علیه واقع خواهد شد.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۲۴ ربیع الثانی ۱۳۹٦ هـق

زید به بکر گفت: «هر کس تو را بگوید بکر، زنش طلاق است» چه حکم دارد؟

اس: زید گفت ای بکر هر کس تو را بگوید بکر، زن او به ۱۳۰ طلاق طلاق است آیا این چه طور می‌شود زن هر کس طلاق می‌شود یا نه زن زید؟

اج: اگر بعد از گفتن این حرف، زید بکر را بکر گفت زن زید سه طلاق مغلظه می‌شود و باقی ۱۲۷ طلاق تمسخر به قرآن مقدس است و اگر غیر زید بکر را بکر گوید زنش طلاق نمی‌شود.

قال فی التنویر: «جماعة یتحدثون فی مجلس فقال رجل منهم من تکلم بعد هذا فامرئته طالق ثم تکلم الحالف طلقت امرئته...» قال الشامی: «قوله (ثم تکلم الحالف) سکت عمااذا تکلم غیره والظاهر انه لایقع لان تعلیق المتکلم لا یسری حکمه الی غیره...»[۱]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۴ شعبان ۱۳۹٦ هـق

به برادر خود گفت: «اگر نماز نخوانید، زنم طلاق است» و برادر یک بار متصلاً نماز خوانده و پس از آن نمی‌خواند

اس: اگر کسی بگوید برای برادر خود که اگر نمار نخوانید زنم طلاق است و آن برادر بسا اوقات مجنون و معتوه می‌گردد بعد از این کلمه برادر یک بار دیده شد که نماز خواند یعنی

۱- ردالمختار: ۵۰۱/۲، قبیل باب الکنایات

همان نماز یک متصلا این کلمه گفته شد و بعد از این اکثر ظن این است که نماز نمی‌خواند چراکه معتوه است آیا زنش طلاق می‌شود یا نه؟ و آیا مراد همین یک نماز می‌شود یا نه در تمام عمر اگر نماز نکند زنش طلاق می‌شود؟ و نیت نداشته که مراد به‌کدام نماز بوده؟

اج: در این صورت زنش طلاق نمی‌شود ۱ـ زیرا برادرش یک بار نمار خوانده است این کلمه تعلیق بالمنفی است که صحیح است نظیرش در فقه این است:

«قال ان لم تجیء صهرتی اللیاقة فامرأتی کذا ـ و ان لم یاخذ زید الکرسی زوجته طالقاً»(۱)

و چون برادر گاهی از جنون با فاقه می‌آید در این وقت فعل او معتبر است و محلوف علیه عاجز گفته نمی‌شود البته اگر مجنون دائمی می‌بود چونکه عاجز و غیر مکلف بود تعلیق حالف منعقد نمی‌گشت؛ **کما فی الشامیة.**

«(تنبیه) حیث قال: اعلم انهم صرحوا بان فوات المحل یبطل الیمین و بان العجز عن فعل المحلوف علیه یبطلها ایضاً»(۲)

و چونکه این تعلیق به فعل الغیر است، عجز و عدم عجز همان غیره معتبر است و چون با فاقه آمده و نماز خوانده دو برائت دیده شده، برادر معلِق حانث نشده و زن او طلاق نمی‌شود. و این لفظ چونکه صریح است احتیاج نیت ندارد.

و لفظ «اگر» در فارسی کلمه‌ی شرط و به معنی «اِنْ» در عربی است که تعلیق به «اِنْ» و «اگر» به کردن فعل است یک بار نه بیشتر.

قال فی الهندیة: «والفاظ الشرط اِن و اذا و کل و کلما و متی و متی ما ففی هذه الالفاظ اذا وجد الشرط انحلت الیمین وانتهت لانها لا تقتضی العموم والتکرار فبوجود الفعل مرة ثم الشرط وانحلت الیمین فلا یتحقق الحنث بعده الا فی کلما...»

و قال: «**والالفاظ التی هی للشرط باالفارسیة** اگر و همی و همیشه و هرگاه و هر زمان و هر بار...»(۳)

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۲۸ ذیحجه ۹۸ هـ ق

۱- عفرالدریة فی تنفیح الفتاوی الحامدیة: ۴۳/۱
۲- ردالمختار: ۵۶۳/۲، قبیل باب طلاق الریض
۳- الهندیة: ۸۲/۲، الباب الرابع فی الطلاق بالشرط

گفتن «یک، دو، سه، من زن نمی‌خواهم» و سه سنگ انداختن

اس: چه می‌فرمایند علما دین متین و مفتیان شرع متین در این مسئله ذیل: اقرار نامه بنی بخش و؟؟؟ دوشنبه: بنده در دپکور بودم و با عده‌ای جوان همانجا نشسته بودیم و تریاق و چرس با آنها کشیدم و بعداً آمدم به خانه خود و تا حال ننشسته بودم از مادرم پرسیدم که تو شام درست کرده‌اید یا خیر مادرم گفت شام نیست بنده رفتم سر اطاق برای خواب بعداً پدرم آمد که بیا پائین برو به پشه‌بند خود بخوابید بعداً بنده گفتم یک دو سه من زن نمی‌خواهم و سه سنگ انداختم به زیر اطاق و حالا سه ماه گذشته است.

اج: در اینجا این قائل سه چیز جمع کرده است یکی ذکر عدد یک دو سه، دوم من زن نمی‌خواهم، و سوم سه تا سنگ انداخته.

حکم اول این است که اگر ذکر عدد در طلاق صریح باشد یکی یا سه باشد جداگانه اعتبار دارد و اگر در کنایات باشد حکم سه هم یکی است[1] و سه تا سنگ هم در این مقام ملحق به آن است و جمله مستعمله‌ی فارسی لفظ کنایه انشائیه‌ی حالیه است و هم در حالت غضب و ذی احتمالات است. لذا اگر گوینده نیت طلاق داشته بود زنش به یک طلاق بائن مطلقه شده است و رجوع جایز نیست آری نکاح جدید می‌تواند اگر چه مدت کم گذشته است یا بسیار و اگر از نیت طلاق منکر است با ادای حلف تصدیق کرده شود.

قال فی الهندیة: «والاصل الذی علیه الفتویٰ فی زماننا هذا فی الطلاق باالفارسیة انه اذا کان فیها لفظ لا یستعمل الا فی الطلاق فذلک لفظ صریح یقع به الطلاق من غیر نیة اذا اضیف الی المرأة و ماکان باالفارسیة من الالفاظ ما یستعمل فی الطلاق و فی غیره فهو من کنایات الفارسیة فیکون حکمه حکم کنایات العربیة فی جمیع الاحکام کذا فی البدایع»[2]

و فیها ایضاً: «و لو قال لامرئته تومرا نشائی تا قیامت او همه عمر لایقع الطلاق بدون النیة»[3]

و در عزیزالفتاویٰ در ضمن سؤالی به زبان هندی می‌نویسد:

زیدنی اپنی زوجه مسماة هندکو به کهکر اپنی مکان سی نکالد یاکه جا تو میرمی کام کی نهیی ـ الی ان قال ـ میی اسی نهیی چاهتا الخ.

مولانا در جواب می‌فرماید:

۱- کذا فی فتاوای دارالعلوم دیوبند (عزیزالفتاوی): ۳و۳۰۰/۴
۲- الهندیه ۶۶/۲ مطبوعه‌ی کانفور
۳- همان: ۶۷/۲

«یه الفاظ جو شوهر نی زبان سی کهیی یا خط میی لکهی کنایه‌کی الفاظ هـیی صـریح طلاق کی الفاظ نهیی هیی ان الفاظ میی نیت کا اعتبار هوتا هی...»[۱]

خلاصه اینکه ترجمه‌ی «مین اسی چاپتا» در فارسی «من او را نمی‌خواهم» است یعنی زن و نیز معنی عبارت فارسی هندیه که «تو مرا نشائی» هم همین است فقط ایـن صـیغه‌ی غایب است و دیگر فرقی ندارد و اگر گفته شود که زن حاضر نبود و با پدر گفتگو واقع شد، گویم لازم نیست حضور زن برای وقوع طلاق[۲]

هذا ما عندی والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر غفرله

غره محرم الحرام ۱۴۰۱ هق

گفتن «ان شاءالله» در طلاق

اس: اگر کسی طلاق کلما خورد و در عین سوگند خوردن به زبان انشاءالله کرد ولی طرف دیگر که سوگند می‌دهد نشنید، چه حکم دارد و علاجی دارد یا نه؟

اج: این انشاءالله را اگر به همین کلما و غیره متصل کرد و چنان گفت که قابل شنیدن او شد اگر چه آن طرف نشنید تا هم این سوگند را باطل می‌کند و حرجی بر سوگند خورنده نیست.

قال فی ردالمختار: «**و عن الحلوانی کل ما یختص بااللسان یبطله الاستثناء**».

و فی التنویر والدر: «**قال لها انت طالق ان شاءالله متصلا مسموعاً لا یـقع بـحیث لو قـرب شخص اذنه الی فیه یسمع**».

و فی الشامیة: «**قوله (مسموعاً) هذا عند الهندوانی و هوالصحیح کما فی البدائع و عندالکرفی لیس بشرط**»[۳]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۱۲ رجب ۱۴۰۲ هق

گفت: «مرا کنار تو خوابیدن گوشت خنزیر است»

اس: اگر شوهر با زن خود دعوا داشت و نزدیک به زد و خورد رسیدند پدر زن دخالت

۱- فتاوای دارالعلوم: ۳و۳۰۷/۴ و کذا فی کفایت المفتی: ۲۳/٦

۲-کذا فی ردالمختار ج ۲ و فتاوای دارالعلوم (عزیزالفتاوی): ۳و۲۵۲/۴

۳- ردالمختار: ۵۵۲/۲، مطلب مسائل الاستثناء والمشیئة

نمود و گفت چرا از اخلاق خود بر نمی‌گردی شوهر شروع به فحاش کردن پدر زن گردید، دختر می‌گوید چرا به پدرم دشنام می‌دهید شوهر می‌گوید مگر مهترت (سرپرست و ولی تو) پدرت هست دختر می‌گوید بله چراکه پدرم از وقت عقد نکاح من و تو مؤنهٔ خرج و نفقه و منزل و جاه برداشت کرده است و شما بیش از تریاک کشیدن نیستی شوهر می‌گوید اگر مهتر شما پدرت باشد مراکنار خوابیدن توگوشت خنزیر است و این، در حالت خشم بوده است آیا طلاق واقع می‌شود یا نه؟

اج: این لفظ «کنار خوابیدن تو» مراد از آن در عرف بلوچی، کنایه است از جماع کردن «و گوشت خنزیر» کنایه است از حرام پس معنی این کلام این است که مرا جماع کردن تو حرام است پس اگر خود به خود حرام می‌گفت، به قول مفتی به بلانیت یک طلاق بائن واقع می‌شد **کما حققه الشامی**(۱)

لیکن چون این لفظ عین آن نیست بلکه کنایه‌ی آن و به لفظ شرط مذکور است، تفصیلش این است که اینجا شرط مقدم است بر جزاء یعنی «اگر پدرت مهتر تو باشد» و در کلام زن هم مذکور است که «مهتر من پدرم هست» و جز اهم اسم و به غیر حرف «ف» مذکور است پس در این صورت این لفظ کنایه‌ی حالی از لفظ حرام مـی‌گردد، **کما صرح فی الهندیة فی بحث الشرط والجزاء**(۲)

لذا این شخص سوگند داده شود که مرادش از کنار خوابیدن و گوشت خنزیر چه بود اگر اقرار کرد که جدایی و حرمت بود پس یک طلاق بائن واقع می‌شود و بدون نکاح دوم، زن بر او حرام است و اگر سوگند خورد که مقصدم حرمت جماع و جدایی نبود چیزی دیگر بود پس دیانةً قولش اعتبار کرده می‌شود و زن بر او حلال است.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۴ محرم الحرام ۱۴۰۴ هـ‌ق

طلاق بالمال نمود و سپس به سه طلاق، قبض نوشت

اس: مثلاً زید زن خود را طلاق داد به این شرط که تو زن همان مهریه و باقی چیزهایی که برایت داده‌ام به من تحویل دهد زن قبول کرد یعنی مهریه و چیزها را برای زید داد بعداً زید

۱- ردالمختار: ۵۰۳/۲، اول باب الکنایات و ٦۰۰، الایلاء، مطلب فی قوله انت علیّ حرام

۲- ۸۵/۲

گفت من تو را طلاق کردم آیا زید بدون نکاح ثانی می‌تواند که رجوع کند یا نه؟ و این طلاق چه طلاقی است؟

و هم در این موضوع زید قبض طلب کرد پس زن زید در قبض این طور نوشت که من مهریه‌ی خود به عوض سه طلاق به زید دادم و در حضور زید خوانده شد هیچ انکاری نکرد چه حکم دارد.

اج: در این صورت از اول کلمه یک طلاق بائن واقع شده بود که طلاق باالمال است به غیر نکاح دوم و مهر جدید رجوع نمی‌توانست اما چون نامه نوشته شد و عوض سه طلاق گفته شد و در جلوی زید خوانده شد و خاموشی اختیارکرد پس این وقت زنش به سه طلاق مغلظه شد که به نکاح دوم و به غیر گرفتن شوهر دوم و مردن و جداکردن او، برای زید این زن روا نیست(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

٦ صفر ۱۴۰۴ هـ ق

حکم گفتن «من قسم وزن طلاق می‌خورم»

اس: اگر کسی بگوید که من قسم وزن طلاق می‌خورم که فلان کار این طور است و بعداً که تحقیق شد دروغ است و خود او هم بگوید که دروغ گفته‌ام آیا به گفتن همین کلمه نکاح بر سر او لازم می‌شود یا نه؟

اج: به این کلمه یک طلاق رجعی واقع می‌شود و اگر عدت نگذشته است نکاح نمی‌خواهد فقط رجوع کند و اگر عدت گذشته دوباره نکاح می‌خواهد و کفاره قسم هم بر او لازم است.

چه چیزی باعث وقوع طلاق می‌شود؟

اس: چه مواردی باعث طلاق شدن زن می‌شود منظورم از خطاهای مرد می‌باشد که چه اعمالی از مرد رخ دهد که باعث طلاق زن می‌شود شرح دهید.

اج: هر مواردی که موجب کفر شوهر و یا زن شوند بین هر دو جدایی واقع می‌شود یا شوهر آن را به کدام نوعی شرعی از خود جدا کند.

۱-کذا فی الشامی ج ۲ و غیره

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)
۱۱ رجب ۱۴۰۵ هـ ق

زن مدعی است که دامادش به هدف عمل بد او را دست زده و داماد، منکر آن است

اس: زنی سابقه افعال زیل دارد:

۱ـ می‌گوید پدر شوهرم به کنار من به خاطر افعال بد آمده است.

۲ـ فرزند خود را هم نسبت می‌کند که به کنارم آمده حال آنکه دروغ شده‌اند هنوز دختر و او عاروس کرده شده است ولی این زن به دامادی این مرد راضی نبوده است بلکه مخالفت داشته است و در شب اول که عاروسی کرده شده‌اند دختر به کنار مادر خود رفته و تماس به شوهر نداشته است بعد از مدتی مادر دختر می‌گوید که داماد من به کنارم آمده به خاطر افعال بد حتی شلوار بند مرا قطع کرده است تقریباً تا دو سه شب و آماده به قسم خوردن است و داماد می‌گوید من به اراده‌ی هیچ چیزی نرفته‌ام بلکه به خاطر این رفته‌ام که زنم همونجا بوده است و هم آماده به قسم خوردن است لذا اگر چنانچه طرفین قسم بخورند این معامله چگونه می‌شود؟ و در این زمان این را یک حیله شمرده‌اند که مادرزن داماد خود را به خود نسبت می‌کند تا که طلاق دخترش واقع گردند.

اج: در این صورت زن مدعیه است و بر اثبات دست رسانیدن داماد بدن او را بی‌پرده به غرض فاسد نه تنها دست رسانیدن به شلوار، دو گواه ثابت کند، اگر ثابت کرد، زن داماد از او جدا می‌گردد، و اگر گواه نیست، علیه داماد قسم می‌آید و اگر قسم خورد زن او طلاق نمی‌شود و اگر از سوگند خوردن انکار کرد زنش جدا می‌گردد.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)
۱۰ رجب ۱۴۰۵ هـ ق

شوهر به زنش گفت «اگر فرج تو از ذکر من بهتر است، تو طلاقی»

اس: زن و مردی با هم نشسته و صحبت می‌کردند در میان حرف‌هایشان ناگهان زن گفت فرج من از ذکر تو بهتر است مرد گفت ذکر من از فرج تو بهتر است بعداً مرد گفت ای زن اگر فرج تو از ذکر من بهتر باشد تو به سه طلاق طلاق هستی و بر من حرام هستی مثل مادر و

خواهر من هستی این زن طلاق می‌شود یا نه؟

اج: در حین گفتن این کلمه اگر هر دو تا ایستاده بودند طلاق زن واقع خواهد شد زیرا در این صورت فرج زن از ذکر مرد بهتر است اما اگر هر دو نشسته بودند زن طلاق نمی‌شود زیرا در این صورت ذکر مرد از فرج زن بهتر است.

قال فی البزازیة: «قالت ان لم یکن فرجی احسن من فرجک فکذا و قال ایضاً کذلک، ان کانا قائمین وقت الحلف برّت المرأة و حنث الزوج لان فرجها احسن حال القیام و فرجه حال القعود و ان کانا قاعدین برّ و حنث و ان کان الرجل قائماً وهی قاعدة او کان الرجل قاعداً وهی قائمة قال الفقیه ابوجعفر لاعلم لنابه و ینبغی ان یخشالان شرط البر فی کل ان یکون فرجه احسن من الآخر و لم یوجد»(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۲۳ ربیع الثانی ۱۴۰۶ هـق

استثناء با ان شاءالله در طلاق

اس: چه می‌فرمایند علما دین مبین دربارهٔ مسئله‌ی ذیل:

آقایان زردکوهی نزد بنده آمده استفتاء به این نحو نموده‌اند که ما نزد حاکم شرع قسم زن طلاق خورده‌ایم که مال مورد بحث مال ما نیست بلکه مال محمدکریم و بستگانش می‌باشد و بی‌فاصله کلمه انشاءالله گفته‌ایم آیا در این صورت نزد حنفیه طلاق زنان ما واقع شده است یا خیر؟

بنده طبق مذهب احناف جواب داده‌ام که طلاق واقع نشده است مگر اولیاء زنانشان اعتراض داشتند که چگونه معلوم شده که اینها کلمه انشاءالله را گفته‌اند پس از ایشان سؤال کردم که در قرب و جوار شما کسی بوده که کلمه انشاءالله را شنیده است گفتند بله هم قطاران ما شنیده‌اند و از همراهان سؤال کردم شما شنیده‌اید گفتند بله چنانچه آنها شهد باالله شهادت ادا نمودند ولی برای مزید اطمینان به خود نام بردگان فوق قسم دادم و قسم خوردند بناءً علیه طبق مذهب حنفیه به آنها فتویٰ دادم که زنان شما الآن کماکان زن شما هستند.

کما فی التنویر: قال لها انت طالق انشاءالله متصلاً مسموعاً بحیث لو قرب شخص لذنه الی فیه لیسمع فصح استثناء الاصم، لایقع، تنویر و در ردالمختار، ۲/۷۰۰ و ۷۰۱.

۱- البزازیة علی هامش الهندیة، ۱۸۷/۴

۲ـ و یقبل قوله ان ادعاه‌ای ادعی الاستثناء وانکرته فی ظاهرالمروی ای عن صاحب المذهب (تنویر و در المختار علی هامش ردالمحتار، ۷۰۲/۲).

والله اعلم تاج محمد بزرگزاده

استفتای مسئله فوق و جواب آن از مولانا روابند ـ رح ـ

چه می‌فرمایند علماء کرام و حضرت مولانا عبدالله روابند صاحب درباره مسئله زیر:

۱ـ چند نفر به اسامی... که بدین شرح زن طلاق خورده‌اند زن من به سه طـلاق طـلاق است که مال مورد بحث مال ما نیست بلکه مال محمد کریم و بستگانش می‌باشد و متصلاً کلمه انشاءالله گفته‌ایم.

۲ـ آیا گواهی گواهان متهمین و مدعی‌ها و هم قطاران برای شنیدن لفظ انشاءالله به هـم دیگر عوضی مورد قبول است یا خیر؟

۳ـ خود متهمین مدعی هستند که ما متصلاً انشاءالله گفته‌ایم آیا قسم بر متهمین است یا خیر؟

۴ـ گواهی محمد کریم و بستگانش درباره اینکه انشاءالله را نام بردگان متهمین مورد بحث نگفته‌اند بلکه متهمین مذکور بدین شرح زن طلاق خورده‌اند که زن من که دختر فلانی است به سه طلاق طلاق است که این سال‌ها مال ما نمی‌باشند بلکه مال محمد کریم با بستگانش می‌باشند بدون انشاءالله، مورد قبول است یا خیر؟ جواب را مشروعاً با دلایل و حواله کتب فقهی تحریر فرمایید.

الجواب و هوالموافق للصواب: ۱ـ کلمه انشاءالله در صورتی مؤثر است که با لفظ طلاق متصل باشد و بین لفظ طلاق و کلمه انشاءالله فاصله‌ای وجود نداشته باشد پس اگر به طوری که در استفتاء نوشته شده است لفظ انشاءالله بعد از تمام جملات که مال مورد بحث مال ما نیست بلکه مال محمد کریم و بستگانش می‌باشد متصلاً گفته شده است پس این جملات اجنبی فاصله کلمه انشاءالله بی‌تأثیر و طلاق واقع خواهد شد.

۲ـ گواهی هم قطاران و متهمین به نفع همدیگر مقبول نیست.

۳ـ قسم متهمین در ظاهر روایت قبول می‌شود اما به علت غلبه‌ی فساد فتویٰ بر این است که قسم متهمین قبول نیست بنابرین در صورتی قسم آنها قبول می‌شود که معروف به صلاح باشند.

و یقبل قوله ان ادعی الاستثناء وانکرته فی ظاهرالمروی عن صاحب المذهب و قیل لا یقبل

الابینیة و علیه الاعتماد والفتویٰ احتیاطاً لغلبة الفساد فاتیة و قیل ان عرف باالصلاح فاالقـول له انتهی.

(در مختار مع تنویر علی هامش ردالمحتار ۲/۵۱۱).

۴ـگواهی محمد کریم و بستگانش به علت اینکه شهادت علی النفی است شرعاً پذیرفته نیست.

هذا ما ظهرلی والله تعالی اعلم ـ (محمد عبدالله عفی عنه)

جواب از اشکال مولانا روابند ـ رح ـ

خدمت محترم مولانا روابند سلمه الله تعالیٰ السلام علیکم و رحمة الله و برکاته بـعد از تقدیم سلام مسنون اسلام اینکه به خیرم و طالب خیر شما می‌باشم المرام فتویٰ جنابعالی به جای خود صحیح و محفوظ می‌باشد ولی صاحب البیت ادریٰ بما فیه بنده پس از مطالعه مسئله مورد بحث بین متداعیان قضاوت و حکم صادر نموده‌ام اینها

به متصل زن طلاق گفتن کلمه استثناء گفته‌اند و جملات مکتوبه بعد از آن گفته شده‌اند و بر همین که به متصل زن طلاق انشاءالله گفته‌اند به آنها قسم داده‌ام و قسم خورده‌اند چون در این مورد دو قول مرجح و مصحح از فقها حنفیه وجود دارد یکی ظاهرالروایـة و دوم غـیر ظاهر الروایة بنده طبق مصلحت مقتضی وقت حسب ظاهرالروایة قضاوت نموده جریانشان را تمام کردم قبلاً مدرک طرفین داده‌ام نمی‌دانم خدمت شما ارائه شده‌اند یا خیر؟

والسلام تاج محمد بزرگزاده

جوابیه‌ی دارالافتاء منبع العلوم:

به نظر احقر قضاوت مولانا بزرگزاده صحیح است به چند وجه:

۱ـ اینکه ایشان موضوع اتصال و انفصال انشاءالله را تحقیق کرده و فـیصله نـموده‌انـد و صاحب البیت‌اند و آنچه مولانا روابند نوشته است، طبق سؤال سائل است و او هم ملامت ندارد؛ چراکه سائل توضیح نداده است.

۲ـ فیصله‌ی مولانا بزرگزاده به ارجح الاقوال است و اگر نه قول کرخی آن است که اگر انشاءالله چنان گرفته شود که کسی نشنود، هم اعتبار دارد ولی این قول مرجوح است.

۳ـ در این موضوع که ما را معلوم است منازعی به عدم انشاءالله غیر طرف مخالف کـه بنابر عداوت دنیوی چسپیده‌اند دیگر کسی نیست نه زنان‌شان و نه اولیای زنان منازع عدم انشاءالله، فقط نقل اتهام مخالفین می‌کنند و اظهار عدم علم و منازعت مخالفین اعتبار ندارد و

اولیای زنان فقط برای رفع اتهام طالب تحقیق‌اند، پس باید که در این صورت قول و قسم این افراد اتفاقاً صحیح و معتبر باشد؛

کما فی الشامیة تحت قول الدر «ان ادعاه وانکرته»:

«و قیّد بانکارها لانه محل الخلاف اذ لو لم یکن له منازع فلا اشکال فی ان القول قوله...»[1]

۳ـ **علی سبیل التسلیم** که منازع هست، ظاهر روایت همین است اگر چه متأخرین بنابر فساد، فتویٰ به قول دیگر داده‌اند ولی چون قضا به ظاهر روایت صادر شد حالا قول متأخرین محل ندارد و قاضی دیگر نمی‌تواند آن را نقض کند.

۵ـ با این همه، این افراد تمام، حجاج و اهل صلاح‌اند پس طبق قول متأخرین هم فیصله صحیح شده و محل نقص نمانده است چنانچه مولانا روابند هم تسلیم کرده است و در فتاوای شامی و خیریه موجود است[2]

و نیز آنچه مولانا روابند نوشته است که گواهی محمد کریم و غیره از این وجه معتبر نیست که شهادت علی النفی است به نظرم صحیح این است که وجه عدم اعتبار گواهی محمد کریم و غیره عداوت صریحه‌ی دنیویه است نه شهادت علی النفی؛ چراکه شهادت علی النفی در این مورد اعتبار دارد.

کما قال فی الشامیة: «و لو شهدوا بانه طلق او خالع بلا استثناء او شهدوا بانه لم یستثن تقبل و هذا لما تقبل فیه النبیة علی النفی لانه فی المعنی امر وجودی...»[3]

هذا ما عندی والله اعلم باالصواب ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۳۰ جمادی الآخر ۱۴۰۶ هـق

اگر دو نفر به نفی چیزی از خود قسم زن طلاق یاد کرده و هر دو حاضر به ادای سوگند باشند، چه حکم است؟

اس: دو نفر بایع و مشتری در مورد معیوب بودن هروین اختلاف داشتند بایع گفت اگر معیوب بودن این پاکت هروین اگر با من بوده زنم طلاق و اگر با تو بوده تو را هم زن طلاق، مشتری گفت اگر من معیوب کرده‌ام زنم طلاق و هر دو به سوگند هم حاضر هستند آیا در این صورت هر دو سوگند بخورند یا یکی از بایع و مشتری؟

۱- ردالمحتار: ۵۵۴/۲، مطلب فیما لو حلف و انشألو آخر، و مثلها فی عقودالدریة: ۴۱/۱

۲- ردالمحتار: ۵۵۵/۲، و فتاواتی خیریه: ۵۲/۱

۳- مرجع سابق: ۵۵۴/۲

اج: در این صورت هر یکی از این دو نفر برای اثبات عیب نزد آن دیگر بینه آرد زن آن دیگر طلاق می‌گردد و اگر بینه نیاورند هر یکی بعد از عجز آن دیگر از اثبات بینه، سوگند داده شود و بری شمرده شود.

نظیرش این جزئی هندیه است: «**رجل ادعی علی غیره الف درهم فقال المدعیٰ علیه امرأتی طالق ان کان لک علیّ الف درهم فقال المدعی ان لم یکن لی علیک الف درهم فامرأتی طـالق فاقام المدعی البنیة علی حقه و قضی القاضی به فوق بین المدعی علیه و بین امرأته و هذا قول ابی یوسف واحدی الروایتین عن محمد ـ رح ـ و علیه الفتویٰ**»[1]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۳۰ شعبان ۱۴۰٦ هـ ق

گفتن: از خانه‌ی من بیرون شو، من تو را قبول ندارم، من از زن بیزارم

اس: اگر کسی با زن خود مشاجره و تنازع کرد بار بار، و هر بار که مشاجره و جـنگ و جدال کرده به زنش گفته بروید و از خانه من بیرون شوید که من تو را قبول ندارم و اگر تو نرفتی من تو را مثله می‌کنم و این کلمه در حالت غضب و جنگ بر زن اصرار کرد، و نیز بعد از مرافعه گفت که کسی نیست که طلاق زنم را بگیرد که من آماده به طلاق دادن هستم و زن بعد از سماع سخن شوهرش که مراد از مثله و طلاق است از خانه بیرون آمده و رفت به نزد اولیا خویش و بعد از رفتن زن، دو نفر آمد پیش مرد و نصیحتش کردند که مرد ریش سفید هستی چرا زنت را از خانه بیرون کرده‌اید پس در جواب گفت که من زن بی‌مال قبول و لازم ندارم و شما مرا نصیحت می‌کنید اگر می‌توانید بروید اولیای زن را بفرستید که این زن را زودتر از من ببرند و من استراحت بشوم و نیز کسی به او گفت اگر شما زن را قبول دارید من از اولیایش باز می‌گیرم و به تو می‌دهم در جواب گفت من از این زن بیزارم، آیا این زن با این قدر مکالمه و سخن که از مرد صادر بوده‌اند طلاق است یا خیر یا حلف بر مرد می‌آید.

اج: این تمام الفاظ کنایه‌اند و در حالت غضب موقوف‌اند به نیت که از الفاظی هستند که در حالت مشاجره هم موقوف به نیت می‌گردند پس اگر نیت طلاق کرده و اقرار می‌کند یک طلاق بائن واقع می‌شود و اگر منکر است که نیت طلاق نداشته‌ام قسم داده شود اگر حلف برداشت خیر و اگر نه یک طلاق بائن واقع می‌گردد **کذا فی الشامی**،

۱- الهندیه: ۹۷/۲، الباب الرابع، الفصل الثالث

.۵۰۵/۲

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۱۷ ذیقاعده ۱۴۰٦ هق

خطاب به همسرش گفت: «تو صد مرتبه از من خلاص هستی»

اس: زید هر دو زن خود را خطاب کرده در حالت غضب و گفت شما صد مرتبه از من خلاص هستید آیا هر دو زنش طلاق می‌شوند یا حکمش چگونه است.

اج: این جمله یک نوع افرار و اخبار است از خلاص زن‌ها در عربی ترجمه این جمله این است: «**انتن بائنات منی مأة مرة**» این لفظ «خلاص» به بلوچی، ترجمه‌ی بائن است در عربی، و جدا کردن است در فارسی و در زبان حال عربی هم بـه مـعنی تـمام و اخـتتام مسـتعمل می‌شوند چنانکه می‌گویند «**مدتک خلاص**» و «**حسابک خلاص**»، این تمام معنی خلاص را افاده می‌کند.

و لفظ «بائن» و «خلاص» از کنایات طلاق و از آن نوع‌اند که اگر در حالت خشم و غضب اگر نیت طلاق کرده است هر دو زن او به سه سه طلاق مطلقه می‌گردند و اگر انکار می‌کند که نیت طلاق نکرده‌ام سوگند داده شود اگر سوگند ادا کرد زنان او به جای خود هستند و اگر از سوگند اباء کرد هر دو زن او مطلقه می‌گردند.

قال فی الهندیة: «و فی حالة الغضب بصدق فی جمیع ذلک لاحتمال الرد والسبّ ـ الی ان قال ـ والحق ابویوسف بخلیة و بریة و بتة و بائن و حرام اربعة اخریٰ ذکرها السرخسی فی المبسوط و قاضی خان فی الجامع الصغیر و آخرون و هی لا سبیل لی علیکِ، لا مـلک لی عـلیکِ خـلیت سبیلک، فارفتک و لا روایة فی خرجت من ملکی قالوا هو بمنزلة خلیت سبیلک»(۱)

و قال: «**و لو قال الرجل لامرأته** تو را چنگ باز داشتم او بهشتم او یله کردم تو را او پای کشاده کردم تو را **فهذا کله تفسیر قوله طلقتک عرفاً حتی یکون رجعیاً و یقع بدون النیة کذا فی الخلاصة، و کان الشیخ الامام ظهیر الدین المرغینانی بفتی فی قوله «بهشتم» باالواقع بـلانیة و یکون الواقع رجعیا و یفتی فیها سواها باشتراط النیة و یکون الواقع بائنا کذا فی الذخیرة**»(۲)

و چونکه لفظ صد صریحاً موجود است پس اگر اقرار کرد یا قسم نخورد احتیاج به نیت عدد نیست که چند عدد مراد گرفته است بلکه از صد طلاق، بر هر زن سه سه طلاق واقع

۱- الهندیة: ٦۱/۲ ۲- الهندیة: ٦۴/۲

می‌شود که غایت طلاق است و باقی همه لغواند.

نظیرش این است:

«رجل قال لامرأته هزار طلاق تو را یقع الثلاث»[۱]

و قال فی الدر: «قال لنسائه الاربع بینکن تطیقة طلقت کل واحدة تطلیقة و کذا لو قال بینکن تطلیقتان او ثلاث او اربع الا ان ینوی قسمة کل واحدة ثلاثاً، و لو قال بینکن خمس تطلیقات یقع علی کل واحدة طلاقاً هکذا الی ثمان تطلیقات فان زاد علیها طلقت کل واحدة ثلاثاً»[۲]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۱۸ ذیقعده ۱۴۰۶ هـ‌ق

به زنش گفت: اگر طلاها را به من ندهی، طلاقی و زن طلاها را نداد ولی بعد از چند روز به او داد

اس: اگر شخصی به زن خود گفت اگر شما زن این طلاهای خود را به من ندهید شما به سه طلاق طلاق می‌باشید و زن هم از دادن طلا ابا نمود اگر زن بعد از ابا نمودن به دادن طلا، بعد از چند روزی برگشت طلاها را به شوهرش داد آیا به این صورت طلاق‌شان چطور است؟

اج: چون زن به دادن طلاها بعداً برگشت طلاق واقع نمی‌شود چراکه در این کلام دلالت حال وفور نیست البته اگر شوهر گوید که مقصدم فی الحال بود و در حال نداده است طلاق واقع می‌شود و اگر نه بعد دادن واقع نمی‌شود.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۷ جمادی الثانی ۱۴۰۷ هـ‌ق

گفت «زنم به سه طلاق نگذارم که همسایه‌ی من شوی» و قدرت منع بـه زور ندارد

اس: دو نفر همسایه می‌باشند هر یکی در ملک خود می‌باشد و نزاع بین این دو مرد رخ داد یک طلاق خورد مثلاً گفت زن من به سه طلاق نگذارم که همسایه‌ی من باشی حالا آن همسایه از منزل خود دیگر جایی نمی‌رود و این مرد هم به قول مانع او می‌باشد اما عملی

۱- مرجع سابق: ۶۴/۲ ۲- ردالمحتار: ۴۹۸/۲

نمی‌تواند بکند آیا زن او طلاق می‌شود یا نه؟ و چه کاری کند تا زن او طلاق نشود.

اج: اگر این گوینده قدرت دارد و مالکیت منع آن همسایه در دست او است مثلاً غلام او است پس اگر او از همسایگی خود عملاً دور نکند زنش طلاق می‌شود و اگر ملک دارد و مالکیت قدرت منع به زور ندارد پس فقط نهی از همسایگی خود کفایت می‌کند و زن او طلاق نمی‌شود و عمل کردن این شرط بر او لازم نمی‌شود.

قال فی الهندیة: «و اذا قال ان ترکت فلاناً یدخل هذه الدار فامرأتی طالق فان کان الحالف یملک هذه الدار فشرط برّه ان یمنعه عن الدخول بالقول والفعل هکذا ذکر الصدر الشهید فی واقعاته، و فی النوازل: شرط برّه ملک المنع و لم یتعرض لملک الدار فقال ان کان الحالف یملک منعه عن الدخول فهو علی النهی والمنع جمیعا و ان کان لا یملک منعه فهو علی النهی دون المنع و کان الشیخ الامام ظهیرالدین یعتبر ملک المنع و علیه الفتویٰ»(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۲۸ ذیحجه ۱۴۰۷ هـ ق

عدم وقوع طلاق تنها به گفتن یک، دو، سه، بدون ذکر و نسبت طلاق

اس: آقای نور محمد؟؟؟ علی محمد می‌گوید که در کویت در کنار خانه‌ی من بعضی از فلسطینیان و شعیان گفته‌اند و من صدای آنها را شنیده‌ام آنها از قول زن و مادر زن من می‌گفتند که اگر پول برای ما نمی‌فرستی و خودت نمی‌آیی طلاق‌ها را بفرست این حرف‌ها را تا سه بار شنیدم و من عصبانی شده این الفاظ را گفتم: یک، دو، سه و اینها به فکر من این حرف‌های مرا نشنیده‌اند و فکر می‌کنم مادر زن و زن مرا اطلاع کردند زمانی که از کویت آمدم به خانه خواهرم آمده گفتند چرا به خانه‌ات نمی‌روم گفتم چنین الفاظی گفته‌ام از چند مولوی پرسیدم از زن و مادر زن من سؤال کردند آنها انکار کردند که چنین حرفی نگفته‌ایم، مولوی به من گفتند بگو من دیوانه بوده‌ام طلاقهایت نمی‌افتند، خلاصه زن و مادر زن من مرا نگذاشتند مرا مهریه گرفتند و از مهریه صد هزار باقی مانده است حالا شمایان در این باره چه می‌فرمایید آیا طلاق زنم افتاده‌اند یا نه؟

اج: در وقوع طلاق چند چیز شرط است:

۱ـ اینکه لفظی دلایت کننده به طلاق صریح یا کنایه دیده شود.

۱- الهندیة: ۹۳/۲، الباب الرابع، الفصل الثالث

۲ـ همان لفظ به جانب همسر نسبت کرده شود یا که در جواب سؤال طلاق از جانب همسر باشد پس اگر بدون این دو چیز باشد طلاق واقع نمی‌شود و چون در این سؤال از اول همه کلمه یک، دو، سه فقط عدد محض است و نام طلاق اصلاً نیست و عدد محض موجب وقوع طلاق نخواهد شد، دیگر اینکه اضافت و نسبت هم به جانب همسر مفقود است، خلاصه در این صورت زن نور محمد طلاق نیست البته اگر قضیه دگرگونه است توضیح داده شود، حتی اگر ذکر طلاق را هم بکند و تکرار هم بکند بدون نسبت به جانب همسر یا در پاسخ سؤال طلاق از همسر نباشد طلاق واقع نمی‌شود، **کما حققه مفتی دیارالهند والعرب المفتی محمد کفایت الله**(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۱۳ جمادی الاول ۱۴۰۹ هـ ق

به زنش گفت: تو بدل مادر و خواهرم هستی

اس: اگر زنی گفت من مادر بچه‌ها هستم در عین همین حال شوهر گفت تو بدل مادر و خواهرم هستی یعنی هر دو لفظ را جمع کرد و این قول او در حالت غضب بود و مرد می‌گوید که در این حالت نیت طلاق نداشتم آیا این قول مرد ظهار می‌شود و حکم ظهار دارد یا طلاق واقع می‌شود اگر واقع می‌شود چند طلاق آیا بائن می‌شود یا رجعی (مستفتی غلام قادر سربازی).

اج: به قول مفتی به اگر در حالت غضب و اختلاف زن و شو این کلمه را گفته است در این لفظ دو احتمال‌اند یکی طلاق بائن دوم ظهار و چونکه این کنایه است او قسم داده شود که نیتش چه بوده اگر نیت طلاق کرده است یک طلاق بائن واقع می‌شود و شو می‌تواند او را به عقد جدید نکاح کند، و اگر نیت ظهار کرده است ظهار می‌گردد و تا کفاره‌ی ظهار را نکرده است نزد یکی با او حرام است بعد ادای کفاره به او حلال می‌گردد(۲)

فتاوای دارالعلوم ۸/۵.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۱۴ جمادی الاول ۱۴۰۹ هـ ق

۱- کفایت المفتی: ۳۹/۵ و ۴۲ ۲- فتاوای دارالعلوم دیوبند: ۵ و۸/٦

گفتن: یک دو سه، تو مادر و خواهر من هستی

اس: زید سه سنگ برداشت و گفت: یک دو سه، تو مادر و خواهر من هستی، برو آیا در این صورت طلاق واقع می‌شود یا نه؟

اج: به این الفاظ طلاق زن زید واقع نمی‌شود، چرا که این یک دو سه بدون لفظ طلاق عدد محض‌اند اعتبار ندارند، و اینکه گفته است: تو مادر و خواهر من هستی، برو، لغو و تلفظ آن مکروه است و از آن طلاق واقع نمی‌شود(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۱۶ ربیع الآخر ۱۴۱۹ هق

امضا نمودن نوشته‌ی طلاق

اس: یک زن بر پیشانی یک زن دیگر نوشت شما به سه طلاق می‌باشید بعداً شوهر او «زید» آمد نوشته‌ی آن زن را امضا نمود آیا طلاق واقع می‌شود یا نه؟

اج: اگر شوهر او زید مضمون نوشته و سه طلاق را خوانده و فهمیده و به خوشی خود امضا نمود زنش به سه طلاق مغلظه شده است و اگر نوشته را نفهمیده و ندانسته و مجبور کرده شده امضا کرده است طلاق واقع نمی‌گردد(۲)

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۱۷ ذیقعده ۱۴۰۹ هق

راه حل شخصی که طلاق زنش را معلق به همکاری با اشرار و عدم همکاری با دولت کرده است و تحقیق لفظ «که»

اس: چه می‌فرمایند علمای دین در مورد کسی که او را اشرار گروگان می‌گیرند و تهدید با اسلحه به او می‌گویند بگو زنم به سه طلاق طلاق است که با شما (اشرار گروگان گیرنده) همکاری می‌کنم و با دولت همکاری نمی‌کنم و آن شخص از ترس جان خود مجبور شده و

۱- کذا فی فتاوای دارالعلوم دیوبند:۵ و۹/۶. (این جواب مربوط به زمانی بوده و در صورتی صحیح می‌باشد که در عرف مردم کاربرد جمله‌ی «تو مادر و خواهر منی...» به طلاق مخصوص و مستعمل نباشد، اما چون در عرف مردم بلوچستان این جمله و الفاظ را برای؟؟؟ طلاق به‌کار می‌برند لذا از آن طلاق واقع می‌گردد؛ همچنانکه در استفتاهای بعدی خواهید دید. بنابراین در حال حاضر این جواب غیر معموله به و غیر مفتی به بوده و از آن رجوع شده است)

۲- کذا فی امدادیه مبوب: ۳۳۴/۲ و کفایت المفتی: ۵۴/۶

اظهار داشته است که زنم به سه طلاق است که با تو همکاری می‌کنم و با دولت همکاری نمی‌کنم الآن آن اشرار مرتباً علیه اقوام و بستگان او ظلم می‌کنند حتی چندین خانه از مردم آن محل را به آتش زده‌اند و دوباره هم تهدید کرده‌اند که بار دوم هم به منازل آنها حمله کرده و آنها را آتش می‌زنند و این فرد که قسم زن طلاق خورده است چاره‌ای به جز از دفاع از اقوام خود ندارد لذا مستدعی است اگر از نظر شرع هر نحو چاره جویی وجود داشته باشد برای این فرد آن را بیان فرمایید (مستفتی عبدالله).

جواب مولانا محمد ابراهیم دامنی:

حامداً و مصلیاً: به نظر بنده اگر فقها سدأَلباب الظلم در مورد طلاق مکروه به قول امام ابن تیمیه ـ رح ـ متفقاً فتویٰ بدهند خیلی بهتر خواهد بود.

در صورت مسئوله حین حمله‌ی اشرار اگر فرد قسم خورده دفاعاً به جلوی اشرار تیراندازی بکند یا مردم را برای دفاع، رهبری و سرپرستی کند حانث نخواهد شد زیرا قسم او بر حمله اشرار نیست بلکه به ترک همکاری معلق است نه بر ترک حمله‌ی اشرار، و همکاری عبارت است از تهیه خوراک و سواری و غیره در زمانی که اشرار از او بخواهند و ثالثاً به استناد حدیث «**اعن اخاک الظالم والمظلوم**» جلوگیری ظالم از ظلم خودش یک نوع همکاری است با او لذا به نظر بنده نباید به وقوع طلاق فرد مورد بحث فتویٰ داد.

والله اعلم بمراده فی الاحکام ـ (محمد ابراهیم دامنی)

۶۸/۷/۳ ش

جواب دارالافتاء منبع العلوم:

الجواب باسم ملهم الصواب: مدار این مسئله به لفظ «که» است که در کلام مقر موجود است، و این لفظ اصل فارسی است که در بلوچی مستعمل می‌گردد و این لفظ در فارسی برای سی و سه معنی مستعمل می‌گردد که یکی از آنها به معنی «اگر» که به معنی اِنْ شرطیه است هم مستعمل می‌گردد ولی چونکه معانیش بسیاراند و مبنای تعلیقات و ایمان بر عرف است پس اگر در عرف این کلمه به تعلیق مستعمل نمی‌گردد پس این مدخولش تقیید به شرط و وعده و تأکید جمله قبلیه می‌گردد و شرط چون در طلاق حالی لغو است طلاق فی الحال واقع می‌گردد و معلق به کدام شرطی نمی‌گردد.

قال فی التنویر: «**و ما یبطل باالشرط الفاسد القرض والهبة والصدقة والنکاح والطلاق...**»(۱)

۱- ردالمحتار: ۳۵۵/۴، البیوع

و فرق تعلیق و تقیید را در «عنایه» به این الفاظ تحریر فرموده است:

«قوله: (**والابراء مما یتقید باالشرط و ان کان لا یحتمل التعلیق به...) انهما مـتغایران لفـظاً و معنیً اما لفظاً فهو ان التقیید باالشرط لا یستعمل فیه لفظ الشرط ای اداة الشرط ان و اخواتـها والتعلیق به یستعمب فیه ذلک و اما معنیً فلان فی التقیید به الحکم ثابت فی الحال علی عرضیة ان یزول ان لم یوجد الشرط و فی التعلیق به الحکم غیر ثابت فی الحال و هو بعرضیة ان یثبت عند وجودالشرط**»[۱]

و اگر در عرف استعمال شرط بدون این لفظ «که» مروج نباشد پس لامحاله برای شرط می‌باشد و طلاق معلق به وجود شرط می‌باشد و تا شرط دیده نشود طلاق واقع نمی‌گردد، و اگر در عرف این را و دیگر الفاظ را هم برای تعلیق استعمال می‌کنند پس قول اصح این است که این لفظ برای شرط و تعلیق می‌باشد.

قال فی الهندیة: «**اما لفظة «که» بان قال امرأته طالق ثلاثاً** که این کار می‌کند **فان لم یتعارفوا التعلیق بقوله «که» یقع للحال لانه تحقیق و ان لم یتعارفوا التعلیق الا به لاتـطلق مـا لم یـوجد الشرط و ان تعارفوا التعلیق بهذا و بصریح الشرط ذکر الفضلی فی فتاواه انه یقع الطلاق للحال و بعض مشائخنا قالوا لا یقع و هوالاصح کما فی المحیط**»[۲]

حالا چون ما در عرف بلوچان نظر کردیم همین صورت سوم جاری است که دیگر الفاظ را هم به جای شرط استعمال می‌کنند و این «که» را هم استعمال می‌کنند، و اینجا قـرنیه‌ی مُکرِه و مُکْرَه در کلام هم دلالت به همین معنی شرط دارد که در آتیه همکاری تو می‌کنم نه همکاری دولت پس زن این مرد به قول اصح در حال حاضر طلاق نشده است اما نه به این معنی که طلاق مکره واقع نمی‌شود چراکه به اتفاق ائمه احناف طلاق مکره واقع می‌شود، ما احناف را تقلید امام ابن تیمیه ـ رح ـ ضرورت نیست (**هم رجال** و **نحن رجال**) ما را ضرورت تقلید صاحب مذهب و اقوال مذهب است ما مقلدیم نه مجتهد.

خلاصه: فقط این قدر ثابت شد که زن این مرد فی الحال طلاق نیست ولی دو مرتبه نظر کرده شود که این تعلیق به چه عمل تعلق دارد؟ از کلام مکره معلوم می‌شود که به دو چیز تعلق دارد: یکی اثبات همکاری با اشرار و نفی همکاری با دولت.

پس این تعلیق مرکب به دو چیز شد که هر دو قابلیت تعلیق جداگانه دارند لذا اگر اثبات را نکرد یا نفی را انجام داد بهر یکی طلاق واقع می‌شود موقوف به هر دو نیست که ضداند و

۱- العنایة علی حاشیة؟؟؟ فتح القدیر: ۴۴/۷، باب الصلح فی الدین ۲- الهندیة: ۸۲/۲، اول الباب الرابع

عطف هم در میان هر دو موجود است و جزا هم مقدم است.

قال الشامی: «و ان کان بالعطف توقف علی احدهما قدم الجزاء او وسطه فان اخّره توقف علیهما»[۱]

و نیز از تقابل کلمتین معلوم شد که اگر اشرار او را در مبارزه با دولت دعوت کردند و در این مورد اگر چه ناروا باشد و همکاری نکرد بدون عذر شرعی او حانث می‌گردد یا که در ظاهر یا خفیه با دولت همکاری کرد هم حانث می‌گردد اما در صورت حمله اشرار بر علیه خود او یا اقوام او یا کدام غیری از دولت اگر او با آنها همکاری نکند یا دفاع کند حانث نمی‌گردد و طلاق واقع نمی‌شود چراکه این شرط مقید است به محل خاص و از آنجا تجاوز نمی‌کند چنانچه فقها به آن تصریح فرموده‌اند که شرط مقید به زمان و مکان و شخص مخصوص به همانجا خاص می‌گردد و متجاوز به غیر نمی‌شود.

قال فی الهندیة: «و کل واحد من هذه الافعال بانفراده یصلح غرضاً له فینبغی ان لا یتوقف علی الکل...»[۲]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)
الجواب صحیح ـ تاج محمد بزرگزاده
۳۰ صفر ۱۴۱۰ هق

اظهار تردد مولانا بزرگزاده از یک جزء مسئله:

بسمه تعالیٰ ـ من قال انت طالق لدخلت الدار فهو اخبار انه دخل الدار و قد اکّده باالیمین فان لم یکن دخل الدار طلقت ولی باالفارسیة زن از وی به طلاق که چنین کاری کرده است فان کان فعل یبرء و لا یحنث و ان قال انت طالق لا دخلت الدار فهو کقوله انت طالق ان کنت دخلت، بزاریة علی الهندیه ۲۵۱/۴

«انت طالق که این کار کرده‌ام یا نه فهذا تعلیق مطلقاً ما لم یرد الایقاع قال الصدر رحمه الله و به نأخذ یؤیده ما ذکر فی المحیط انت طالق لدخلت الدار فان لم تکن دخلت تطلق و ان کانت دخلت لا تطلق فقد جعل لدخلت شرطا لان لفظ که ترجمة لدخلت اگر فارسیة اِن و لا یحنث الامرّة بزاریة علی الهندیة ۲۷۳/۴.

از عبارات فوق الذکر معلوم شد که لفظ «که» در فارسی به معنی اگر است و در عربی به

۱- ردالمحتار: ۵۵۱/۲ ۲- الهندیة: ۸۲/۲

معنی اِن شرطیه و مفاد آن تعلیق به شرط است طبق قانون و اصلِ: **ان وجدالشرط وجدالمشروط**، و درکلام مکروه تعلیق وی به دو فعل مرتب است یکی اثبات دوم نفی حسب جزئیه ذیل، حنث آن حالف موقع ارتکاب آخرالفعلین مرتب خواهد شد یعنی موقع همکاری و عدم همکاری به آن شخص و به دولت. در صورت مذکوره معنی جملتین چنین می‌شود:

عند ارتهانک من البغاة ان لم اساعدک فامرأتی طالق ثلاثاً.

و معنی الثانیة: **و ان ساعدت الحکومة فامرأتی طالق** و در اینجا به وقت عمل ثانی طلاق واقع می‌شود.

الطلاق المضاف الی وقتین یتنزل عندا و لهما والمعلق باالفعلین عند آخرهما (بزاریة، ۲۷۳/۴).

بنده طبق این عبارت در این مورد در هر یکی از دو عمل همکاری و عدم همکاری جداگانه طلاق واقع می‌شود مشکوکم شما پیش از این تحقیق نمایید چون لفظ واوکه درکلام مذکور موجود است برای مطلق جمع است و در آن ترتیب مرعی نیست بنابراین امر فعلی که از آن دو فعل را در آخر انجام داد طلاق واقع خواهد شد «**عندالاحناف طلاق المکره واقع**».

و اما دفاع از خود و از اقربا داخل همکاری نیست لذا در چنین صورتی حانث نمی‌شود و زنش طلاق نخواهد شد.

والله اعلم تاج محمد بزرگزاده
۲ ربیع الاول ۱۴۱۰ هـ‌ق

جواب از دارالافتاء منبع العلوم

مکرمی و محترمی جناب مولانا صاحب مدظلکم **ودامت برکاتکم العالیة** السلام علیکم و رحمة الله و برکاته اما بعد تحقیق احقر در مسئله‌ی مسئوله همین است که جمله‌ی بزازیة: «**والمعلق بالفعلین عند آخرهما**» قاعده‌ی کلیه نیست بلکه اکثری است؛ چرا که اگر آن را قاعده‌ی کلیه و مطلقه قرار دهیم، بسی جزئیات و اطلاقات دیگر کتب، معارض آن می‌باشند مثلاً: **قال الشامی تحت قول الدر:**

«قوله: (بتکرار الشرط) و ذلک بان عطف شرطاً محضاً علی آخر و اخّرالجزاء نحو اذا قدم فلان و اذا قدم فلان فانت طالق فانه لایقع حتی یقدما لانه عطف شرطاً محضاً علی شرط لا حکم

له ثم ذکرالجزاء فیتعلق بهما فصارا شرطا واحدا فلا یقع الا بوجودهما ـ الی ان قال ـ و الی صل انه اذا کرراداة الشرط بلا عطف توقف الوقوع علی وجودهما لکن ان قدم الجزاء علیهما اواخّره فاالملک یشترط عند آخرهما و هوالملفوظ به اولا علی التقدیم والتأخیر و ان وسطه فلابد من الملک عندهما و ان کان باالعطف توقف علی احدهما قدم الجزاء او وسطه فان اخره توقف علیهما و ان لم یکرر اداة الشرط فلابد من وجود الشیئین قدم الجزاء علیهما اواخره»[۱]

و قال فی الهندیة: «اذا کان الشرط ذاوصفین بان قال لها ان دخلت دار زید و دار عمرو او قال لها ان کلمت ابا عمرو و ابا یوسف فانت طالق یشترط لوقوع الطلاق ان یکون اخرهما فی الملک ـ الی ان قال ـ و لو وسط الجزاء فقال ان تزوجتک فانت طالق ان تزوجتک انعقدت الیمین باالاول ولغا الثانی و لو قال اذا تزوجتک فانت طالق ان تزوجتک انعقدت الیمین باالثانی و لغاالاول»[۲]

و نیز در هندیه می‌آرد: «فی فوائذ جدی: یکی چنین گفت که من سیکی نخورم و قمار نکنم و زنا نکنم اگر بکنم زن من از من به سه طلاق اگر یکی از این کارها بکند زنش طلاق شود ثم قال و لاخلاف فی النفی واختلفوا فی الاثبات و هود ما اذا قال اگر من سیکی خورم و قمار کنم و زنا کنم امر زن به دست وی نهادم ثم فعل واحدا منهما لا یصیر الامر بیدها عند بعضهم و یصیر بیدها عندالآخرین و قال الغرض من هذه الالفاظ منع النفسی و زجرها عن ارتکاب المحظور و کل واحد من هذه الافعال بانفراده یصلح غرضا له فینبغی ان لا یتوقف علی الکل و ان کان اللفظ للجمع کذا ذکر شیخ الاسلام برهان الدین و فی فوائد العلامة: مردی مر زن خود را گفت اگر من سیکی خورم و جوشیده و عیصر و بکنی امر به دست تو نهادم تا پای خود بکشایی هر گاه که خواهی زن قبول کرد مرد بکنی خورد و دیگر هانی امر به دست زن شود به خوردن بکنی یا نی، اجاب: شود که معلق به هر یکی است جدا نه به جمله هکذا اجاب معللاً و وافقة الباقون من اهل زمانه...»[۳]

حالا شما خود نظری به این عبارات عربی و جزئیات فارسی بیندازید که چند جا تعلیق به دو و سه فعل است به مجموعه تعلق ندارد و موقوف بر اخیر نیست بلکه بر هر یکی جداگانه حکم جزاء مرتب گردید خصوصاً در نفی که اتفاق است و در صورت مسئوله هم نفی است چنانکه شما خود به عربی ترجمه کرده‌اید و به قول شامی تکرار شرط و عطف و تقدم جزاء هم موجود است چنانچه حضرتعالی توضیح داده‌اند تا هم شما نظر ثانی فرموده از تحقیق

۱- ردالمحتار: ۵۵/۲ و ۵۱ ۲- الهندیة: ۴۲۷/۱، الباب الرابع، الفصل الثالث، ط کانفور
۳- مرجع سابق: ۴۱۵/۱، قبیل الباب الرابع

اخیر خود، احقر را گوشزد فرموده مستفید فرمایید.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

اشکال از جواب مذکور:

و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته اما بعد، سعی بشود که واقعه‌ی عارضه به جـزیی مخصوص منطبق گردد و چنانکه احتیاجی به تفاصیل آن ندارد مثلاً این جمله که زید گفته است هنگام گروگانی که زنش سه طلاق است که به تو همکاری می‌کنم و به دولت همکاری نمی‌کنم و در اینجا دو شرط است اول مثبت و دوم منفی و جزاء مقدم است و واو عاطفه بین شرطین موجود است و حرف شرط مکرر نشده است پس صورت مذکوره به این عبارت شامی که حضرت عالی نقل فرموده انطباق دارد: «**و ان لم یکرر اداة الشرط فلابد من وجود الشیئین قدم الجزاء علیهما اواخره**» بناءً علیه بایستی بعد از ثبوت هر دو شرط جـزاء مـرتب شود چه جزاء مقدم باشد یا مؤخر در صورت مذکوره نه نفی محض است و نه اثبات محض بلکه مرکب از نفی و اثبات است فکر نارسایی بنده تا اینجا رسیده است جناب عالی مجدداً به عبارت مذکوره شامیه تأمل فرمایید آیا به واقعه مذکوره انطباق دارد یا خیر در این صورت عبارت شامیه و بزاریه با هم تعارض ندارند، بعد از اظهار نظر در اینها، ارجاع دهید تا بیش از این دقت شود.

والله اعلم و علمه اتم ـ تاج محمد بزرگزاده

جواب اشکال فوق:

محترمی السلام علیکم و رحمة الله و برکاته، اما بعد: اگر عبارت بزازیه یک قاعده‌ی کلیه مطلقه قرار داده شود، چونکه در آن ذکر تفصیلی نیست، معنی آن به فکر فاتر هیچمدان این است که هر فرد یا جنس معلق به فعلین باشد، وقوعش به آخر آن تعلق دارد پس این معنی آن با این تفصیلات شامی و غیره که گاهی به هر دو تعلق دارد، ظاهر است که معارض است سوای اینکه گفته شود که این قاعده غیر مسلم است نزد فقها، یا که محمول بر اکثر جا است و للاکثر حکم الکل گفته شود، بدون این صورت در فکر فاتر احقر تصحیح کلیه‌ی بزازیـه بسی دردسر پیدا می‌کند.

و نیز معلوم می‌شود که حضرت عالی از تفصیل عبارت مکره که در نامه‌ی اول کرده‌اید،

رجوع کرده‌اید یا که ذهول شده است که شما خود فرموده‌اید.

در صورت مذکوره معنی جملتین چنین می‌شود که: «**عند ارتهانک من البغاة ان لم اساعدک فامرأتی طالق ثلاثاً**» و معنی الثانیة: «**و ان ساعدت الحکومة فامرأتی طالق**» حالا در این عبارت معرّبِ حضرت عالی، اگر چه یکی نفی و دیگری اثبات است، اما تکرار شرط با عطف و ذکر جزاء در اخیر هر شرط واقع است پس این عبارت شما با جزئیه‌ی اخیره‌ی شامی تطابق ندارد که «**و ان لم یکرر اداة الشرط الخ**» بلکه با این جزیی تعلق دارد:

«**و ان کان باالعطف توقف علی احدهما قدم الجزاء او وسطه الخ**»؛ چنانکه احقر در نامه‌ی خود نوشته‌ام. و نزد احقر معرّبِ کلام مکرَه، این طور است: «**امرأتی طالق ثلاثا ان لم اساعدک» بتقدیم الجزاء و نفی الجملة الاولیٰ مع اداة الشرط کما عرّبتَه بنفسک فی الخط الاول و لکن فعلت بتوسط الجزاء بین الشرطین مع العطف و تکرارالشرط فی تحریرک الاول والجملة الثانیة تعریبها عندی ایضاً کذلک فثبت من تعریبی و تعریبک ان العبارة المذکورة مما فیها تکرار الشرط فی النفی والاثبات مع ذکر العطف فکانت (طباقها بالجزئیة المخلوطة من ردالمحتارلا باالجزئیة التی حررته یعنی «و ان لم یکرر اداة الشرط»**.

هذا غایة ما فهمت من کلام المکرَه و من عبارة البزازیة والشامی و غیرها.

لذا لطفاً نظری در عبارات نامه‌ی اول و دوم خود فرموده باشید که تعارض است. از این وجه عرض کردم که رجوع کرده‌اید یا ذهول شده است در نامه‌ی اول، اول را منفی و دوم را مثبت کرده‌اید و در دوم، برعکس.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۳ ربیع الاول ۱۴۱۰ هـ ق

اشکال از جواب مذکور:

جناب مولانا صاحب السلام علیکم و رحمة الله و برکاته بعد از سلام واقعاً به ظاهر در نامه‌ی اول که عبارت فارسیه را به عربی ترجمه کرده‌ام و در نامه‌ی ثانی که اصل عبارت فارسیه را به اصل خود گذاشته‌ام تعارض است ولی در حقیقت بین‌شان تعارض نیست زیرا در نامه‌ی اول حاصل معنی آن را به عربی نوشته‌ام و در نامه‌ی ثانی آن را به اصل خود گذاشته‌ام مثلاً مکره گفته است که زنش به سه طلاق که به تو همکاری می‌کنم اگر همکاری کرد ظاهر است که طلاق واقع نمی‌شود و اگر همکاری نکرد طلاق واقع می‌شود این را عربی

ترجمه کرده‌ام: «**امرأتی طالق ثلاثا ان لم اساعدک**» ولی در آن ترجمه اشتباه است شرط را مقدم کرده‌ام و جزاء او را مؤخر «و به دولت همکاری نمی‌کنم» یعنی اگر همکاری کرد زنش طلاق می‌شود حاصل آن را نوشته‌ام: «**امرأتی طالق ان ساعدت الحکومة**».

خلاصه اینکه در حاصل معنی ترجمه مثبت را منفی کرده‌ام و منفی را مثبت از این جهت در نامه‌ی اول نوشته‌ام، اول منفی است و ثانی، مثبت و در نامه‌ی دوم کلام مکرَه به اصل خود گذاشته نوشته‌ام اول، مثبت و ثانی، منفی است **فلا تعارض بین العبارتین فی الحقیقة**.

و اما آنچه در ظاهر ترجمه‌ی کلمات فارسیه، به عربی شده است و در آنجا اداة شرط مکرر دیده می‌شود، آن هم به این سبب است که در کلام مکره معطوف و معطوف علیه موجود است و در چنین صورتی هر چه بر معطوف علیه داخل است بر معطوف نیز داخل است چنانچه می‌گویند:

جاء زید و عمرو یعنی وجاء عمرو پس همچنین بنده در ترجمه، مقدّر را به صورت ملفوظ در آورده‌ام اما در اصل کلام مکره لفظ «که» به معنی اگر است، تکرار شده است پس گویا چنین گفته است که «**امرأتی طالق ثلاثا ان لم اساعدک و ساعدت الحکومة**» پس در این صورت عبارت ثانیه: «**و ان لم یکرر اداة الشرط فلابد من وجود الشیئین قدم الجزاء علیهما اواخره**».

و عبارت بزازیه «**یتنزل المعلق بالفعلین عند آخرهما**» با هم منطق‌اند و تعارض ندارند.

والله اعلم و علمه اتم ـ تاج محمد بزرگزاده

۴ ربیع الاول هـ ق

جواب این اشکال:

جناب من! این تطبیق هم با صد تکلف است که به اصل موضوع تعلق ندارد؛ چرا که مورد بحث این جزئی نیست چون احقر نوشته‌ام که این جزئی، با مسئله تعلق ندارد و جزئیی که در نامه‌ی دوم نوشته‌ام، مورد بحث و مأخذ احقر و به واقعه‌ی مذکوره تطابق کامل دارد و آن **اظهر من الشمس** است که با کلیه‌ی بزازیه، معارض است و آن دیگر صورت‌ها که معلق فعل است و وقوع به وجود هر دو تعلق دارد هم معارض کلیه‌ی بزازیه است.

پس غایت کلام این است که ما عبارت بزازیه را لامحاله یکی از همان دو توجیه کنیم که احقر کرده‌ام و اگر نه اشکال و تعارض ابداً رفع نمی‌گردد.

کیف ماندور یعودااللبن فی ضرعه.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۴ ربیع الاول ۱۴۱۰ هق

حکم شخصی که گفت: «اگر در این بازار و محله بنشینم، زنم طلاق است» یمین فور در طلاق

اس: مردی در موقع غضب و جنگ و جدال قسم خورد که اگر من در این بازار یا محله بنشینم زنم ۱۳۰ بار طلاق است و از این بازار و محله بارکرد و رفت جایی دیگر بعداً پشیمان شد که چرا بار کرده‌ام و می‌خواهد دوباره جای قبلی خود بیاید آیا برای این مرد راهی این طور هست که بیاید و زنش طلاق نشود؟ و اگر بار نکند زنش باالفور طلاق می‌شود یا خیر؟

اج: اگر مقدمه همین حرف جنگ و جدال با یک شخص بود که به او تکرار می‌کرد و ذکر بیرون کردن او در میان آمد، چنین گفت پس این یمین علی الفور است و اگر بعد از قسم بیشتر از یک ساعت ماند، زنش طلاق شده است.

قال الشامی: «قوله (فوراً) سئل السغدی بماذا یقدّر الفور قال بساعة»(۱)

و قال فی البدائع من الایمان: «و دلالة الحال تدل علی تقیید الشرط باالفور بان خرج جواباً لکلام او بناء علی امر»(۲)

و اگر بدون مقدمه بود پس یمین فور نمی‌گردد پس اگر به مقدار آوردن وسیله و گفتگوی کرایه و غیره ماند و معطل گردد طلاق نمی‌گردد تا اینکه اراده‌ی نشستن و ماندن نکند.

و قال فی الهندیة: «رجل هو ببغداد فقال امرأته طالق ما لم یخرج الی الکوفة فمکث ساعة الا انه یماکس فی تلک الساعة مع المکاری فی الکراء قالوا لا یحنث فی یمینه و علیه الفتویٰ»(۳)

و اگر دو مرتبه می‌خواهد بیاید و زنش هم سه طلاق نشود، تدبیرش این است که قبل از دو مرتبه آمدن به آنجا، زن خود را یک طلاق رجعی دهد و بگذارد تا عدتش بگذرد پس بار کرده و در جای اول برود و زن خود را دو مرتبه با حضور چند شاهد و مقداری مهر، نکاح کند، سوگند او ختم می‌گردد و به سه طلاق مغلظه هم نمی‌گردد(۴)

۱- ردالمحتار: ۹۲/۳، الایمان، مطلب فی یمین الفور

۲- از فتاوای دارالعلوم (امدادالمفتین): ۳و ۳۴۲/۴، الطلاق، باب تعلیق الطلاق

۳- الهندیة: ۹٦/۲، ط کانفور

۴- کذا فی فتاوای دارالعلوم (عزیزالفتاویٰ): ۳و۳۳۰/۴، باب تعلیق الطلاق

و قال فی ا لهداية: «و زوال الملک بعداليمين لا يبطلها لانه لم يوجد الشرط فبقی والجزاء باق لبقا محله فبقی اليمين ثم ان وجدالشرط فی ملکه انحلت اليمين و وقع الطلاق لانه وجدالشرط والمحل قابل للجزاء فينزل الجزاء و لا تبقی اليمين لما قلنا و ان وجدالشرط فی غيرالملک انحلت اليمين لوجودالشرط و لم يقع شيیء لانعدام المحلية»[۱]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۱۴ ربیع الاول ۱۴۱۰ هـ ق

گفت: اگر با یکی از زنانم جماع نکنم، طلاق هستند، و به علت مانع شرعی نتوانست جماع کند

اس: مردی در مسافرت بود و هم دارای سه زن بود در مسافرت خود قسم خورد اگر من به خانه‌ی خود رسیدم با یکی از سه زن جماع می‌کنم و اگر جماع نکردم هر سه طلاق هستند، و به خانه رسید دید که یک زن در حالت حیض و دوم در نفاس است و سوم مرده تا هنوز دفن نشده است پس آیا برای این مرد راه حل وجود دارد یا خیر؟

الجواب و هوالهادی الی الصواب: همین شخص که بر سر او این حادثه آمده است، آن را نزد احقر بیاورید؛ چرا که این صورت تفصیل دارد و از او قضیه کما حقه تحقیق کرده شود و سردست جوابش این است:

اگر وقت قسم معلوم بوده که زنان همین طوراند آن دو زنده طلاق می‌گردند و اگر معلوم نبود طلاق واقع نمی‌گردد چرا که یکی از شروط انعقاد یمین متصور بودن محلوف علیه است حقیقتاً وقت یمین و اینجا محلوف علیه جماع است و در وقت یمین حقیقتاً متصور الوجود نیست به علت وجود مانع شرعی که حیض و نفاس است و نظیرش مسئله‌ی کوز است که در فتاوای شامی موجود است[۲]

و کما فی الهندية: «و لو قال ان لم ادخل الليلة المدنية و لم الق فلاناً هو فامرأته طالق فدخل فلم يصادفه فی منزله و لم يلقه، ـ الی ان قال ـ ان اصبح فان كان عالما بانه غايب عن المنزل وقت الحلف يحنث فی يمينه و ان لم يكن عالماً بذلک وقت الحلف لا يحنث فی يمينه»[۳]

والله اعلم و علمه اتم واحکم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۱- از: فتح القدير (شرح هدايه): ۱۳۵/۳، باب الأيمان فی الطلاق
۲- ردالمحتار: ۳۴۹/۳، الأيمان
۳- الهندية: ۹۰/۳ ط کانفور

۱۴ ربیع الاول ۱۴۱۰ هـق

حکم گفتن «سوگند وزن طلاق می‌خورم»

اس: چیزی از اشیاء سنجر دزدیده شد پس سنجر از آقای قنبر مشکوک بود آقای سنجر اظهار داشت که شما قنبر مال این جانب را برداشته‌اید قنبر در پاسخ گفت از من مشکوک نباشید بنده مال مسروق شما را نبرده‌ام دوباره سنجر گفت من از شما مطمئن نمی‌گردم تا مادامی که سوگند وزن طلاق نخورید وقتی سوگند وزن طلاق خوردید بنده از شما مطمئن می‌گردم و دویست هزار تومان به مقابله بدنامی شما هم به تو می‌دهم قنبر بیچاره از سوگند وزن طلاق اباء نکرد بلافاصله به توسط سوگند وزن طلاق خود را تبرئه نمود سنجر گفت سوگند وزن طلاق خوردن شما از قبیل دروغ می‌باشد من سوگند وزن طلاق می‌خورم که مال مسروق بنده را شما دزده‌اید در صورتی که سنجر دارای دو زوجه می‌باشد بعد از بررسی و تحقیقات معلوم شد که سارق آقای قنبر نبوده بلکه دیگری بوده پس در نظر شرع مقدس حکم زنان سنجر چیست طلاق می‌شوند یا خیر؟

الجواب و هوالهادی الی الصواب: در این صورت یکی از دو زن سنجر طلاق می‌شود، اگر به این لفظ هیچ نیت نداشته بود یک طلاق رجعی واقع می‌شود و حق رجوع قبل تمام العدة دارد و بعد عدت بدون نکاح جدید نمی‌تواند و اگر نیت سه کرده بود سه می‌شوند و یک زن مغلظه می‌گردد که حلت آن موقوف به نکاح زوج آخر خواهد شد و اگر نیت دوکرده هم یکی خواهد شد.

سنجر خود یکی از آن دو زن را تعیین کند که مرادم این زن بوده است کافی است.

نظیرها ما قال فی الهندیة: «رجل ادعیٰ علی غیره الف درهم فقال المدعیٰ علیه امرأتی طالق ان کان لک علیّ الف درهم فقال المدعی ان لم یکن لی علیک الف درهم فامرأتی طالق فاقام المدعی البنیة علی حقه و قضی القاضی فرّق بین المدعیٰ علیه و امرأته و هذا قول ابی یوسف واحدی الروایتین عن محمد و علیه الفتویٰ فان اقام المدعیٰ علیه البنیة بعد ذلک انه کان اوفاه الف درهم قبل دعواه یبطل تفریق القاضی بین المدعیٰ علیه و امرأته و تطلق امرأة المدعی...»(۱)

و این جزئی زیر، دلیل بر تخییر طلاق دو زن است:

و ایضاً فی الهندیة: «و لو قال امرأته طالق و له امرأتان کلتاهما معروفتان کان له ان یصرف

۱- الهندیة: ۹۷/۲

الطلاق الی اتیهما شاء کذا فی فتاویٰ»[1] قاضی خان ۵۱/۲ (کانفوری).

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۲۹ ربیع الاول ۱۴۱۰ هق

خانم جمله‌ی «انت طالق» را به شوهر تلقین نمود و شوهر به نادانی به زبان آورد

اس: زوجه‌ی زید به نام زینب عالمه بود و زید جاهل و بی‌علم بود زینب برای زوج گفت بیا تو را الفاظ و کلمات و قراآت نماز را تعلیم می‌دهم زید قبول کرد پس زینب تلقین کلمات و قراآت را برایش آغاز نمود ضمناً زید را این کلمه تلقین نمود «**انت طالق**» زید همین طور گفت، و چند بار تکرار نمود آیا واقع می‌گردد یا نه؟

اج: اگر معنی این کلمه و عربی را نمی‌داند، طلا واقع نمی‌گردد. در کفایت المفتی به حواله‌ی شما می‌نویسد: **کما لو قالت لزوجها اقرأ علی اعتدی انت طالق ثلاثاً ففعل طلقت ثلاثاً فی القضاء لا فی ما بینه و بین الله اذا لم یعلم الزوج و لم ینو، بحر عن الخلاصة»**[2]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

٦ ربیع الثانی ۱۴۱۰ هق

به خانم گفت: اگر به منزل پدر و مادرت بروی، طلاقی، و خانم از منزل بیرون شد

اس: یکی برای زن خود گفت اگر بروی به منزل پدر و مادر خود طلاق هستی و زن هم ستری هست یک روزی بود زن رفت ستر و حجاب را شکست بیرون شد آیا چیزی برای این زن هست و به مجرد بیرون شدن طلاق واقع می‌شود یا نه؟

اج: اگر به اراده‌ی رفتن به منزل والدین خود بیرون شد طلاق می‌گردد؛ اگر چه به خانه نرسد و اگر رسید هم طلاق است و عدد آن به نیت او تعلق دارد؛ اگر یکی اراده کرده، یک رجعی واقع می‌شود و قبل از تمام عدت می‌تواند رجوع کرد. و اگر سه اراده کرده است، مغلظه می‌گردد که نکاح و رجوع، ممنوع است، مگر اینکه با شوهری دیگر ازدواج کند و

۱- همان: ۵۱/۲، الباب الثانی من الطلاق

۲- کفایت المفتی: ٦/۵۵، کتاب الطلاق، فصل ششم کتابت طلاق، و کذا فی البزازیة علی هامش الهندیه ۱۷۹/۴

بعد دخول بمیرد یا طلاق دهد پس به اول روا می‌گردد.

البته اگر نیت رسیدن به منزل والدین کرده است پس تا نرسد، به مجرد خروج، طلاق نمی‌شود و اگر در این صورت از راه برگشت طلاق نمی‌شود.

لما قال فی الهندیة: «**قال لامرئته ان خرجت الی منزل والدیک فانت طالق ثلاثاً فهو علی الخروج عن قصد وصلت او لم تصل** (۹۶/۲کانفوری).

قال محمدبن سلمة: الذهاب بمنزلة الخروج و هوالصحیح و هذا اذا لم ینو شیئاً و ان نوی به الایتان اوالخروج صحت نیته.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۱۹ ربیع الثانی ۱۴۱۰ هـ‌ق

حکم زنی که کار خلاف دستور شرع انجام دهد و فاسقه باشد

اس: اگر زنی خلاف دستور شرع مقدس کاری انجام داد و او را ادامه و بر او مقرّ شد و پدر زوج گفت نزد او نرو و او را طلاق هم مده و اگر نه از حق من حلال نیستی آیا این زوج از نظر شرع چه کاری که روز قیامت مسئول نگردد؟

اج: اگر زن چنین کاری انجام داد جدا کردن او جایز است تا اعتقادش صحیح است.

در عالمگیریه می‌نویسد: «**له امرأة فاسقة لا تنزجر بالزجر لا یجب تطلیقها کذا فی القنیة**»[۱]

و این قول پدر که او را طلاق نده، قابل اطاعت است و اطاعت پدر کند؛ تا وقتی که اعتقاد همسر به شرک و کفر نرسیده است البته این قول او که نزد او نرود، اگر مقصدش تا مدتی معین است تا که زن تنبیه و منزجر گردد پس اطاعت کند و اگر هدفش نرفتن دائمی است پس قول او چونکه خلاف قرآن است قابل اطاعت نیست.

«**لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق**».

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۱٦ جمادی الاول ۱۴۱۰ هـ‌ق

معلق کردن طلاق به انجام ندادن کاری

اس: یک شخص گفت اگر من هیروین نکشم زنم طلاق است آیا طلاق واقع می‌شود؟

۱- الهندیة: ۱۲۰/۴

اج: اگر این شخص این کلمه را موقعی گفته است که با دیگری در ردّ و بدل و خشم بوده است یا کدام قرینه‌ای فوری باشد پس اگر بعد این کلمه، هیروین نکشید، زنش به هر مقداری که نیت کرده است یکی یا سه، طلاق می‌گردد و اگر نیت نبوده است یک طلاق رجعی واقع می‌شود.

و اگر در ردّ و بدل و خشم نبوده است پس تا وقتی که هیروین نمی‌کشد زنش طلاق نمی‌گردد تا اینکه اگر تا وقت مرگ نکشید، در آخر وقت مرگ زنش طلاق می‌شود نه قبل از آن.

قال فی الهندیة: «قال لاخی امرأته ان لم تدخل بیتی کما کنت فامرأتی طالق فان کان بینهما کلام یدل علی الفور فهو علی الفور لان الحال اوجب التقیید و الا کانت الیمین علی الابد»(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۸ جمادی الآخر ۱۴۱۰ هـ.ق

گفتن: «اگر به مدت یک سال با تو جماع کنم، تو به سه طلاق هستی»

اس: فردی به منکوحه‌ی خود گفت اگر به مدت یک سال با تو جماع بکنم تو به سه طلاق هستی و اگر قبل از تکمیل شرط جماع صورت گرفت با در نظر گرفتن توضیحات متفرع از همین مسئله، نتیجه‌ی شرعی را اعلام دارید:

توضیح: ۱ـ نیت آن شخص طلاق نبوده بلکه اندازه‌ی همان مدت قصد او بوده است.

۲ـ مدت اجرای این شرط را ذکر نکرده و در لفظ هم صیغه‌ی استقبال به کار برده است.

سؤال بر مبنای همان مسئله: اگر طلاق واقع نشد آیا طالق می‌تواند در ایام تکمیل شرط به دواعی جماع متمتع گردد یا خیر؟

۳ـ بر مبنای مسئله مزبور: برای طلاق نشدن همین زوجه بدون تکمیل شرط آن راهی دیگر موجود است یا خیر؟ اگر موجود است آن را به طور اختصار مرقوم فرمایید:

اج: در این صورت هر سه طلاق واقع می‌شود و چونکه این لفظ صریح است احتیاج به نیت ندارد بدون نیت در صریح، طلاق واقع می‌شود.

قال ابن عابدین الشامی فی ردالمحتار: «قوله (ما لم یستعمل الا فیه) ای غالباً کما یفیده کلام البحر... «و عرفه (ای الصریح) فی التحریر بما یثبت حکمه الشرعی بلانیة،... قوله (و لو

۱- الهندیة: ۲/۹۰

باالفارسية) فما لا يستعمل فيها الا فی الطلاق... فهو صريح يقع بلانية»[۱]

و **قال ايضاً: «قوله (اولم ينو شيئاً) لما مرّ ان الصريح لايحتاج الی النية»**[۲]

و مدت اجرای این شرط همین سال است که مذکور است و به کار بردن صیغه‌ی استقبال در تعلیق، اشکال ندارد؛ چرا که اینجا شرط را از جزاء مقدم کرده است و جزاء اسم است و جزاء گویا به «فا» مذکور است چرا که او نیت تعلیق کرده است ظاهراً.

قال فی الهندية: «و ان كان الشرط مقدماً علی الجزاء فـان كـان الجـزاء اسـماً فـانما يـتعلق باالشرط اذا ذكرالجزاء بحرف الفاء الخ...»[۳]

معنی این عبارت فارسی در عربی این طور است:

«ان جامعتک فی سنة فانت طالق ثلاثاً».

البته برای طلاق نشدن این زن بدون تکمیل شرط راهی مشکل هست و آن این است که قبل از تکمیل سال (در میان سال) قبل از جماع او را سه طلاق دهد و بعد گذشتن عـدت شخص دیگر آن همسر او را نکاح کند و بعد جماع طلاق دهد و بعد گذشت عدت دو مرتبه آن زوج اول او را نکاح کند پس دو مرتبه به جماع کردنش طلاق واقع نمی‌گردد.

قال فی الهندية: «فلو علق الثلاث او مادونها ثم نجزالثلث قبل وجودالشرط ثم عـادت اليـه بعدالتحليل ثم وجدالشرط لايقع شيیء اصلا...»[۴]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۲۵ ذیقعده ۱۴۱۰ هق

مثل سؤال بالا

س: شخصی منکوحه خود را گفت این جانب به مدت یک سال با تو جماع نخواهم کرد اگر بکنم تو به سه طلاق هستی، توضیح اینکه این سال را به طول عمر خود قید نموده است، خواهشمند است نتیجه‌ی شرعی را اعلام دارند، ضمناً مدت اجرای شرط را به طور کامل بنویسید:

۲ـ در همین مسئله آیا طلاق به شرط می‌تواند در ایام تکمیل به دواعی جماع در صورتی که طلاق معلق به شرط فقط دخول مطلق بوده است، متمتع گردد یا خیر؟

۱- ردالمحتار: ۴۶۵/۲، اول باب الصريح
۲- همان: ۴۷٦/۲
۳- الهندية: ۸۵/۲
۴- الهندية: ۸۲/۲

۳ـ در همین مسئله، چنانچه تکمیل شرط به اولین زنان صورت نگیرد آیا می‌تواند در دیگر وقتی آن را تکمیل کند؟

اج: در این صورت از این شخص پرسیده شود اگر کدام سالی معین مراد گرفته است پس همان سال اگر جماع کرد، هر سه طلاق واقع می‌گردند و اگر مراد این است که سالی از سال‌های اخیر عمر مراد گرفته است، همان سال که فوت او برسد مراد می‌گردد و اگر هیچ نیتی ندارد پس در همان سالی که جماع کرد بدون تعیین، طلاق واقع می‌شود.

کذا یفهم من بعض عبارات الهندیة(۱)

۲ـ استمتاع به دواعی جماع او را جایز است.

قال فی الدر: «و ان وطئتک فعلی جماع الفرج»(۲)

۳ـ تفصیل آن است که در جواب اول گذشت.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۲۷ ذیقعده ۱۴۱۰ هـ ق

راه حل شخصی که به دیگری گفت: زنم به سه طلاق هر حرفی بگویی من بکنم، و آن دیگر گفت: زنت را طلاق بده

اس: دو شخص خیلی با همدیگر دوست می‌باشند یکی از این دو، به دوست دیگر خود گفت شما دوست حقیقی نیستید، دوست دیگر گفت من دوست حقیقی شما هستم و گفت زن من به سه طلاق اگر هر حرفی شما بگویید من بکنم یا گفت هر کاری یا چیزی شما بگویی من بکنم آن دوست فوراً گفت شما زن خود را طلاق دهید، آیا طلاق زن او واقع می‌شود یا خیر؟ اگر واقع می‌شود کدام وقت واقع می‌شود؟

اج: در این صورت اگر مرد گوینده‌ی «اگر هر حرفی شما بگویی الخ» در موضوع آن دیگر که طلب طلاق زن او کرد، همان گوینده را صادق می‌داند و تصدیق او می‌کند که خواسته‌ی او از من همین بوده است پس زن او اگر طلاق ندهد به سه طلاق طلاق می‌گردد؛ **لتعلیق الطلاق به**، البته اگر به گفته‌ی او یک طلاق داد، زن او به سه طلاق طلاق نمی‌گردد و دو مرتبه رجوع هم می‌تواند کرد؛ چراکه کلام دوست، مطلق است از یکی و غیره و مقید به سه

۱- الهندیة: ۵۵/۲ و ۵۶، الباب الثانی و ۸۱، قبیل الباب الرابع

۲- ردالمحتار: ۵۶۰/۲، بعد مطلب فی لو تعددالاستثناء

نیست. (و این صورت بهتر است و احتیاط در همین است). و اگر دوست خود را تصدیق نمی‌کند و می‌گوید که خواسته‌ی اصلی شما طلاق همسرم نبوده چیزی دیگر بوده است، آن را بنده تصدیق نمی‌کنم پس زن او اصلاً طلاق نمی‌گردد. چرا که کلام او محتمل راست و دروغ دارد پس بر غیر او تصدیق کرده نمی‌شود تا خود آن شخص او را تصدیق نکند.

قال فی الدر: «قال لی الیک حاجة فقال امرأته طالق ان لم اقضها فقال هی ان تطلق امرأتک فله ان لا یصدقه».

و فی الرد: «قوله (فله ان لا یصدقه) و لا تطلق زوجته لانه محتمل للصدق والکذب فلا یصدق علی غیره، بحرالمحیط ـ الی ان قال ـ وافادانه لو صدقه حنث»[۱]

و در مجموعه‌ی خالی می‌نویسد: «در فتاوای ظهیریه آورده است مردی دیگری را می‌گوید مرا با تو حاجت است حاجت من را رواخواهی کرد اوگفت حاجت تو را رواکنم اگر حاجت تو را روا نکنم زن مرا طلاق و یا بنده من آزاد آن مرد گفت حاجت من آن است که زن خود را سه طلاق گویی این مرد اگر به قول او استوار ندارد زن این مرد را طلاق واقع نمی‌شود، مردی دیگری را سوگند طلاق داد وگفت هر چه من بگویم که بکن آن کنی و هر چه بگویم که آن مکن آن نکنی و بعد از آن بگوید با زن خود نزدیکی مکن این مرد با زن خود نزدیکی کند و زن این مرد را طلاق واقع نشود مگر این مرد می‌دانست که آن مرد مرا از نزدیکی زن منع خواهد کرد»[۲]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۲۹ ذیقعده ۱۴۱۰ هـ‌ق

راه حل شخصی که گفت: زنم طلاق است اگر راننده‌ی ماشین تو بشوم

اس: به طور مثال: نفی بر سر اختلاف جزیی که با پدرش رخ می‌دهد عصبانی شده به پدرش پرخاش می‌کند و یک بار تکرار هم می‌کند که زنم طلاق است اگر راننده‌ی ماشین شما بشوم و بعداً پشیمان می‌شود و راهی دیگر وجود هم ندارد که ماشین پدرش را رها کند چون خودش شریک ماشین است لطفاً مسئله را تشریحاً بیان نمایید.

اج: به این لفظ یک طلاق رجعی به رانندگی ماشین معلق می‌گردد، بنابراین هر وقت که رانندگی ماشین را اختیار کند، یک طلاق رجعی واقع می‌شود و راه حلش این است که بعد از

۱- ردالمحتار: ۵٦٠/۲ ۲- مجموعة الخانی: ۷۲/۲ (فارسی)

رانندگی به زن خود رجوع کند بدون نکاح به این طور که نزد زن خود برود و دیگر چیزی نمی‌خواهد یا به زبان بگوید که من به زن خود دو مرتبه رجوع کردم.

قال فی الدر والتنویر: «صریحه ما لم یستعمل الا فیه و لو باالفارسیة کطلقتک و انت طالق و مطلقة و یقع بها ای بهذه الالفاظ و ما بمعناها من الصریح و یدخل نحو طلاغ و تلاغ و طلاک و تلاک ـ الی ان قال ـ واحدة رجعیة...»(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۴ صفر ۱۴۱۱ هـق

طلاق بالمال / انکار زن و اولیای او از دادن مال بعد از طلاق

اس: راشد زنی به نام رشیده در عقد نکاح خود مواصلت نمود بعد از مدتی قلیل رشیده از تسلیم نفس خودش به راشد و از آمدن به منزل وی انکار وزید و بدون علت ناشزه گردید. حتی یک مرتبه اولیای او و او را به منزل راشد آورده‌اند راشد را داروی سمّ و زهر داده است و بعداً به طرف محل مادرش فراری شده و راشد از اثر خوردن داروهای سمّی دچار بسی امراض شده. بعد از زمانی برادر رشیده به نام خالد اظهار داشته که خواهرم شما را قبول نمی‌کند شما او را بذریعه طلاق از خود جدا سازید راشد در پاسخ اظهار داشت که چونکه از ناحیه‌ی خواهرتان دچار بسی ناراحتی‌ها گردیده‌ام و بدون خیانتی از من گوشه‌گیری کرده لذا از شما مبلغ ۵۰/۰۰۰ تومان طلبکارم پس کلام راشد مورد قبول نشد و بعد از گذشتن مدت مدیدی خالد دوباره جلسه تشکیل داده و از راشد درخواست طلاق نموده دوباره راشد درخواست مال کرده خالد دو بوته‌ی نخل مزافتی معین از مال رشیده که از ترکه پدر ارث حاصل کرده و همان مهریه‌ایی که راشد به رشیده داده است به آقای راشد داده است، فردی دیگر به نام صادق قیام کرده و گفته من ضامنم که این اشیاء را از خالد می‌گیرم و به شما تحویل خواهم داد ولی شما رشیده را از خود جدا کنید پس راشد قبول کرده و او را در جلسه‌ی یک مولوی احضار کرده‌اند آن مولوی صاحب از او یک طلاق به لفظ بائن گرفته و بعد از دو ماه راشد همان دو نخل را تصرف نموده و به اصطلاح بلوچی «سُند» کرده خالد آمده سُندها را از خوشه‌ها بیرون کرده و انداخته و مزید گفته که خواهرم به دادن این نخل‌ها راضی نبوده و به دادن بنده نمی‌روند لذا من نخل‌ها را نمی‌دهم، راشد چاره‌ای دیگر

۱- ردالمحتار: ۴٦٦/۲، باب الصریح

نمی‌بیند اعلان می‌کند وقتی که شما نخل‌ها را نمی‌دهید من رجوع کرده‌ام پس آیا رجوع راشد در صورت مذکور درست می‌شود یا خیر و اگر درست نمی‌شود و آن زن طلاق می‌گردد، پس حکم نخل‌ها چیست آیا راشد از نخل‌ها دست بردار می‌گردد یا خیر؟

الجواب باسم الهادی الی الصواب: رجوع راشد در این صورت درست نیست، این طلاق باالمال بوده است و این بائن است و طلاق رجعی نیست که در آن گنجایش داشته باشد.

و اگر زن برای توکیل برادرش در این امر اعتراف دارد پس مهر و هر چه از نخل‌ها که به زوج یعنی راشد داده و تعیین کرده نمی‌تواند که باز بگیرد همین توکیل او کفایت می‌کند، انکار رشیده الآن فایده نمی‌بخشد و اگر از توکیل ابا می‌کند پس دو گواه اگر پیدا گردد که برادر رشیده خالد نام وکیلش بوده است هم کفایت می‌کند و انکار بعدی فایده نمی‌بخشد. و اگر گواه پیدا نشود بر علیه رشیده حلف لازم می‌آید که وکیل نکرده‌ام بلکه خالد به فضولی این کار کرده است پس اگر از حلف ابا نمود، حکم بالا ثابت است. اگر حلف ادا کرد، زن با وجود وقوع طلاقش از مال بریء ذمه می‌گردد ولی برادر یعنی خالد اگر ضمانت آن ثالث را قبول کرده یا خاموش شده ورد نکرده است همه مهر و نخل‌ها را ضامن می‌گردد پس هر چه مثلی‌اند آنها را به راشد بدهد و هر چه قیمی‌اند مثل نخل و درخت و زمین قیمت آنها را باید به راشد بدهد[1]

و فی مجمع الضمانات: «**الاب لو خالع مع زوج بنته البالغة علی انه ضامن صح**»[2]

و فیه ایضاً:«**اذا قال الرجل لأخر خلع امرأتک علی هذا العبد او علی هذه الالف فخلعها علی ذلک فاالقبول الی المرئة لا الی الاجنبی ـ الی ان قال ـ فاذا قبلت المرأة ذلک وجب علیها تسلیم مااشیر الیه ان امکن والا فمثله ان کان مثلیاً او قیمة ان کان غیر مثلی**»[3]

و این همه در صورتی است که رشیده که در آن محل حاضر بوده و به مجرد معلوم شدن از دادن مهر و غیره و وکالت انکار کرده است و اگر بعد رسیدن خبر و معلوم بودن که برادر، فلان چیزها را داده است سکوت کرده بعداً دعویٰ و انکار شروع کرده است، دعویٰ او لامسموع و انکار بعدی او اعتبار ندارد، چرا که در شامی و غیره مصرح است که چون محرم در مال زن تصرف کند و او بعد علم، خاموش گردد دعویٰ و انکار او اعتبار ندارد.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۱-کذا فی فتاویٰ دارالعلوم دیوبند: ۵و۴/۶
۲- مجمع الضمانات ص ۳۵۰
۳- همان: ص ۳۵۳

۱۲ ربیع الاول ۱۴۰۹ هق

به زنان خود گفت: تعداد رکعات نمازهای یک شبانه روز چنداند؟ یک زن ۱۷ رکعت و دیگری ۳۲ و سومی ۴۰ رکعت گفت و باز گفت هر که از شما حق نیست، طلاق است

اس: مردی سه زن داشت، گفت برای آنها نماز یک شبانه روز چند رکعت هستند یکی گفت ۱۷ رکعت‌اند یکی گفت ۴۰ رکعت، دیگری گفت ۳۲ رکعت، یعنی مرد از نمازهای اوقات همه سؤال کرد، پس گفت هر یکی از شما حق است زن من است و بقیه طلاق‌اند پس کدام یک از اینها طلاق می‌گردد؟

اج: این سؤال یکی از معماها و لغویات است که وقوع آن شاید باشد یا نه؟

در این صورت هیچ یکی از زن‌ها طلاق نمی‌گردد و همه حق‌اند؛ چرا که فرایض خمسه بدون وتر و سنن هفده‌اند و با وتر و سنن ۳۲اند و با نوافل ظهر و مغرب و عشا که این همه دو دو هستند با دو رکعت نفل بعد وتر چهل‌اند و اگر زن چهارمی باشد و بگوید که پنجاه و دو رکعت‌اند هم طلاق نمی‌گردد چرا که با دوازده سنت زواید که چهار قبل ظهر و عشا و عصراند پنجاه و دو می‌باشند. در جواب نماز اینها همه حق‌اند چرا که نماز مطلق است و برای همه صادق می‌آید.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۲۸ صفر ۱۴۱۱ هق

عدم وقوع طلاق به وساوس و خیالات و تلفظ نکردن طلاق / مقدار نطق و جهر به طلاق

اس: یکی مثلاً همیشه در دل خود وسوسه دارد که زن من طلاق شده یا نه؟ اما به زبان ذکر نمی‌کند یعنی این وسوسه از زمانی که نکاح کرده شده در دلش وجود دارد همیشه در همین حالت در فکر است اگر آبی می‌خورد می‌گوید زنم طلاق شد یا چیزی به زن خود می‌دهد می‌گوید این طلاق تو است اما در دل می‌گوید به زبان ذکر نمی‌کند و این همه در همه کارها در دلش همچنین وسوسه است اگر می‌گوید چیزی به زنم بدهم در دلم اراده‌ی طلاق و وسوسه‌ی طلاق می‌آید در این مورد جواب را ارسال نمایید که آیا در این صورت‌ها و

وسوسه‌ها طلاق واقع می‌شود یا نه؟

۲ـ می‌گوید یک مرتبه به زنم گفتم بخز از جای جای خود اما در دل گفتم و وسوسه کردم که طلاقی بخز اما به زبان نگفتم و ذکر نکردم و این هم خوب یادش نیست که در دل اراده طلاق کردم بر اینکه همیشه در وسوسه است و خوب فکرش نمی‌آید که آیا در دل طلاق را گفته است یا نه حالا این همیشه در همین وسوسه‌ها مخلوط است آیا زنش طلاق شده است یا نه؟

ا ج: جواب این هر دو سؤال یکی است و آن اینکه به وسوسه‌ی قلبی، زن طلاق نمی‌گردد؛ تا وقتی که به زبان لفظی را که مثبت مفهوم طلاق صراحة یا کنایة باشد تکرار نکند لهذا زن این شخص فقط به این وسوسه هرگز طلاق نمی‌شود؛ چرا که طلاق از همان اشیاء است که ملفوظ بودن آن شرط است فقط مفهوم و وسوسه بودن آن کفایت نمی‌کند باید که ملفوظ و منطوق باشد.

در درّالمختار می‌فرمایند: «**هو رفع قیدالنکاح فی الحال اوالمآل بالرجعی بلفظ مخصوص**»[1]

به بین! تعریفش را مقید کرد به «لفظ مخصوص»، معلوم شد که بدون لفظ مخصوص فقط به وسوسه و غیره طلاق واقع نمی‌شود.

و در هدایه می‌فرماید: «**و علی هذاالاصل کل ما یتعلق بالنطق کاالطلاق والعتاق والاستثناء و غیر ذلک**»[2]

البته در مقدار نطق و جهر آن سه قول موجود است:

۱ـ قول هندوانی و فضلی و شافعی ـ رح ـ

۲ـ قول بشرمریسی و امام احمد ـ رح ـ

۳ـ قول کرخی و ابوبکر بلخی و مالک ـ رح ـ است.

گروه اول می‌گویند که مقدار نطق و جهر وقتی معتبر است که صدای گوینده به گوش خودش برسد.

گروه دوم می‌گویند: فقط مسموع باشد اگر چه به گوش او نرسد.

گروه سوم می‌گویند: فقط تصحیح حروف باشد اگر چه مسموع کسی نباشد ولی فتویٰ به قول گروه اول است. شیخ الاسلام و قاضی خان و صاحب محیط و حلوانی و علامة

۱- ردالمحتار: ۴۵۰/۲ ۲- الهدایة: ۸۱/۱، صفة الصلاة، فصل فی القراءة

خیرالدین رملی قول هندوانی را اصح و ارجح گفته‌اند، اگر چه هر دو قول صحیح‌اند[۱]

در شریعت مقدسه چیزهایی هستند که آنها به لفظ و نطق تعلق دارند و در آنها شرط است که نطق کرده شود فقط نیت و اراده و وسوسه و تخیل در آنها به درد نمی‌خورد و به آنها هیچ حکم شرعی متعلق نمی‌گردد مثل طلاق و عتاق و استثناء و ذبیحه و بسیاری دیگر.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۳ ربیع الاول ۱۴۱۱ هـ ق

گفت: از این به بعد اگر تریاک کشیدم، زنم طلاق است و حالش مشخص نباشد

اس: شخص معتادی قسم خورد که اگر از این به بعد تریاق کشیدم زنم طلاق است پس از این آثار معتادی در رویش هست و همیشه در شب‌ها در خانه دیده نمی‌شود و اگر اینجا باشد مریض و ناراحت معلوم می‌شود همچنانکه از اینجا رفته باز می‌آید تا چند ساعات سلامت است، آیا برای مردم لازمی است که تحقیق حال این شخص راکنند یا که بی‌اعتنایی بهتر است و به این آثار معتادیت زنش جدا می‌شود یا نه؟

اج: اگر ظن غالب آن است که تریاک می‌کشد پس تحقیق از حال او لازم است و اگر فقط مشکوک است او را دنبال ندهند تا حالش ظاهر گردد.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۱۲ ربیع الاول ۱۴۱۱ هـ ق

گفتن: «بعد از سه روز طلاق هستی»

اس: مردی به زنش خطاب کرد و گفت تو طلاق بعد از سه روز هستی طلاق می‌گردد یا خیر؟

اج: بعد از همین روز که گفته است شمار کند چون آفتاب روز چهارم از روز گفته غروب کند یک طلاق رجعی واقع می‌شود.

قال فی الهندیة: «**و لو قال انت طالق بعد ستة تطلق بعد ما غربت الشمس من الیوم السابع بعرف الناس...**»[۲]

۱- کذا فی الشامیة ۳۹۵و۳۹۴/۱ و عینی شرح هدایه ۶۹۸/۱ و فتح القدیر شرح هدایه ۲۳۳/۱ و عنایه شرح هدایه برهامش فتح القدیر: ۲۳۳/۱

۲- الهندیة: ٥٦/٢

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۱۲ ربیع الثانی ۱۴۱۱ ھق

اگر از هزار و خورده‌ای بیشتر گرفته‌ام، زنانم طلاق‌اند / تحقیق در مورد لفظ «خورده»

اس: مثلاً زید مدیون و عمرو دائن به زید است، مدیون گفت که شما که پول گرفته‌اید قرض‌هایت را ادا کن، زید به عمرو گفته اگر از هزار و خورده‌ای بیشتر گرفته‌ام هر سه زن ۱۳۰ طلاق‌اند، آیا هر سه زن او طلاق می‌شوند و آیا چهارصد تومان در خورده داخل‌اند یا نه؟ و در اصطلاح، اطلاق لفظ خورده بر چند عدد و یا چه مقدار می‌شود؟

اج: قبل از حکم مسئله، تمهیدی در موضوع تحقیق چند الفاظ باید شنید:

در اعداد عربی گاهی لفظ «بِضع» و گاهی لفظ «نیّف» استعمال می‌گردد و در اوزان لفظ «نشّ» مستعمل می‌گردد.

پس لفظ اول برای زیادتی که بعد از ده و هر عقده تا نَوَد باشد، مستعمل می‌گردد و مراد از آن سه تا نه و بعد آن عقده می‌باشد.

و لفظ دوم برای زیادتی که بعد از ده و صد و صدها و هزار و هزارها باشد مستعمل می‌گردد و لفظ سوم برای زیادتی که در وزن و بعد وزن باشد استعمال می‌گردد و در مقدار آنها اختلاف است:

۱ـ بعضی گفته‌اند که لفظ اول در زمان مستعمل می‌گردد (به کسر و فتح) و حصه‌ای از شب راگویند و غیره و در عدد هم مستعمل می‌شود.

پس نزد بعضی از سه تا پنج، یا مابین عقد اول و از نصف کم‌تر یعنی از واحد تا چهار یا از چهار تا نه یا هفت است.

و بعضی گفتند از ده به بالا نمی‌رود و صحیح آن است که تا نود می‌رود، و بعد از صد در عربی این لفظ برای زیادتی بین عقدتین مستعمل نمی‌گردد.

و بعضی گفتند: غیر محدود است.

۲ـ و لفظ دوم بعضی گفتند بعد از ده و هر عقده و صد و هر عقده و هزار و هر عقده استعمال می‌گردد، و بعضی گفتند هر چه از حذّاق بصره و کوفه گفته‌اند که از یکی تا سه هست.

۳ـ و لفظ سوم: «نشّ» وزن خسته‌ی خرما از طلا را می‌گویند، و وزن بیست درهم هم گفته شده است، و وزن پنج درهم هم، و چهارم حصه‌ی اوقیه که چهل درهم است هم، و نصف شییء هم گفته شده است.

تحقیق این تمهید نزد احقر:

محقق نزد احقر آن است که در «بضع» از سه تا نه صحیح‌تر است؛ به دلیل قرآن کریم در سوره‌ی روم، و حدیث که حضور اکرم ـ ص ـ صدیق اکبر ـ رض ـ را فرمودند که برو شرط خود را زاید کن که بضع از سه تا نه است.

و در «نیف» نزد احقر محقق آن است که مازاد از عقده است تا برسد به عقده‌ای دیگر ولی احتیاط تا نصف است به تأیید معنی لغوی.

و در «نش» نزد احقر نضف اوقیه یعنی وزن بیست درهم است به دلیل حدیث حضرت عایشه ـ رضی الله عنها ـ

توضیح نقل عبارات دیده شود:

قال فی تاج العروس شرح القاموس: «والبضع بالکسر و یفتح، الطائفة من اللیل یقال مضی بضع من اللیل، و قال اللحیانی، مرّ بضع من اللیل ای وقت منه و ذکره الجوهری فی الصاد المهملة و فسره بالجوش منه، و قال ابو زید: اقمت بضع سنین و جلست فی بقعة طیبة واقمت برهة کلها بالفتح، و هو مابین الثلاث الی التسع تقول بضع سنین و بضعة عشر رجلاً و بضع عشرة امرأة و قدروی هذا المعنی فی حدیث عنه ـ ص ـ قال لابی بکر فی المناحبة: هلا احتطت فان البضع مابین الثلاث الی التسع، او هو ما بین الثلاث الی الخمس، رواه الاثرم عن ابی عبیدة. اوالبضع ما لم یبلغ العقد و لا نصفه ای مابین الواحد الی الاربعة یروی ذلک عن ابی عبیدة ایضا کما فی العباب، او من اربع الی تسع نقله ابن سیدة و هو اختیار ثعلب، او هو سبع هو من نص ابی عبیدة فانه قال بعد ان ذکر قوله السابق و یقال ان البضع سبع، قال و اذا جاوزت لفظ العشر ذهب البضع لا یقال بضع و عشرون و نقله الجوهری ایضا هکذا، قال الصاغانی او هو غلط بل یقال ذلک قال ابو زید یقال له بضعة و عشرون رجلا و بضع و عشرون امرأة و هو لکل جماعة تکون دون عقدتین قال ابن بری و حکی عن الفراء فی قوله بضع سنین ان البضع لا یذکر الامع العشرة والعشرین الی التسعین و لا یقال فیما بعد ذلک یعنی انه یقال مأة و نیف و لا یقال بضع و مأة و لا بضع والف، و قال مبرمان: البضع ما بین العقدین من واحد الی عشرة و من احد عشر الی عشرین ـ الی ان قال ـ قلت و رئیت فی بعض التفاسیر فی قوله تعالیٰ فلبث فی السجن بضع سنین ای

خمسة و روی عن ابی عبیدة: البضع ما بین الواحد الی الخمسة، و قال مجاهد ما بین الثلاثة الی السبعة و قال مقاتل: خمسة او سبعة، و قال الضخاک عشرة و یروی عن الفراء مابین الثلاثة الی مادون العشرة، و قال شمرالبضع لا یکون اقل من ثلاث و لا اکثر من عشرة، اوالبضع من العدد غیر معدود کذا فی النسخ والصواب غیر محدود ای فی الاصل. قال الصاغانی و انما صار مبهما لانه بمعنی القطعة والقطعة غیر محدودة»(۱)

۲ـ قال فی تاج العروس: «والنیف ککیش و قد یخفف کمیت و میت قاله الاصمعی، و قیل هو لحن عندالفصحاء و نسبه بعضهم الی العامة و نسبه الا زهری الی الرادءة بمعنی الزیادة واصله ینوف علی فعیل یقال عشرة و نیف و مأة و نیف و کل مازاد علی العقد فنیف الی ان یبلغ العقد الثانی، و قال اللحیانی: یقال عشرون و نیف و الف و نیف و لا یقال الا بعد عقد و انما قال نیف لانه زائد علی العدد الذی حواه ذلک العدد والنیف الفضل عن اللحیانی وحکی الا صمعی ضع النیف فی موضعهای الفضل کذا فی المحکم والنیف الاحسان و هو ماخوذ من معنی الزیادة والفضل، و قال ابوالعباس الذی حصلناه من اقاویل حذاق البصریین والکوفیین ان النیف من واحدة الی ثلاث والبضع من اربع الی تسع»(۲)

۳ـ قال فی لسان العرب المحیط: «والنش وزن نواة من ذهب و قیل هو وزن عشرین درهماً و قیل وزن خمسة دراهم و قیل هو ربع اوقیة و الا وقیة اربعون درهما، و نش الشیيء: نصفه، و فی الحدیث ان النبی ـ ص ـ لم یصدق علی امرأة من نسائه اکثر من شنتی عشرة او قیة و نش...»(۳)

حالا نظر کنیم که لفظ «خرد» و «خورده» هم معنی کدام لفظ از این سه تا لفظ عربی است، ظاهر است که هم معنی «نش» نیست.

در فرهنگ عمید می‌نویسد: «خود (ص) کوچک، هر چیز کوچک و اندک، ریزه هر چیز، خرده هم می‌گویند، خرد کردن، ریز کردن، ریز ریز کردن، کوبیدن و نرم کردن، خردی کوچکی و کودکی».

و نیز می‌نویسد: «خرده: ریز، کوچک، ریزه هر چیز، کم اندک به شراره‌ی آتش و نیز به معنی نکته و عیب و خطا که بر قول و فعل کسی بگیرند»(۴)

و در فرهنگ فارسی به فارسی می‌نویسد: «خرده: ریزه هر چیز، نکته، خورد هم

۱- تاج العروس: ۲۷٦/۵ الی ۲۷۷، و مثله فی لسان العرب ۲۲۳/۱ و مثله فی منتهی الارب ۹۷/۲
۲- همان: ۲٦۳/٦ ۳- لسان العرب: ٦۳۷/۳ ۴- فرهنگ عمید ص ۸۴۵ و ۸۴٦

می‌نویسند»[۱]

و در غیاث اللغات می‌نویسد: «خرده بالضم بدون واو: ریزه هر چیز و به معنی اخگر و عیب و نکته (از کشف و برهان و لطایف و جهانگیری)[۲]

خلاصه‌ی کلام: معلوم شد که «خردی» یا «خرده‌ای» هم معنای نیفه است که به معنی زیاده از عقده است یعنی همان عدد کم و ریز که بعد از عقده است نه هم معنی «بضع»؛ چرا که آن بعد هزار نمی‌آید و نیف می‌آید و در اصطلاح اهل زبان هم مراد همین است البته اهل زبان اکثر آن را به کم از نصف حمل می‌کنند و بعضی تا به عقده‌ی دوم نرسیده است، هم استعمال می‌کنند. و چهارصد که کم‌تر از نصف است به اتفاق اهل اصطلاح بعد هزار در خورده‌ای داخل است.

از توضیحات فوق همه جهات سؤال روشن و معلوم شدند.

حکم مسئله: در تحقیق احقر زنان زید طلاق نمی‌باشند چراکه وقوع طلاق معلق است به وجود بیشتر از هزار و خورده‌ای و بیشتر وجود ندارد پس **اذافات الشرط فات المشروط**.

چونکه احقر تحقیق خود نوشته از دیگر علما معتمدین هم تحقیق کرده شود.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

الجواب صحیح ـ تاج محمد بزرگزاده

۲۲ ربیع الاول ۱۴۱۱ هـ ق

امضا نمودن طلاق نامه

اس: فرزندم نبی بخش هروین و تریاک استعمال نموده، به خاطر این کار من کاغذی نوشتم که قسم وزن طلاق بخورد تاکه هروین و تریاک را ترک کند و پایبند دین اسلام باشد در جواب گفت من از زن طلاق دوری می‌نمایم ولی کاغذ را امضا نمود و سه سال آن را نزد خود نگه داشته بعد از دو سال در پناه اسلام آمده و ترک هروین نموده آیا در مورد زنش چه طور رفتار شود؟

اج: اگر نبی بخش سواد دارد و به خوشی خود و بدون جبر و اکراه بعد خواندن کاغذ جلو او و شنیدن و فهمیدن او هم امضا کرده و هنوز هم اقرار می‌کند که بعد شنیدن و فهمیدن کاغذ امضا کرده‌ام پس اگر در طلاق نامه سه طلاق یا یکی نوشته است همین قدر واقع می‌گردد و

۱- فرهنگ فارسی به فارسی ص ۱۹۷   ۲- غیاث اللغات ص ۱۸۹

زنش طلاق شده است و اگر دو نوشته یکی می‌باشد اگر چه به زبان نگفته است وردکردن اول او فایده نمی‌دهد[۱]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۲۳ جمادی االاول ۱۴۱۱ هق

به زنش گفت: اگر بر بستر زن آمدم گویا بر بستر مادرم آمدم

اس: اگر یک شخص به زنش گفت که اگر من بر بستر زن آمدم گویا بر بستر مادرم آمدم، اگر این را در حالت غضب گفت حکمش چیست؟ و اگر در غیر غضب حکمش چیست و آیا طلاق واقع می‌شود یا نه؟ اگر واقع می‌شود پس چه طلاقی؟

اج: او پرسیده شود که مقصدش از این سخن چه بوده است اگر مقصدش این بوده که اگر من بر بستر تو برای جماع بخوابم گویا که با مادرم جماع کرده‌ام پس در این صورت چیزی نمی‌شود.

قال فی الهندیة: «لو قال ان وطئتک وطئت امی فلا شییء علیه»[۲]

و اگر مقصدش این بوده که مرا بر بستر زن آمدم حرام است مثل بستر مادر خود پس در این صورت ظهار می‌گردد[۳]

و اگر مقصدش این بود که اگر من به زن خود جماع کنم با مادر خود کنم هم لغو است[۴]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۶ جمادی الآخر ۱۴۱۱ هق

سه سنگ به طرف زن پرتاب کرد و گفت: بردار این طلاق‌هایت

اس: شخصی با زن خود جنگ کرده‌اند بعد از چند دقایق آن مرد رفته جایی و زن جایی دیگر خوابیده‌اند سپس مرد بلند شده و در را زده زن در را باز کرده آن مرد سه سنگ برداشته و به طرف زن انداخته و گفته ای زن بردار این طلاق‌هایت و لفظ سه طلاق به کار نبرده بلکه گفته بگیر این طلاق‌هایت، آیا زن این مرد طلاق شده یا نه؟

۱-کذا فی الشامی ۴۲۹/۲، و ایضاً محمودیه ۱۳۲/۴ وکفایت المفتی ۵۰/۶ و ۵۴ و امدادیه ۳۳۳/۲ و ۳۳۴

۲- الهندیة: ۱۲۶/۲، وکذا فی امدادالمفتین: ۳و۳۱۴/۴ ۳-کذا فی امدادیه ۴۲۱/۲

۴-کذا فی کفایت المفتی ۴۲۱/۶

اج: همسر این نفر به سه طلاق مغلظه و از او کاملاً جدا شده است هیچ گونه راهی و نکاحی ندارد مگر اینکه زن بعدگذشت عدت نکاحی دیگر کند و آن مرد دوم دو مرتبه او را طلاق دهد یا بمیرد پس بعد از تکمیل عدت این زن می‌تواند که شوهر اول را نکاح کند. بدون این صورت راهی دیگر نیست. اگر چه لفظ یک دو و سه نگفته است بلکه همین سه سنگ خود قرینه‌ی سه طلاق‌اند که احتیاج به تلفظ سه ندارد.

قال الشامی بعد بحث طویل: «لان هذا فی قوله انت طلاق و هو لا یحتمل العدد فاحتیج الی لفظه بخلاف مسئلتنا فانها متعلقة بقوله طلاق و هو یحتمل العدد فالاشارة تکون قرینة علی النیة لا سیما اذا صار ذلک عرفا»(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفِرَله)

۴ ذیقعده ۱۴۱۱ هـ ق

گذاشتن پول به دست زن و گفتن: «یک» / گفتن: تو را مادر و خواهر کردم / اقرار به طلاق

اس: (الف) زید ۴۰۰ تومان از خانه‌اش گرفته در صورتی که زوجه خواب بوده او را بیدار کرده یک صد تومان به روی دستش می‌گذارد به نیت طلاق و همین قدر می‌گوید بگیر یک و اراده طلاق را می‌کند ولی نه لفظ طلاق را می‌گوید و نه اضافت طلاق به طرف زوجه می‌کند باقی یک صد تومان به جیب خودش می‌اندازد و راجع به آن دو صد تومان دیگر خوب یاد ندارد به یک فکری می‌گوید آن دو صد تومان را هم به طرف زوجه انداخته‌ام به همین نیت و به یک فکری می‌گوید به خانه انداخته‌ام به طرف زوجه و به نیت طلاق نه انداخته‌ام.

(ب): باز وقتی که زید آن پول‌ها را داده از خانه بیرون می‌شود زوجه‌ی خود را خطاب کرده می‌گوید تو شنیدی من تو را «مات و گهار» (مادر و خواهر) کردم.

(ت): باز وقتی که زید به مسجد جامع چانف می‌آید و راجع به همین مسئله تحقیق می‌کند از عالمی در این جلسه وقتی که عالم او را می‌گوید: ببین راست بگو آیا صد تومان دادی یا ۳۰۰ تومان اینجا اقرار می‌کند که بیشتر گمانم همین است که ۳۰۰ تومان داده‌ام.

طلب جواب این امر است که آیا از گذاشتن پول‌ها به دست زوجه به نیت طلاق بدون تلفظ طلاق، طلاق واقع می‌شود یا خیر؟

۱- ردالمحتار: ۴۸٦/۲، و احسن الفتاویٰ ۱۸۸/۵

چنانچه از این عبارت فتاویٰ دارالعلوم دیوبند اشارة فهمیده می‌شود که طلاق واقع نمی‌شود. عبارت حسب ذیل است:

سؤال: ایک عورت نی اپنی شوهر سی کها که مجهی طلاق دید و اس نی تین انگلیول سی اشاره کیا مگر زبان سی کوئی لفظ طلاق کا نهیی کها تو کیاتین طلاقین هو جائیی گی خصوصاً جب شوهرکی نیت بهی اشاره سی تین طلاق کی هو؟

الجواب: اس صورت میی جب تک الفاظ طلاق زبان سی نه کهی کوئی طلاق نهیی هوگی. (فتاویٰ دارالعلوم ۲/۵۹۵).

البته اینجا کمی فرق هست که زید گفته بگیر یک و در مسئله فتاویٰ دارالعلوم این چیز هم گفته نشده.

دوم، از این لفظ که تو شنیدی من تو را مات و گهار کردم، طلاق واقع می‌شود، در صورت نیت طلاق یا ظهار ثابت می‌شود و ظاهر است که وقت گفتن این لفظ زید نیت طلاق را داشته.

البته این چیز را هم می‌گویم که زید مرض وسوسه و اختلال حواس دارد البته گاه گاهی حالش خیلی خوب است و گاهی خراب می‌شود، جایی دیگر را اراده جایی دیگر می‌رود. این چیز را خودمان ندیده‌ایم ولی در میان مردمانی که همان محل نشسته‌اند مشهور است. آیا تعریف معتوه بر این صادق می‌آید یا خیر؟

الجواب و هوالموافق للصواب: در کلام این قائل سه چیز است یکی انداختن پول با گفتن لفظ یک به نیت طلاق، دوم اخبار از مادر خواهر کردن. سوم اقرار سیصد تومان انداختن.

حالا اگر فقط انداختن پول و لفظ یکمی بود بدون لفظی دیگر اگر چه نیت طلاق هم کرده می‌بود هیچ چیزی نمی‌شد.

لما قال فی الشامیة: «قوله (و رکنه لفظ مخصوص): و به ظهر ان من تشاجر مع زوجته فاعطاها ثلاثة احجار ینوی الطلاق و لم یذکر لفظاً لا صریحاً و لا کنایة لا یقع علیه کما افتی به الخیر الرمیلی و غیره»(۱)

اما چون همراه سیصد تومان که خود اخیراً اقرار کرد و لفظ مادر و خواهر را هم اعتراف دارد و لفظ مادر و خواهر که بائن است، گفته شده و سیصد تومان قرینة سه طلاق است پس باید سه واقع بشود.

۱- ردالمحتار: ۲/۵۷۴ و احسن الفتاویٰ ۵/۱۵۱

لما قال فی الشامیة: «فالاشارة تکون قرنیة علی النیة لاسیما اذا صار ذلک عرفاً»[(۱)]

و اعتراف او به مادر وخواهر گفتن طلاق بائن است، به اعتراف هم طلاق می‌شود، و عرف ما و شما بلوچها هم به همین مروج است[(۲)]

و مادر و خواهر گفتن و همراه آن سیصد تومان انداختن که قرینه‌ی به سه طلاق‌اند سه طلاق مغلظه می‌گیرند خصوصاً در عرف بلوچها.

کما حققه اللدیانوی فی احسن الفتاویٰ[(۳)]

البته اگر وقت سیصد تومان دادن غیر لفظ یک، مادر و خواهر نگفته بود، پس یک طلاق بائن می‌گردد[(۴)]

آری اگر معتوه است طلاق واقع نمی‌گردد، و اگر وقتی معتوه می‌گردد و وقتی سالم است پس اگر در زمان سلامتی گفته است، واقع است و اگر در وقت معتوهی گفته است واقع نیست. و اگر معلوم نمی‌شود و کسی دیگر نمی‌داند که گواهی دهد خود او قسم داده شود اگر قسم خورد که در این وقت معتوه بودم اعتبار دارد دیانة تعریف معتوه را در درّ این طور کرده است:

هو اختلال فی العقل، و قال الشامی: «و احسن الاقوال فی الفرق بینهما ان المعتوه هوالقلیل الفهم المختلط الکلام الفاسد التدبیر لکی لا یضرب و لا یشتم بخلاف المجنون»[(۵)]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۴ ذیحجه ۱۴۱۱ (ه.ق)

راه حل و حلاله نمودن زن مطلقه به سه

اس: دو سال پیش دولت ایران مرا در مورد هیروین فروشی گرفته به این طوری به من زن طلال داد که اگر دوباره هیروین یا تریاک کشیدم و یا فروختم زن من طلاق است و این حرف‌ها را روی کاغذ نوشتم به من داند و من این کاغذ را خوانده‌ام و الآن بنده پیش چند مولوی رفته پرسیده‌ام مولوی‌ها گفتند فقط طلاق نوشته است یا که نوشته است زن من سه طلاق است من در جواب گفتم یاد ندارم پس مولوی‌ها گفتند اگر نوشته است فقط طلاق یک

۱- ۴۸۶/۲ و احسن الفتاویٰ ۱۸۸/۵ ۲- احسن الفتاویٰ ۱۸۳/۵

۳- همان: ۱۷۳/۵ الی ۱۷۶ ۴- همان: ۱۸۰/۵

۵- ردالمحتار: ۲۴۳/۳، قبیل مطلب فی طلاق المدهوش، ط سعید کمپنی

طلاق می شود و اگر نوشته است سه طلاق پس سه طلاق می شود.

بنده یا ندارم که چه طوری نوشته بود پس بعداً بنده به سبب همین تردد، خودم او را طلاق دادم آیا بعد از حلاله می‌توانم آن را به عقد نکاح در بیاورم.

اج: اگر بعد از سه طلاقِ شما، عدت زن از شما تمام شد و شخص دیگر آن را بعد عدت نکاح کرد و آن شخص هم بالغ یا قریب یلوغ است و بعد بلوغ طلاق داد و به شرط اینکه با او همبستری و جماع کرد پس دو مرتبه آن شخص دوم طلاق داد دو عدتش از دوم هم تمام شد پس برای اول نکاحش روا است اگر چه نکاح آن شخص به اراده‌ی تحلیل مکروه تحریمی است ولی برای زوج اول نکاحش اشکال ندارد و بعد از تحقق این سه امر:

یکی گذشتن عدت از اول، دوم جماع شوهر دوم و اگر مراهق است هم شرط است که طلاق بعد بلوغ باشد.

سوم نکاح ثانی بعد گذشت عدت شوهر دوم هم باشد(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

غرة محرم الحرام ۱۴۱۲ (ه.ق)

حکم شخصی که زن طلاق خورد که از این روستا بار می‌کند و نمی‌نشیند

اس: دو نفر با هم دعوا می‌کردند یکی زن طلاق خورد که من از اینجا بار می‌کنم و او از آنجا رفته ویا او گفت من اینجا یعنی در این روستا نمی‌نشینم و مقصدش این بود که با فلانی همسایه نمی‌شوم و فاصله خانی‌های هر دو طرفه با هم فاصله پنج متر یا ده متر می‌باشد آیا او باید در همان خانه بنشیند یا جای دیگر دور از آنجا خانه بسازد آیا زنش طلاق می شود یا نه.

اج: خلاصه‌ی این هر دو کلمه این است که من در این روستا نمی‌نشینم یعنی از اینجا بار می‌کنم در عرف مراد این است که از این ده و روستا می‌دوم و اینجا نمی‌نشینم پس اگر بعد از گفتن این کلمه فوق نقل و حرکت را شروع کرد و بیرون شد، زن او طلاق نمی‌شود و اگر یک ساعت معطل و سپس بیرون شد، طلاق می‌گردد.

و اگر کلمه همین است و دو مرتبه عود کند و در آنجا بماند هم طلاق واقع می‌گردد.

قال فی الهندیة: «لان الدوام علی السکنیٰ سکنیٰ». و قال ایضاً: «و لو حلف و قال اندرین دیه

۱- کذا فی الدر والتنویر والشامی ۵۸۳/۲ الی ۵۸۵

بناشم فخرج باهله و متاعه ثم عاد و سکن کان حانثاً و کذلک کل فعل یمتد لا یبطل الیمین فیه بالبر کذا فی خزانة المفتین قالوا هذا اذا عادالسکنیٰ والقرار و اما اذا عاد لزیارة او ایاماً لینقل متاعه لا للسکنیٰ والقرار لا یحنث فی یمینه و اذا عاد للسکنی والقرار یکتفی بسکنیٰ ساعةٍ للحنث و لا یشترط الدوام علیه کذا فی المحیط»[۱]

البته اگر گوید که مقصد وارادهام این بوده که با فلانی در این ده نمی‌نشینم و همسایه او نمی‌باشم و چونکه این خلاف ظاهر است، به آن قسم هم بخورد پس در این صورت اگر دو مرتبه بیاید و جای دیگر در غیر همسایگی او منزل گیرد حانث نمی‌گردد و زنش طلاق نمی‌شود.

قال فی الهندیة: «و لو حلف لا یساکی فلاناً بالکوفه فهو علی المساکنه فی دار بالکوفه حتی لو سکن الحالف فی داره والمحلوف علیه فی دار اخریٰ لا یحنث الالذی نویٰ ان لا یسکن هو والمحلوف علیه بالکوفه محنیئذ علی ما نویٰ و کذلک اذا حلف لا یساکن فلاناً فی هذه القریة فهو علی ان لا یساکنه فی تلک القریه فی دار واحد»[۲]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۰ محرم الحرام ۱۴۱۲ (ه.ق)

گفت: خارج شده برو تو مادر و خواهر من هستی، و سپس پول از جیب بیرون کرده و گفت: یک، دو

اس: مردی برای زنش گفت موقعی که از خواب بیدار شد: ظرف‌های خانه‌ام را دست نزن خارج شده برو تو مادر و خواهر من هستی. زن گفت حق و حساب دارم بدون حق نمی‌روم پس مرد پولی خارج کرده گفت یک، و دیگری نیز از جیب خارج کرده گفت دو، تا نوبت به سه نرسیده بود که مردی دستش را به دهن اوگذاشت و گفت این طور نکن ولی لفظ طلاق را نگفت آیا طلاق واقع می‌گردد یا نه؟

اج: در این صورت دو طلاق بائن که در حکم یکی هستند واقع شده بدون نکاح این زن به او حرام است.

البته در عدت یا بعد عدت او را به تجدید نکاح و مهر می‌تواند که دو مرتبه ازدواج کند. این لفظ که مادر و خواهر من هستی در حالت طلاق بائن است و دو پول کشیدن در این وقت

۱- الهندیة: ۱۹۲/۲، الباب الثالث

۲- مرجع سابق: ۱۹۳/۲

قرینه‌ی دو طلاق است اگر چه لفظ طلاق نگفته است[1]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۹ محرم ۱۴۱۲ (ه.ق)

اگر ماشین را تحویل بگیرم، زنم طلاق است و پدر و برادر، آن را تحویل گرفتند

اس: زید ماشین داشت می‌خواست به ایرانشهر برود چند نفر دزد راه او را بستند و او را گرفتند و ماشین او را بردند، بعد از چند روزی متولیان همان دزدها آمدند که ما را ببخشید و ماشین را بردارید زید گفت اگر ماشین را بردارم زنم طلاق است، پدر و برادر زید ماشین را برداشتند و پول‌ها را به زید دادند آیا زن زید طلاق می‌شود یا نه؟

یا به این طور قسم خوردی که اگر ماشین را بردارم پس پدر من است آیا این یمین است یا نه؟

اج: اگر پدر و برادر او بدون اجازه و بدون امر و توکیل زید، ماشین را تحویل بگیرند و پول‌ها را به زید بدهند، زنش طلاق نمی‌شود؛ مگر وقتی که زید بگوید که نیتم این بود که اصلاً ماشین را از دست کسی برنمی‌دارم؛ چرا که این وقت اگر از دست هر کسی بردارد، طلاق واقع می‌شود.

قال فی الهندیة: فاذا حلف الرجل لا یقبض ماله علی غریمه فاحال الطالب رجلا لیس له علی الطالب شییء علی غریمه و قبض ذلک الرجل حنث فی یمینه لانه وکیل الطالب فی القبض ـ الی ان قال ـ و علی هذا اذا وکل رجلا بقبض الدین من المدیون ثم حلف ان لا یقبض ماله علیه فقبض الوکیل بعدالیمین لا یحنث فی یمینه و قد قیل: ینبغی ان یحنث فی یمینه کذا فی المحیط»[2]

از عبارت خط کشیده‌ی اول تا آخر معلوم می‌شود که اگر وکیل، طالب برای قبض نباشد، او حانث نمی‌گردد و از عبارت خط کشیده‌ی دوم معلوم می‌شود که چونکه بعد از یمین او وکالت اولِ وکیل ختم می‌شود، از این وجه چون قبض می‌کند، بدون اذن مؤکل قبض می‌کند لذا حانث نمی‌گردد. و مفهوم مخالف در عبارات فقهیه معتبر است.

و جمله‌ی اخیره یمین نیست.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱- احسن الفتاویٰ ۱۷۳ الی ۱۷٦/۵

۲- الهندیة: ۲۲۱/۲، الباب الثانی عشر من الأیمان

۳۰ صفر ۱۴۱۲ (ه.ق)

عدم وقوع طلاق به صیغه‌ی متقبل و وقوع آن به صیغه‌ی حال / حاضر شدن و تقبل برداشتن سنگ به نیت طلاق

اس: عمرو و زید در یک مجلس نشسته و گفتگو می‌کنند زید حرفی می‌زند، بعده عمرو می‌رود به جایی دیگر و حرف زید را شایع می‌کند که زید این طور گفته است بعده زید منکر می‌شود که من چنین حرفی نزده‌ام عمرو پافشاری می‌کند که شما این حرف را زده‌اید بعداً زید سه سنگ از زمین برداشته بر سر دست می‌گذارد و به عمرو خطاب کرده می‌گوید: شما حاضر هستید که این سنگ‌ها را بردارید که من این حرف را زده‌ام، عمرو در جوابش می‌گوید من حاضر که سنگ‌ها را برمی‌دارم و لیکن سنگ‌ها را از دست زید نمی‌گیرد بعداً زید سنگ‌ها را به زمین می‌اندازد آیات از گفتن عمرو که من سنگ‌ها را برمی‌دارم طلاق زوجه عمرو واقع می‌شود یا خیر؟ و عمرو هم اقرار می‌کند که من گفته‌ام برمی دارم و لیکن از دست زید نگرفته‌ام و زید هم همین را می‌گوید که عمرو سنگ‌ها را از دست من نگرفته من خودم به زمین انداخته‌ام.

از کتب فقهیه معلوم می‌شود که از گفتن صیغه مستقبل طلاق واقع نمی‌شود و گفتن عمرو که «من سنگ‌ها را برمی‌دارم» صیغه‌ی مستقبل است.

اج: حرف عمرو که «من حاضرم سنگ‌ها را برمی‌دارم» مستقبل نیست. بلکه حال است. اگر گفته بود «سنگ‌ها را بردارم» مستقبل بود.

در هندیه می‌گوید:

«**فقال الزوج** طلاق می‌کنم... **بخلاف قوله کنم لانه استقبال**»(۱)

از این عبارت معلوم می‌شود که «برمی‌دارم» که هم معنای «می‌کنم» (یعنی فی الحال) بوده و صیغه‌ی حال است. و ظاهر است که خالف «بردارم» که هم معنی «کنم» است، نگفته است. و نیز در اردو می‌گوید: «طلاق دیتاهون» هم معنی می‌دهم است و به اتفاق حال است، همچنانکه در احسن الفتاویٰ در این مورد فتوای مذکور است(۲)

این شد بحث این لفظ، حالا حکم مسئله در صورت مذکوره که در آن ذکر طلاق نیست فقط تقبل برداشتن است، این است که در این صورت طلاق واقع نمی‌شود، چرا که فقط

۱- الهندیة: ۶۶۲/۲، اواخرالباب الثانی من کتاب الطلاق
۲- احسن الفتاویٰ: ۱۵۳/۵

اشاره به سنگ و انداختن آن بدون تلفظ طلاق نزد فقها چیزی نیست.

در احسن الفتاویٰ نقلاً از شامی می‌نویسد:

«قال فی الشامیة تحت قوله و رکنه لفظ مخصوص» و به ظهران مـن تشـاجر مـع زوجـته فاعطاها احجادنیوی الطلاق و لم یذکر لفظا لا صریحا و لا کنایة لا یقع علیه کما افتی به الخـیر الرملی و غیره...[1]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۲۵ ربیع الاول ۱۴۱۲ (ه.ق)

پرتاب کردن اسکناس به سوی زن به نیت طلاق بدون تلفظ طلاق

اس: شخصی با زن خود نشسته بود به زن گفت: می‌خواهی طلاقت بدهم زن گفت بله بعداً مرد سه عدد اسکنان ۵۰۰ تومانی از جیب در آورد به طرف زن انداخت بدون کدام لفظ طلاق یعنی دیگر اسمی از طلاق فقط مرد پول‌ها را به سوی زن انداخت یا مثلاً گفت بگیر، آیا طلاق واقع می‌شود یا خیر؟

الجواب باسم الهادی الی الصواب: در این صورت همسر این شوهر طلاق نمی‌گردد؛ چرا که طلاق بدون اصدار کدام لفظ در وقت ایقاع طلاق از طرف شوهر واقع نمی‌گردد و عدد آن هم بدون تلفظ کدام لفظ دال، ثابت نمی‌گردد. اینجا اگر چه مذاکره‌ی طلاق هست که شما را طلاق بدهم و همسر می‌گوید «بله» ولی این کلمه، طلاق و ایقاع آن نیست و بعد اگر سه عدد اسکنان می‌دهد، هم هیچ لفظی که دال علی الطلاق باشد؛ چه صریح و چه کنایه، نمی‌گوید. و اگر چه «بگیر» هم می‌گوید ولی افاده‌ی طلاق نمی‌کند.

قال الشامی: **«قال القهستانی: لانه کما لا یتحقق الطلاق بدون اللفظ لا یتحقق عدده بـدونه، قوله (لم أرده) والنیة لا تؤثر بغیراللفظ»**[2]

و **قال الامام قاضیخان: «امرأة قالت لزوجهاطلقنی فاشار الیها بثلاثة اصابع و نوی به ثلاث تطلیقات لا تطلق ما لم یتلفظ به»**[3]

و **قال فی الخیریة: «سئل فی رجل قال للغلام عنده خذ ثلاث حصیات مـن الارض و ارمـها**

۱- ردالمحتار: ۵۷۴/۲ و احسن الفتاویٰ ۱۵۱/۵

۲- ردالمحتار: ۴۸٦/۲، باب الصریح عند مطلب: قول الامام ایمانی کایمان جبرئیل

۳- الخانیة بهامش الهندیة: ۴٦۳/۱، عند باب طلاق المریض من الهندیة، ط بیروت.

لزوجتی عنی و لم یذکر الآمر و المأمور لفظ الطلاق هل یقع علی زوجته به الطلاق ام لا؟ اجب: لا یقع به الطلاق اذالعدد انما یفیدالعلم عرفا و شرعاً اذا اقترنت باالاسم المبهم و لا طلاق هنا ملفوظاً لغواً»[۱]

و فی الهندیة: «سئل شیخ الاسلام الفقیه ابونصر عن سکران قال لامرأته اتریدین ان اطلقک قالت نعم فقال باالفارسیة اگر تو زن منی یک طلاق دوطلاق سه طلاق **قومی و اخرجی من عندی و هو یزعم انه لم یرد به الطلاق فاالقول قوله»**[۲]

از این جزیی لائح گشت که اگر در این صورت اسم طلاق اصلاً نبرده است این لفظ لغو و بی‌اعتبار می‌گردد و نیت هم اثر نمی‌کند. البته اگر اسم طلاق برده است ولی منکر شود که اراده و نیت طلاق نداشته‌ام، قسم داده شود. اگر قسم خورد هم اعتبار دارد و طلاق واقع نمی‌شود و اگر نخورد در این صورت طلاق واقع نمی‌گردد. و در صورت سؤال شما، لفظ طلاق هم مذکور نیست.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۶ ربیع الثانی ۱۴۱۲ (ه.ق)

اس: (طلاق نامه‌ی بانو روز خاتون) غرض از تحریر اینکه طلاق دادم این جانب ملا عبدالواحد فرزند عبدالصمد دختر شیخ مجمد مسمات به روز خاتون را و از طرف مصطفی که برادر روز خاتون می‌باشد شش رأس گوسفند و سه مثقال اشرفی که بنده بابت مهریه نامبرده داده بودم و همان اراضی و نخیلات که در قبض موجود می‌باشند و همان قبض را طلبکارم و دو بوته نخل مضافتی که سهمیه نامبرده می‌باشد هم می‌خواهم.

و این جانب محمد صدیق و جان محمد و؟؟؟ خیرمحمد که وکیلمصطفیٰ فرزند شیخ محمد می‌باشیم حاضریم که این اشیا را پرداخت نماییم.

به حضوری گواهان ذیل: زمان خان و؟؟؟ گمدر.

قاسم خان فرزند سهراب، محمد عمر فرزند عطا محمد.

شهداد فرزند فیروز ـ ملامحمد فرزند فقیر شاه ـ پندوک فرزند الله‌داد.

فیصله‌ی مولوی محمد ابراهیم دامنی:

۱- الفتاوی الخیریة: ۳۸/۱ فی الطلاق

۲- الهندیة: ۳۸۳/۱، الفصل السابع من الباب الثانی

طرفین آقای ملا عبدالواحد به عنوان مدعی و آقای محمد مراد به عنوان وکیل مدعی علیها روزخاتون در محضر شرع حاضر گردیدند اظهارات خود را به شرح ذیل مطرح کردند:

اظهارات ملا عبدالواحد: من روزخاتون را در مقابل اموالی که به او دادهام به اضافه دو بوته نخل مضافتی از ملک روزخاتون یک طلاق بالمال بائن دادهام اما الآن او از دادن این دو بوته نخل انکار کرده است.

اظهارات محمد مراد به عنوان وکیل مدعی علیها: مؤکله من در جلسه‌ی گرفتن طلاق برادرش را وکیل کرده است که طلاق در مقابل اموال زوج بگیرد نه در عوض مال اضافی از قبیل نخل‌های ارثی او.

رأی داور شرعی: چون مدعی در این مورد گواه نداشت که روزخاتون برادرش را وکیل کرده که هر مقدار مال از او طلب کنند بدهد لذا بر وکیل روزخاتون سوگند لازم شد که روزخاتون برادرش را برای دادن مال اضافی از قبیل نخل‌های مضافتی وکیل نکرده است اما بنابر پیشنهاد معتمدین مدعی وکیل مدعی علیها را سوگند نداد و از این دو بوته نخل صرف نظر نمود.

داور شرعی محمد ابراهیم دامنی.

اثر امضا ملا عبدالواحد گواه ۱ محمد یوسف حملی.

اثر امضا محمد مراد گواه ۲ مولوی غلام الله حملی.

جواب مولوی تاج محمد بزرگزاده (مدظله):

سوگند در صورت مذکوره بر مؤکله روزخاتون عائد می‌گردد نه بر وکیل او محمد مراد.

کذا فی کتب الفقه.

تاج محمد بزرگزاده ۵ ربیع الاول ۱۴۱۲ (ه.ق)

جواب مولوی محمد عثمان فقیرزاده (مدظله):

با توجه به سند طلاق باالمال که بین برادر ملا عبدالواحد و بانو روزخاتون به وقوع پیوسته در صورت انکار بانو روزخاتون به توکیل پیش از مقدار مهر که همانا دو بوته‌ی نخل می‌باشند یا در صورت ابا از تحویل مازاد از مهر قیمت دو بوته‌ی نخل یاد شده در سند طلاق به ذمه محمد صدیق و جان محمد که ضمانت اداء آن را به عهده گرفته‌اند واجب الاداء است.

قوم جاءوا الی رجل و زعموا ان امرأته وکلتهم باالاختلاع فخالعها معهم علی الف درهم ثم

انها انکرت التوکیل فان کان القوم فمنوا المال للزوج یقع الطلاق و یلزمهم البدل لانها لما انکرت التوکیل بقی هذا خلع الفضولی والفضولی اذا خاطب الزوج فی الخلع و ضمن المال یکون اصیلا فیتم الخلع بقبوله. فتاویٰ قاضیخان ۲/۲۵۵ هذا ما ظهرلی والله اعلم باالصواب.

بنده ضعیف محمد عثمان فقیرزاده ۲۴|۶|۱۳۷۰ (ش)

فتوای مولانا محمد عثمان صحیح است.

تاج محمد بزرگزاده ۵ ربیع الاول ۱۴۱۲ (ه.ق)

جواب دارالافتاء منبع العلوم:

الجواب باسم الهادی الی الصواب: از سند طلاق معلوم می‌شود که مصطفیٰ برادر روزخاتون نیابتاً از روزخاتون با عبدالواحد طلاق باالمال یا خلع انجام داده است ولی به وسیلخ وکالت محمد صدیق و جان محمد داده است و ایشان ضمن این وکالت متکفل پرداخت اشیا مذکوره فی السند که آن دو عدد نخل هم داخل‌اند، شده‌اند و بعد از دادن این مهریه و غیره در عوض طلاق که مصطفیٰ به وسیله نامبردگان انجام داده است معلوم می‌شود که روزخاتون بعد علم به طلاق و عوض دادن این اشیاء سکوت کرده و مدتی بعد دعویٰ را به وسیله محمد مراد دائر کرده است پس اگر الآن به نیابة برادرش در توکیل نامبردگان اصلاً منکر است و عبدالاحد برای نیابة برادرش و وکلاء در دادن این اشیاء گواه ندارد پس بر علیه روزخاتون قسم می‌آید نه بر علیه محمد مراد که وکیل دعوا است چراکه نیابة در قسم جاری نمی‌شود.

قال فی جامع الفصولین: والنیابة لا تجری فی الیمین ۱/۱۴۴ و فی الدر: و له تحلیف الموکل لاالوکیل لان النیابة لا تجری فی الیمین خلافا لزفر ۴/۴۶۱.

اگر چه بر علیه وکیل هم گاهی قسم می‌آید ولی نه در این صورت که وکیل باالخصومت است. البته در محلی که به اقرارش بر او حق لازم می‌گردد بر او قسم می‌آید.

قال الشامیؒ فی کل موضع لو اقر لذمه فاذا انکر یستخلف الا فی ثلاث مسائل ۴/۴۶۱.

خلاصه اگر روزخاتون قسم ادا نکرد مال مذکور در سند رفته و مال عبدالواحد است و اگر قسم ادا کرد پس دو عدد نخل که او منکره‌ی دادن آنها است به روزخاتون رد کرده شضوند ولی در این وقت چونکه محمد صدیق و جان محمد به اقرار این لفظ که ما حاضریم که اشیاء مذکور را پرداخت نماییم کفیل به اداءالمال شده‌اند اگر چه این خلع فضولی

می‌گردد و قیمت همین دو عدد نخل بر علیه ایشان لازم می‌آید به دلیل همین جزیی قاضیخان که مولوی صاحب تحریر کرده است. و اگر روزخاتون اصل نیابت و وکالت را اعتراف دارد و دادن باقی اشیاء را انکار نمی‌کند مگر این دو نخل را بدون اذن من داده‌اند پس این وقت این وکالت فضولی نمی‌گردد بلکه آن دیگر اشیاء بدون چیزی دیگر مال عبدالواحد فقط در موضوع همان دو نخل وکلاء و برادر با روزخاتون فیصله کنند ایشان که مدعی اذن‌اند و در سند اعتراف دارند دو گواه بیاورند اگر نیاوردند روزخاتون به عدم اذن که منکره است قسم بردارد پس بر علیه این وکلاء قیمت همان دو نخل واجب الاداء می‌گردد.

هذا ما فهمت والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفرلَه)

۱۵ ربیع الثانی ۱۴۱۲ (ه.ق)

حکم شخصی مجرد که قسم زن طلاق خورد که شیر نخورد

اس: اگر شخصی زن نداشت و قسم زن طلاق خورد که شیر نخورم سپس خورد یا اینکه زن گرفت سپس خورد آیا زنش طلاق می‌شود یا نه؟

اج: اگر این طور گفته است که اگر شیر بخورم زنم طلاق است، زنش بعد ازدواج کردن در این هر دو صورت طلاق نمی‌شود. در حدیث است که:

لا طلاق قبل النکاح.

معنی این حدیث نزد احناف این است که اگر کسی تا حال ازدواج نکرده است و زن را فی الحال طلاق داد، طلاق واقع نمی‌شود که این را «تنجیر طلاق» گویند. طلاق نزد احناف به این طریق واقع می‌شود که زن کرده باشد و بر او یک نوع طلاق واقع کند یا که طلاق را به نکاح زن در مستقبل معلق کند مثلاً گوید که اگر شیر خوردم هر زمانی که زن کنم طلاق است پس بعد ازدواج طلاق می‌گردد.

و در صورت مذکوره نه ایقاع فی الحال هست و نه معلق به وقت نکاح و ازدواج است. و نزد فقها شرط است که وقت تخبیر قید نکاج موجود باشد.

در عالمگیریه می‌فرماید:

«و اما شرطه (اعنی الطلاق) علی الخصوص فشیئان احدهما قیام القید فی المرائة نکاحا او عدة والثانی قیام حل محل النکاح»(۱)

۱- الهندیة: ۴۵/۲

و نیز تعریف شرعی طلاق، بلند کردن قید عقد نکاح است یعنی اگر وقت طلاق دادن عقد نکاح نباشد شرعاً طلاق گفته نمی‌شود.

و محل وقوع طلاق، زن منکوحه هست پس اگر منکوحه نباشد، طلاق هدر می‌گردد که محل ندارد و در آتیه هم نسبت به محل نکرده است.

قال فی التنویر والدر: «هو رفع قیدالنکاح فی الحال باالبائن او فی المآل باالرجعی ـ الی ان قال ـ و محله المنکوحُ»[1]

ما، لفظ طلاق هم مذکور نیست.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۸ ربیع الثانی ۱۴۱۲ (ه.ق)

شخصی گفت: زن من به سه طلاق که این کار نکنم، دیگری گفت: من هم به همین قسم که این کار نکنم

اس: شخصی گفت زن من به سه طلاق من این کار نکنم شخصی دیگر گفت من هم به همین قسم که شما خورده‌اید به همین قسم این کار نکنم بعداً شخص دوم آن کار را انجام داد آیا زن او طلاق می‌شود یا نه؟

اج: زن او در یک صورت طلاق نمی‌شود، چرا که این شخص دوم به مشابه و تحمیل قسم اول قسم خورده است و کلام شخص اول واضح نیست و سه احتمال دارد:

یکی اینکه مرادش این است که سوگند خورم به سه طلاق زنم که این کار نکنم پس در این صورت این یک نوع وعده است نه یمین.

در هندیه می‌نویسد: «**ولو قال** سوگند خورم به طلاق که این کار نکنم **لا یکون یمیناً لانه وعد و تخویف و لو قال** سوگند خورمی **یکون یمیناً بمنزلة قوله** سوگند می‌خورم **کذا فی قاضیخان**»[2]

پس چون در این صورت قسمِ اصل منعقد نمی‌گردد، قسم دوم هم منعقد نمی‌گردد که قسم خود را به قسم او مشابه و مرتب کرده است.

احتمال دوم اینکه مراد شخص اول این است که مرا سوگند به سه طلاق زن است که این کار نکنم اگر چه گوید که این خلف نیست اما اگر آن کار کرد طلاق واقع می‌شود.

۱- ردالمحتار: ۴۴۹/۲ و ۴۵۲، اول کتاب الطلاق

۲- الخندیة: ۱۸۳/۲

قال فی الهندیة: «و لو قال مرا سوگند به طلاق است که شراب نخورم **فشرب طلقت امرأته و ان لم یکن حلف**...»[1]

سوم اینکه مرادش این است: من این کار نکنم و اگر کنم زن من به سه طلاق پس ایـن تعلیق محض است چون آن کار کند طلاق می‌گرد.

پس از او پرسیده شود که مقصدش چه بوده به هر نوع که اعتراف کند، بعد از آن حکم آن در فرع و مشبه او دیده شود. البته اگر در عرف شما همین صورت وعده هم برای ایقاع طلاق مروج است یا قرینه‌ای برای عدم وعد آن بلکه برای قسم و غیره موجود است پس طبق آن حکم کرده شود.

و به نظر احقر احتمال سوم معلوم می‌شود که این مرد تعلیق می‌کند اگـر چـه در کـلام شخص دوم تصریح لفظ طلاق و **اضافة الی المرأة** صراحة موجود نیست اما چـون سـوگند خود را بر سوگند شخص دوم مرتب کرده است همین قدر برای طلاق زنش کفایت می‌کند؛ چرا که اضافت معنوی به هر حال موجود است و همین اضافت معنوی در این مورد کفایت است؛ چرا که معنی حرف این دوم این است:

«**انی حلفت بطلاق زوجتی مثل طلاقتک بزوجتک**» اگر چه کلامش مبهم است ولی بنابر مرتب بودن بر اول و قرینه‌ی آن متعین می‌گردد.

در بزازیه فصل ثانی کتاب الایمان می‌نویسد:

«**قال لی حلف او قال لی حلف بالطلاق ان لا افعل کذا ثـم فـعل طـلقت و حـنث و ان کـان کاذباً**»[2]

و در فتاویٰ دارالعلوم دیوبند در جواب سؤالی بعد تفصیلی طویل می‌فرماید: محصل این مقاله آنکه در تطبیق اضافت صریحه ضروری نیست و اضافت معنویه لابدیه است و آن در لفظ مرا سوگند سه طلاق است[3]

بر این فتویٰ امضاءات تمام علما هند موجود است.

هذا ما حررته والله اعلم باالصواب محمد عمر (غُفرلَه)

۲۵ ربیع الثانی ۱۴۱۲ (ه.ق)

۱- الهندیة: ۱۸۳/۲ ۲- البزازیة بهامش الهندیة: ۲۶۷/۴

۳- فتاوای دارالعلوم (امدادالمفتین): ۳و۲۸۴/۴

اگر زن و یا ضاربان دعوا و شایع کنند که شوهر زنش را طلاق داده و شوهر منکر شود

اس: چند نفر شخصی را به نام زید برا اینکه طلاق زنش را از او بگیرند چاره‌ای جز این نداشته‌اند که وی را با چوب و چماق حسابی بزنند و تهدید به مرگ نمایند تا مجبور شود زن خود را طلاق دهد بنابراین آن چند نفر آقای زید را گرفته دست و پاهایش را محکم بسته با هر چه زوری دارند او را می‌زنند تا اینکه از هوش می‌رود بعد ضاربین شایع می‌کنند که زید زن خود را طلاق داده است چند نفری از مولوی‌ها فتوا برذ طلاق زن مضروب داده‌اند حتیٰ زن شوهری دیگر ازدواج کرده و دارای اولاد شده اما آقای زید شخصاً می‌گوید که من تا زمانی که هوش من بر جای بوده از زبانم کلمه طلاق جاری نگردیده یعنی من طلاق نداده‌ام و در حالت بی‌حال و بی‌هوشی اطلاعی ندارم برای بعضی از علما فتوا بر عدم طلاق داده‌اند الآن برای اینکه مسئله روشن گردد از علما دین اسلام تقاضا دارم این مسئله را با عبارات کتب پاسخ داده مفتخرم فرمایند که آیا بنا به گفته‌ی خورد ضاربین زن طلاق شده و آیا بنا به گفته مضروب زن طلاق شده در صورت طلاق نبودن در مورد شوهر دوم و فرزندانش چه عکس العملی داده شود. در ضمن ضاربین از اقوام زن بوده‌اند و گواهی دیگر از ضاربین در معرکه نبوده است که گواه باشند آیا بنا به گفته‌های ضاربین زن طلاق می‌گردد؟

الجواب باسمه سبحانه حامداً و مصلیاً: در صورت مذکوره اگر فی واقع همین طور بوده است، پس چون زید در صورتی که همان زن خود مدعیه گردد که تو مرا طلاق داده‌اید، انکار کند که خیر من تو را طلاق نداده‌ام، و در این حالت زن را دو گواه عادل که دو مرد یا یک مرد و دو زن باشند، لازم است برای اثبات دعوای خود، لازم است اگر گواه ثابت شد که زید زن خود را در حالت اجبار چند نفر طلاق داده است و ما به گوش شنیده‌ایم و گفته است که زنم به یک یا دو یا سه طلاق طلاق است یا لفظی دیگر که موجب طلاق صریح باشد گفته پس حکم وقوع طلاق زید صادر کرده می‌شود.

و اگر در همین حالت زن زید گواه عادل نیاورد، بر علیه زید سوگند لازم می‌گردد، اگر سوگند خورد طلاق واقع نمی‌گردد و اگر از سوگند خوردن انکار کرد پس بر سر او حکم وقوع طلاق طبق الفاظ مدعی کرده می‌شود.

و اگر زن و ولی او به اذن او مدعی نباشد، فقط به قول ضاربین که زید در جلوی ما طلاق داده اگر چه شاهد هم بیاورند اعتبار ندارد و طلاق زید به گفته آنها و به گواه آنها واقع

نمی‌گردد؛ چراکه آنها مدعی قرار نمی‌گیرند وگواه غیر مدعی اعتبار ندارد.

و اگر زن مدعیه شد و گواه آورد و شوهرش اگر در این صورت گوید که من بی‌هوش بوده‌ام که طلاق داده‌ام پس قول شوهر و دعوای بی‌هوشی او باطل است چراکه ظاهر او را تکذیل می‌کند که جلوتر بی‌هوشی نداشته و مرضی بی‌هوش کن هم نداشته است و برای ثبوت بی‌هوشی شرط است که همین حالت بی‌هوشی او بر عموم مردم ظاهر و محسوس باشد مساویست که در عین وقت ضرب آن طاری شده است یاکه آن وقت مشتبه بوده مگر اولاً او حالتی چنین که معروف و معلوم است داشته باشد و زوال آن این وقت متقین نباشد و در صورت مذکوره از قرائن می‌شود که جلوتر چنین حال نداشته است و این وقت هم به ثبوت نرسیده است.

این عبارات، خلاصه‌ی مفهوم آنچه در فتاوای امدادیه و فتاوای محمودیه ۱۱۷/۸ و ۱۲۲ موجود است و می‌باشد.

خلاصه‌ی مسئله اینکه، در صورت مذکوره با هیئت کذائیه طلاق زن زید واقع نشده است و شوهر دوم به علت عدم صحت نکاحش کنار رود و زن را ترک کند و مهریه‌ی زن را هم اداکند و فرزندان فرزند شوهر ثانی و وارث او هستند، و شوهر اول حالا اختیار دارد اگر همسر خود را به همین وضع تحویل می‌گیرد هم خیر و الا طلاق دهد و بدون طلاق و همسرش نمی‌تواند که با زوج دیگر عقد و ازدواج کند. و بر علیه شوهر اول مهری دیگر نیست.

آری بعد ترک شوهر ثانی تا عدت او نگذرد بر او تصرف نکند اگر حمل دارد عدتش وضع حمل است و اگر ندارد سه حیض است و عدت را در خانه شوهر اول گذارد.

کذا فی الحیلة الناجزة.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۲۷ ربیع‌الثانی ۱۴۱۲ (ه.ق)

اس: اگر شوهر زنی رفت به مسافرت وکسی خبر وفاتش را آورد و زن بعد از عدت با شوهر دیگر نکاح کرد و شوهر اول آمد زن برای کیست و شوهر دوم احتیاج به طلاق دارد یا خود به خود طلاق می‌شود؟

اج: زن مال شوهر اول است احتیاج به طلاق شوهر دوم ندارد البته تا عدتش نگذرد

شوهر اول نزد او نرود و عدت در خانه شوهر اول تمام کند.
کذا فی الحیلة الناجزة.

والله اعلم و علمه اتم

اس: اگر شوهر اول زن خود را طلاق بدهد آیا برای شوهر دوم حلال می‌شود یا خیر؟
اج: بعد از تمام کردن عدت طلاق برای شوهر دوم نکاح او روا است.
الحلیة الناجزة.

والله اعلم و علمه اتم

طلاق ندادن زن زانیه

اس: اگر کسی زن خود را در حالت زنا دید و او را طلاق نداد برای شوهر اول حلال است یا نه؟
اج: حلال است ولی مکروه.
کذا فی الفقه.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)
۹ جمادی الاول ۱۴۱۲ (ه.ق)

اس: یک مرد با زن خود بازی کرد و خیلی خوشحال بودند و زن پرتقال پوست می‌کرد و به شوهر خود می‌داد در همین وقت شوهر بلنده شده زن را سه طلاق داد بعداً مرد دعوا کرد که من حالت نشه بوده‌ام بعضی مولوی صاحب
گفته‌اند که طلاق واقع می‌شود اگر چه در حالت نشه بوده است چنانچه در احسن الفتاویٰ ۱۸۲/۵ موجود است: نشه کی حالت میی بهی طلاق هو جاتی هی اس لئی اس بیوی کوتین طلاق هوگئیی الخ.
آیا در این صورت طلاق واقع می‌شود یا نه؟
اج: سکر دو قسم است یکی اینکه چیزی مباح خورده سکر شود. مثلاً ریحان یا جوز خورده نشه شود پس در این صورت اگر زن را طلاق دهد،طلاق واقع نمی‌شود.
دوم سکری که به وسیله خوردن اشیاء محرمه و سکر آرنده پیدا گردد و در این صورت

طلاق واقع می‌شود میلاً شراب یا نبیذ یا شیره یا هیروین یا بنگ یا چرس خورده نشه گردید و طلاق داد واقع می‌گردد.

قال الشامی فی الرد: ای سواء کان سکر من الخمر او الا شربة الاربعة المحرمة او غیرها من الاشربة المتخدة من الحبوب والعسل عند محمد، قال فی الفتح و بقوله یفتی لان السکر من کل شراب و فی البحر عن البزازیة: المختار فی زماننا لزوم الحد و وقوع الطلاق الخ و قال ایضاً: و فی تصحیح القدوری عن الجواهر: و فی هذا الزمان اذا سکر من البنج والافیون یقع زجراً و علیه الفتویٰ و تمامه فی النهر (۴۶۰/۲).

لذا آنچه حضرت مفتی صاحب مدظله در این مورد تحریر فرموده است صحیح است و این شخص به هر نوعی که از خوردن این اشیاء مذکوره سکر شده وطلاق داده است طلاقش واقع شده است.

و در فتاوای دارالعلوم دیوبند ۴و۲۹۴/۳ نیز چنین نوشته است.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۳ جمادی الاول ۱۴۱۲ (ه.ق)

استیضاح از مسئله‌ی شماره‌ی

اس: در ضمن فتوای شما که در تاریخ ۲۵ ربیع الثانی نوشته بودید، به احقر رسید و جنابعالی فرموده‌اید: از دیگر علما هم مشوره بگیرید علمایی که نزد ما می‌باشند همین طور فتویٰ داده‌اند که زن فرد دوم طلاق نمی‌شود و خود بنده این مسئله را در مبسوط السرخسی ۳۴/۹ دیده‌ام آیا این مسئله راجع به همین مسئله می‌باشد که بنده از جنابعالی سؤال کرده‌ام یا خیر؟

ان الرجل اذا قال لامرأته انت طالق ان دخلت الدار و قال آخر علی مثل ذلک فی امرأتی من الطلاق ان دخلتها فدخل الثانی الدار لم تطلق امرأته عند ابی یوسف رحمة الله تعالیٰ و طلقت عند زفر رحمة الله تعالیٰ لانه الزم نفسه عند دخول الدار فی امرأته من الطلاف ماالتزمه الاول والاول انما الزم نفسه وقوع الطلاق علیها عندالدخول لا لزوم الطلاق دینا فی ذمته یثبت ذلک فی حق الثانی.

الجواب مبسملا و حامدا و مصلیا: احقر عبارت مبسوط را که در نسخه‌ی بیروتی در ص ۳۵/۹ موجود است، مراجعه و به دقت ملاحظه نمودم هدف اصلی عبارت مبسوط این امر

است که در صورت تعلیق یمین به یمین غیر، در چه صورتی بر علیه آن شخص دوم آن حکم لازم می‌آید و در چه صورتی لازم نمی‌آید؟ و برای این قاعده، چند امثله بیان فرموده است.

مثل حلف علی المشی الی بیت الله والعتق والطلاق. پس توضیح داده است که اگر شخص دوم کلمه‌ی التزام گفته است پس اگر همان امر کـه اول قسـم خـورده است التـزام را قـبول می‌کند، بر دوم هم لازم می‌گردد و اگر نه پس لازم نمی‌گردد مثلاً طلاق التزام فی الذمـه را قبول نمی‌کند الخ.

و این مسئله‌ی مبسوط ظاهر است که عین جزیی مسئله‌ی مسئوله در سـؤال نـیست و نظیرش هم به نظر احقر نیست البته من وجه مشابهت دارد. نظیرش از این وجه نیست که در مثال مبسوط حرف شرط لفظاً در کلام اول مذکور و مؤخر است، و در کلام دوم هم حرف شرط ملفوظ و مؤخر است و لفظ لزوم که «علیٰ» است هم ملفوظ است. ولی در مسئله‌ی مسئوله، در کلام اول ذکر حرف شرط لفظا مفقود است هم در اول و هم در آخر. فقط حلف به طلاق است. و در کلام دوم **علی هذا القیاس** نه لفظ لزوم دارد و نه شرط بلکه فقط تعلیق حلف بالطلاق بطلاق اول است.

کلام اول در مسئله‌ی مسئوله این است: «زن به سه طلاق من این کار نکنم» و تعریفش این است:

«**امرأتی طالق بثلاث لا افعل هذا العمل**» و کلام دوم این است: «من هم به همین قسم که شما خورده‌اید به همین قسم این کار نکنم» و تعریفش این است:

«**انا ایضا احلف بما حلفت لاافعل هذاالعمل**».

البته این کلام احتمالات دارد، همان طور که نوشته‌ام و صورةً تعلیق باالشرط است و این الفاظ فارسی یکی هم معنی حرف شرط ندارد. الفاظ شرط را در فارسی ملاحظه فرمایید؟

یکی از الفاظ شرط در فارسی که مدارش به عرف است لفظ «که» است، و باقی اگـر، همی، همیشه، هرگاه، هر زمان و هر بار می‌باشند[1]

و نیزمسئله‌ی حلف به حریت کـه در مـبسوط آورده است، در هـندیه‌ی کـانفوری هـم هست[2]

و برای این نوع مسائل طلاق و عتاق، در التاتار خانیة فصل مستقلی بسـته است تـحت

۱- کذا فی الهندیه ۸۲/۲ کانفوری
۲- الهندیة: ۲۱۰/۲، الباب السابع من کتاب الطلاق

عنوان «**الفصل الثالث غشر فیمن حلف علی شییء فقال آخر علی مثل ذلک**» و همین جزیی مبسوط از المنتقیٰ و غیرهما دیگر بسیار آورده است.

اینها همه در نظر احقر گذشته‌اند اما در نظر احقر جزیی مسئوله از نظایر آنها نیست، چنانکه از تعریب و توضیحش معلوم شد. البته مسئله‌ی مسئوله از قرینه‌ی حلف شخص دوم معلوم می‌شود که شخص اول هم حلف باالطلاق به عدم همان فعل کرده است پس نظیرش همان جزیی است که احقر از بزازیه کتاب الأیمان در جواب قبلی‌ام در احتمال سوم نقل کرده‌ام.

تا حال تحقیق احقر همین است **لعل الله یحدث بعد ذلک امرا هذا ما عندی لعل عند غیری احسن**

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۷ جمادی الاول ۱۴۱۲ (ه.ق)

زنم طلاق است یا که از او بیست هزار تومان می‌گیرم یا که نمی‌گذارم هوای سرزمین به او برسد

اس: آقای زید و خالد اختلاف داشتند راجع به مبلغی پول که بر ذمه‌ی زید بود یک مرتبه زید ناراحت شده گفت: زن من صد و سی طلاق است یا که از او بیست هزار می‌گیرم یا که نمی‌گذارم که او را هوای سرزمین برسد.

و به زبان بلوچی به این الفاظ گفت:

«منی جَن صد و سی طلاقیی یا که بیست هزار تومانی گِرُول یا که نَیلانِی گُواتُ سرزمینی به جَنْت». بعداً یکی از خویشاوندان زید و خالد به زید می‌گوید من از خالد بیست هزار تومان گرفته به تو می‌دهم و در میان شما آشتی پیدا می‌کنم سپس آن مرد میانجی‌گر، خالد را روز جمعه در منزل زید می‌آورد و قبل از اینکه پول‌ها را به زید بدهد خالد و زید با هم مصافحه می‌کنند بعداً آن شخص صلح جو چکی به زید داده که برو این پول‌ها را از بانک بگیر ولی بعد از تحقیقات معلوم شده که پول چک ۱۸ هزار است چنانچه زید آن چک را می‌اندازد و می‌گوید من قبول ندارم تا بیست هزار نباشند ومی‌گوید اگر دست من رسید من کار خود را می‌کنم.

پس مسئله مطلوب این است که آیا از این الفاظ زن زید قبل از آشتی طلاق شده یا خیر؟

و اگر قبللاً طلاق نشده آن روزی که به ارادهی صلح مصافحه کرده و در یک منزل نشستهاند آیا این ترک ارادهی قتل است که زن زید طلاق میشود یا نه؟

اج: زن زید تا حال طلاق نشده است و به این مصافحه و ارادهی آشتی هم طلاق نشده. وقتی طلاق واقع میشود که طرفش بیست هزار را تا آخر عمر او یا عمر زنش، ندهد. و آن وقت اگر او را نکشد، در همان وقت و قریب موت یکی از آن دو، طلاق واقع میگردد.و اگر قبل از آن وقت، بیست هزار بدهد، هم طلاق واقع نمیشود.

در زبان بلوچی و عرف ما طلاق به شرط لفظ «که» و صریح شرط هر دو مروج است لذا این لفظ «که» و «یا که» در عرف ما شرط قرار میگیرد و طلاق معلق به شرط میگردد.

در عالمگیری میفرماید:

«و اما لفظة «که» بان قال امرأته طالق ثلاثا که این کار میکند فان لم یتعارفوا لتعلیق بقوله «که» یقع للحال لانه تحقیق و ان لم یتعارفوا التعلیق الا به لا تطلق ما لم یوجدالشرط و ان تعارفوا لتعلیق بهذا و بصریح الشرط ذکرالفضلی فی فتاواه انه یقع الطلاق للحلل و بعض مشائخنا قالوا لا یقع و هوالاصح کذا فی المحیط»(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۲۷ جمادی الآخرة ۱۴۱۲ (ه.ق)

عدم وقوع طلاق به سبب لواطت با زن

اس: اگر کسی با زن خود لواطت کند زنش طلاق میشود یا نه؟

اج: این عمل سخت حرام است ولی زنش طلاق نمیشود.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۲۲ رجب ۱۴۱۲ (ه.ق)

اگر لفظط طلاق بدون قصد به زبان جاری شود

اس: اگر کسی حرف دیگر بزند حرف طلاق بیرون آمد چه حکم دارد؟

اج: طلاق واقع میشود، در وقوع طلاق، قصد و نسیان و خطا، همه یکسان است.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۵ شوال ۱۴۱۲ (ه.ق)

۱- الهندیة: ۸۲/۲

اگر از این به بعد کفش‌هایم را به عنوان زنی و مردی دم در خانه‌ی زنـم در بیاورم، دم در خانه‌ی خواهرم در بیاورم

اس: شخصی به نام موسیٰ گفت: «اگر من از این به بعد کفش‌هایم را به عـنوان زنـی و مردی دم درِ خانه سکینه در بیاورم آنها را دم در خانه‌ی خواهرم... در بیاورم» بعد از تکرار این الفاظ به پاکستان رفته و مدت چهار سال در آنجا می‌ماند بعد از این مدت برگشته به خانه سکینه مراجعت کرد و صاحب پسری شد که تقریباً سه سال دارد، خواهشمندیم نظریات شرعی را در مورد سؤالات زیر ابراز دارید؟

۱ـ آیا زن (سکینه) طلاق می‌شود؟

۲ـ در صورت مثبت بودن جواب، به چند طلاق طلاق می‌شود با توجه به مدت رجوع بعد از تکرار این الفاظ؟

۳ـ آیا نسب این پسر ثابت می‌شود و از پدر ارث می‌برد؟

الجواب باسم الهادی الی الصواب: معنای این عبارت در عربی طبق عرف بـلوچی ایـن است:

ان دخلت فی بیت سکینة بعد ذلک مع تعلقات الزوجیة فانما دخلت فی بیت اختی مع تعلقات الزوجیة» اعنی السکینة بعد ذلک علی کاختی فی حرمة التعلقات الزوجیة یعنی جعلتها حراماً و مساویة کاختی.

البته ترجمه‌ی لفظیش بدون عرف در عربی این است:

«ان اخرجت نعلیّ بعد ذلک بعنوان الزوجیة عند باب بیت سکینة اخرجتها عند باب اختی...» نظیر آن در فقه **«انت علی کامی او کاختی»** و نظیر آن در هندی: «اس گهر لاول تواس کی مال کو لاول» است.

همین طور عکس آن‌که اگر من بروم در خانه‌ی او، در خانه‌ی مادر او یا مادر من یا خواهر من بروم.

بیرون کردن کفش دمِ در، کنایه از دخول است و این هم از همان قسـم کـنایه است کـه احتمال رد و سب ندارد بلکه فقط احتمال جواب دارد.

پس اگر در مذاکره‌ی طلاق گفته، این یک نوع تعلیق کنایه است به دخول و بعد دخول یک طلاق بائن واقع شده است. و اگر در حالت غضب گفته است هم همین طور است.

به این لفظ هندی که نوشتم حضرت حکیم الامة در امدادیه همین طور حکم کرده است[ژ]

نظیر دیگرش در اردو این است: «تجهی مان بهیی بیا تاهون» که به این لفظ حضرت مفتی رشید احمد در احسن الفتاویٰ»[ژژ] همین فتوی داده است.

واگر نظیرش این دو لفظ عربی قرار داده شود هم بعید نیست یکی «**لا اقرب فراشک**» دوم «**لو قال لامرأته تومرا نشائی**» چرا که حاصل کلام این قائل این است که در آتیه همانطور که من به خانه‌ی خواخرم که بر من حرام است، به تعلقات زناشویی نمی‌روم، نزد سکینه و خانه‌اش هم نزدیک نمی‌شوم، یعنی در آتیه به حلالی تحویل نمی‌گیرم. و در عرف بلوچی این لفظ به همین معانی مستعمل است و به این دو لفظ هم به اعتبار عرف در وقت غضب یا مذاکره‌ی طلاق، یک طلاق بائن واقع می‌شود و در وقت غیر مذاکره‌ی طلاق و غضب نیت با حلف اعتبار دارد. حکم این دو جزیی را در شامی و امدادالمفتین همین طور نوشته است[ژژژ]

و درکفایت المفتی سائل می‌نویسد: «که ایک آدمی اپنی عورت کو حالت غصه میی کها هیی که تو میری بهیی که برابر هیی الخ».

حضرت مفتی ـ رح ـ در جوابش می‌فرماید:

«طلاق کی نیت سی به الفاظ کهی هون تو طلاق بائن هی اور تجدید نکاح کرنا لازم هی»[ژژژژ]

خلاصه نزد احقر معنای عبارت این است که اگر بعد این تاریخ من در خانه‌ی سکینه داخل بشوم به اراده زناشویی پس سکینه بر من حرام است مثل خواهر من که به زناشویی بر من حرام است، یا آن وقت، سکینه به حرمت و جدایی مساوی خواهر من است.

۱ـ سکینه بعد دخول در خمانه او طلاق چرا که این کنایه معلق است به دخول به این غرض.

۲ـ اگر در حالت غضب و مذاکره بوده است یک طلاق بائن واقع می‌شود و اگر در این دو حال نبوده قسم داده شود که نیت او چه بوده است.

۳ـ نسب این بچه از سکینه ثابت است نه از شوهر، چرا که این بچه بعد طلاق بائن بدون نکاح پیدا شده است و نسب چنین اولاد از پدر ثابت نمی‌گردد البته اگر از وقت فرقت بچه

ژ امدادالفتاویٰ: ۲/۳۸۰ ژژ- ۵/۱۸۰ ژژژ- ۴و۳/۳۲۳

ژژژژ-کفایت المفتی: ۶/۴۲۰

کم‌تر از دو سال متولد شده است بدون دعویٰ نسبش از پدر ثابت است و اگر به تمام دو سال پیدا شده پس بدون دعویٰ نسب ثابت نخواهد و در هر دو صورت ثبوت نسب مشروط به این شرط است که مطلقه اقرار به انقضای عدت نکند والا **فلا کما فی الکاملیة**.

ولی اینجا بچه‌ی سه ساله است معلوم می‌شود که کم‌تر از دو سال از مدت طلاق متولد شده است و نسبش ثابت است و ارث می‌برد و قسم نخوردن او دلیل است بر گفتن آن.

اما چون نزد احقر واضح نیست که در عرف شما این الفاظ به طلاق استعمال می‌شوند یا نه و مسئله از باب حلال و حرام است، مشکل است. احتیاط این است که این؟؟؟ را با زنش دو مرتبه تجدید نکاح کنید و بگذارید.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۱ ذیقعده ۱۴۱۲ (ه.ق)

شش اسکناس پنجاه تومانی جلو زن انداخت و گفت بگیر طلاق تواند

اس: شخصی با زن خود گفت بگیر طلاق تواند به بلوچی بِگِرتی طلاقنت یا تی طلاقن، دست در جیب کرده مقداری پول جلو زن انداخت زن می‌گوید این پول‌ها شش اسکناس پنجاه تومانی بودند پس آیا یک طلاق واقع می‌شود یا سه؟

اج: در این صورت سه طلاق واقع می‌شود. و این شش اسکناس، قرینه است که این شخص به طلاق که به زن نسبت کرده است، نیت سه طلاق کرده است و این قرینه‌ی صحیحه است. و طلاق احتمال عدد دارد پس اشاره و انداختن این مقدار پول، قرینه می‌گردد خصوصاً وقتی که عرف هم شده است و عین همین سؤال و جواب در احسن الفتاویٰ مبوب موجود است[ژ]

و سه طلاق دیگر که به عدد پول شش اسکناس داده است، لغو می‌گردند.

در هندیه می‌گوید: «**و لو قال لامرأته انت طالق خمس تطلیقات فقالت ثلاث تکفینی فقال لک والباقی علی صواحبک وقع الثلاث علیها و لم یقع شییء علی غیرها لان الباقی بعدالثلاث صار لغواً فقد صرف اللغو الی صواحبها فلا یقع شییء کذا فی محیط السرخسی**»[ژژ]

از این عبارت معلوم شد که اگر شخصی زن خود را زاید از سه طلاق بدهد، سه طلاق بر زنش واقع می‌شود و عدد باقی لغو می‌گردد.

ژ- احسن الفتاویٰ: ۱۸۸/۵ ژژ- الهندیة: ۵۳/۲، الباب الثانی من کتاب الطلاق

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)
٦ محرم‌الحرام ۱۴۱۳ (ه.ق)

اگر از هزار و خوردی بیشتر گرفته‌ام زنم طلاق است / در صورت عدم وقوع طلاق، اقدام زن به نکاح مجدد

اس: شخصی به نام زید دارای سه زن است که عبارتند از هند، زینب و فاطمه. زید مقدار پول مدیون آقای خالد است، خالد به زید می‌گوید پول‌های مرا بده، زید در جواب می‌گوید حالا پول ندارم صبر کن کمی پول از جعفر طلبکارم هر زمان که جعفر پول‌های مرا داد آنها را عوض پولهایت تحویل تو خواهم داد، خالد می‌گوید که دروغ نگو خبر دارم که پولهایت را از جعفر گرفته‌ای زید انکار می‌کند اما از کثرت الحاح مجبوب به اقرار می‌شود و می‌گوید بله پول گرفته‌ام ولی اگر از هزار و خوردی بیشتر گرفته‌ام هر سه زنم طلاق‌اند. سپس خالد همراه دو نفر که با وی همراه بودند رفته از جعفر تحقیق کرده که تو به زید چند تومان داده‌ای او می‌گوید من ۱۳۰۰ تومان به او داده‌ام لذا خالد بعد از شنیدن این حرف او افشا می‌کند که زید بدین نحو مذکور هر سه زن خود را طلاق کرده است پس یکی از این زنان زید به نام هند ادعا می‌کند که چون تو ما را طلاق کرده‌ای مهریه‌ام را پرداخت کنید زید می‌گوید طلاق من واقع نشده‌اند حلاصه میانشان مناقشه افتاده آخرالامر به دفتر قضا می‌روند پس خالد و دو نفر دیگر که مفشی (افشا کننده) این امر بوده‌اند ایشان را به اداء شهادت در دفتر قضا می‌آورند ایشان به همان نحو مذکور گواهی می‌دهند و قاضی بعد از اداء شهادت‌شان حکم به وقوع طلاق هر سه زن زید می‌کند که هزار و خوردی کم‌تر از هزار و سیصد است یعنی سیصد در حکم خورد نیستند بلکه از خورد بیشتراند.

خلاصه: اینکه هنده زید را به قضا برده و مهریه خویش می‌گیرد و آن دو زن دیگر یعنی زینب و فاطمه که به دفتر قضا نیامده‌اند مهریه خود را نخواسته‌اند که در همین میان زید به مدت یک سال و خوردی به کشورهای خارجی سفر می‌کند و بعد از رفتن زید عمرو با یکی از همان دو زن زید که با زید حرفی نزده‌اند و مهریه‌ای نخواسته‌اند یعنی به حکم قاضی نکاح می‌کند و بعد از نکاح کردن عمرو به زینب به گذشت ۶ الی ۷ ماه زید از کشورهای خارجی می‌آید و مدعی می‌باشد که پولی که من در موقع عروسی زینب خرج کرده‌ام به من بدهید و حرف‌شان بر همین می‌ماند که عمرو بعد از مدتی به کشورهای خارجی می‌رود

وقتی که عمرو می‌رود زید به نزد عموی عمرو به نام ولید آمده می‌گوید کـه بـرادرزاده‌ات سابقه‌ی مرا نکاح کرده و پولی که به مهر معجل و به وقت عروسی خرج کرده‌ام به من بدهید پس عموی عمرو پول‌ها خرج شده و مهر معجل را به زید تحویل می‌دهد و زید بدون سر و صدا که چرا عمرو زن مرا نکاح کرده است و حال آنکه طلاق زنم واقع نشده به‌گرفتن همین پول‌ها خوش شده و همان دو زن دیگر یعنی هند و فاطمه را ثانیاً نکاح می‌کند پس آیا در صورت فوق سیصد تومان در حکم خورد شمار می‌شوند (که زنان زید طلاق نشـوند بـه خلاف آنچه قاضی فیصله کرده) یا که نه؟

اگر سیصد تومان در حکم خورد شمار نشوند و بیشتر باشند ظاهر است که زنان زیـد طلاق می‌شوند پس وقتی که طلاق شدند زید دو مرتبه که دو زن بقیه یعنی هند و فاطمه را نکاح می‌کند آیا نکاحش صحیح است یا نه اگر صحیح نیست پس آیا زید دو مرتبه مهریه لازم می‌شود یا نه زیرا که بدون صحت نکاح آنان را جماع کرده است و جماع بدون صحت نکاح یا مهریه را لازم می‌گرداند یا حدّ را.

اگر سیصد تومان در حکم خورد شمار شوند باید است که زنان زید طلاق نشـدند بـه خلاف فیصله قاضی پس وقتی که طلاق نشدند حتماً نکاح عمرو با زن ثالث صحیح نمی‌شود زیرا تا هنوز تحت نکاح زید است وقتی که عمرو صحیح نمی‌شود آیا حکم عمرو چگونه می‌شود بر او مهریه لازم می‌شود یا خیر، و در این میان اگر زن را فرزندی پیدا شد به کدام یک از زید و عمرو نسبت داده می‌شود؟

و آنکه زید از عمرو مهر معجل و خرجیات وقت عروسی طلب می‌کند و عمرو همه اینها را به او واپس می‌دهد آیا حق دارد یا خیر؟

و مزید آن مال و اموالی که زید از عموی عمرو یغنی ولید گرفته است آیا به عوض خلع شمار می‌شوند (که گویا زید به عوض همین اموال در همین وقت از زن خود خلع کرد) یا که نه؟ و اگر خلع شمار می‌شوند آیا برای عمرو تجدید نکاح لازم است یا نه؟ (زیرا که این زن اول منکوحه زید به شمار بوده و نکاحی که عمرو با وی کرده است با موجودگی نکاح زید بوده است).

(بینوا باالبرهان والدلیل آجرکم الله باجر جذیل).

الجواب و هوالموافق للصواب: در این صورت زنان زید طلاق نمی‌شود؛ چراکه سیصد یا چهارصد در حکم خورد داخل‌اند و از خورد بیشتر نیستند و زید طلاق‌های زن‌های خود را

به بیشتر از خورد معلق کرده است.

«فاذا فات الشرط فات المشروط».

این لفظ خوردی یا خورده‌ای در فارسی، ترجمه‌ی «نیّف» است در عربی و در عربیت قاعده است که بعد عقده‌ی ده تا هزار برای عددهای کسوری در میان، لفظ «بضع» استعمال می‌کنند مثل: بضع و عشر و بضع و مأة و غیرها. و برای عددهای کسوری بعد هزار لفظ «نیف» استعمال می‌کنند؛ مثل الف و نیف الخ و این «نیف» اطلاق بر عدد کسری که در میان دو هزار به بالا باشد، می‌شود و آن کسر که «نیف» ترجمه‌ی «خورد» است در عرف و لغت همان کسر است که به نصف آن عقده نرسد یعنی به نصف هزار نرسد مثل دوصد، سیصد و چهارصد چون به پانصد و بالا برسد پس از خورد بیشتر است و نزد بعضی تا به عقده دوم نرسد در حکم خورده است ولی صحیح آن است از پانصد کم در بین هر هزار در خورد داخل است.

این مسئله یک بار قبلاً نزد احقر آمده که تحقیق تفصیلی آن در فتاویٰ[1] موجود است و مولانا تاج محمد هم به آن اتفاق کردند.

نکاح کردن زید دو زن را دو مرتبه فضولی است و بر او مهری دیگر لازم نیست که همان نکاح اول باقی است و آن مولوی که فتوای طلاق داده، اشتباه کرده است و زن‌ها به حلت اولی برای زید حلال‌اند.

و نکاح عمرو صحیح نیست البته باطل هم نیست که به فتوای مولوی او فهمیده است که زن منکوحه‌ی زید نیست و از او جدا شده است لذا در این صورت این در حکم نکاح فاسد است و موطوئه به شبهه قرارگرفته است در این صورت بر عمرو مهر مثل می‌آید و اگر مثل از مسمیٰ زاید باشد زاید داده نشود و اگر کم‌تر است مهر مثل تمام داده شود. و اگر اسم نبرده‌اند یا مهر مثل مجهول است پس هر چه که مهر او برسد بر علیه عمرو لازم است.

قال فی الدر والتنویر: «و یجب مهرالمثل فی نکاح فاسد ـ الی ان قال ـ و لم یزد مهر المثل علی المسمیٰ لرضاها باالحط و لو کان دون المسمیٰ لزم مهرالمثل لفسادالتسمیة بفساد العقد و لو لم یسم او جهل لزم بالغاً ما بلغ»[2]

و فی الشامیة: «و نکاح امرأة الغیر بلا علم بانها متزوجة و نکاح المحارم مع العلم بعدم الحل

۱- در همین کتاب (طلاق) استفتای شماره ۱۲

۲- ردالمحتار: ۲/۳۸۰

فاسدة عنده خلافاً لهما، فتح»[۱]

البته در این مورد در موضوع اولاد تفصیل هست و آن اینکه اگر زن اولادی را بر شش ماه یا بیشتر از وقت نکاح آورده است، نسب این فرزند از عمرو ثابت می‌گردد و کم‌تر از شش ماه آورده است نسب او از زید ثابت است.

قال فی الدر والتنویر: «غاب عن امرأته فتزوجت بأخر و ولدت اولا ثم جاء زوج الاول فاالاولاد للثانی علی المذهب الذی رجع الیه الامام و علیه الفتویٰ».

قال الشامی: «لکن الصحیح ما اورده الجرجانی ان الاولاد من الثانی ان احتمله الحال و ان الامام رجع الی هذا لقول و علیه الفتویٰ کما فی حاشیة ابن الحنبلی عن الواقعات والاسرار و نقله ابن نجیم عن الظهیریة و احتمال الحال بان تلده لتسة اشهر فاکثر من وقت النکاح»[۲]

و بر زن بعد جدا کردن قاضی او را از عمرو یا که بعد ترک دادن عمرو این زن را یا بعد ترک دادن زن عمرو را بر این زن عدت لازم است؛ اگر صاحب حیض است به حیض عدت دارد و اگر حامله است به وضع حمل. و اگر از این دو نیست،به ماه عدت دارد پس زید پیش او برود، و در مدت عدت، نفقه‌اش بر عمرو است نه بر زید کذا فی الشامیة[۳]

و فیه ایضاً: «ان المنکوحة اذا تزوجت رجلا و دخل بها ثم فرق بینهما لا یجب علی الزوج الاول نفقتها ما دامت فی العدة»[۴]

و اگر عمرو دانسته بود که این زن از زید جدا نشده و نکاح کرده است پس این‌نکاح باطل است و اگر دانسته است که حرام است بر سر او حد می‌آید و بر زن در این صورت عدت هم نیست و نسب اولاد از عمرو ثابت نمی‌گردد و بر علیه او مهر هم نیست.

قال فی الشامیة: «اما نکاح منکوحة الغیر و معتدته فاالدخول فیه لا یوجب العدة ان علم انها للغیر لانه لم یقل احد بجوازه فلم ینعقد اصلا ـ الی ان قال ـ و لهذا یجب الحد مع العلم باالحرمة لانه زنا»[۵]

و فیها ایضاً: «قوله (لانه نکاح باطل) ای فالوط فیه زنا لا یثبت به النسب بخلاف الفاسد فانه وطئی بشبهة فیثبت به النسب»[٦]

و هر چه زید از عمرو گرفته است دوباره بدهد اینها بدل خلع شمار نمی‌شوند و زن او

۱- مرجع سابق: ۶۵۹/۲، الطلاق، مطلب فی عدة المنکوحة فاسداً...
۲- ردالمحتار: ۶۸۵/۲، فصل فی ثبوت النسب ۳- مرجع سابق: ۶۵۹/۲
۴- مرجع سابق: ٦٦٠/۲ ۵- مرجع سابق: ۳۸۰/۲ و ایضاً ص ۶۵۹
٦- مرجع سابق: ٦٨٧/۲، آخر فصل فی ثبوت النسب

بعد عدت به زید تحویل کرده شود.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۱ محرم ۱۴۱۳ (ه.ق)

پرتاب کردن یک مشت خاک به طرف زن و گفتن تو طلاقی، یا طلاق‌اند

اس: کسی کف دست را پر از خاک کرد به طرف زن انداخت و گفت تو طلاقی یا طلاقَن، چه حکم دارد و راهی برای رجوع دارد یا نه؟

اج: در اینجا تشبیه عدد نیست و در صورت تشبیه عدد تراب، اختلاف ائمه‌ی احناف است و در این صورت چون تشبیه و ذکر عدد نیست، مجموعه‌ی خاک یکی شمره شود؛ چراکه خاک، عدد ندارند پس نزد امام ابویوسف ـ رح ـ طلاق رجعی واقع می‌شود و نزد امام محمد سه طلاق واقع شده مغلظه می‌گردد و در قیاس قول امام ابوحنیفه ـ رح ـ یک طلاق بائن واقع می‌شود که بدون نکاح، حلال نمی‌شود. **کذا فی الشامی.**

البته اگر در عرف جاری باشد که مشتی خاک را به جای سه طلاق می‌دهند پس قول امام محمد راجح می‌گردد و اگر عرف نیست قول امام ابویوسف راجح است و (در این صورت که عرف نباشد) احتیاط در قول امام اعظم است که نکاح ثانی داده شود.

قال الشامی تحت قول الدر «و عدد التراب واحدة»: «قال فی الفتح و لو شبه بالعدد فیما لا عدد له فقال طالق کعدد الشمس اوالتراب او مثله فعند ابی یوسف رجهیة واختاره امام الحرمین من الشافعیة لان التشبیه بالعدد فیما لا عدد له لغو و لا عدد للتراب و عند محمد یقع ثلاث و هو قول الشافعی و احمد لانه یراد باالعدد اذا ذکر الکثرة و فی قیاس قول ابی حنیفة واحدة بائنة لان التشبیه یقتضی ضربه من الزیادة»[1]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۲۸ محرم‌الحرام ۱۴۱۳ (ه.ق)

گفتن «اگر به خانه‌ی مادرت رفتی، طلاق مغلظه هستی» و راه حل آن

اس: شخصی قسم خورد و به زنش گفت اگر به خانه مادرت رفتی به طلاق مغلظه طلاق هستید، آیا هیچ راه حلی وجود ندارد تا بتواند رفت؟

۱- ردالمحتار: ۴۹۱/۲، آخر باب الصریح تحت عنوان «فروع»

اج: راه حل این مسئله یکی این است که همین شخص زن خود را یک طلاق دهد و زن بعد تمام شدن عدت این طلاق، به خانه‌ی مادرش برود که از این رفتن، تعلیق، ختم می‌گردد پس این مرد با این زن با مهری مختصر و دو شاهد نکاح مجدد کند و بعد از آن هر وقت که داخل شود طلاق نمی‌گردد.

در احسن الفتاویٰ در جواب سائل که می‌گوید:

طلاق ثلاث معلق جیسا که دخلت الدار فانت طالق ثلاثاً و غیره کی صـورت مـیی اس تعلیق کو ختم کرنی کی کوئی صورت هیی که دخول دار بهی هو اور طلاق بهی نه پرطمی» به حواله‌ی شامی می‌نویسد:

«اس کی تدبیر یه هیی که ایک طلاق دیدی عدت گزرنی کی بعد عورت گهر میی داخل هو اس سی تعلیق ختم هو جائیگی پهر اس عورت سی دوباره نکاح کـرمی اس کـی بـعد دخول دار سی طلاق نهیی پرط گی، **قال فی العلائیة و تنحل الیمین بعد وجود الشرط مـطلقاً لکن ان وجد فی الملک طلقت والا لا فحیلة من علق الثلاث بدخول الداران یطلقها واحدة ثـم بعدالعدة تدخلها فتنحل الیمین فینکحها**[۱]

و در فتاوای دارالعلوم نیز نظیرش موجود است[۲]

۲ـ یا که طلاق ندهد ولی پدر و مادر خود در خانه شوهر آمده دیدار بینی کنند و دختر در خانه‌ی آنها نرود[۳]

۳ـ یا که شوهر او را به زبان منع کند و نگذارد و زن بدون علم و اجازه‌ی شوهر برود طلاق واقع نمی‌شود چرا که این قسم و تعلیق او به قول و اجازه‌ی شوهر تعلق دارد و تعلق به فعل زن ندارد.

قال فی العقود الدریة فی جواب سوالٍ: «و مثله فی الخلاصة قال لابنه الکبیر ان ترکتک تعمل مع فلان فکذا فهو علی المنع بالقول»[۴]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۴ صفر ۱۴۱۳ (ه.ق)

۱- احسن الفتاویٰ: ۱۵۷/۵ ۲- فتاوای دارالعلوم دیوبند (عزیزالفتاویٰ): ۴و۳۳۰/۳ باب تعلیق الطلاق

۳-کذا فی فتاویٰ دارالعلوم ۳۳۲/۳

۴- العقود الدریة فی تنقیح الفتاوی الی مدیة: ۵۰/۱

پرتاب کردن سه سنگ به طرف زن بدون گفتن لفظ طلاق

اس: اگر کسی در حالت خشم و غضب سه تا سنگ به طرف زن انداخت و به زبان چیزی نگفت، چه حکم دارد و همچنین اگر زن بگوید که شوهر در حالت خشم و غضب سه تا سنگ به طرف من انداخت و شوهر بگوید من یک سنگ یا دو انداختم، و چیزی دیگر مانند طلاق بر زبان جاری نشده چه حکم دارد؟

و همچنین اگر بگوید سنگ‌ها را برای زدن انداختم در این صورت قسم است یا نه؟

اج: حکم هر دو مسئله‌ی بالا یکی است.

وقتی که به زبان هیچ لفظی نگفته است طلاق واقع نمی‌شود و بر او سوگند هم نیست.

قال الشامی تحت قول الدر: «و **ركنه لفظ مخصوص**»:

«و به ظهر ان من تشاجر مع زوجته فاعطاها ثلاثة احجار ینوی الطلاق و لم يذكر لفظاً لا صريحاً و لا كنايةً لا يقع عليها كما افتی به الخير الرملی و غيره»(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۳ جمادی الآخر ۱۴۱۳ (ه.ق)

شخصی مجرد گفت: اگر این کار کردن، زن من به وامی به سه طلاق

اس: شخصی مجرد هنوز زن ندارد به یکی گفت اگر شما به منزل من بیایید یا گفت اگر این کار کنید زن من به وامی به سه طلاق یا گفت به وامی زن من به سه طلاق بعداً آن کار شد یعنی او در منزل او رفت یا آن کار را انجام داد آیا اگر زن بگیرد زن او طلاق می‌شود یا خیر؟ اگر طلاق می‌شود دیگر راهی دارد تا بتواند زن بگیرد یا خیر؟

اج: زنی که بعد انجام کار، عقد می‌کند طلاق نمی‌شود. در عالمگیری می‌فرماید:

«و فی فتاویٰ النسفی اگر فلان کار کنم هر زنی که بخواهم خواستن از من به طلاق **فضل ذلک الفعل ثم تزوج لا تطلق»**(۲)

این نظیر آن است که شرط یمین را به فعل دیگری معلق کرده است، چراکه تعلیق به فعل خود و به فعل دیگران در یمین یکسان است. و نیز اینجا شرط قبل از وجود جزاء دیده شد که به او مرتب نمی‌گردد. و اینجا تعلیق به شرط نکاح هم نیست.

۱- احسن الفتاویٰ ۱۵۱/۵ نقلا عن الشامية ۵۷۴/۲

۲- الهندية: ۸۸/۲، الباب الرابع من الطلاق

نظیرش در فتاویٰ دارالعلوم موجود است[۱]

و در شامی می‌فرماید:

«**قال کل امرأة اتزوجها فهی طالق ان کلمت فلاناً فکلّم ثم تزوج لا یقع الطلاق علیها**»[۲]

زیرا که ترتب جزاء در جایی می‌باشد که وجود شرط در ملک باشد و در جزئیه مذکوره چون متکلم قبل از تزوج، به فلان تکلم کرده و بعداً ازدواج نموده است لذا طلاق واقع نمی‌شود و کلمه «ان» مقتضی تکرار نیست و به یک مرتبه وجود شرط منتهی می‌شود.

«**ففیها و فی الکنز: ان وجد الشرط انتهت الیمین الا فی کلما...**».

و فی الحاشیة: «**اذا وجدالشرط انتهت الیمین و اتحلت لانها غیر مقتضیة للعموم والتکرار لغة فبوجود الفعل مرة یتم الشرط و لا بقاء للیمین بدون الشرط**»[۳]

والله سبحانه و تعالیٰ اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۸ جمادی الآخر ۱۴۱۳ (ه.ق)

عدم وقوع طلاق به نوشتن

اس: اگر شخصی مجبور کرده شد که طلاق زن خود را بنویس و نه تو را حبس می‌کنیم یا تو را می‌زنیم باالأخره مجبور شده نوشت که زن من طلاق است آیا زنش طلاق می‌شود یا خیر؟ و در صورت وقوع طلاق چند طلاق می‌افتد.

اج: اگر فقط نوشت و به زبان هیچ کلمه طلاق اظهار نکرد طلاق واقع نمی‌شود[۴]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۳۰ جمادی الثانی ۱۴۱۳ (ه.ق)

طلاق با الفاظ کنایات

اس: شخصی زن خود را از خانه‌ی خود همراه نمود نزد کدام یکی از اولیا زن رساند و گفت: این دختر شماست «خدایا مَی چَمِداکُتُ» (به بلوچی) فردا بیایید با هم نشسته حساب می‌کنیم و مهریه او را به شما تحویل می‌دهم، آیا به این الفاظ فوق الذکر طلاق واقع می‌شود

۱- فتاوای دارالعلوم (عزیزالفتاویٰ): ۴و۳۳۱/۳

۲- ردالمحتار: ۶۸۱/۲

۳-کنز مع الحاشیة ص ۱۳۲ باب التعلیق

۴-کذا فی احسن الفتاویٰ ۱۶۵/۵ نقلا عن ردالمختار ۴۵۷/۲

یا نه؟ اگر می‌شود چه طلاقی؟

اج: از مطالعه‌ی جزئیات هندیه و بزازیه و کفایت المفتی و غیرها معلوم می‌شود که این هر سه لفظ به ذات خود از ادوات طلاق نیستند آری اگر در حالت غضب این طور گفته است و نیت طلاق هم داشته است چونکه این سه لفظ از کنایات طلاق می‌توانند شد آن وقت یک طلاق بائن واقع می‌شود.

و اگر زن مدعیه است که مرا به غرض طلاق چنین گفته است و شوهر منکر است بر او قسم می‌آید که نیت طلاق داشته بود یا نه.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۴ رجب ۱۴۱۳ (ه.ق)

شخصی زنانش را در تاریکی طلاق داد و بعداً گفت نیت من فلان زن بـوده است

اس: مردی با سه زن خود شبی در خانه تاریک نشسته بودند گفت به مـن آب بـدهید چونکه دو زن با او اختلاف بودند یکی از آنها در کاسه‌ای نفتی برایش آب آورد به مـجرد بردن آبها به دهان بوی نفت را حس کرد و در همان وقت از غضب گفت از شما هر که هستی طلاقی به دو طلاق و هم دو سکه یک ریالی به جانب آنها انداخت آن زنانی که با او خلاف بودند گفتند مرا طلاق بدهید از اینها یکی یک سکه را چیده و سکه‌ای دیگـر را آن دیگـر چیده که نگفته بود با من خلع کن و این بیچاره یک پسر و دو دختر دارد آنها هیچی ندارند و بعداً از او پرسیدند که تو در وقت طلاق دادن نیت کدام یکی را کردی گفت به همین زن که یک پسر و دو دختر دارد، در این صورت از اینها کدام یکی طلاق می‌شود و طلاقشان چه طلاقی است؟

اج: همین که نیت کرده طلاق می‌شود و طلاق رجعی است می‌تواند که رجوع کند بدون نکاح جدید. کذا فی **الهندیة ۲/۵۵** کانفوری.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۵ شعبان ۱۴۱۳ (ه.ق)

بیرون آمدن لفظ طلاق از زبان بدون قصد / طلاق دادن در خواب

اس: اگر کسی اراده دیگر حرفی داشته باشد حرف طلاق بیرون آمد و همچنین اگر کسی خواب است کلمه طلاق را جاری کند چه حکم است؟

اج: در صورت اول زنش طلاق می‌گردد و در صورت دوم طلاق واقع نمی‌شود؛ چون انسان در خواب مرفوع القلم است.

کذا فی الشامی ج ۲.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۵ شوال ۱۴۱۳ (ه.ق)

از شخصی پرسیدند: زن گرفته‌ای، گفت: نه اگر زن گرفته‌ام، طلاق است و تا سه بار تکرار کرد

اس: شخصی را در یک مجلس پرسیدند که تو زن گرفته‌ای گفت نه اگر زن گرفته‌ام زنم طلاق است بعد از چند دقیقه دوباره از او پرسیدند که تو زن گرفته‌ای گفت نه اگر زن گرفته‌ام زنم طلاق است و در مرتبه سوم هم همین طور گفت حال آنکه زن گرفته و آن هم مدخول بها است آیا طلاق و چند طلاق و چه نوع طلاق واقع می‌شود؟

اج: در این صورت یک طلاق رجعی واقع می‌شود قبل از تمامی عدت می‌تواند رجوع کند و بعد از تمام شدن عدت زن، میتواند که به نکاح و مهر جدید او را به رضای خودش نکاح کند اگر این شخص در جواب سؤال فقط این قدر گفته بود که «نه» و بس می‌کرد طلاق اصلاً واقع نمی‌شد اما وقتی که گفت اگر زن گرفته‌ام زنم طلاق است در این وقت یک طلاق واقع شد پس بعد از آن چون سؤال کردند و او همین کلمه را تکرار کرد این سؤالات قرینه‌اند که مقصود او از تکرار این کلمه انشاء طلاق دیگر نیست بلکه مقصدش اخبار از همان امر اول است و بس.

و فی الردالمختار: **فلا یقع لانه اخبار فلا ضرورة فی جعله انشاء ـ و فی ردالمحتار: قوله لانه اخبار، ای یجعل اخباراً لانه امکن ذلک»**[1]

(امدادیه ۳۸۵/۲ با حالة الدر والرد ۷۷۴/۲، و کذا فی احسن الفتاویٰ ۱۵۲/۵ و کفایت المفتی ۵۹/۶.

۱- از: امدادالفتاویٰ: ۳۸۵/۲ به حواله‌ی درّ و ردالمحتار: ۷۷۴/۲، و کذا فی احسن الفتاویٰ: ۱۵۲/۵، و کفایت المفتی: ۵۹/٦، باب اول، فصل هفتم

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)
۲۹ شوال ۱۴۱۳ (ه.ق)

«خلاص هستی» طلاق صریح است

اس: شخصی به زن خود گفت اگر به خانه‌ی زن پسرت بروی دیگر نزد من نیا و از من خلاص هستی و زن عمداً به خانه عروس رفت آیا طلاق زنش واقع شده؛ آیا شوهر راهی برای رجوع دارد تکلیف شوهر چیست؟آیا در صورت وقوع طلاق مهریه‌ای بـه زن تـعلیق می‌گردد؟

الجواب و هوالملهم للصواب: در این صـورت یک طـلاق رجـعی واقـع مـی‌شود، لفـظ خلاص هستی ترجمه «سرحتک» در عربی هست[1]

و قبل از تمام شدن عدت بدون نکاح می‌تواند رجوع کرد و بعد تمام شدن عدت بدون نکاح جدید و مهر جدید و رضای زن نمی‌تواند رجوع کرد.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)
۸ ذیقعده ۱۴۱۳ (ه.ق)

وقوع طلاق به تحقق و یافت شدن شرط

اس: زید دعوای بستن آب بر علیه بکر کرد یعنی اینکه بکر به زید آب نداده است بکر می‌گوید زنم به سه طلاق است اگر برای بستن آب بیایم. بکر ناگهانی و یا قصداً به بستن آب رفت آیا زنش طلاق می‌شود؟ و اگر طلاق می‌شود راه حل دارد یا نه؟

اج: طلاق می‌شود. بدون ازدواج با شوهری دیگر و ترک دادن شوهر دوم، زن به شوهر اول حلال نمی‌گردد.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)
غره ذیحجه ۱۴۱۳ (ه.ق)

قسم به طلاق

اس: شخصی به پسر خود گفت اگر شما این کار بکنید به بلوچی گفت: (به‌ای

۱- کذا فی احسن الفتاویٰ ۱۸۹/۵

قَسَم طلاق) بعد پسر آن کار را انجام داد آیا طلاق از او واقع می‌شود یا نه؟

الجواب و هو ملهم الصواب: یک طلاق رجعی واقع می‌شود قضاءً مگر وقتی که سوگند خورد اراده‌ی من قسم به طلاق غیر زن خود بوده است. چراکه در طلاق اضافت صریحه به جانب زن لازم نیست اضافت معنویه کفایت می‌کند و اضافة معنویه بدین صورت هست که هر کس زن خود را طلاق می‌دهد نه زن دیگران را، و در عرف ما و شما هم قسم به طلاق مروج است پس عرف هم مؤید آن است.

در امدادالمفتین به نقل از شامی و غیره می‌گوید:

«مع انه لو اراد طلاقها تکون الاضافة موجورة و یکون المعنی فانی حلفت باالطلاق عنک او بطلاقک و لا یلزم کون الاضافة صریحة فی کلامه کما فی البحر لو قال طالق فقیل له من عنیت فقال امرأتی طلقت امرأته اه علی انه فی القنیة قال عازیا الی البرهان صاحب المحیط رجل دعته جماعة الی شرب الخمر فقال انی حلفت باالطلاق انی لا اشرب و کان کاذباً فیه ثم شرب طلقت و قال صاحب التحفة لا تطلق دیانة و ما فی التحفة لا یخالف ما قبله لان المراد طلقت قضاءً ـ الی ان قال ـ و ان لم یضفه الی المرأة صریحا، نعم یمکن حمله علی ما اذا قال انی اردت الحلف بطلاق غیرها ـ الی ان قال ـ و لو قال مرا سوگند به طلاق است که شراب نخورم **فشرب طلقت امرأته. و اذا لم یکن حلف و لکن قال قلت ذلک لدفع تعرضهم لا یصدق قضاءً کذا فی والتجرید.**

و لو قال مرا سوگند خانه است **تطلق امرأته و لم یشترط فیه المرأة و هوالاصح** عالمگیری، **کتاب الایمان باب ثانی ـ قال لی حلف او قال بی حلف باالطلاق ان لا افعل کذا ثم فعل طلقت و حنث و ان کان کاذباً ـ بزازیه. کتاب الأیمان فصل ثانی الخ»**(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱٦ ذیحجه ۱۴۱۳ (ه.ق)

حیله در باب طلاق

اس: اگر کسی چیزی دارد که قیمتش صد هزار تومان است می‌دهد آن چیز را با کسی دیگر به هزار تومان به این شرط که او با مأمورین دولت طلاق بخورد و بعد از طلاق خوردن، هزار تومان آن مرد را می‌دهد و چیز خود را بیاورد بابت طلاق چه حکم است.

اج: اگر طلاق خورده است که مرا این چیز نیست و در این وقت آن را فروخته بود به هزار

۱- فتاوای دارالعلوم دیوبند (امدادالمفتین): ۴و۲۸٦/۳، تحت عنوان «حکم الانصاف فی الطلاق الغیرالمضاف»

تومان طلاق نمی‌شود چرا که او صادق است که در این وقت در ملک او نیست و بعد آن خرید آن دو مرتبه هم اشکالی شرعی ندارد، این یک نوع حیله‌ی شرعی است.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۷ ذیحجه ۱۴۱۳ (ه.ق)

گفت: اگر از این به بعد هروین کشیدم، زنم طلاق است و هیچ حقی درباره زنم ندارم

اس: آقای کریم بخش تعهد می‌دهد و گفت از این تاریخ به بعد اگر هیروین کشیدم زنم طلاق است دوم اگر این کارها را کردم هیچ حقی درباره زنم ندارم دو مرتبه هم هروین کشیده حکمش چیست؟

اج: اگر کشیدن هیروین از کریم بخش به ثبوت رسیده است زنش به دو طلاق رجعی طلاق می‌گردد چرا که طلاق زنش را معلق به کشیدن هروین کرده است و آن هم دیده شده است. و وجه وقوع دو طلاق رجعی این است که کلمه اول که زنم طلاق با تصریح اضافت به زن لفظ طلاق بدون ذکر عدد یک طلاق رجعی است و کلمه دوم که هیچ حقی درباره زنم ندارم اگر چه کنایه است ولی ملحق به صریح شده حکم صریح اختیار می‌کند.

چنانچه حضرت مفتی رشید احمد صاحب در زیر این سؤال که ایک شخصی نی اپنی بیوی کو ایک طلاق دمی کرکها که مجهی آینده کیلئی کوئی حق نهیی» بعد سرد عبارت شامی و نقل آن از ردالمحتار می‌نویسد:

«اس سی معلوم هو اکه طلاق رجعی کی بعد کنایه کالفظ اگر نبیت طلاق یا بلانیت کها تووه دو طلاقیی هونگی...»[۱]

و نیز در موضوع تعلیق در جواب سؤالی: «زوج نی تحریر کی اگر میی فلان بستی میی گیا تو میری زوجه کوتین طلاقین پرط جائین گی» بعد نقل عبارت ردالمحتار می‌گوید:

«اس سی ثابت هوا که به صورت وجود اضافت طلا هو جائیگی...»[۲]

و در فتاوای عثمانیه نقلاً عن الکنز می‌فرماید:

«والصریح یلحق الصریح والبائن والبائن یلحق الصریح لا البائن...»[۳]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱- احسن الفتاویٰ ۱۴۲/۵ ۲- همان: ۱۸۰/۵ ۳- فتاوای عثمانیه: ۱۰۲/۲

۱۴ محرم الحرام ۱۴۱۴ (ه.ق)

اگر شخصی از گفتن «اگر فلانی را قتل نکنم زنم مثل دخترم است» مدعی شود نیت طلاق و ظهار نداشته و اراده قتل هم ندارد

اس: زید گفت اگر بنده عمرو را قتل نکنم زن من مثل دخترم می‌باشد و نیت زید طلاق و ظهار هم نبوده بلکه تهدید عمرو بوده لذا قائل از قتل عمرو پشیمان شد و اراده قتل را هم ندارد حکم زید درباره زنش چه طور است.

اج: اگر زید قسم خورد که نیت من هیچ چیزی نبوده غیر تهدید عمرو پس وقتی که پشیمان شد بر زن او هیچ حکمی صادر نمی‌گردد. و اگر قسم نخورد و بگوید نیت طلاق داشتم یک طلاق بائن واقع می‌شود و اگر نیت ظهار کرده است ظهار می‌شود ولی نه اکنون بلکه در لحظه‌ی اخیر حیات یکی از این شخص، و در این صورت به پشیمانی تعلیق دور نمی‌شود.

در کفایت المفتی می‌نویسد: «اگر اپنی بیوه کو تکرار میی مال بهن یا بیی طلاق کی نیت سی کهدی تو طلاق بائن هوجاتی هی»(۱)

و در فتاوای دارالعلوم می‌فرماید: «اگر به نیت طلاق زیدنی اپنی بیوی کویه الفاظ کهی هیی که تو مثل میری بیی که هی اور تومثل میری همشیره کی هی تو ایک طلاق بائن اس پر واقع هوگئی...الخ»(۲)

و در فتاوای عثمانی در جواب سؤال سائل که می‌گوید: «زید گفت اگر برادرم عمرو را نزدم زنم سه طلاق است...» می‌نویسد: «زدن زید عمرو را مطلق است مقید نیست لذا مادامی که هر دو تا زنده‌اند امکان زدن موجود است و بعد از مردن یکی از دو تا سوگند نمی‌شود...»(۳)

و اگر طلاق یا ظهار را تسلیم کند تا هم فعلاً چیزی نمی‌شود قریب مرگ یکی از دو؛ طلاق یا ظهار هر چه نیت کرده، واقع می‌گردد و اگر قبل از آن وقت صلح کردند و پشیمان شد تا هم قسم دور نمی‌گردد چنانچه اینجا هم این کلمه که اگر بنده عمرو را قتل نکنم مطلق است مقید نیست این هم به همان وقت مرگ تعلق می‌گردد نه غیر.

۱-کفایت المفتی: ۴۲/٦
۲- فتاوای دارالعلوم (عزیزالفتاویٰ): ۴و۳۰۲/۳کنایات
۳- فتاوای عثمانیه: ۱۴۰/۲

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)
۱۵ محرم ۱۴۱۴ (ه.ق)

گفتن: «هرگاه این دختر نامزدم را نکاح کردم مثل این است که مادر و خواهرم را نکاح می‌کنم»

اس: مردی به خاطر اینکه بستگان دختر به وصلت پسر مذکور و دختر خویش نبودند، از ازدواج با آن دختر صرف نظر نمود و ضمناً چنین گفت:

هرگاه این دختر را نکاح کردم مثل این است که مادر و خواهرم را نکاح می‌کنم» اما بعداً پشیمان شده و قصد دارد که با دختر ازدواج نماید پول‌ها و مقدمات ازدواج را فراهم کرده است، آیا می‌تواند نکاح کند؟ برای رفع این مشکل چه تدبیری را چاره‌ی کار سازد؟

اج: حضرت مفتی محمد کفایت الله ـ رح ـ در جواب سؤالی که به این الفاظ اردو است می‌نویسد:

«ایک شخص نی کهاکه میی فلان عورت سی نکاح کرون تو اپنی مال میی کرون وه میری او پر قیامت تک حرام هی، یه بات کهتی وقت عورت کانام اور اپنی مال کانام لیا اب اسی شخص نی اسی عورت سی نکاح کرلیاهی اس شخص کانکاح جائز هی یا نهیی، طلاق واقع هوگی هی یا نهیی؟ **قد سمع الله** میی جو آیات شریفه هیی اس کی اصول کی مطابق کیاکفاره هو سکتاهی؟

جواب: به ظهار نهیی هی تعلیق طلاق هی اور نکاح کرتی هی طلاق پهیی پری کیونکه یه صورت بظاهر تعلیق تهی مگر حقیقت یمین تهی نکاح کرنی هی اس پر کفاره یمین واجب هوگا یعنی دس مسکینون کو دو نون وقت پیی بهر کرکها ناکهلانا واجب هوگا»(۱)

به نظر احقر سؤالی که شما نوشته‌اید نظیرش همین سؤال و جواب است لذا این یک نوع یمین می‌شود می‌تواند که این دختر را نکاح کند البته بعد نکاح کفاره قسم را ادا کند و بس چنانچه در جواب فوق مذکور است.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)
۲۳ محرم ۱۴۱۴ (ه.ق)

۱- کفایت المفتی ٢٩٦/٦

اس: یک نفر پول‌هایش را در مغازه‌ای جاگذاشت و مسئول فروش آنها را پنهان نمود آن مرد برگشت و سراغ پول‌هایش گرفت مسئول مغازه جواب رد داد و کار به جایی رسید که سوگند زن طلاق یاد کرد، آیا زن او جدا می‌گردد یا خیر؟

اج: اگر بعد طلاق خوردن به ثبوت شرعی سراغ پول‌ها نزد مسئول فروش ثابت شد، همانطور که طلاق خورده است همان طلاق واقع می‌گردد مثلاً اگر یک طلاق یا سه یا رجعی یا بائن کرده است همان طلاق واقع می‌شود.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۲ ربیع الاول ۱۴۱۴ (ه.ق)

به زن خود گفت: بگیر سه طلاق خود برو

اس: اگر شخصی با زن خود در حالت جنگ و دعوا گفت: بگیر سه طلاق خود و برو آیا طلاق او واقع می‌شود یا خیر؟

اج: زن این شخص به سه طلاق مغلظه شده است بدون نکاح ثانی و ترک آن دوم، فقط به نکاح برای اول حلال نمی‌شود.

در هندیه می‌گوید:

«و لو قال لها سه طلاق خود بردار و رفتی یقع بدون نیة»[1]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۰ جمادی الثانی ۱۴۱۴ (ه.ق)

به زن گفت: «زن من به سه طلاق اگر به خانه‌ی مادرت بروی» یا: «تو را طلاق خواهم داد»

اس: اگر کسی به زن خود گفت زن من به سه طلاق اگر در خانه‌ی مادرت بروی تو را طلاق خواهم داد، چه باید کرد تا بتواند به خانه مادرش برود؟

اج: در اینجا دو لفظاند اگر گفته تو را طلاق خواهم داد در این صورت اگر برود طلاق نمی‌شود تا مجدداً طلاق ندهد، چراکه این وعده‌ی طلاق است نه ایقاع آن.

و اگر لفظ اول (زن من به سه طلاق) گفته است پس اگر برود هر سه طلاق واقع می‌شود. و

۱- الهندیة: ۶۵/۲، الباب الثانی، الفصل السابع

اگر می‌خواهد که طلاق مغلظه نشود پس یک طلاق رجعی دهد و زن بعد از این در خانه مادرش برود و بعد از اتمام عدت او را نکاح کند.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۲۸ جمادی الاول ۱۴۱۴ (ه.ق)

عدم وقوع طلاق به صیغه‌ی مستقبل و وعده

اس: اگر مرد قسم خورد و گفت به زن خود اگر تو را ببینم نسوار در دهن بگذاری تو را طلاق می‌دهم و زن به پنهانی نسوار در دهن می‌کند ولی مرد او را نمی‌بیند حکم آن چیست؟

اج: به این کلمه طلاق نمی‌شود. اگر دید و طلاق داد مسئله‌ای دیگر است.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۲۸ جمادی الاول ۱۴۱۴ (ه.ق)

به همسرش گفت: اگر زنی بعد از تو ازدواج کنم به جای مادر و خواهر من است

اس: اگر فردی به زن خود گفت اگر من زنی بعد از تو ازدواج بکنم به جای مادر و خواهر من است آیا بعد از استعمال این جمله، مرد می‌تواند با زنی ازدواج کند یا نه؟ و آیا از نظر عرف خاص این جمله حلف بالطلاق به وجود شرط گفته می‌تواند یا نه؟

اج: در حال حاضر در بلوچستان به این لفظ مادر وخواهر عرف است و این لفظ در عرف امروز طلاق بائن است لذا **عندالفقها** تعلیق یمین به نکاح، صحیح است و چون تعلیق نکاح صحیح می‌باشد و وقوع طلاق به این لفظ عام شده است، از این وجه اگر نکاح کند، فوری یک طلاق بائن واقع می‌گردد و اینجا همین بائن را تعلیق کرد و تعلیق بائن و رجعی جایز است. و غیر مدخول بها هم به همین قدر از او بائن می‌شود.

در هندیه می‌فرماید: «**و فی عرف دیارنا قولهم بخواهم تفسیر قولهم نکحت او تزوجت فتنعقد الیمین... و لو قال اگر زن کنم هذا بمنزلة قوله ان تزوجت امرأة**»[۱]

از این عبارت معلوم می‌شود که به این لفظ، یمین منعقد می‌شود پس وقتی که یمین منعقد می‌شود، به لفظ مذکور یک طلاق بائن هم واقع می‌گردد[۲]

و چونکه مغلظه نیست می‌تواند او را دو مرتبه به مهری جدید نکاح کند و دو مرتبه نکاح

۱- الهندیة: ۲/۸۷، الباب الرابع، الفصل الثالث

۲-کذا فی احسن الفتاویٰ ۵/۱۸۰

او صحیح است؛ چراکه یمین او به همان یک مرتبه تمام می‌شود.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۴ جمادی الثانی ۱۴۱۴ (ه.ق)

اس: یکی دو زن دارد و معتاد است و می‌گوید زن من سه طلاق است و این را هم می‌گوید که من زن اول را طلاق داده‌ام و فرزند هم حاضر می‌باشد و فرزند به قول خود می‌گوید که زن دوم را طلاق داده است پس آیا این هر دو زن طلاق می‌گردند یا نه یکی؟

اج: هر دو زن او طلاق می‌گردند این دوم به سه طلاق مغلظه می‌گردد و در اول هر چه که اقرار کرده همان مقدار طلاق می‌شود، یکی یا سه، و اگر عدد نگفته یک طلاق واقع می‌گردد.

در احسن الفتاویٰ نقلاً از ردالمختار می‌نویسد:

نقل ابن عابدین عن البحر و لو اقربا الطلاق کاذبا او هازلاً وقع قضاء و دیانة ۱۸۳/۲.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۸ رجب ۱۴۱۴ (ه.ق)

عدم وقوع طلاق به دعا (ای خدا این زن را از من جدا بگردان)

اس: بنده پس از ناراحتی و دلتنگی از این زن من همیشه دعا کرده‌ام پیش خداوند ای الله اگر این زن بدکاری کرده و هم گفته‌ام ای الله اگر زن محبت قرآن و دین اسلام ندارد این زن را از من جدا بگردان پس بر این لفظ و این تکرار من این زن از من طلاق است یا طلاق نیست؟

اج: به این دعاها زن طلاق نمی‌شود.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۲ رجب ۱۴۱۴ (ه.ق)

پرتاب کردن سه سنگ به سوی زن بدون ذکر لفظ طلاق

اس: شخصی به نام خدا بخش کوهساری به وجه اختلاف در حالت غضب به طرف روجه‌اش مسماة عایشه سه سنگ به زمین گذاشت و لساناً چیزی نگفت آیا زنش طلاق می‌شود یا خیر؟

اج: اگر حقیقت است در صورت مسئوله به زن خدابخش اصلاً طلاق واقع نمی‌شود. و

تجدید نکاح هم لازم نیست زیرا به گذاشتن سه عدد سنگ به زمین بدون لفظ طلاق زن شخص مذکور طلاق نمی‌شود و تجدید نکاح هم لازم نیست.

در فتاوای عثمانیه ۱۱۳/۲ مذکور است که: «شخصی سه آنه به طرف زنش انداخت و بگوید یک، دو، سه تو مادر و خواهر من هستی و دیگر چیزی نگفت پس به گفتن این الفاظ و به انداختن سه آنه زوجه‌اش مطلقه نمی‌شود، در شامی مذکور است: **فلا یقع بالقاء ثلاثة احجار الیها۲/۴۶۵ الی ان قال صاحب شامی: انت امی و اختی لغو**».

پس در مسئله‌ی مسئوله‌ی فوق الذکر به گذاشتن سه سنگ به زمین بدون گفتن کلمه طلاق زن خدابخش سائل طلاق نمی‌شود. مجاز است بدون هیچ قباحتی، تعلقات و وظایف زناشویی خود را مانند قبل ادامه دهد زیرا زنش طلاق نشده است.

خادم الشرع مولوی علی محمد مظهری ۷۲/۱۰/۵.

(جواب مولوی عبدالرحمن رئیسی نصیرآبادی)

اج: فتاوای هندیه ۳۵۷/۱: «**ولو قال انت بثلاث اِن نوی وقعت الثلاثة و لو ثال لم انوی لا یصدق اذاکان فی حال مذاکرة الطلاق ولو قالت الزوجة لزوجها طلقنی فاشار بثلاث اصابع و اراد بذلک ثلاث تطلیقات لا یقع ما لم یقل بلسانه کذا فی الظهیریة. رجل اکل خبز او شرب خمر ثم قال** نان خوردم و نبیذ خوردم زنان به سه **ثم قال له رجل بعد ما سکت** به سه طلاق **فقال الرجل** به سه طلاق **لا تطلق امرأته لانه فرغ عن الکلام و کست ساعة کان هذا ابتداء الکلام لیس فیه اضافة الی شییء و ایضا قال رجل لامرأته** تو را یکی **او قال** تو را سه **قال صدرالشهید طلقت ثلاث لیکن قال ابوالقاسم لا یقع قال مولانا ـ رض ـ ینبغی ان یکون الجواب علی التفصیل ان کان فی حال مذاکرة الطلاق او فی حالة الغضب یقع الطلاق ان لم یکن لا یقع الا باالنیة**» (ص ۴۶۴).

خلاصه‌ی قول: اگر شخصی مذکور در حالت غضب و با مذاکره‌ی طلاق بوده بعداً سه سنگ بر دامن زوجش انداخته طلاق واقع می‌شود ورنه حالت خشم و مذاکره طلاق نبوده پس سنگ انداختن لغو می‌شود.

هذا ما ظهر لی والله اعلم

عبدالرحمن رئیسی از نصیر آباد. ۷۲/۱۰/۹

جواب از دارالافتاء منبع العلوم کوه ون:

اج: جواب اول (جواب مظهری) صحیح است؛ چرا که شخص طلاق دهنده اصلاً لفظ طلاق و غیره نگفته فقط سه سنگ یا سه ده تومانی بدون تلفظ چیزی نهاده و رفته است و در

این صورت اصلاً طلاق واقع نمی‌شود چرا که تلفظ لفظ مخصوص در طـلاق رکـن طـلاق است بدون استعمال آن، طلاق واقع می‌گردد، جرئیاتی کـه در جـواب دوم از هـندیه نـقل شده‌اند همه در آن صورت‌اند که در آنها لفظ طلاق یا لفظ دال علی الطلاق مذکور است. آنها به واقعه‌ی مسئوله ربطی ندارند.

لما قال فی الشامیة تحت قوله «و رکنه لفظ مخصوص».

«و به ظهر ان من تشاجر مع ذوجته فاعطاها ثلاثه احجار نیوی الطلاق و لم یـذکر لفـظا لا صریحا و لا کنایة لا یقع علیه کما افتی به الخیر الرملی و غیره...»[1]

شامی تصریح کرده است که اگر شوهر در حالت مشاجرت و غضب و مذاکره‌ی طلاق هم چیزی نگوید و فقط سه سنگ نهد اعتبار ندارد و نیز می‌نویسد: «**لانه لا یتحقق الطلاق بدون اللفظ لا یتحقق عدده بدونه**»[2]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۸ رجب ۱۴۱۴ (ه.ق)

حکم گفتن: اگر تو (زن) عمل نامشروع انجام دادی، طلاق هستی؛ من معلوم باشم یا نباشم

اس: عده‌ای از جوانان نسبت به یقین نداشـتن بـرهمسرهای خـویش ایـن گـونه پـیمان بسته‌اند که اگر تو زن عمل نامشروع با مردم اجنبی انجام دادی طلاق هستی اگر چه منِ مرد در جریان باشم یا نباشم، آیا جایز است؟ در صورتی که مرد همیشه شک داشته باشد.

ب) اگر جایز نیست پس طرز برگشت چگونه است؟

ج) اگر زن عمل را انجام بدهد به طور اشتباهی در این صورت حل مشکل چیست؟

اج: این عمل جایز نیست خلاف قرآن و حدیث است خداوند می‌فرماید: «**ان بعض الظن اثم**» الآیة

این ظن و شک فاسد و ناروا است باید که انسان در موضوع خانوادگی به حسن معاشرت زندگی کند، این عمل خلاف حسن معاشرت و اخلاق مسلمانی است مـا مأمـوریم کـه بـا مسلمانان حسن ظن داشته باشیم نه بدگمانی. باالخصوص با خانواده‌ی خود.

۱- ردالمختار: ۵۷۴/۲ و احسن الفتاویٰ ۱۵۱/۵

۲- ردالمحتار: ۴۸٦/۲، وکذا فی احسن الفتاویٰ: ۱۸۸/۵

پیامبر اسلام فرموده بهترین امت من آن است که با خانواده‌ی خود بسازد و بهتری کند.

و نیز ثمره این عمل خیلی بد تمام می‌شود، مثلاً همین زن اگر وعده را وفا نکند طلاق می‌گردد و شوهر نمی‌داند در پهلوی او می‌خوابد در تمام عمر مبتلای زنا می‌گردد.

البته طرز برگشت از این قول این است که زن را یک طلاق رجعی دهد بعد از ده یا بیست روز دو مرتبه رجوع کند و با او همبستری شود دو مرتبه زن او می‌شود اما بار دیگر چنین قول نگیرد.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۷ رجب ۱۴۱۴ (ه.ق)

طلاق خورد که زنش را به هیچ عروسی نمی‌گذارد، و بعداً بگـوید: مـقصدم محله‌ی به خصوصی بوده

اس: شخصی زنش در یک محله برای عروسی رفته بود وقتی که شوهر آمد از بیرون به منزل پرسید خانم من کجا است گفتند در فلان محله در عروسی می‌باشد و تا هنوز نیامده شوهرش طلاق مغلظه خورد که بیشتر زوجه‌ام را برای هـیچ عـروسی نگـذارم بـرود بـعداً شوهر گفت مقصد من همین محله بود اما هنگام قسم خوردن اسمی از محله نبرد آیا حرف شوهر قبول می‌باشد و مقصد او برای محله مذکور قبول می‌شود یا خیر؟

اج: اگر قسم بخورد که مقصدم نگذاشتن او بود در عروسی‌های همین محله، دیانةً قبول کرده شود و بعضی فرموده‌اند که قضاءً هم قبول کرده شود.

نظیرش در فتاوای هندیه در مورد مسئله خروج و حلف باالخروج و نیت فور، موجود است[1]

والله اعلم و علمه اتم

سیصد تومان به دیگری داد و گفت اینها طلاق زنم هستند

اس: اگر شخصی به دیگری به فرض مثال ۳۰۰ تومان داد و به او گفت این ۳۰۰ تومان طلاق زنم هستند، آیا زنش به این صورت طلاق می‌شود یا خیر؟

اج: به این صورت طبق عرف بلوچستان واقـع مـی‌گردد و زنش بـه سـه طـلاق مـغلظه

۱- الهندیة: ۹۵/۲، الباب الرابع، الفصل الثالث

می‌شود.

کما حققه فی احسن الفتاویٰ[۱]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۴ ذیقعده ۱۴۱۴ (ه.ق)

اگر شخصی که ازدواج کرده بگوید: «کلما تزوجت امرأة فهی طالق»

اس: شخصی ازدواج کرده بود بعداً کلّما خورد، گفت: **کلما تزوجت امرأة فهی طالق** آیا این زن گرفته شده طلاق می‌شود یا نه.

اج: طلاق نمی‌شود؛ چراکه الفاظ شروط با نشاءات کار دارند در مستقبل نه در ماضی، و تعلق آنها به انشاء شرط و جزا است، تعلیق شرط و جزاء در مستقبل است و تکرار طلاق در کلما به تکرار الحنث است. حنث در امر حال یا استقبال می‌شود ماضی که گذشته است، به آن تعلق ندارد.

قال فی الهندیة: «الا فی کلما لانها توجب عموم الافعال فاذا کان الجزاء الطلاق والشرط بکلمة کلما یتکرر الطلاق بتکرار الحنث الخ»[۲]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۲۷ ذیقعده ۱۴۱۴ (ه.ق)

گفتن «به سه طلاق قسم...»

اس: شخصی با زنش درگیر شد بعداً گفت به طلاق قسم تا فلانه زن را نگرفته پشت بستر شما نیایم به بلوچی گفت «تَی پُنادءَ سرءَ یَنایُون» نام برده نمی‌تواند دیگر آن زن را ازدواج نماید. آیا از نظر شرع زن او طلاق می‌شود یا خیر اگر طلاق می‌شود رجعی واقع می‌شود یا بائن.

اج: اگر زن دیگر را نکاح نکرد و در رختخواب زن اول رفت و با او صحبت کرد یک طلاق رجعی واقع می‌شود.

در هندیه می‌نویسد: «**و لو قال** بر من سوگند است که این کار نکنم **فهو اخبار ان**

۱- احسن الفتاویٰ: ۲۰۵/۵، رساله‌ی «ایقاع الطلقات بالقاء الجمرات»

۲- الهندیة: ۸۲/۲، اول الباب الرابع من الطلاق

اقتصرعلی هذا فهو اقرار علی الیمین و ان زاد علی هذا فقال بر من سوگند است به طلاق کـه شراب نخورم فشرب طلقت امرأته»[(۱)]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۲۷ ذیقعده ۱۴۱۴ (ه.ق)

طلاق صغیر (کودک) واقع نمی‌شود

اس: زید کوچک بود پدرش او را با زنی بزرگ نکاح داد بعد چند مدتی زن با شوهر خود ناسازگار شد با دیگر سوهری ساز و باز و آماده شد بـه نکـاح او پس زن را گـفتند کـه تـو شوهری داری گفت مرا طلاق داده است و همان شوهر صغیر را گفتند که تـو زن خـود را طلاق داده‌ای گفت بله طلاق داده‌ام در جلو چند نفر، پس بعداً زن مذکور با شوهر دوم نکاح کرد، آیا نکاح این زن مذکور با آن شوهر دوم منعقد می‌شود یا خیر؟

اج: طلاق شوهر صغیر غیر ممیز نزد هیچ امام واقع نمی‌شود و اگر صغیر ممیز و مراهق هم باشد نزد احناف طلاق او اعتبار ندارد بلکه باطل است. و نکاح زوج دیگر او را هم در این صورت باطل است اگر چه صغیر بعد بلوغ هم اعتراف کند که در طفلی طلاق داده‌ام البته اگر گوید بعد بلوغ، که الآن واقع کردم پس از همین زمان به بعد طلاق می‌گردد.

قال فی التنویر والدر: «و یقع طلاق المولی علی امرأة عبده لحدیث ابن ماجه ـ الی ان قال ـ والمجنون والصبی و لو مراهقا او اجازه بعدالبلوغ اما لو قال اوقعته وقع لانه ابتداء ایقاع و جوزه الامام احمد».

قال الشامی: «قوله (او اجازه) لانه حین وقوعه وقع باطلا والباطل لا یجاز ۴۶۲/۲ و قال فی الصغیر اختلف العلماء فی وقوع طلاق الصبی الممیز علی مذهبین: المذهب الاول، لا یقع طلاق الصبی و لو کان مراهقا ما لم یبلغ ولی هذا ذهب الحنفیة والمالکیة والشافعیة و هو قول الخنعی والزهری و حماد والثوری و ابی عبید و هو مروی عن ابن عباس. والمذهب الثانی: یقع طـلاق الصبی الممیز و هذا قول احمد فی اکثر الروایات عنه و روی نحوه عن سعیدبن المسیب و عطا والحسن والشعبی و اسحاق۲۷۷ الی ۲۷۸.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱- الهندیة: ۱۸۳/۲، الأیمان، الباب الثانی

طلاق مکروه و راه حل آن

اس: یک نفر دزد زید را گروگان کرده و بند می‌کند و از او چیزی پول می‌خواهد و اگر نه او را قتل می‌کند زید مجبور شده پول می‌دهد ولی آن دزد زید را زن را زن طلاق می‌دهد که به کسی اطلاع ندهید و اگر نه می‌کشمت زید زن طلاق می‌خورد، پس اگر زید اطلاع دهد زنش طلاق می‌شود یا نه، خلاصه اینکه به جبر طلاق می‌شود یا نه؟ اگر زید اطلاع ندهد دزد همیشه این طور می‌کند لطفاً واضح فرمایید؟

اج: نزد حنفیه به جبر هم طلاق می‌شود **کذا فی جمیع کتب الفقه** پس اگر زید فقط این طور زن طلاق خورده که اگر اطلاع دهم زنم طلاق است و یک و دو سه نگفته است پس تدبیرش این است که زید به مردم اطلاع دهد و یک طلاق رجعی زنش واقع می‌شود پس بدون فاصله و بدون نکاح و مهر جدید به زن خود رجوع کند و زنش دو مرتبه به او حلال می‌گردد و بس.

و اگر سه طلاق داده است پس به این تدبیر کار درست نمی‌شود اگر هر کس را به زبان یا به نوشته یا اشاره خبر داهد زنش سه طلاق می‌گردد آری در این صورت یک تدبیر هست که اطلاع به مردم هم می‌رسد و زنش هم اصلاً طلاق نمی‌شود و آن اینکه مردم به او بگویند که ما نام چند مردم مشکوک و جاهای مشکوک و فامیل‌ها یا قوم‌های مشکوک ئمی بریم اگر ما اشتباه کردیم تو به نفی جواب داده که اینها نیستند و چون ما نام همان فامیل یا شخص مشکوک را گرفتیم تو سکوت کن نه به اثبات جواب بدهید و نه به نفی آن وقت ما خود می‌دانیم که رهزن فلان بوده است پس به این تدبیر مشکل حل می‌گردد.

قال فی الهندیة: «**و کذلک لو حلف لا یفشی سرّ فلان الی فلان او حلف لا یعلم فلاناً بسرّ فلان او بمکان فلان او حلف لیکتمنّ سرّه او لیخفینه او یسترنه الخ ـ الی ان قال ـ فاالحیلة ان یقال انا نذکر اماکن و اشیاء من السرّ مما لیس بمکان فلان و لا بسرّه فقل لا فاذا تکلمنا بسرّه او مکان فاسکت فاذا فعل ذلک واستدلوا علی مکانه و سرّه لا یحنث فی یمینه**»[۱]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۰ ربیع الثانی ۱۴۱۴ (ه.ق)

۱- الهندیة: ۲۰۶/۲، الأیمان، الباب السادس

اگر شخصی همه حلال را بر خود حرام نمود

اس: اگر شخصی همه حلال را بر خود حرام کرد برای زن این شخص چه حکم است؟

اج: مدار چنین الفاظ بر عرف است در عرف متقدمین این الفاظ بر یمین غذا و شراب مستعمل می‌شدند و بس ولی در عرف متأخرین، اینها برای طلاق و حرمت زن مستعمل شدند و در عرف ما هم این لفظ به همه مستعمل می‌گردد از این وجه اگر کسی چنین بگوید و نیت دو سه نداشته باشد یک طلاق بائن بر زنش واقع می‌شود و اگر نیت سه کند هم اعتبار دارد.

لما قال فی الدر: «کل حل او حلال الله او حلال المسلمین علی حرام زادالکحال اوالحرام یلزمنی و نحوه فهو علی الطعام و الشراب و لکن الفتویٰ فی زماننا علی انه تبین المرأة بطلقة و ان نویٰ ثلاث فثلاث و ان قال لم انوی طلاقا لم یصدق قضاء لغلبة الاستعمال و لذا لا یحلف به الاالرجل ظهیریة».

و قال الشامی تحتها بعد بحث طویل: «والحاصل ان المعتبر انصراف هذه الالفاظ عربية او فارسية الی معنی المتعارف فیه فان لم یتعارف سئل عن نیته و فیما یتعارف بلانیة لو قال اردت غیره لا یصدقه القاضی و فیما بینه و بین الله هوالمصدق ـ و قال بعد ذلک ـ والفتویٰ علی قول المتأخرین بانصرافه الی الطلاق البائن عاما او خاصا کما ذکرناه هناک»[1]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۹ محرم الحرام ۱۴۱۵ (ه.ق)

به زنش گفت: تو بر من حرام هستی

اس: اگر کسی با زن خود بگوید که تو بر من حرام هستید و بگوید که نیت حرام داشتم یا هیچ نیتی نداشتم بعضی می‌گویند که ایلا است و بعضی می‌گویند که به عرف زنش حرام می‌شود بدون نیت پس چه حکم است؟

اج: لفظ «حرام» در عرف متأخرین طلاق بائن صریح است. بدون نیت یک طلاق بائن واقع می‌شود، و اگر نیت سه کند هم اعتبار دارد. و بدون نکاح اگر نیت سه کند هم اعتبار

۱- ردالمحتار: ۷۱/۳، الأیمان، و ایضاً: ۴۶۹/۲، الطلاق، اوائل باب الصریح وکذا فی الهندیة: ۱۸۲/۲، الأیمان، الباب الثانی

دارد. و بدون نکاح اگر نیت سه نکرده حلال نمی‌شود و در نیت سه امکان نکاح هم ندارد تا شوهری دیگر و از او جدا نشود.

قال فی التنویر: «قال لامرأته انت علی حرام ـ الی ان قال ـ و یفتی بانه طلاق بائن و ان لم ینوه و فی الشرح لغلبة العرف»[۱]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۹ محرم الحرام ۱۴۱۵ (ه.ق)

گفت: اگر فلانی؛ حرف نزند، زنم طلاق است اگر با او حرف بزنم و فلانی هم همین طور گفت

اس: اگر کسی گفت اگر فلانی با من حرف نزند زنم طلاق است اگر حرف بزنم با او و فلانی هم گفت تو با من حرف نزنید زنم طلاق است اگر با تو حرف بزنم پس چه حکم است؟

اج: اگر یکی از این دو قبل از آن دیگر کلام کند، او طلاق می‌گردد و اگر آن دیگر بعداً صحبت کند، زن شخص دوم طلاق نمی‌شود. اگر می‌خواهند که زن هیچ یکی طلاق نشود، تدبیرش این است که هر دو جمعاً حرف بزنند که حرف یکی جلو و عقب نباشد پس زن هیچ یکی طلاق نمی‌گردد.

قال فی الهندیة: «و لو قال رجل لصاحبه عبده حران ابتدأتک بکلام او بتزوج فالتقیا فسلم کل واحد علی صاحبه معا او تزوجا معا لم یحنث کذا فی الکافی ـ و قال بعداسطر ـ و ان کانت الیمین منها معا فینبغی ان یکلم کل واحد منها صاحبه معاً و لا یحنث واحد منها»[۲]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۹ محرم الحرام ۱۴۱۵ (ه.ق)

گفتن «برو، از من جدا هستی» خطاب به زن

اس: مردی پیش زنش رفت در شب و به او گفت برو تو از نزد من که جدا هستی زن می‌رود، و در روز که به شوهرش می‌گوید مرا طلاق دادی شوهر انکار می‌کند که خیر من تو را طلاق نداده‌ام پس بعد از این ماجرا اولیاء زن طلاق او را از شوهرش می‌گیرند، آیا قبل از

۱- ردالمحتار ۶۰۱/۲ و ایضاً احسن الفتاویٰ ۱۸۳/۵

۲- الهندیة: ۲۰۵/۲، الأیمان

اخذ اولیاء طلاق زن را بر شوهر که منکر طلاق دادن است یمین عائد می‌گردد یا خیر؟ و آیا این زن را بعد از اینکه اولیایش طلاق او را گرفتند مهر می‌رسد یا خیر لطفاً مسئله را با توضیح جواب حل فرمایند:

اج: به این لفظ یک طلاق رجعی واقع می‌شود و لفظ «برو» بدون تقدم قرینه، لغو است و لفظ «تو جدا هستی» هم معنای «سرحتک» در عربی و مرادف «خلاص هستی» در فارسی می‌باشد و آن چونکه طلاق صریح است، رجعی می‌باشد. و وقتی که شوهر از گفتن آن منکر بود، بر علیه او قسم می‌آید[(۱)]

و بعد از اینکه از او طلاق گرفتند مسئله‌ای نماند البته زن را مهر می‌رسد[(۲)]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱٦ ربیع الاول ۱۴۱۵ (ه.ق)

گفتن «اگر چنین گفته‌ام زنم طلاق است» و آن را در جواب سؤال متعدد، سه بار تکرار کردن

اس: از شخصی پرسیدند که تو در حق ما چنین سخنی نازیبا گفته‌ای او در جواب گفت اگر من چنین گفته‌ام زنم طلاق است بعد از چند مدت دوباره او را گفتند تو چنین گفته‌ای، تا چند مرتبه او را سؤال کردند همین جواب داد حال آنکه او چنین گفته بوده، آیا زن این مرد طلاق می‌شود یا خیر؟ اگر طلاق می‌شود چند طلاق واقع می‌گردد؟

اج: اگر گفتن همان حرف نازیبا از آن شخص با دلیل شرعی ثابت شده، پس اگر زن او غیر مدخول بها است به همان طلاق اول بائن شده است و دو طلاق دیگر محل ندارد، البته زن را به نکاح جدید می‌تواند عقد کند.

و اگر زن مدخول بها است پس این کلام او سه احتمال دارد:

یکی، اخبار از طلاق اول، دوم: تأکید اول و سوم: تأسیس. پس اگر گوید که من از طلاق خبر داده‌ام، دیانتاً قبول کرده شود یا قسم داده شود. و اگر گوید که مقصدم تأکید اول بوده هم دیانتاً معتبر است؛ چرا که دیگر قرینه نیست بلکه قرینه‌ی تأکید و اخبار هست که همین تکرار سؤالات‌اند:

۱- وکذا فی احسن الفتاویٰ از ص ۱۸۹ الی ۱۹۱
۲-کذا فی ردالمحتار للشامی ج ۲ و طلاق

مثل سؤال اول. و اگر گوید که هدفم تأسیس (طلاق دیگر) بوده پس به سه طلاق مغلظه شده است؛ چراکه تعلیق طلاق ایجازاً باشد یا تعلیقاً، همین تفصیل دارد.

البته اگر قرینه باشد که در این هر سه بار با حضور زن چنین گفته و زن مدعیه شده و فهمیده است که من به سه طلاق مغلظه شده‌ام پس سه طلاق مغلظه واقع شده است؛ چراکه قضاءً در تمام صورت‌ها، سه طلاق واقع می‌گردد. و فرموده‌اند:

«المرءة بمنزلة القاضی» کذا حققه المفتی عزیزالرحمن ـ رح ـ و فی امدادالفتاویٰ و احسن الفتاویٰ(۱)

والله اعلم باالصواب ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۵ ربیع الثانی ۱۴۱۵ (ه.ق)

عدم وقوع طلاق به سبب زنا

اس: اگرکسی زن داشت و رفت زنا کرد، آیا زنش طلاق می‌شود.

اج: طلاق نمی‌شود.

والله اعلم

گفت: اگر این کار کنم، زن من در عمر طلاق است

اس: اگر کسی گفت که در موضوع این کار نمی‌روم اگر بروم زن من در عمر طلاق است پس این شخص چه طور ازدواج کند؟

اج: اگر زن دارد بعد رفتن یک طلاق واقع می‌شود و اگر زن ندارد و رفت و بعداً زن گرفت طلاق واقع نمی‌شود چراکه در آن تعلیق به ازدواج و غیره نیست.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۲۰ ربیع الاول ۱۴۱۵ (ه.ق)

در تاریکی یکی از زنانش را طلاق داد و مشخص نباشد

اس: شخصی به نام زید دارای چهار زن می‌باشد و در اطاق خود آنها نشسته بودند و

۱- فتاوای دارالعلوم (عزیزالفتاویٰ): ۴و۲۵۲/۳. و کذا فی امدادالفتاویٰ: ۳۸۵/۲، و احسن الفتاویٰ: ۱۵۲/۵ و ۱۵۴، همه به حواله‌ی ردالمحتار: ۵۵۹/۲

اطاق تاریک بود زید گفت مرا آب بدهید یکی از آنها آب آورد آب بر روی او ریختند زید گفت تو طلاق هستی و موقع صبح هر چهار زن را جمع کرد ودر مورد کسی که آب بر روی او ریخته پرسید چهار تای آنها از این مسئله اعراض کردند و یا مثلاً هر چهار اعتراف کردند و هر یکی گفت من بوده‌ام، و راجع به این مسئله سوگند خوردند، طلاق به کدام یکی از اینها متعلق است و چه طلاقی واقع می‌شود؟

ج: در این مسئله سه صورت‌اند:

۱ـ اگر طلاق رجعی گفته است پس به هر یکی رجوع کند.

۲ـ طلاق بائن غیر مغلظه گفته است پس هر یکی را جدا جدا دو مرتبه نکاح کند.

۳ـ طلاق مغلظه گفته است پس نزدیک هیچ یکی از چهار زن نرود چراکه بر او یکی حتماً حرام است و هر یکی احتمال حرمت دارد ولی او معین نیست و فکر و تحری و ظن غالب در مسایل فروج اعتبار ندارد. آری اگر خودش را یکی از چهار تا مشخص کرد که من بوده‌ام پس همان یک نفر طلاق می‌گردد و باقی‌ها زن او هستند.

و تا مطلقه مشخص نشده است نفقه‌ی همه بر گردن او واجب است. و اگر می‌خواهد که زن‌ها بمانند پس هر یکی را یک یک طلاق بدهد و بگذارد که عدتش بگذرد و به شوهری دیگر عقد کند وشوهر دوم طلاق دهد پس هر یکی را بعد تکمیل عدت نکاح کند.

و طریقی دیگر که ضرورت حلاله کردن پیدا نمی‌شود این است که:

هر یکی را یک طلاق بائن بدهد و بگذارد بعد از تمام شدن عدت هر یکی را جدا جدا نکاح کند وقتی که سه تا را نکاح کرد چهارم را نمی‌تواند که نکاح کند گویا که همین چهارم مغلظه شده است.

و اگر زنان همه اعتراف کنند و هر یکی گفت من بوده‌ام پس حکم مسئله نیز همین طور است که مذکور شد.

قال فی الهندیة: «و لو طلق احدی ناسئه الاربع ثلاثاً ثم اشبتهت وانکرت کل واحدة ان تکون هی المطلقة لا یقرب واحدة منهن لانه حرمت علیه احداهن ـ الی ان قال ـ و ینبغی ان یطلق کل واحدة طلقة واحدة فاذا تزوجن بغیره جازله التزوج بهن ـ الی ان قال ـ و لو تزوج باالثلاث صح نکاحهن و تعنیت الرابعة للطلاق».

و قال: «و لو ادعت کل واحدة انها المطلقة ثلاثا یحلف الزوج فان نکل وقع علی کل واحدة

الثلاث و ان خلف لهن فاالحکم کما قلنا قبل الیمین...»[۱]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۷ جمادی الثانی ۱۴۱۵ (ه.ق)

گفت: در ظرف ده روز مهریه را بپردازند، زنم را طلاق کرده‌ام و در این مدت نپردازند

اس: زید می‌گوید در ظرف ده روز مهریه و خرجی که برای عروسی کرده‌ام تمام را در این مدت معلوم بپردازند زنم را طلاق کرده‌ام اما بکر وعده‌ی پرداخت مهریه و خرج را به مدت ده روز کرده، پس در مدت ده روز نه بلکه شش ماه است که عملی نشده است در این مورد علماء کرام چه می‌فرمایند آیا طلاق واقع شده است یا خیر؟

اج: طلاق این شخص واقع شده است البته از او پرسیده شود که چند طلاق داده است اگر یکی داده یک طلاق رجعی، و اگر هیچ نیت نداشته هم یکی و اگر نیت دوکرده هم یکی واقع می‌گردد و اگر نیت سه کرده است زن مغلظه و جدا شده است.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

غرة شعبان ۱۴۱۵ (ه.ق)

انشاءالله گفتن در طلاق

اس: شخصی به نام زید خانم خود را گفت اگر با بیگانه سخن بگویی به یک طلاق طلاق هستی انشاءالله مگر وقت ضرورت، با قلم بر کاغذ نوشت و به او داد بعداً آن زن با عموزاده یا دیگری سلام علیک کرد در این حالت چیزی می آید یا خیر؟

اج: در صورت مذکوره اگر انشاءالله را با لفظ طلاق متصل گفت؛ به طوری که کلام او قابل شنیدن بود که اگر کسی گوش خود را نزد دهن او برده، می شنید یا چنان گفت که شنیده شد به قول راجح یا انشاءالله با لفظ طلاق متصل نوشت پس زن او اگر بدون ضرورت حرف بزند هم طلاق نمی‌شود.

کما فی فتاویٰ دارالعلوم دیوبند ۴و۳۳۴/۳ و هندیه ص ۱۰۲ و ۱۰۵/۲. وقـال فـی الدر والتنویر والشامی.

۱- الهندیة: ۳۶۴/۱ و ۳۶۵، چاپ بیروت، الباب الثانی

قال لها انت طالق انشاءالله متصلا مسموعاً بحيث لو قرب شخص اذنه الى فيه يسمع فصح استثناءالاصم خانية لا يقع للشک ـ الى ان قال ـ و لا يشترط فيه القصد و لا التلفظ بهما فلو تلفظ باالطلاق و کتب الاستثناء موصولا او عكس او زال الاستثناء بعدالكتابة لم يقع ـ عماديه ـ قال الشامى ـ: اشار به الى قسم رابع و هو ما اذاكتبها معا فانه يصح ايضا و ان ازال الاستثناء بعدالكتابة فافهم ۵۵۴/۲ شامی.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۵ شوال ۱۴۱۵ (ه.ق)

به زن گفت «اگر بچه را بلد نکنی و نماز بخوانی، طلاق هستی» و زن بی‌وضو نماز خواند و بعد بچه را بلند کرد

اس: زید هنگامی که زوجه‌اش فاطمه نماز را شروع می‌کرد گفت بچه را از سر جایش بلند کن و بچه گریه می‌کرد، فاطمه به حرف‌های او التفات نکرد و به نمازش ادامه داد زید گفت اگر بچه را از سر جایش بلند نکنی و نماز بخوانی تو طلاق هستی پس از نماز معلوم شد که فاطمه بی‌وضو نماز خوانده است حکم این مسئله چیست؟

اج: در این صورت فاطمه طلاق نمی‌شود چراکه اینجا طلاق فاطمه دائر به دو امر است: یکی بلند نکردن بچه. دوم: نماز خواندن و وقتی که فاطمه بعد نماز بلند کرد و نمازش بی‌وضو بود گویا او اصلاً نماز نخوانده بلندش کرد و هر دو شرط طلاق دیده نشدند. نظیرش این جزئیه‌ی هندیه است: «و لو قال ان لم تعطینی هذا الثوب و دخلت الدار لم يقع الطلاق حتى يجتمع امران دخول الدار و عدم الاعطاء»[1]

و طلاق یک نوع یمین است و حکم یمین این است اگر شخصی قسم خورد که نماز نمی‌خواند بعداً نماز بی‌وضو خواند، در یمین خود استحساناً حانث نمی‌گردد؛ چراکه نماز بی‌وضو نماز گفته نمی‌شود.

قال فی الهندية: «اذا حلف لا يصلى فصلى صلاة فاسدة بان صلى بغير طهارة مثلا لا يحنث استحساناً...»[2]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۳ ذیقعده ۱۴۱۵ (ه.ق)

۱- الهندية: ۹۰/۲

۲- مرجع سابق: ۲۱۴/۲، الأيمان

شخصی مجرد و معتاد گفت: هر زنی را بگیرم طلاق است اگر دوباره هیروینی بشوم، و بعد از هیروینی شدن ازدواج کرده

اس: مثلاً زید معتاد به هیروین است و آخرالأمر فکر کرد که چه عملی را در نظر بگیرد که این عمل شنیع را ترک کند بالاخره قسم یاد کرد که هر زنی را بگیرم طلاق است اگر دوباره هیروینی شوم به اصطلاح قسم کلما خورد، بعد از حلف هیروینی شد و ازدواج هم در حالت هیروینی کرد و به همین حالت مدتی سر داد آخرالأمر توبه کرد و به جماعت تبلیغ رفت و صالح گشت آیا در چنین صورتی طلاق واقع می‌شود اگر واقع می‌شود او دارای سه بچه است آیا راه حلی و حیله‌ای برای او وجود دارد؟

ب) نیز انحراف مذهبی جایز است که مثلاً مذهب شافعی را اختیار نماید و چون مذهب شوافع طلاق قبل از عقد واقع نمی‌شود.

ج) و نیز این قسم کلما را به تنهایی خورد ولی به زبان آورده و در جمع نگفته.

اجرکم عندالله مخلص شما غلام الله از پیردان.

الجواب و بالله التوفیق و بیده ازمة التحقیق: اولاً این از قبیل طلاق کلّما نیست بلکه از قبیل طلاق به لفظ «کل» است؛ چرا که لفظ هر، هرگاه و هر زمان ترجمه‌ی لفظ «کل»اند نه ترجمه‌ی لفظ «کلما». ترجمه‌ی لفظ «کلما» در فارسی «هربار» است.

و طلاقی که به لفظ «کل» واقع کرده شود هر بار را لازم نمی‌گیرد بلکه هر زن را لازم می‌گیرد، مثلاً زید گفت: **کل امرأة اتزوجها فهی طالق** پس زید اگر هر زن را نکاح کند طلاق واقع می‌شود ولی فقط یک مرتبه، اگر همان زن را بعدگذشت عدت دوباره نکاح کند در غیر مغلظه یا بعد سه طلاق و نکاح زوج دوم و سپس طلاق دادن او، نکاح کرد آن زن طلاق نمی‌گردد اما در کلما اگر صد بار همان یک زن را نکاح کند طلاق می‌گردد.

قال فی الهندیة: «**والالفاظ التی للشرط باالفارسیة** اگر و همی و همشیه و هر گاه و هر زمان و هر بار **فاالاول بمعنی قوله ان فلا یحنث الامدة والثانی بمعنی متی فلا یحنث الامرة والثالث کاالثانی و معناهما واحد و فی الرابع والخامس یحنث مرة لانه بمعنی کل و هو الصحیح والسادی بمعنی کلما فیحنث کل مرة کذا فی محیط السرخسی فی کتاب الایمان**»(۱)

و حیله‌ی نجات از «کلما» این است که بدون اجازت حالف شخصی دیگر او را نکاح

۱- الهندیة: ۸۲/۲، الباب الثانی من الطلاق

فضولی دهد و چون زوج معلوم گردد خاموش شود و به زبان چیزی نگوید بلکه اجازت را تحریراً بنویسد و چیزی مهر برای زن بفرستد پس به همین صورت نکاح منعقد می‌گردد **کما صرح به فی احسن الفتاویٰ احالة عن الشامی**(۱)

و به این لفظ که در سؤال مذکور است اگر چه به جای «**کل**» است ولی در این صورت اصلاً طلاق واقع نشده است بلکه نکاح این شخص صحیح و بی‌اشکال است، چرا که این نکاح را بعد هیروینی شدن کرده است و نظیرش ابن جزئیه‌ی هندیه است: «**فان لم تکن الیمین موقتة بان قال کل امرأة اتزوجها فهی طالق ثلثا ان کلمت فلانا فتزوج امرأة قبل الکلام و تزوج امرأة بعدالکلام طلقت التی تزوجها قبل الکلام و لا تطلق التی تزوجها بعدالکلام**».

و قال بعد اسطر: «و لو قال کل امرأة تدخل فی نکاحی فهی طالق فهذا بمنزلة ما لو قال کل امرأة اتزوجها، و کذا لو قال کل امرأة تصیر حلالاً لی...»(۲)

و انحراف مذهبی در مسائل جایز نیست و اینجا نیاز به انحراف مذهبی نیست، و لفظ طلاق وقتی که ملفوظ باشد برابر است که در تنهایی و خلوت باشد یا در جماعت و انجمن وقتی که اعتراف کند واقع می‌شود.

والله سبحانه و تعالی اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۲۴ ذیقعده ۱۴۱۵ (ه.ق)

حکم زنان کسانی که پای زیارت گوسفند ذبح می‌کنند

اس: مسلمانان امروز که زن و شوهر می‌روند پای زیارت گوسفند ذبح می‌کنند بابت بائن شدن زنانشان چه حکم است؟

اج: این عمل اگر چه کفر و شرکیه است اما فتوا دادن به کفر صاحب این عمل روا نیست و زنش هم در حکم قضا و فتوا بائن نمی‌گردد البته احتیاط در آن است که تجدید نکاح کرده شود. این اعمال شرک و کفر حقیقی نیستند البته مشابه به شرک و کفر هستند **کذا فی فتاویٰ** رشیدیه ص ۷۲.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۲۷۷ محرم الحرام ۱۴۱۶ (ه.ق)

۱- احسن الفتاویٰ ۱۷۶/۵ ۲- الهندیة: ۸۴/۲

گفت: اگر فلانی زن مرا امروز با ماشین خود نیاورد، زنم طلاق، و ماشین خراب یا فروخته شده باشد

اس: اگر کسی گفت که اگر فلانی امروز زن مرا با ماشین خودش نیاورد زنم طلاق است و فلانی ماشین خود را فروخته باشد یا خراب باشد و زن حالف را در آن روز نیاورد چه حکم است؟

اج: نزد طرفین طلاق واقع نمی‌گردد و همین راجح است برابر است که وقت قسم او خرابی ماشین فلانی را معلوم بوده یا نه یا که وقت قسم خراب نبوده ولی در همان روز جلوتر از گذاشتن روز خراب شد هم طلاق نمی‌گردد.

نظیرش مسئله‌ی کوز است.

قال فی الهندیة: (من قال ان لم اشرب الماءالذی فی هذا لکوز الیوم فأمرأته طالق و لیس فی الکوز ماء لم یحنث فان کان فیه ماء فاهریق قبل اللیل لم یحنث و هذا عند ابی حنیفة و محمد سواء علم وقت الحلف ان فیه ماء اولم یعلم...»[۱]

و قال فی ردالمحتار: «و لما یبطله فوت محل الشرط کفوت محل الجزاء ـ الی ان قال ـ لان التعلیق لابد ان یکون علی امر علی فطرالوجود و قد تحقق عدمه ـ الی ان قال ـ و حاصلها ان امکان تصور البرّ فی المستقبل شرط انعقاد الیمین و شرط بقائهاخلافا لابی یوسف فلو حلف یشربن ماء هذا لکوز و لا ماء فیه او کان فیه فصب قبل مضی الیوم لا یحنث عندهما لعدم انعقادها فی الاجل و لبطلانها فی الثانی، و ان لم یقل الیوم و لا ماء فیه فکذلک لعدم انعقادها اما ان کان فیه ماء فصب فانه یحنث اتفاقا لانعقادها بامکان البرّ ثم یحنث باالعب لان البرّ یجب علیه کما فرغ فاذا صب فات البرّ فیحنث کما لو مات الحالف والماء باق بخلاف الموقتة فانه لا یجب علیه البرّ الا فی آخر اجزاء الوقت المعین»[۲]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۲۷ محرم ۱۴۱٦ (ه.ق)

مثل سؤال بالا

اس: شخصی گفت اگر فلانی همه گوسفندان مرا با همه عیال مرا نیاورد زنم طلاق است فلانی رفت دید که بعضی گوسفندان با عیال هلاک شده‌اند و باقی را بیاورد چه حکم دارد؟

۱- الهندیة: ۲۰۲/۲کانفوری ۲- ردالمحتار: ۵۴۰/۲

اج: طلاق واقع نمی‌شود چرا که بعضی که موجود بودند آورد و بعضی که مرده‌اند او را قدرت آوردن نیست که محل فوت شده است، چنانچه در عبارت جواب بالاگذشت.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۲۷ محرم ۱۴۱۶ (ه.ق)

اقرار به طلاق در جواب سؤال از طلاق زن

اس: زید را پرسیدند که تو زن خود را طلاق داده‌ای یا نه گفت بله حال آنکه در حقیقت زنش را طلاق نداده است آیا به این گفتن بله طلاق زنش واقع می‌شود یا نه؟

اج: قضاءً طلاق زنش واقع می‌شود یعنی اگر نزد قاضی برود باید به زنش حکم طلاق صادر کند ولی یک طلاق رجعی می‌باشد می‌تواند که قبل از تمام شدن عدت رجوع کند و بعد عدت می‌تواند نکاح مجدد کرد. اما دیانتاً طلاق واقع نمی‌شود یعنی اگر نزد مفتی برود مفتی می‌تواند به عدم وقوع طلاق فتوا دهد[1]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۷ ربیع الثانی ۱۴۱۶ (ه.ق)

حکم گفتن «زن من نیستی»

اس: زوجه زید به زیارت اقوام خویش رفته بود زید گفت اگر در ظرف چهار روز نیامدی زن من نیستی زید می‌گوید نیت من جدایی بوده، در این صورت زوجه زید چه حکم دارد؟

اج: اگر زن در ظرف چهار روز نیامد و زید اقرار می‌کند که مقصد و نیت من به این لفظ جدایی و طلاق بوده است طبق قول امام بزرگ ـ رح ـ یک طلاق رجعی واقع می‌شود و زن تا در عدت است بدون نکاح می‌تواند رجوع کند و بعد گذشت عدت بدون نکاح حلال نمی‌شود. **هکذا فی الشامی** ج ۲ **کنایات و هندیه** ۶۱/۲ کانفوری و **احسن الفتاویٰ** ۱۴۲/۵.

والله سبحانه اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۵ جمادی الاول ۱۴۱۶ (ه.ق)

به شخصی گفتند: زن تو طلاق است؟ در جواب گفت: بله، نه

۱- کما فی فتاویٰ دارالعلوم دیوبند ۴و۲۷۳/۳ نقلاً از شامی، و احسن الفتاویٰ ۱۸۳/۵ عن الشامی

اس: زید گفت من این کار را نمی‌کنم کسی دیگر گفت اگر کردی زن تو طلاق است زید در جواب او متصلاً گفت بله نه (به بلوچی هَوْنه) ولی لفظ نه را متصلاً گفت چه حکم دارد؟

اج: زید هر وقتی که آن کار را بکند زنش طلاق می‌گردد به یک طلاق رجعی مگر اینکه نیت سه کرده باشد پس سه می شوند.

بعد از بله «نه» درد نمی‌خورد؛ چراکه ایقاع طلاق یا تعلیق آن باطل و ارجاع نمی‌گردد.

قال فی الهندیة: «**رجل قال لغیره أطلقت امرأتک قال نعم بالهجاء او قال بلی بـالهجاء و لم یتکلم به یقع الطلاق کذا فی فتاویٰ قاضیخان**»[1]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۳ رجب ۱۴۱٦ (ه.ق)

طلاق در حالت حیض

اس: کسی زن خود را در حالت حیض طلاق داد چه حکم دارد؟

اج: هر سه طلاق واقع شده و مغلظه می‌گردد.

حضرت ابن عمر ـ رض ـ زن خود را در حالت حیض طلاق داد، حضور اکرم ـ ص ـ آن را ثابت داشت.

قال فی الهندیة: «**والبدعی من حیث الوقت ان یطلق المدخول بها و هی من ذوات الاقراء فی حالة الحیض الخ...**»[2]

البته این طلاق بدعت و مکروه است.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۳ رجب ۱۴۱٦ (ه.ق)

خوردن آب دهن همسر، موجب طلاق نیست

اس: خوردن آب دهن زن به خاطر دوستی چه طور است؟ موجب طلاق مـی‌شود یـا خیر؟

اج: موجب طلاق نمی‌شود اما کاری لغو و بیهوده است.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱- الهندیة: ۲/۵۰ ۲- مرجع سابق: ۲/٤٦

۲٦ رجب ۱۴۱٦ (ه.ق)

به یک زن گفت: اگر تو را طلاق دهم، زن دوم به سه طلاق است و اول را طلاق رجعی داد

اس: شخصی دو زن داشت یکی به نام مریم و دیگری زینب، پس به مریم گفت اگر شما را طلاق کنم زینب به طلاق می‌باشد بعداً مریم را طلاق رجعی داد و باز هم به او رجوع کرد آیا زینب طلاق می‌شود. مستفتی عبدالغفور ایزدپناه.

اج: در این صورت زینب طلاق مغلظه می‌گردد زیرا که طلاق زینب را معلق بـه طـلاق مریم نمود لازم نیست که مریم را بائن کند چون اسم طلاق به رجعی هم اطلاق می‌گردد.

قال فی الهندیة: **«رجل له ثلاث نسوة فقال لاحداهن ان طلقتک فاالاخریان طالقان ثـم قـال للثانیة مثل ذلک ثم قال للثالثة فثل ذلک ثم طلق الاولیٰ واحدة طلقت کل واحدة من الاخـریین واحدة»**(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی از دارالافتاء

الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۹ ذیقعده ۱۴۱٦ (ه.ق)

گفت: «زنم به سه طلاق اگر تو را نزنم» و باز گفت: «اگر همین ساعت تو را نکشم زن من به سه طلاق»

اس: شخصی با دیگری دعوا کرد در همین درگیری آن شخص گفت زنم به سه طلاق اگر شما را نزنم و باز گفت اگر همین ساعت شما را نکشم زن من به سه طلاق طلاق است بعداً مردم او را نگذاشتند که آن شخص را بکشد و او هم فرار کرد، پس آیا زن او طلاق می‌شود یا خیر و آیا راهی دارد تا زنش طلاق نشود؟

اج: این مسئله دو جزء دارد: یکی طلاق خوردن به زدن. این را مطلق گفته است بدون قید و اگر به همین کفایت کرده بود، الآن زن او طلاق نمی‌شد و اگر تا آخر حیات قاتل یا آخر حیات مضروب او را نزند، طلاق در وقت اخیر یکی از این دو واقع می‌شد.

لما قال و نقل من فتاویٰ دارالعلوم و غیره.

۱- الهندیة: ۴۲٦/۲، چاپ بیروت وکذا فی فتاویٰ قاضی خان علی هامش الهندیة: ۴۷۹/۱

قال فی درالمختار: «حلف لیاتینه الخ فلو لم یاته حتی مات احدهما حنث فی آخر حیاته و کذا کل یمین مطلقة. قال الشامی تحت قوله «کذاکل یمین مطلقة الخ» ای لا خصوصیة للایتان بل کل فعل حلف ان یفعله فی المستقبل واطلقه و لم یقیده بوقت لم یحنث حتی یقع الیاس عن البرّ من لیضربن زیداً الخ فتاویٰ دارالعلوم ۱/۹۴ و هکذا یفهم من فتاوی عثمانیه ۲/۱۰۴

جزء دومش طلاق خوردن به کشتن هست و در همین ساعت. پس این مقید است به همان ساعت در این صورت اگر چه او را مردم منع کردند و باز داشتند و یا قید کردند و محلوف علیه فرار کرد به هر حال زنش طلاق شده و راهی دیگر ندارد. و دلیل جزئی‌اش **ما فی الهندیة: «و لو قال ان لم اخرج من هذه الدار الیوم فامرأته طالق فقید الحالف و منع من الخروج ایاماً یحنث الحالف و هو الصحیح»**(۱)

والله اعلم باالصواب ـ (محمد عمر غُفرلَه)

کتبه عبدالغنی از دارالافتاء منبع العلوم

۱۹ ذیقعده ۱۴۱۶ (ه.ق)

حکم شخصی که زن طلاق خورد که نه تریاک می‌کشد و نه معامله و نه کارش می‌کند و سپس تریاک خورد

اس: شخصی طلاق خورد که از این به بعد نه تریاک می‌کشم و نه معامله‌اش می‌کنم حالا به قرار معلوم نامبرده تریاک را خورده آیا زنش طلاق می‌شود یا خیر؟

۲ـ و اگر گفت نه تریاک می‌کشم و نه معامله و نه کارش می‌کنم و خورد زن او طلاق می‌شود یا خیر. **بینوا بعبارة الکتاب.**

اج: در یمین چهار چیز استعمال می‌گردد: یکی: خوردن، دوم: نوشیدن، سوم: چشیدن و چهارم: مکیدن. اکل و مأکول چیزی است که بعد خائیدن یا به بلعیدن فرو می‌رود مثل نان و گوشت و میوه و غیره.

و نوشیدنی آن است که بدون خائیدن فرو می‌رود و نیاز به خائیدن ندارد مثل آب و دیگر مشروبات.

چشیدنی آن است که به دهن و زبان احساس گردد و فرو نرود. و مکیدنی آن است که خود شییء فرو نمی‌رود ولی اثرش فرو می‌رود مثل مکیدن دارو و غیره.

۱- الهندیه: ۲/۹۰ کانفوری

این کشیدن در قول حالف که «تریاک نمی‌کشم» از قبیل مصّ و مکیدن است نه از سه قسم دیگر پس ظاهر است که تریاک در عرف به دو طریق مستعمل می‌گردد یکی اینکه عین آن خورده می‌شود، و مکیدنش هم به باپور و غیره که کشیدن است مستعمل می‌شود پس نزد امام ابوحنیفه ـ رح ـ وقتی که حقیقت مستعمله باشد به مجاز متعارف نمی‌روند و نزد صاحبین در هر دو صورت حانث نمی‌گردد، و نظیر این مسئله در فقه «**لا یأکل عنبا**» است.

قال فی الدر: «و فی لا یأکل عنبا مثلا لا یحنث بمصه لان المص نوع ثالث و لو عصره و اکل قشره حنث بدائع کذا فی تهذیب القلانسی حلف لا یاکل سکرا لا یحنث بمصه و فی عرفنا یحنث».

و فی الرد: «قوله (و فی عرفنا یحنث) ای لانه یوکل باالمضع و باالمص عادة و کذا العنب والرمان»[1]

پس چونکه تریاک در عرف ما هم به همین دو طریق مستعمل می‌گردد لذا اگر قسم خورده است به نکشیدن یعنی نه مکیدن، و خورده است هم حانث شده است و اگر برعکس کرده است هم حانث است؛ اگر چه کشیدن، خوردن، مکیدن و چشیدن فرق دارند ولی در أیمان، عرف، حاکم است لهذا در این صورت یک طلاق واقع شده است.

۲ـ حکم این مسئله هم معلوم شد البته اگر درکدام عرفی فقط به خوردن مروج است یا فقط به مکیدن و دوم مروج نباشد پس به گفتن یکی، به آن دیگر حانث نمی‌گردد؛ چراکه وقتی که حقیقت مستعمله باشد نزد امام صاحب به مجاز مرسل نمی‌روند و قولش مفتی به است و اینجا صورت اول است نه این دوم.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۲٦ ذیقعده ۱۴۱٦ (ه.ق)

س: مردی زن خود را طلاق داد و رفتند پیش ملا مسئله را جویا شدند ملاگفت زن تو طلاق است بعد از سه روز ملا زن را به مردی دیگر نکاح داد مردم بر او شورش کردند که پری روز فتوای طلاق داده‌ای و امروز این زن به مردی دیگر نکاح داده‌ای ملا گفت آن روز به اسم هانی معرفی کرده‌اند و در روز نکاح به اسم هان بی‌بی معرفی کرده‌اند حالا حکم ناکح و مشاهدان و کسانی که معلوم بوده‌اند که پری روز این زن را طلاق داده و هیچ نگفته‌اند

۱- ردالمحتار: ۹۵/۳، الأیمان، باب الیمین فی الاکل والشرب

چیست؟

الجواب و منه الصدق والصواب: ناکح و نکاح خوان و گواهان و دیگر شرکاء نکاح اگر پیش از اتمام عدت معلوم و باخبر هستند و باز هم چشم پوشی کردند ایشان همه از دیدگاه شرع مقدس سخت گنهکار و مجرم و فاسق محسوب می‌گردند البته تجدید نکاح و ایمان برای ایشان لازم و ضروری نیست.

هکذا فی امدادالمفتین ص .

والله اعلم و علمه اتم ـ فقط ابواسحاق حملی دارالافتاء منبع العلوم
الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)
یکم ذیحجه ۱۴۱٦ (ه.ق)

راه حل شخصی که در روز آخر شعبان گفت: اگر فردا روزه گیرم، زنم طلاق است، و هلال رمضان یده شد

اس: مردی در روز آخر شعبان گفت اگر فردا روزه بگیرم زنم طلاق است اتفاقاً در همین شب هلال رمضان دیده و ماه رمضان شروع شد حکم این مرد چیست (مستفتی الیاس قاضی زاده).

اج: اگر روزه بگیرد، یک طلاق رجعی واقع می‌شود زیرا که طلاق را بدون عدد گفته است، و از طلاق مطلق، یک طلاق واقع می‌شود.

در کفایت المفتی به حواله‌ی عالمگیری می‌نویسد: «**و اذا اشافه الی الشرط وقع عقیب الشرط اتفاقاً. عالمگیری**»[1]

و حیله در حانث نبودنش این است که سفر کند و در سفر روزه نگیرد که مسئول نمی‌شود و زنش هم طلاق نمی‌گردد **کذا فی البحر** ج ۵.

والله اعلم و علمه اتم ـ عبدالغنی از دارالافتاء
الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)
۲ ذیحجه ۱۴۱٦ (ه.ق)

عدم وقوع طلاق به وعده‌ی طلاق و متحقق نشدن شرط

۱- کفایت المفتی: ٦/۲۴۷

اس: شخصی می‌گوید: زنم را به شرطی طلاق بائن می‌دهم که هر چیزی که من در مهریه داده‌ام و حتی در ولیمه چیزی که صرف کرده‌ام تمام آنها را در فلان تاریخ و در فلان جای معین تحویل نمایند و احدی را برای گوسفندان وکیل کرد که چند گوسفندی که داده‌ام فلان مرد وکیل من است که آنها را در فلان جا بیاورد وکیل گوسفندان را آورد مگر یکی را نیاورده و گفته منِ وکیل یک گوسفندی از خودم می‌دهم به هر حال وکیل یک گوسفند را در جای مقرر و در زمان معین تحویل نداده آیا طلاق واقع می‌گردد یا خیر؟ و شرطی که بین طرفین بوده به وجود نیامده یعنی یکی از گوسفندان در وقت و زمان موعود نرسیده و باقی تمام اشیاء رسیده‌اند.

اج: زن این شخص طلاق نمی‌گردد بنابر دو دلیل یکی اینکه تا حال این شخص زن خود را طلاق نداده است بلکه طلاق دادن را در آینده وعده کرده است و به طریق وعده طلاق واقع نمی‌گردد.

دوم اینکه بعد از تکمیل شرط اگر آن شخص طلاق بدهد طلاق واقع می‌گردد ورنه به مجرد این گفته و تکمیل شرط باز هم طلاق واقع نمی‌گردد بلکه بعد از تکمیل شرط وقوع طلاق متعلق به دادن طلاق است آن گفته‌ی قبل کافی نیست.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی از دارالافتاء

الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۶ صفر ۱۴۱۷ (ه.ق)

به زنش گفت: هنده طلاق بشود، یا طلاق است اگر تو را طلاق بدهم

اس: شخصی دو زن به نام «هنده و خالده» دارد به خالده گفت: هنده طلاق بشود یا گفت هنده طلاق است اگرتو را طلاق بدهم، اگر خالده را طلاق بدهد هنده طلاق می‌شود یا خیر؟

اج: این مسئله دو جزء دارد:

اول اینکه به خالده گفت هنده طلاق بشود اگر تو را طلاق دهم.

دوم اینکه هنده طلاق است اگر تو را طلاق بدهم، در صورت اول اگر خالده را طلاق داد هنده به یک طلاق رجعی طلاق می‌گردد که صریح است ولی به شرط نیت. و اگر قسم خورد که نیت نداشته‌ام دیانةً فبول کرده شود، در عربی معنایش این است: «**تکون الهندة طالقةً ان طلقتکِ**» فنظیره ما قال فی الدر: «**قال لها کونی طالقاً او یا مطلقة باالتشدید وقع**».

قال الشامی: «قال فی الفتح عن محمد انه یقع لانّ کونی لیس امراً حقیقةً لعدم تصور کـوفها طالقاً منها بل عبارةٌ عن اثبات کونها طالقاً الخ».

و قال بعد اسطر تحت قول الدر «وقع»: ای من غیر نیة لانه صریحٌ ۲۵۵/۳.

این «بشود» مضارع است اگر چه به صیغه مضارع طلاق نمی‌شود اما این مضارع غالب الاستعمال در حال است.

قال فی الحامدیه: «صیغة المضارع لا یقع الطلاق الا اذا غلب فی الحال کمل صرح به الکحال ابن الهمام ۳۸/۱ و ۴۴/۱ و ایضاً فی الخیریة ۳۹/۱ است و این امر صورت امر نیست.

در صورت دوم اگر خالده را طلاق داد هنده به یک طلاق طلاق می‌گردد.

قال فی الهندیة: «رجل له ثلاث نسوة فقال لاحداهن ان طلقتک فاالاخریین طالقان ثـم قـال للثانیة مثل ذلک ثم قال للثالثة مثل ذلک ثم طلق الاولیٰ واحدة طلقت کل واحدة من الاخـریین واحدة الخ» ۴۲۶/۱.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه محمد یوسف سربازی از دارالافتاء

الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۲۷ صفر ۱۴۱۷ (ه.ق)

طلاق به وهم و خیال

اس: آیا طلاق وهمی و خیالی واقع می‌شود یا نه؟ مثلاً شخصی در خیال خود زنش را طلاق داد و نیز اگر طلاق زنش را در خیال به شرطی معلق کرد بعد از وجود شرط طلاق واقع می‌شود یا نه؟

اج: طلاق به خیال واقع نمی‌شود. در حدیث آمده است:

«عن ابی هریرة قال قال رسول الله ـ ص ـ ان الله تجاوز عن امتی ما وسوست به صدورها ما لم تعمل به او تتکلم» رواه الشیخان (مشکوٰة باب الوسوسة).

از این حدیث به صراحت معلوم می‌شود که طلاق به خیال واقع نـمی‌شود و هـمچنین تعلیق کردن طلاق به شرط در خیال غیر معتبر است[1]

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی از دارالافتاء

الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱- کذا فی فتاویٰ دارالعلوم دیوبند مدلل و مکمل: ۳۴/۹

۴ ربیع الاول ۱۴۱۷ (ه.ق)

شخصی گفت: اگر داخل خانه بروم، زنم طلاق است، و با زور داخل کرده شد

اس: زید می‌گوید و سوگند می‌خورد که اگر من داخل خانه بروم زنم طلاق است و یک شخصی زید را هُل داد یا به زور داخل خانه کرد آیا در این صورت زن او طلاق می‌شود یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: طبق تصریح فقها طلاق واقع نمی‌گردد؛ چراکه تعلیق به داخل شدن و به قصد خودش است پس وقتی که خودش داخل خانه نشد شرط دیده نمی‌شود پس جزاء هم واقع نمی‌شود؛ **لانه اذا فات الشرط فات المشروط.**

قال فی الهندیة: «**اذا قال ان ضرطت فامرأتی طالق فخرج الضراط من غیر قصده لا تطلق و هو نظیر ما لو حلف ان لا یدخل فأدخل مُکرَهاً او حلف ان لا یخرج فأخرج مکرهاً کذا فی المحیط**»[1]

و نیز نظیرش در فتاویٰ تاتار خانیه موجود است:

«**رجل اتی الی باب مدیونه و حلف ان لا یذهب من هذا الموضع حتی یاخذ حقه فجاء المدیون و نحاه عن ذلک الموضع و فارسیته سپوختش ثم ذهب بنفسه قبل ان یقبض حقه فقد قیل یحنث و قد قیل** اگر چنان سپوختش که از آنجا که بود یک چند گام بیرون انداختش بی‌آنکه بر قدم خویش برفتی **ثم ذهب لا یحنث**»[2]

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی از دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۲۸ ربیع الاول ۱۴۱۷ (ه.ق)

گفتن: «مادر و خواهر منی، تو را به سه» خطاب به زن

اس: السلام علیکم و رحمة الله و برکاته ضمن سلام، مسئله‌ی زیر برای بنده مبهم است لذا از حضرت عالی استدعا دارم که تشفی بخشید، **اجرکم عندالله.**

مردی به نام رحیم بخش به زن خود خطاب کرده دو دفعه در حالت عصبانی و ناراحتی

۱- الهندیة: ۴۳۵/۱، الباب الرابع، الفصل الثالث من کتاب الطلاق

۲- الفتاویٰ التتار خانیة ۷۴/۵، کتاب الأیمان، المتفرقات

گفت: «منی مات و گُهاری تو را به سه» ابهام این است که منی مات و گهاری کنایه و بائن است و تو را به سه نیز کنایه و بائن است. قاعده کلی این است که بائن ملحق به بائن نمی‌شود وقتی که بائن دوم احتمال اخبار از بائن اول داشته باشد و الا ملحق می‌شود لذا اینجا «تو را به سه» ملحق می‌شود به «مات و گهاری»، پس آیا زن مطلقه‌ی ثلاثه و بدون حلاله برای زوج حرام شده یا فقط بائن می‌شود و راه عقد ثانی دارد؟ (مستفتی مولوی یار محمد بارانی از چابهار).
الجواب والله ملهم للحق والصواب: از گفتن کلمه «تو منی مات و گهاری» (مادر و خواهر منی) طلاق بائن واقع می‌گردد[۱]

و از گفتن «تو را به سه» هم طلاق واقع می‌گردد البته طلاق صریح نه کنایه؛ چرا که «سه» یک عدد مشخص می‌باشد اما در این عدد ابهام وجود داشت ولی به قرینه‌ی غضب و مذاکره‌ی طلاق که همان کلمه «منی مات و گهاری» بود آن ابهام رفع گردید پس این از قبیل **الحاق الصریح بالبائن** قرار گرفت نه از قبیل **الحاق البائن بالبائن** و **صورالحاق من حیث المجموع** شانزده هستند فقط در دو صورت الحاق نیست و باقی در چهارده صورت الحاق صحیح می‌باشد. **صورالحاق** و **عدم الحاق** در احسن الفتاویٰ[۲] مذکور هستند. بنابراین زن رحیم بخش مطلقه‌ی ثلاثه می‌شود.

و نیز در احسن الفتاویٰ به اردو می‌نویسد که ترجمه‌اش به فارسی این است:

«وقوع طلاق در «انتِ واحدة، تو یکی تو سه» مصرح است و در این جمله‌ها بر خلافِ ظاهر، عدد، صفتِ طلاق قرار داده و تصحیح شده است به همین خاطر در عبارتِ «خلاصه» که مذکور فی السؤال است از جمله‌ی «تو یک، تو سه» وقوع طلاق مفتٰی به قرار داده شده است»[۳]

و فی **البزازیة علی هامش الهندیة**: «**قال لها** تو را یکی او تو را سه او تو را یکی **قال الصفار لا یقع شییء و قال الصدر الشهید یقع باالنیة و به یفتیٰ**»[۴]

و فی **الخانیة علی هامش الهندیة**: «**رجل قال لأمرأته** «تو را یکی» او «تو را سه» **قال الصدر الشهید طلقت ثلاثاً و لو قال** «تو یکی» **قال ابوالقاسم لا یقع و قال مولانا ـ رض ـ ینبغی ان یکون الجواب علی التفصیل: ان کان فی مذاکرة الطلاق او فی حالة الغضب یقع الطلاق و ان لم یکن لا یقع الا باالنیة و لو قال** «این زن مرا هست به سه» **قال ابونصرالدبوسی لا یقع و قال ابوبکر**

۱- احسن الفتاویٰ ۱۸۵/۵ ۲- ۱۳۵/۵ ۳- همان: ۱۷۶/۵
۴- الهندیة: ۱۹۷/۴

العیاضی ان نوی الطلاق یکون طلاقا»[۱]

و فی الهندیة: «و لو قال انت بثلاث وقعت ثلاث ان نویٰ و لو ثال لم أنوِ لا یصدق اذا کان فی حال مذاکرة الطلاق»[۲]

و فی التتار خانیة: «و فی الحجة تو را سه المختار ان تقع الثلاث اذا نویٰ»[۳]

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه ابواسحاق حملی از دارالافتاء

الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۲۸ ربیع الاول ۱۴۱۷ (ه.ق)

تلقین همسر کلمات طلاق را به شوهر

اس: زنی به شوهرش گفت: هر چه من می‌گویم تو همان طور بگو، زن گفت بگو «**امرأتی طالق**»پنج و شش بار تکرار کرد و شوهر همانطور گفت آیا زن این مرد طلاق می شود یا نه؟

اج: اگر آن شخص معنی این کلمه و زبانی عربی را نمی‌داند زنش طلاق نمی‌شود **لما قال فی البزازیة علی هامش الهندیة**: «**لقّنه الطلاق باالعربیة و هو لا یعلم اوالتعاق اوالتدبیر او لقّنها الزوج الابراء عن المهر و نفقة العدة باالعربی و هی لا تعلم قال الفقیه ابواللیث لا یقع دیانةً و قال مشائخ اوزجنة لا یقع اصلا صیانةً لا ملاک الناس عن الابطال باالتلبس**»[۴]

والله اعلم و علمه اتم ـ فقط ابواسحاق حملی از دارالافتاء

الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)

یکم ربیع الثانی ۱۴۱۷ (ه.ق)

اس: دو نفر متأهل مرتکب عمل لواطت شدند پس از این کار شنیع یکی دیگر رفته و به مفعول گفته که شما این کار را انجام داده‌اید او انکار نموده باز سائل گفته که آیا سوگند می‌خوری او حاضر شده که سوگند بخورد سائل سه سنگ برداشته و در دست مفعول گذاشته و گفته آیا زنت طلاق است اگر این کار راکردی او هم از روی نادانی سنگ‌ها راگرفته ولی لفظ طلاق را نگفته است آیا زنش طلاق می‌گردد یا خیر؟

۱- الخانیة بهامش الهندیة: ۴۶۴/۱

۲- الهندیة: ۳۵۷/۱، الباب الثانی، مطلب لو قال انت بثلاث

۳- التاتار خانیة: ۲۷۷/۳

۴- البزازیة بهامش الهندیة: ۱۷۹/۴

علاوه بر این مردم شخص مفعول خواسته‌اند به طریقی زن سائل را از او جدا سازند آیا می‌توانند یا نه؟ و آیا می‌توانند فاعل را که کارد کشیده و به زور بر مفعول واقع شده تنبیه نمایند و تنبیه به چه صورت باید باشد؟

اج: در صورت سؤال شده این شخص که سه سنگ را به نیت زن طلاق برداشته زنش به قرینه‌ی دلالت حال به سه طلاق طلاق می‌گردد اگر چه وقت برداشتن سه سنگ، کلمه‌ی طلاق را نام برد نکرده است بلکه وجود لفظ طلاق در کلام سائل در وقوع طلاق کافی می‌باشد.

دوم امروزه در بلوچستان در صورت ایقاع طلاق یا خوردن زن طلاق، القاء و برداشتن سنگ و جمرات عرفاً محمول بر طلاق قرار داده شده و طلاق دادن به این صورت عرف قرار گرفته است لذا القاء سنگ یا برداشتن آنها در وقت وجود قرینه طلاق بر وقوع طلاق محمول کرده خواهد شد، چنانچه از رساله‌ی «**ایقاع الطلقات بالقاء الجمرات**» جزء احسن الفتاویٰ هم چنین مفهوم می‌شود.

و وابستگان مفعول از دیدگاه اسلام اجازه ندارند که زن سائل را به کدام طریقه‌ای از او جدا سازند چرا که سائل آن را به جبر و اکراه سنگ در دست نداده بلکه به اختیار خودش سنگ‌ها را برداشته است. و فاعل به این عمل شنیع و نازیبا اگر چه بی‌حد مجرم و گنهکار است اما مردم نمی‌توانند آن را مجازات کنند چرا که اجزاء تعزیرات و حدود بر عهده‌ی خلیفه وقت اسلامی می‌باشد و در صورت عدم وجود حاکمی اسلامی دیگر مردم بر اجراء تعزیرات و حدود حق اقدام ندارند البته می‌توانند او را پیش یک نفر قاضی ببرند و از آبروریزی او دعوا کنند که قاضی در مقابل آبروریزی وی چیزی مقرر خواهد کرد.

هذا ما جاء فی فهم هذاالعبد الحقیر والعلم عندالله الخبیر.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه ابواسحاق حملی از دارالافتاء

الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۵ ربیع الثانی ۱۴۱۷ (ه.ق)

یک طلاق شرعی داده‌ام و از زنی و مردی با من خارج است

(طلاق نامه).

اعوذ باالله من الشیطان الرجیم. این جانب رحیم بخش سپاهی فرزند شهدوست در

حضوری شاهدان نامبرده‌ی ذیل خانم مه‌دیم پیام دختر ملنگ پیام را یک طلاق شرعی داده‌ام اعتبار این نامه از تاریخ ۱۴۱۷/۱/۵ ه.ق که از این تاریخ به بعد از زنی و مردی با من خارج است، ضمناً آقای محمد سبحانی فرزند میردوست از طرف این جانب وکیل می‌باشد که حق و حساب زن طلاق شده را پرداخت نماید و طلاق نامه رسمی از ثبت احوال ازدواج دریافت دارد و فرزندم به نام ابراهیم را تحویل خانم اولیم به نام دربی‌بی بدهند، در غیر این صورت اگر فرزندم را تحویل ندادند از من خرچی ندارند و چنانچه برای فرزندم پیش آمدی بیاید خون آن را می‌خواهم.

(محل امضای طلاق دهنده رحیم بخش سپاهی).

بسم الله الرّحمن الرحیم.

از سند عادی، طلاق نامه مورخه ۱۴۱۷/۱/۵ ه که توسط رحیم بخش سپاهی فرزند شهدوست بانو مه‌دیم پیام را یک طلاق شرعی داده شده و پس در همین سند جمله‌ای به این مضمون: «از این تاریخ به بعد از زنی و مردی با من خارج است» و شخصی به نام نظر محمد سبحانی وکیل ثبت طلاق در محضر ازدواج و طلاق نموده و نیز تأکید نموده به این جمله که «حسابِ زن طلاق شده را پرداخت نمایند» لذا طبق قواعد فقهی بانو مه‌دیم به یک طلاق بائن مطلقه است که به رضایت مطلقه صیغه نکاح با اضافه مهریه امکان‌پذیر است، مهریه و نفقه‌ی عدت را باید رحیم بخش پرداخت نماید.

«**و فی فتاویٰ النسفی لو قال لها** ترایله کردم او رها کردم او دست باز داشتم او **قال** تو را هِشتم الخ او دست باز داشتمت او رها کردمت اویله کردمت **یقع واحدة بائنة الخ**»(قاضیخان ۲/۲۱۸).

والله اعلم باالصواب ـ الاحقر محمد صالح (عفی عنه)

المجیب مصیب ـ عبدالحکیم اربابی

جواب دارالافتاء منبع العلوم کوه ون:

اج: در صورت مذکوره یک طلاق بائن واقع شده است که بدون نکاح و مهریه جدیده و شرط رضای زوجه امکان رجوع ندارد؛ چراکه این طلاق، از قبیل الحاق بائن به صریح است و قرینه‌ی وجودش، طلاق صریح اول است و دو مرتبه ذکر کردن آن به الفاظ کنایه، گویا توضیح و عطف تفسیری بر اول است.

كذا حقق المسئلة فی فتاویٰ دارالعلوم[1]

و صورالحاق بائن به صریح و عکس آن شانزده صورت دارد. فقط در دو صورت الحاق صحیح نمی‌باشد، یکی اینکه طلاق قبلی بائن صریح باشد و بعدی بائن باالکنایه باشد، دوم اینکه قبلی بائن باالکنایه باشد و بعدی نیز. مگر آنکه نیت انشاء کند یا که حمل بـر اخـبار ممکن نباشد و در باقی همه صورالحاق صحیح می‌باشد. و در صورت مذکوره الحاق البائن باالصریح است که هیچ اشکال ندارد.

کما حققها فی احسن الفتاویٰ[2]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۷ ربیع الآخر ۱۴۱۷ (ه.ق)

اس: شخصی زنش را طلاق بائن داد دو مرتبه تجدید نکاح می‌کند آیـا مـهر کـامل واجب می‌شود یا خیر؟

اج: آری مهر کامل واجب می‌شود **کذا فی کتب الفقه.**

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی از دارالافتاء

الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۲۵ ربیع الثانی ۱۴۱۷ (ه.ق)

تعلیق طلاق به کشتن شخصی

اس: شخصی سوگند زن طلاق خورد که من فلان شخص را می‌کشم اگر نکشم زنم طلاق است آیا اگر او را نکشد زنش طلاق می‌شود، و نیز اگر قدرت کشتن او را پیدا کرد مثلاً در یک جایی با هم ملاقات شدند و باز هم او را نکشت حکمش چیست؟

اج: تا زمانی که حالف و زوجه‌اش و محلوف علیه یعنی همان فلان شخص در قید حیات هستند زنش طلاق نمی‌گردد؛ اگر چه قدرت و فرصت قتل آن را داشته باشد بلکه در لحظه‌ی اخیر حیات یکی از زوجین یا محلوف علیه طلاق واقع می‌گردد یعنی اگر حالف وفات نمود یا زوجه‌اش یا محلوف علیه، قبل از وقوع مرگ یکی از اینها در لحظه‌ی اخیر از زندگانی او

۱- فتاوای دارالعلوم دیوبند (امدادالمفتین): ۴و۳/۲۷۵، و ۳۲۰ (امدادالمفین)

۲- احسن الفتاویٰ: ۱۳۵/۵

طلاق واقع خواهد شد.

قال فی الدر: «والاصل انه متی عجز عن شرط الحنث حنث فی العدمی لاالوجودی».

و قال العلامة الشامی: «اعلم انهم صرحوا بان فوات المحل یبطل الیمین و بان العجز عن فعل المحلوف علیه یبطلها ایضاً لو موقتةً لا لو مطلقةً و بان امکان تصور البرّ شرط لانعقادها فی الابتداء مطلقاً و شرط لبقائها لو موقتةً...»[1]

مسئله‌ی مسئوله از شروط عدمی و هم مطلق است و در وقت یمین، محلوف علیه زنده است و قدرت برّ هم وجود دارد و محل که زن است هم تا حال موجود است.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه ابواسحاق حملی از دارالافتاء

الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۵ جمادی الاول ۱۴۱۷ (ه.ق)

اگر شوهر منکر طلاق دادن و پدر زن، مدعی باشد

اس: زید پدر زنِ خالد می‌گوید من شنیده‌ام که خالد با عمرو و بکر زن طلاق خورده پس من دختر خود را تحویل می‌گیرم و به خالد نمی‌دهم خالد می‌گوید که من زن طلاق نخورده‌ام و عمرو و بکر نیز می‌گویند که زید زن طلاق نخورده آیا بر سر خالد حلف می‌آید یا نه و آیا گواهی عمرو و بکر قبول کرده شود یا نه؟

اج: در صورت مذکوره دعوای زید محض به اینکه عمرو و بکر گفته‌اند قابل قبول نیست بلکه به دعویٰ خود دو نفر دیگر بینه قائم کند اگر بینه داشت به دعوای وی فیصله کرده شود و اگر نداشت بر خالد حلف می‌آید اگر خالد حلف برداشت زنش طلاق نمی‌گردد و اگر فرضاً ثابت گردد که عمرو و بکر گفته‌اند که خالد زنش را طلاق داده و الآن اقرار می‌کنند که طلاق نداده است هم مورد قبول نیست زیرا که اینها قبل از قضاء حاکم از شهادت خود رجوع کرده‌اند. وقتی که از قضا رجوع کردند شهادت‌شان ساقط می‌گردد.

«و اذا رجع الشهود عن شهادتهم قبل الحکم بها سقطت لان الحق انما یثبت باالقضاء والقاضی لا یقضی بکلام متناقض و لاضمان علیهما لانهما ما اتلف شیئاً لا علی المدعی و لا علی المدعی علیه»[2]

والله اعلم و علمه اتم ـ احقر عبدالغنی از دارالافتاء

۱- ردالمحتار: ۵۶۳/۲ ۲- الهدایة: ۱۷۳/۳

الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)
۲۲ جمادی الاول ۱۴۱۷ (ه.ق)

هیچ کس بدون وکالت، نمی‌تواند زن دیگری را طلاق دهد

اس: زنی در حضور عالم محل به شوهرش می‌گوید باید مرا سه طلاق بدهی و شوهرش هم به این امر راضی است آیا عالم محل می‌تواند او را سه طلاق دهد یا اینکه مسئله را به دارالافتاء یا دادگاه ارجاع دهد؟

اج: محض به اینکه زن در حضور عالم محل طالب و خواهان سه طلاق از شوهرش باشد او نمی‌تواند که زن را طلاق دهد مگر وقتی که شوهر صراحتاً بگوید که تو از طرف من وکیل هستید که او را طلاق دهید آن وقت می‌تواند البته یک مرتبه سه طلاق ندهد که بدعت و خلاف شرع می‌باشد بلکه به طریق سنت همچنان که در کتب فقه نوشته شده طلاق بدهد.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی از دارالافتاء
الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)
۱۶ جمادی الثانی ۱۴۱۷ (ه.ق)

حکم شخص مجردی که گفت: اگر فلان کار کنم زنی که نکاح می‌کنم طلاق است

اس: اگر شخصی مجرد قسم خورد که اگر سوار هواپیما شوم زنی که نکاح می‌کنم طلاق است آیا نکاح این مرد صحیح می‌شود یا خیر؟

اج: در صورت مسئوله اگر حالف قبل از ازدواج کردن سوار هواپیما شود منکوحه‌اش طلاق خواهد شد چراکه طلاق را معلق الی الملک کرده است.

والدلیل علی ذلک ما قال فی الهدایة: «و اذا اضاف الطلاق الی النکاح وقع عقیب النکاح ـ الی ان قال ـ و لا تصح اضافة الطلاق الا ان یکون الحالف مالکا او یضیفه الی ملک الخ»[1]

و لما قال فی الهندیة: «لو قال کل امرأة لی طالق ان فعلت کذا و لیست له امرأة و نویٰ امرأة تیزوجها بعد ذلک صحت کما اذا قال کل امرأة تکون لی و الی هذا دهب شمس الاسلام محمود ـ رح ـ و قال نجم الدین ـ رح ـ لا تصح و قال السید الامام ـ رح ـ واسعة باالقول الاول ناخذ کذا فی

۱- الهدایة: ۳۸۵/۲

فصول الاستروشنی»[1]

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه ابواسحاق حملی از دارالافتاء منبع العلوم
الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)
۳۰ جمادی الثانی ۱۴۱۷ (ه.ق)

حکم گفتن «تا حق خود را... نگیرم به بستر زنم نمی‌روم»

بسم الله الرحمن الرحیم.

عطف به نام پاسگاه مرکزی دشتیاری موضوع: حل اختلاف زوجین به نام محمد صدیق فرزند اشرف و خانم جمالی دختر خان محمد:

آقای صدیق اظهار نمود که بعد از اینکه لعل بخش و لعل محمد مرا زد و کوب کردند و مردم صلح گیر پیش بنده آمدند و گفتگوی صلح نمودند من اظهار نمودم که تا حق خود را از این سه نفر نگیرم «به بستر زنم نمی‌روم» و اراده‌ام زن طلاق بود و این الفاظ را پیش مولوی عبدالرحمن عورکی و پیش گواهان ذیل حاج ولی محمد و حاج خیر محمد و سید غلام حسین اظهار و اعتراف نموده‌ام

بعد مردم پیشنهاد صلح دادند ما صلح نمودیم اما شرایط دیده نشد من یکی از سه نفر را به نام لعل محمد زده و حق خود را گرفته‌ام، حکم شرعی بر این است که چونکه صدیق قبل از اینکه سه نفر را بزند صلح نموده از اراده‌ی زدن آن سه نفر منصرف شده، زن صدیق به طلاق بائن طلاق شده باید مهریه همسرش را که باقیمانده ۱۳۲ مثقال طلا از ۱۵۰ مثقال می‌باشد پرداخت نماید بعداً اگر چنانچه زوجین راضی به زناشویی شدند به نکاح جدید و مهر جدید که طرفین مقرر کنند می‌توانند عقد نکاح نمایند، این فیصله بین افراد ذیل انجام گرفت.

۱ـ حاج ولی محمد فرزند حاج فقیر محمد.

۲ـ حاج خیر محمد فرزند قادر بخش.

۳ـ نیاز فرزند خیر محمد.

۴ـ یارمحمد فرزند نورمحمد.

فیصله کننده: یار محمد بارانی.

جواب مفتی نظام الدین روانبدپشنی:

۱- الهندیة: ۴۱۹/۱، الباب الرابع من الطلاق الفصل الثانی...

بسمه تعالیٰ: به نظر این جانب ـ والله اعلم ـ تا هنگامی که امکان برّ موجود است زن صدیق طلاق نمی‌شود زیرا گرفتن حق را مقید به وقت نکرده بلکه آن را مطلق کرده است پس تا هنگامی که حالف و محلوف علیه زنده هستند امکان برّ موجود است البته وقتی که یکی از این دو فوت کردند در آخرین لمحه‌ی حیاتش زن طلاق خواهد شد.

«کل فعل حلف ان یفعله فی المستقبل و اطلقه و لم یقیده بوقتٍ لم یحنث حتی یقع الیأس عن البرّ مثل لیضربن زیداً او لیعطین فلانه او لیطلقن زوجته و تحقیق الیأس عن البرّ یکون بفوت احدهما و اصل هذا ان الحالف فی الیمین الموقت لا یحنث مادام الحالف والمحلوف علیه قائمین متصور البرّ فاذا فات احدهما فانه یحنث اه» (شامی).

والله اعلم و علمه اتم و احکم ـ کتبه نظام الدین (عفی عنه)

۷۵/۹/۳۰

بسمه تعالیٰ: تحقیق جناب روابند عین صواب است.

والله اعلم باالصواب ـ عبدالله دوستی

۷۵/۱۰/۱۷

جواب از دارالافتاء حوزه علمیه منبع العلوم:

الجواب و هوالملهم للصواب: به نظر احقر این کلمه‌ی قائل که «تا حق خود را از این سه نفر نگیرم به بستر زنم نمی‌روم» از الفاظ طلاق مطلقاً نیست نه از قسم صریح است و نه از کنایات که در آن اختلاف کرده شود که طلاق افتاده یا نیفتاده، صریح است یا غیر آن، الآن واقع است یا آینده، امکان برّ هست یا نه؟ بلکه این همه اختلافات و تشکیلات، از عدم بررسی نفسِ این کلمه پیدا شده است که آن کلمه کنایه باالطلاق گمان کرده شده است و این طور نیست بلکه در حقیقت این لفظ از کنایات یمین در ایلاء است.

قال فی الهندیة: «و اما الکنایة فکل لفظ لا یسبق الی الفعم معنی الوقاع منه و یحتمل غیره فما لم ینوه لا یکون ایلاء ـ الی ان قال ـ کقوله لا امسها لا آیتها لا ادخل بها لا اغشاها لا اجمع راسها و راسی لا ابیت معک فی فراش لا اصاحبها لا یقرب فراشها[۱]

ببنید عبارت خط کشیده مطابق بلکه عین و مفهوم لفظ واقع در مسئله‌ی متنازع فیهاست. این لفظ چونکه کنایه‌ی ایلاء است می‌خواست که این شخص به مقتضای لفظ، مُولی باشد

۱- الهندیة: ۴۷۷/۱، باب الایلاء

ولی به چند وجه مُولی هم نمی‌تواند شد: یکی اینکه چون این شخص می‌گوید که نیت طلاق داشته بودم، ظاهر است که نیت ایلا نداشت و نیت در کنایات ایلاء هم شرط است. و طلاق به هیچ نحو نیست که مفهوم لغوی این لفظ و مفهوم اصطلاحیش به طلاق دلالت ندارند.

دوم در کنایات ایلاء عرف و عادت را دخالت هست. اگر کدام لفظی دال بر کنایات ایلاء باشد ولی در عرف و عادت آن قوم آن لفظ به ایلاء مروج نشده باشد، ایلاء نخواهد شد.

قال فی الهندیه باب الایلاء: «و لو قال لا اقربک حتی اقتل عبدی او حتی اضرب عبدی او اقتل فلاناً او اضرب فلاناً او اشتم فلانا و ما اشبه ذلک لم یکن مولیاً لانه لا یحلف بهذه الاشیاء عرفا و عادتاً کذا فی البدائع»[(۱)]

سوم: ایلاء یا موبد می‌باشد یا موقت و این کلمه به قرینه‌ی اینکه آن احتمال موقت ندارد، و موبد هم نیست؛ چراکه ممکن است که چند روز بعد بزند یا تمام عمر نزند و یکی بمیرد لذا کلمه «تا حق خود را نگیرم» مبهم است. به کلمه‌ی مبهم ایلاء صحیح نیست. و نزدا احناف اگر موقت است باید چهار ماه یا بالا مشخص گردد و اگر موبد است باید لفظی دال بر ابد باشد و اینجا هیچ یکی از این دو نیست، نظیر این کلمه در سؤالی به اردو در احسن الفتاویٰ موجود است که ترجمه‌اش این است:

سائل می‌گوید: «از امروز در میان من و تو تعلق مردی و زنی ختم شده و تا آن وقت خوابیدن با تو حرام است تا اینکه صاحب خانه تو از من معافی نخواهند».

مجیب در خلاصه‌ی جوابش گفته است: «غرض اینکه در این صورت هیچ قسم طلاق واقع نشده فقط قَسَم است، اگر زید خلاف آن انجام داد بر او کفاره قسم واجب می‌شود»[(۲)]

چهارم: در صورت مذکوره شرط برّ را هم گرفتن حق از هر سه معلق کرده است و به زدن یکی نه طلاقی است و نه برّی از قسم آمده است و صلح شده یا نشده در این مورد هیچ اثری نه به برّ دارد و نه به طلاق و اگر کدام زمان به زدن هر سه، خود را بری کند هم طلاق واقع نمی‌شود که این لفظ احتمال آن ندارد.

آری اگر هر سه را روزی نَزَد تا موت کدام یکی از حالف و محلوفین علیهم، آیا آن وقت او حانث می‌شود و کفاره بر او می‌آید یا نه؟

پس در نظر احقر چونکه در کلمه‌ی مذکوره **حلف بالله** به هیچ وجه نیست و وجوب کفاره در صورت حلف باالله یا باالصفات و اسماءالله می‌باشد و اینجا نیست، از این وجه از این نظر

۱- مرجع سابق: ۴۸۵/۱ ۲- احسن الفتاویٰ: ۳۷۳/۵

بر او کفاره هم نیست.

قال فی الرد: «قوله (و حکمها البرّ اوالکفارة) و انت خبیر بان الکفارة خاصة بالیـمین بـالله تعالیٰ»(۱)

آری! از جهتی دیگر، این کلمه اگر چه در حرام هم صریح نیست مثل کلمه‌ی مذکوره در احسن الفتاویٰ، ولی مفهوم حرام را کنایةً در بر گرفته است که کلام مکلف با شرایط دیگر هدر نشود، لذا «به بستر زن نمی‌روم» این منع نفس خود است از رفتن بر بستر زن که مستلزم مفهوم حرام می‌گردد پس از این جهت بعد از عجز برّ در آخر عمر خود یا فوت طرف یا بعد حنث کفاره یمین ادا کند.

والله سبحانه و تعالیٰ اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۱ شوال ۱۴۱۷ (ه.ق)

صحت مراتب فوق مورد تأیید است – محمد عثمان فقیرزاده.

اقرار به طلاق در جواب سؤال از آن

اس: بدین وسیله استفتا کرده می‌شود از علمای محقق و اهل نظر مبنی بر اینکه شخصی دو زن دارد و در یکی از دفاتر رسمی محضر حضور می‌رساند چون قصد دارد که ازدواج مجدد کند وقتی از وی پرسیده می‌شود که دو زن داری در جواب می‌گوید آنـها را طـلاق داده‌ام و برای اثبات این ادعای دروغین (چون فی الواقع طلاق نداد) سه گواه پیش می‌کند و آنها کذباً گواهی می‌دهند خواهشمند است از نظر فقه حنفی موضوع را بـررسی و تـحقیق نموده جواب را ارسال نمایید که آیا زنان وی طلاق می‌شوند یا خیر؟

الجواب و منه الصدق والصواب: در صورت مذکوره مجیب که در این سؤال سـائل کـه «شما دو زن داری» می‌گوید آنها را طلاق داده و طلاق را به هر دو نسبت کرده است و ادنیٰ محل آن طلاق رجعی است لذا بر یکی یک یک طلاق رجعی واقع می‌شود، مانند این مسئله که در هندیه از امام محمد ـ رح ـ منقول است: «**قال محمد ـ رح ـ تعالیٰ فی الجامع اذا کان للرجل امرأتان و قد دخل بهما فقال لهما انتما طالقان طلقت کل واحدة منها تطلیقة رجعیة**» (هندیه ۳۶/۱).

۱- ردالمحتار: ۵۰/۳، اول کتاب الأیمان

صرفاً فرقی در ضمیر خطاب و غائب است در اینجا «انتما» و در آنجا در عربی «طلقتهما» می‌باشد.

قال فی شرح التنویر: «و لو قیل أطلقت امرأتک فقال نعم باالهجاء طلقت، بحر» (ردالمحتار ۵۹۲/۲).

اگر کلام مذکور زوج کذباً بوده است قضاءً طلاق واقع شده است و اگر صدقاً بوده پس دیانةً نیز طلاق واقع شده است.

و فی القنیة: «رجل دعته جماعة الی شرب الخمر فقال انی حلفت باالطلاق انی لا اشرب و کان کاذبا ثم شرب طلقت و قال صاحب التحفة لا تطلق دیانةً اه و ما فی التحفة لا یخالف ما قبله لان المراد طلقت قضاءً فقط لما مرّ من انه لو اخبر باالطلاق کاذباً لا یقع دیانةً بخلاف الهاذل» (ردالمحتار ۵۹۰/۲ و ۵۹۱).

از این عبارت واضح شد که زوج اگر در قول خود کاذب است دیانةً طلاق واقع نمی‌شود و قضاءً طلاق شده است یعنی «القاضی لا یصدقه فلیقضی علیه باالوقوع لانه خلاف الظاهر بلا قرینة» (ردّ ۵۹۳/۲).

والله اعلم ـ بنده تاج محمد بزرگزاده
الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)
۱۵ رمضان ۱۴۱۷ (ه.ق)

تفصیل مسئله‌ی طلاق مکره

اس: غرض از مزاحمت اینکه آیا طلاق مکره واقع می‌شود یا نه اگر واقع می‌شود طبق کدام آیه و یا حدیث و قول مجتهد؟ و اگر آیه و حدیثی در این مورد وجود دارد آن را بنویسید. و اگر بنا به رأی و اجتهاد مجتهدین یک مذهب طلاق مکره واقع می‌شود پس آیا بهتر نیست که به اجتهاد مجتهدین غیر از مذهب ما عمل کنیم که قولش با حدیث ابن ماجه «ان الله وضع عن امتی الخطاء والنسیان و ما استکرهوا علیه» و حدیث بخاری عن ابن عباس قوله: «طلاق السکران والمستکره غیر جائز» موافقت دارد و برای جلوگیری مفسدین تیشه بر ریشه است؟ و آیا ما احناف اگر بعضی از اقوال و مجتهدات ائمه خویش را در بعضی مسائل بگذاریم مثل طلاق مکره و قائل به عدم وقوع طلاق مکره باشیم و مطابق قول جمهور فقهاء یعنی شوافع و مالکیه و حنابله که از قول حضرت عمر و علی و ابن عمر و ابن عباس و ابن

زبیر و جابربن سمرة والحسن و عمربن عبدالعزیز و غیره استدلال می‌کنند ما هم طبق فتوای آنها فتوا بدهیم چه اشکال دارد آیا این انحراف از دین به شمار می‌آید یا خیر؟

و اگر انحراف است پس ما چه کار کنیم که در این زمان پر فتن که بغاة و متجاوزین مردم را گرفته به زور طلاق می‌دهند همین امسال عده‌ای اشرار در زابلی چند نفری را به زور اسلحه گرفته در منزل آنها رفته و آنان را اسیر کرده به کوه برده‌اند و آنجا از این بیچاره‌ها طلاق به زور گرفته که چهار میلیون تومان در فلان ساعت و فلان وقت برای ما بیاور و اسم و سرّ ما را به کسی هم نگویید و روی این دو قول طلاق گرفته‌اند حتی به آنجا کشیده که به ناموسشان تجاوز شده یعنی شرمگاه این ربوده شده‌گان را با میخ داغ و آهن گرم داغ داده‌اند. خلاصه منظورم اینکه در این مورد چاره‌ای باید ساخت تا بغاة و معتدین به این کارها دسترسی پیدا نکنند گویا که قائل شدن به وقوع طلاق مکره یک نوع اعانه و کمک ظالمین و اشرار می‌باشد لذا اگر مسئله اجتهادی است و نافرمانی احکم الحاکمین نمی‌شود باید از این چنین مسائل صرف نظر کرد و آیا نمی‌شود طلاق مکره را قیاس بر ایمان مکره «**الا من اکره و قبله مطمئن باالایمان**» کنیم جوابم را محققاً و مدللاً نوشته ارسال دارید. **اجرکم عندالله**.

ج: آری نزد احناف طلاق مکره واقع می‌شود، به دلیل این حدیث «**اخرج العقیلی عن صفوان بن عمران الطائی ان رجلاً کان نائماً فقالت امرأته فاخذت سکیناً فجلست علی صدره فوضعت السکین علی حلقه فقالت لتطلقنی ثلاثاً اولاً ذبحنک فناشدها فالت فطلقها ثلاثا ثم اتی النبی ـ ص ـ فذکر له ذلک فقال لا قیلولة فی الطلاق اه**»(۱)

والمسئلة مع ادلتها من الاحادیث والآثار مذکورة فی اعلاء السنن تفسیرالمظهری، عقودالجواهر المنیفه فی ادلة مذهب الامام ابی حنیفة، زجاجة المصابیح و مرقاة المفاتیح(۲)

و اگر گفته شود که پس جواب حدیث عایشه ـ رضو ـ «**قالت سمعت رسول الله ـ ص ـ یقول لا طلاق و لا عتاق فی اغلاق**».

(مشکوٰة، رواه ابوداؤد و **ابن ماجه،قیل معنی الاغلاق الاکراه**) چیست که معنی اغلاق، اکراه است؟

می‌گویم: به دو وجه استدلال از این حدیث صحیح نیست. اول اینکه این حدیث اتفاقاً

۱- کذا فی نصب الرایة: ۳/۲۲۲

۲- اعلاء السنن: ۱۱/۱۲۵، تفسیرالمظهری: ۵۸، عقودالجواهر المنفیة: ۱/۱۶۱، زجاجة المصابیح: ۲/۴۷۶ و مرقاة المفاتیح: ۶/۲۸۸

محمول بر ظاهر خود نیست. چرا که معنی ظاهریش این است: که صدور و وجود طلاق در حالت اکراه نیست حال آنکه این خلاف واقعه و مشاهده است؛ چراکه اگر این معنی کرده شود پس بحث از معتبر و غیر معتبر بودن بی جا و بی محل می‌گردد. لهٰذا معنای این حدیث نزد همه‌ی علما این است که بر طلاق حالت اکراه حکم شرعی مرتب نمی‌گردد و این هم روشن است که حکم دو نوع است: حکم دنیوی و حکم اخروی. و اگر حکم اخروی مراد گرفته شود، نزاعی پیدا نمی‌گردد. حاصلش این طور می‌باشد که طلاق عندالله مبغوض بلکه ابغض المباحانست و سه طلاق دفعةً اگر چه معصیت است ولی اگر کراهاً کسی او را سه طلاق بگیرد طلاق دهنده گنهکار نمی‌شود.

وجه دوم اینکه این حدیث در معنی اکراه، نص و مشخص نیست. تفسیر «اغلاق» به اکراه ضعیف و یک قِیلَ است. علامه زبیدی در شرح قاموس در تفسیر اغلاق سه قول نقل فرموده است. اکراه، جنون و غضب.

و اگر جنون مراد گرفته شود نزاع تمام ائمه ختم می‌گردد چرا که طلاق مجنون نزد هیچ کس نافذ نیست به دلیل حدیث «**رفع القلم**». بعد از این اگر چنین معنی مراد گرفته شود که در آن اختلاف است، آن استدلال احتمالی می‌گردد و استدلال احتمالی، حجة تامه هرگز نمی‌تواند شد. و اگر گفته شود جواب این حدیث: «**رفع عن امتی الخطاء والنسیان و ماastکرهوا علیه**» (**اخرجه الطبرانی**) چیست؟

می‌گویم: اولاً این حدیث متکلم فیه و ضعیف است. دوم اینکه معنی این حدیث هم مطلق نیست که هیچ نوع خطا و نسیان و اکراه مجازات و گرفت ندارد مرفوع و هدر است و اگر نه پس ضرورت بیان احکام اینها تحصیل حاصل می‌شد و ظاهر است که قرآن و حدیث احکام آنها را بیان فرموده است و ضرورت این دعا هم نبود: «**ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا**» **الآیة**.

بلکه طبق آیه در حدیث بشارت داده شد که اینها مؤاخذه اخرویه ندارند و اخذ این حکم از حدیث که در دنیا بر اینها کدام حکم مرتب نمی‌گردد خلاف تصریحات قرآن و حدیث است. به بین مجازات قتل خطا در نص قطعی قرآن کریم موجود است: «**و من قتل مؤمنا خطاء فتحریر رقبة مؤمنة و دیة مسلمة الی اهله**» **الآیة**. سبب سهو، حکم سجده سهو در حدیث شریف منصوصست. در حج، جنایت خطا و نسیان مأخوذ است. حکم صوم ناسی، در حدیث مذکور است و در این ردیق طلاق مکره هم هست.

و اگر گفته شود که عدم کفر مکره در قرآن کریم منصوصست از آن می‌توانیم قیاس کنیم که وقتی که اکراه بر کفر اثر ندارد، در طلاق هم که ادنیٰ‌تر از کفر است هم اثر ندارد.

در جواب گفته شود که این قیاس غیر صحیح و قیاس مع الفارق است؛ چراکه محل ایمان و کفر باالاصالة قلب است پس کسی که در حالت اکراه مطمئن القلب باشد و برای نجات خود به زبان کلمه‌ی کفر گوید، اثرش به دل نمی‌سد به خلاف طلاق که مدارد آن بر تلفظ است لذا اگر به زبان طلاق دهد و در دل اراده هم نباشد هم واقع می‌شود و اگر به دل اراده‌ی طلاق کند و به زبان چیزی نگوید طلاق واقع نمی‌گردد پس معلوم شد که این قیاس صحیح نیست و نیز در مقابله‌ی حدیث طائی قیاس غیر صحیح است. چنانچه علامه ابن قیم در «اعلام الموقعین» از تمام فقها و محدثین که سر فهرست همه را امام ابوحنیفه ـ رح ـ قرار داده ذکر کرده است: که عمل بر حدیث ضعیف از قیاس افضل است.

آری اگر اکراه را قیاس کنیم پس لازم بر هزل قیاس کنیم که توافق جامع دارند. زیرا که اکراه تلفظ کلمه‌ای را گویند که از حکم او قلب راضی نیست و همین است حال هزل. و در هزل به حکم حدیثِ صحیح، طلاق واقع می‌گردد.

كما قال عليه الصلاة والسلام: «ثلاث جدّهن جدٌّ و هزلهن جدٌّ النكاح والطلاق والرجعة»(۱)

خلاصه در این مسئله مذهب احناف خیلی قوی و موافق حدیث است و دیگران در این مسئله نیاز به تأویل و قیاس پیدا کرده‌اند.

تفصیل این مسئله در تمام فقه احناف و خصوصاًدر کتب مذکور بالا و فتاویٰ محمودیه موجود است(۲)

البته علمای احناف در این مسئله در وقت مشکلات مثل حالات امروزه چهار حیله بیان کرده‌اند:

۱ـ یکی اینکه چون چنین مشکلی رخ دهد به علمای احناف رجوع نکند از عاتلمی شافعی یا حنبلی فتوا گرفته عمل کند.

۲ـ یا وقت اکراه بگوید که آقایان من برای شما طلاق را نوشته و کتباً به شما مدرک می‌دهم. و طلاق مکره کتباً بدون تلفظ واقع نمی‌گردد.

۳ـ یا وقت طلاق گرفتن از او، انشاءالله تعالیٰ گوید که خود بشنود، و اگر خودش نشنود و خیلی آهسته بگوید، هم به قول و فتوای امام کرخی اعتبار دارد و طلاق باطل می‌گردد و در

۱- رواه ابوداؤد فی السنن: ۲۹۸/۱

۲- فتاوای محمودیه: ۵۲/۴ الی ۵٦

این موقع فتوا بر همین است چنانکه در هدایه شامی فتح، بحر، هندیه و... نوشته‌اند. پس وقتی که راه حل موجود است چرا مذهب ترک داده شود.

۴ـ بگوید زن را طلاق داده‌ام و نیت اقرار کند نه نیت ایقاع طلاق و نگوید زنم طلاق است چرا که به اقرار طلاق، طلاق مکره واقع نمی‌شود[۱]

هذا ما فهمت والله سبحانه و تعالی اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۱ شوال ۱۴۱۷ ه.ق

گفت: زنم به سه طلاق که خدا یکی است

اس: اگر کسی بگوید که زن او به سه طلاق است که خدا یکی است، برای طلاق شدن زنش چه حکم است؟

اج: اگر مراد شما زن، زنِ دیگری است که طلاق نمی‌شود زیرا که زن دیگر به طلاق دادن دیگری طلاق نمی‌شود و اگر مراد زنِ خود حالف است پس زنش طلاق مغلظه می‌گردد زیرا که لفظ «که» به معانی زیادی آمده است یکی از آنها به معنی «اَن شرطیه» است و این جمله هم معنی این جمله عربیه است: «امرأته طالق ثلاثا ان کان الاله واحدا» و در وحدانیت خدا شک و تردید نیست لذا طلاق فی الحال واقع می‌گردد.

قال فی الهندیة: «و اما لفظة که بان قال امرأته طالق ثلاثاً که این کار می‌کند فان لم یتعارفوا التعلیق بقوله که یقع للحال لانه تحقیق»[۲]

و در عرف ما هم تعلیق به این کلمه غیر متعارف است و به وحدانیت خداوند کریم تعلیق معنایی ندارد لذا به هر حال و صرف نظر از اینکه «که» به معنی «اِن» و «اگر» باشد طلاق واقع می‌گردد.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی از دارالافتاء

الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۲٦ ذیقعده ۱۴۱۷ (ه.ق)

اس: اگر کسی بگوید که مرا به طلاق قسم است یعنی قسم به طلاق است پس چه حکمی

۱- کذا فی ردالمحتار ۴۵۷/۲ و احسن الفتاویٰ ۱٦۷/۵

۲- الهندیة: ۴۱٦/۱، الباب الرابع من الطلاق

است بابت زنِ او؟

اج: این قسمی نیست زیرا که در اسلام به جز از الله تعالیٰ بـه دیگـر هـیچ اشـیاء قسـم خوردن جایز نیست چنانچه در حدیث است: «**ان الله نهاکم ان تحلفوا بآبائکم من کان حالفاً فلیحف باالله او لیصمت**». و به گفتن این کلمات زنش طلاق نمی‌گردد زیرا که طلاق به کـدام فعلی معلق و اضافه نکرده است.

در فتاویٰ تتار خانیه می‌نویسد: «**اذا قال** سوگند خورم به خدای **ان فعلت کذا یمین بخلاف قوله** «سوگند خورم به طلاق» **حیث لا یکون یمیناً و فی الحاوی و لو قال** «مرا سوگند است» **ان قال** بطلاق است **فکذلک و ان لم یرد هذا فهو یمین باالله فلزمته الکفارة**» ۴۱۷/۴.

والله اعلم و علمه اتم ـ عبدالغنی دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۲۶ ذیقعده ۱۴۱۷ (ه.ق)

گفتن «به پهلویت نمی‌خوابم» خطاب به زن

اس: شخصی بر روی دست زنش خال کوبی دید و جهت تنبیه او گفت: «اگر او را دور نکنی من امشب پهلویت نمی‌خوابم آن طرف‌تر از بستر تو می‌خوابم» و هیچ نیتی نداشت فقط برای تنبیه زن گفت و زن هم خال کوبی را دور نکرد آیا این خطری دارد یا خیر؟ و بابت طلاق شدن زنش چه حکم است؟

اج: به گفتن این لفظ طلاق واقع نمی‌گردد، چرا که نیت طلاق نداشته است و دار و مدار کنایات به نیت است بدون نیت هیچ اثری نمی‌کند.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی از دارالافتاء

الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۳۰ ذیقعده ۱۴۱۷ (ه.ق)

وقوع و عدم وقوع طلاق شخصی که مشکل اعصاب دارد

اس: این جانب ولیداد فرزند درمحمد چونکه قبلاً سابقه‌ی اعصاب و روان داشتم و دارم باز هم بر اثر واژگون شدن ماشین بیشتر به عصبانیت دچار گشته بعداً به اثر یک نزاع خانوادگی با مادر زن و خواهر زن و همسرم در حالی که اعصابم خورد شده بود یک مرتبه

دست زدم به زمینی یک مشت ریگ را برداشتم و به سوی خانم به نیت طلاق انداختم و گفتم «یک و دو بگیر طلاقت را» لحظه‌ای بعد بار سوم دست زدم به زمین و یک مشت ریگ یا سنگ به نیت طلاق زدم حالا از نظر روانی و پزشک اختلال مغزی ۸۰ درصد داریم در این رابطه از مردم گواه هستند بنده در این مدت پیش علمای معتمد مراجعه نکرده به جز چند ملا محلی حالا شما علما در این باره چه حکم می‌فرمایید در حالی که شرط طلاق سه تا است که طلاق دهنده بالغ، عاقل و مسلمان باشد. ثانیاً وقوع طلاق در ایام ماهیانه‌ی خانم بوده است.

ج: اگر ولیداد که مبتلا به مرض اعصاب و روان و اختلال مغزی است و در دماغ او کدام نقصانی چنان روا داده است که از آن آفت و صدمه، نمی‌تواند خیر و شرّ و نفع و نقصان تشخیص و امتیاز دهد آن وقت طلاقِ او واقع نمی‌شود و حکم آن مثل حکم مجنون است. و اگر از این مرض فقط ناراحتی دارد و به دیگر کارهای دینی و دنیوی مثل مردم عاقل و سالم است که نقع، نقصان، خیر، شرّ و کار و بار خود را مثل مردم سالم انجام می‌دهد پس حکم او مثل مجنون نیست بلکه طلاق او واقع می‌شود. و در صورت مسئوله از نظر مرض این شخص نام برده به آنجا نرسیده که در حکم مجنون داخل گردند لذا زنش طلاق مغلظه می‌گردد ولی بهتر این است که قاضی و عالم آن محله تحقیق کند که این نام برده تا چه حدود مرض اعصاب دارد و به کدام درجه است به طبق همان فیصله را حل کند و اصل مسئله همین است که بالا نوشته شد.

و طلاق در ایام ماهیانه زن، مانع وقوع طلاق نیست.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی
الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)
۴ ربیع الثانی ۱۴۱۸ (ه.ق)

عدم وقوع طلاق به صیغه‌ی مستقبل و وعده

س: مردی با زنِ خود چنین بگوید: «اگر فلان جا رفتی یا فلان کار را کردی یا فلان کسی را در خانه‌ی من اجازه‌ی دخول دادی طلاقانت را خواهم داد» آیا با چنین الفاظ زنِ او جدا می‌گردد یا نه؟ و چنین گفتن، جایز است یا نه؟

ج: در این صورت طلاق واقع نمی‌گردد؛ چون در این صورت فقط اظهار اراده و وعده‌ی

طلاق است. و به صیغه‌ی مستقبل، طلاق واقع نمی‌شود.

قال فی الحامدیة: «صیغة المضارع لا یقع بهاالطلاق الا اذا غلب فی الحال کما صرح به الکحال ابن الهمام» (۱/۳۸).

و فی الشامیة تحت قوله: «و ما بمعناها من الصریح» و کذا المضارع اذا غلب فی الحال مثل اطلقک کما فی البحر» (۱/۴۶۶)[۱]

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی از دارالافتاء
الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)
۲٦ جمادی الأخر ۱۴۱۸ (ه.ق)

به زنش گفت: نه زن دارم و نه مال و تو را قبول ندارم

اس: آقای کریم بخش قنبر زهی فرزند عبدل در حضور جمعی از ریش سفیدان محل در تاریخ ۷۱/۷/۲۰ قبض می‌دهد که از این تاریخ به بعد اگر من، همسرم به نام زینب دختر داد محمد را زدم نه زن دارم نه مال بعداً همسر کریم بخش قسم به قرآن یاد می‌کند که بعد از قبض دادن، کریم بخش مرا زده و به بلوچی گفته «من تَرا نَزَیْرُون» (من تو را قبول ندارم) و توبه خورده که من تو را قبول نمی‌کنم قابل دریافت این است که آیا طلاق زینب واقع می‌شود یا خیر؟

الجواب باسم الهادی الی الصواب: این لفظ در حکم صریح نیست بلکه کنایه است و حکم کنایه این است که اگر به نیت طلاق بگوید پس یک طلاق بائن واقع می‌شود در صورتی که این طلاق نامه بعد عقد نکاح بوده است.

لذا در صورت مسئوله از کریم بخش دریافت و تحقیق ضروری است که مقصد و نیتش از گفتن این کلمه و نوشتن آن چه بوده است؟ اگر نیت طلاق داشته یا در حال مذاکره‌ی طلاق و غضب گفته است و خانم او بعد از نوشتن قبض مدعی زدن شده و کریم بخش هم اعتراف می‌کند پس یک طلاق بائن واقع می‌شود که بدون نکاح جدید و مهر جدید زنِ او برای او حلال نمی‌شود.

و اگر کریم بخش نیت طلاق نداشته و در حال مذاکره‌ی طلاق هم نبوده است پس طلاق واقع نمی‌شود.

۱- و کذا فی احسن الفتاویٰ ۱۴۸/۵

و اگر کریم بخش از زدنِ خانم خود منکر شود پس بر خانم احضار دو گواه لازم است و در صورت گواه نداشتن، بر کریم بخش قسم می‌آید اگر قسم برداشت طلاق واقع نمی‌گردد و از قسم انکارکرد طلاق واقع می‌شود.

قال فی الشامیة: «فاالکنایات لا تطلق قضاءً الابنیة او دلالة الحال و هی مذاکرة الطلاق اوالغضب».

و قال الشامی «قوله (قضاءً) قید به لانه لا یقع دیانة بدون النیة و لو وجدت دلالة الحال» ردالمحتار ۲۹۶/۳.

در فتاویٰ دارالعلوم دیوبند ۴۰۰/۹ به حواله ردالمحتار می‌نویسد: «لستُ لکِ بزوج او لستِ لی بامرأة الخ طلاقٌ ان نواه، قیّد باالنیة لانه لا یقع بدونها اتفاقاً لکونه من الکنایات».

و نظیرش در فتاویٰ محمودیه ص ۹۲ و ۱۵۵/۸ موجود است.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی (غفرله)

الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱٦ جمادی الثانی ۱۴۱۸ (ه.ق)

گفتن یک، دو، سه، تو مادر و خواهر هستی

اس: موجی تحریر اینکه بین عبدالمجید فرزند سید محمد ساکن سنگان و زوجه‌اش زبیده اختلافی صورت گرفته بود لذا برای حل اختلاف آنها مراسم شرعی انجام داده شد در مورخه ۷۶/۵/۲۲ روز چهارشنبه در خصوص ماجرای باالمشافهه صحبت کردند و طرفین صحبت‌های خود را اظهار و این جانب آنها با قید قلم و آثار انگشتشان مقید ساختم و اختلاف مذکور به شرح زیر می‌باشد:

زبیده اظهار نمود که شوهرم عبدالمجید گفت: «یک، دو، سه، سه طلاق» عبدالمجید اظهار نمود که این جانب فقط این جمله را گفته‌ام: «یک، دو سه تو منی مات و گهاری» و ذکری از سه طلاق به زبان نیاورده‌ام.

از زبیده سؤال شد شما دو گواه در خصوص صحبت‌های خود دارید گفت گواه ندارم دوباره از او پرسیده شد که عبدالمجید قبل از صحبت‌های اسمی از طلاق برده یا نه؟ و آیا شما از ایشان سؤال طلاق نموده‌ای یا نه جواب داد نه ذکری از طلاق قبل از این صحبت‌ها شده و نه من سؤالی از طلاق نموده‌ام. از عبدالمجید سؤال شد شما به این گفته‌ی خود که

«یک دو سه تو منی مات و گهاری» با توجه به اینکه اعتراف می‌کنی آیا قصد و نیت شما طلاق بوده جواب داد نیت و اراده‌ی طلاق نداشتم چون زبیده امر مرا انجام نداد منظورم تهدید بوده و اینکه در منزل پدر و غیره برود نصیحتش کنند لهذا در چنین صورتی که زبیده مدعی است که هدف و مقصود عبدالمجید طلاق بوده و کلمه سه طلاق را گفته است و عبدالمجید منکر باشد پس بر عبدالمجید قسم لازم است اگر از قسم نکول کرد سه طلاق واقع می‌شود و اگر قسم می‌خورد طلاق واقع نخواهد شد و زنش بر او حلال است.

جناب مفتی رشید احمد صاحب دامت برکاتهم پس از مخالفت گفتار محرّر در عین مسئله یاد شده‌ی «یک دو سه برو تو مادر و خواهر من هستی» و بعد از تحریرات طولانی می‌فرمایند: «جبکه مذاکره‌ی طلاق یا نیت طلاق هو تفصیل مذکور سی ثابت هوا که صورت سؤال میی تین طلاق واقع هوگئی» (۱۷۶/۵).

«و لو قال لامرأته انت بثلاث قال ابن الفضل اذا نویٰ یقع» (احسن الفتاویٰ ص ۱۷۴).

و قال ـ ص ـ «انما الاعمال باالنیات».

در مسئله مورد بحث نیت و اراده شوهر معتبر می‌باشد نه نیت غیر او.

«والقاضی یقض باقوال طرفین لان القاضی مأمور باتباع الظاهر والله یتولی السرائر» (العقودالدریة ۳۷/۱).

و از مردم معتمد قربه سنگان غلام قادر و دلمراد سؤال شد در خصوص سه طلاق پاسخ دادند: بعضی از بانوان که حضور داشتند گفتن کلمه‌ی سه طلاق را از عبدالمجید نشنیدند.

الموضح: امام جمعه نگور محمد نور اشرفزاده

بسمه تعالیٰ ـ حکم مولانا محمد نور صاحب مورد تأیید است. نظام الدین روابند امام جمعه پیشین ۷۶/۶/۶.

الجواب صواب ـ داد رحمٰن رئیسی قصرقندی.

طبق سؤال، جواب مولوی محمد نور درست است ـ عبدالرحمٰن عارفی.

الجواب حق و صواب والحق احق ان یتبع ـ قادربخش ارجمندی.

جواب دارالافتاء منبع العلوم:

مبسملا و حامدا و مصلیا: به نظر احقر فتوای مولوی نگوری به چند وجه صحیح نیست:

۱ـ خودش می‌نویسد که عبدالمجید اظهار نمود که این جانب فقط این جمله را گفته‌ام: «یک دو سه تو منی مات و گهاری» وقتی که عبدالمجید به این الفاظ خودش اعتراف دارد

احتیاجی به قسم ندارد. **لان المرء یوخذ باقراره.**

۲ـ می‌نویسد: «زبیده اظهار نمود که شوهرم عبدالمجید گفت: یک، دو، سه، سه طلاق» در جوابش گفته می‌شود: اگر چه این هر سه الفاظ صریح‌اند اما چون اسم زن و اضافت و به قول خودشان مذاکره و غضب چیزی نبود، بدون هیچ قرینه اینها الفاظ طلاق نیستند؛ نه صریحاً و نه کنایةً پس دعوای زبیده با گواه باشد یا بدون گواه چون مدعیٰ به، صحیح نیست، دعوای زبیده بر آن دایر نمی‌گردد؛ چون زبیده مدعیه صحیحه نشد اجرا و عدم اجراء قسم بر عبدالمجید چه معنی دارد.

۳ـ می‌گوید: با توجه به اینکه اعتراف می‌کنی آیا قصد و نیت شما طلاق بوده...

می‌گویم: وقتی که به تلفظ الفاظ بالا معترف است و این الفاظ بدون نیت و مذاکره و غضب، محض به حکم عرف عام بلوچستان این الفاظ برای طلاق بائن متعین و مشخص شده‌اند لذا زن عبدالمجید بدون نیت و مذاکره و غضب، مغلظه شده است و بر علیه او قسمی هم نیست و باالفرض اگر نیت طلاق نداشته، قول او چونکه خلاف ظاهر است قابل قبول نمی‌گردد.

و استدلال از عبارات احسن الفتاویٰ غیر صحیح است و در فتوایی که حواله به ص ۱۷۶/۵ داده است، مراجعه شد اولاً آن بر این مسئله وفق و طبق ندارد و اگر دارد پس باید که طبق این فتوا طلاق واقع شود.

مفتی صاحب می‌نویسد: «تفصیل مذکور سی ثابت هوا کـه صورت سؤال مین تین طلاقیی واقع هوگئیی»(۱)

و مفتی صاحب این مسئله را در احسن الفتاویٰ جلد مذکور سه جا در طلاق و یک جا در ظهار آورده است عبارات ص ۱۷۶ همان است که مولانا نگوری نقل کرده است و عبارات صفحات دیگر ملاحظه شود: در ص ۱۸۰ در جواب سؤال می‌نویسد: «**تجهی مان بهن بنایاتاهون**»(۲) ملاحظه شود و در ص ۱۸۵ زیر عنوان «بیوی کومان کهنا طلاق بائن هی»(۳) ملاحظه شود و در آخر می‌نویسد: «آجکل کی عرف عام میی یه الفاظ صرف طلاق کی لئی متعین هیی لهذا بدون نیت بهی طلاق بائن واقع هو جائیگی بلکه زوج کوئی دو سری نیت

۱- توجه: از تفصیل مذکور ثابت شد که در صورت سؤال سه طلاق واقع می‌شوند

۲- توجه: تو را مادر و خواهر (خود) قرار می‌دهم

۳- همسر را مادر گفتن طلاق بائن است

بتائی تو بهی طلاق کا حکم دیا جائیگا اس کاقول خلاف ظاهر هونی کی وجه سی قبول نهیی کیاجائیگا»[۱]

و در ص ۴۴۰ زیر عنوان «بیوی کومان بهی کهنا» ملاحظه گردد، می نویسد: «یه الفاظ بحکم عرف صرف طلاق کی لئی متعین هیی اس لئی ان سی طلاق کی نیت نه هوجب بهی ایک طلاق صریح بائن واقع هو جائیگی»[۲]

خلاصه در نظر احقر به حکم اعتراف عبدالمجید به الفاظ فوق، زنش به سه طلاق مغلظه شده است. سه بودن طلاق و مغلظه شدن سبب ذکر عدد «یک دو سه» هست چنانچه در جوابِ سؤالِ: «ایک دو تین جاءو تو میری مان بهن هی» حضرت مفتی صاحب می فرماید: «تفصیل مذکور سی ثابت هوا که صورت سؤال میی تین طلاقین هوگئیی».

والله سبحانه و تعالیٰ اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۲۰ جمادی الثانی ۱۴۱۸ (ه.ق)

جواب مولانا تاج محمد بزرگزاده:

الجواب حامدا و مصلیا: اگر چه در احسن الفتاویٰ این عبارت که «ابوالقاسم کی سواسب کامختار یهی هی که اس سی طلاق هو جاتی هی جبکه مذاکره‌ی طلاق یا نیت طلاق هو، تفصیل مذکور سی ثابت ثابت هو که صورتِ سؤال مین تین طلاق واقع هو گئیی» مـذکور است لذا کلیه‌ی عبارت احسن الفتاویٰ را در نظر باید داشت که سائل در سؤال نوشته است که شخص در حالت مذاکره‌ی طلاق و غضب طلاق، زوجه خویش را مخاطب کرد و گفت: یک دو سه برو تو مادر و خواهر من هستی. مجیب اول این هر سه جمله را لغو قرار داده و فتوای عدم وقوع طلاق را داده است صاحب احسن الفتاویٰ آن را ردّ نموده و نوشته است که «جوابِ مذکور صحیح نهیی» در این مورد احسن الفتاویٰ را از ص ۱۷۱ تا ص ۱۷۶ باید دید بعد از آن از ص ۱۵۵ تا ص ۱۸۷ را باید دید. در این صفحات مولانا لدیانوی الفاظ ثلاثه را از کنایات قرار داده. و اما فرق در میان دو جمله اولیٰ و جمله ثالثه اخیره قایل شده است و آن به این شرح که اگر شوهر آن دو جمله‌ی اولیه را در حالت مذاکره‌ی طلاق گفته یا نیت طلاق

۱- در عرف عام امروزه، این الفاظ طرفاً برای طلاق متعین هستند لذا بدون نیت هم طلاق واقع می‌شود بلکه اگر زوج، به نیتی دیگر بگوید، نیز حکم طلاق داده می‌شود و قول او به سبب مخالف بودن آن با ظاهر پذیرفته نمی‌شود

۲- این الفاظ به حکم عرف صرفاً برای طلاق متعین هستند بنابراین اگر نیت طلاق نباشد، باز هم یک طلاق صریح بائن واقع می‌شود

کرده است پس طلاق بائن واقع می‌شود و الا نه.

و اما درباره‌ی جمله‌ی «تو مادر و خواهر من هستی» می‌نویسد:

آجکل کی عرف عام میں یہ الفاظ صرف طلاق کی متعین ہیں لهذا بدون نیت بھی طلاق بائن ہی واقع ہو جائیگی بلکہ زوج کوئی دو سری نیت بتائی تب بھی طلاق کا حکم دیا جائیگا اس قول کا خلاف ظاهر ہونی کی وجہ سی قبول نہیں کیا جائیگا. (احسن الفتاویٰ ۱۸۶/۵).

پس در صورت مسئوله اظهار عبدالمجید که فقط این جمله را گفته‌ام: «یک دو سه تو منی مات و گهارِ» و جلو قاضی گفته است که من از استعمال این الفاظ نیت طلاق نداشته‌ام، قول او راجع به «یک دو سه» قابل قبول است و اما درباره‌ی «تو منی مات و گهاری» طبق عبارت مذکوره‌ی فوق قول او مورد قبول نیست زیرا این جمله در عرف عام بلوچستان به طلاق شایع و معروف است بلکه بزرگ‌ترین طلاق نزدشان کلمه «مات و گهار» است همانطور که اهل فتوا می‌نویسند که اگر کسی زنِ خود را گفت: «**انتِ علی حرام**» این جمله طبق عرف عام از قبیل صریح بائن است **علی هذا** طبق اقرار و اظهار خودِ عبدالمجید، طلاق زوجه‌اش به نام زبیده به طلاق صریح بائن واقع شده است بدون تجدید نکاح برایش حلال نیست.

والله اعلم تاج محمد بزرگزاده از انزاء سرباز

۱۴۱۸/۶/۱۸ (ه.ق)

اظهار نظر دارالافتاء والارشاد ناظم آباد (کراچی) از مسئله مذکور:

اج: مولانا محمد عمر کا جواب صحیح ہی تین طلاقین واقع ہو گئیں[1]. **والله سبحانه و تعالیٰ اعلم.**

اخترعلی، دارالافتاء والارشاد ناظم آباد ۲۹ رجب ۱۴۱۸/ ه.

الجواب صحیح ـ رشید احمد دارالافتاء والارشاد.

الجواب صحیح ـ موسیٰ دارالافتاء والارشاد.

رجوع مولانا تاج محمد از نظریه‌ی قبلی خود و تأیید فتوای صاده از دارالافتاء منبع العلوم:

اصاب المجیب فیما اجاب اگر چه یک دو سه از الفاظ کنایات‌اند و احتیاج به نیت دارند ولی در عرف بلوچستان چون لفظ «تو مادر و خواهر من هستی» برای طلاق متعین است لذا

۱- ترجمه: (در مسئله‌ی مورد بحث) جواب مولانا محمد عمر صحیح است و هر سه واقع شده است

این قرینه است بر اینکه مراد از آن الفاظ نیز طلاق می‌باشد بنابراین زن مذکوره مغلظه شده است.

والله اعلم و علمه اتم ـ تاج محمد بزرگزاده
۱۴۱۸/۸/۲۹ (ه.ق)

سه عدد سنگریزه در دست کرد و گفت بگیر این طلاق تو هستند

اس: اگر شخصی سه سنگریزه برداشت و دست را به طرف زن خود دراز کرد و گفت بگیر این طلاق تو هستند ولی زن انکار کرد چه حکم است؟

اج: زن او به سه طلاق مغلظه شده است چراکه در وقت سنگ‌ها صراحتاً گفته است که بگیر این طلاق تواند و در این لفظ نسبت طلاق به طرف زن هم موجود است و سه سنگ اشاره به سه عدد است که در لفظ طلاق تو هستند که جمع است مذکور است.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی دارالافتاء منبع العلوم
الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)
۲۴ جمادی الثانی ۱۴۱۸ (ه.ق)

حکم به کار بردن الفاظ کنایات و تکرار آن

اس: زید به اتفاق همسرش یک شب جهت عیادت بیماری، به خانه همسایه می‌رود و پس از عیادت زید به همسرش می‌گوید بیا به خانه برویم همسرش در پاسخ وی اظهار می‌دارد که شما بروید بخوابید و بعد از درست کردن چای خواهم آمد زید به خانه می‌رود ولی با حالت ناراحتی برمی‌گردد و به همسرش می‌گوید: «لعنت هفت شهر بر سرم باشد اگر همراه داری تو بکنم تو را نمی‌خواهم و همراه داری تو را نمی‌کنم» عبارت فوق را دو الی سه بار تکرار می‌کند بعد از این همسرش را مثل سابق تحویل نگرفته تا اینکه برادر زید به طرف اولیاء زن پیغام می‌فرستد که بیایید و زن زید را نزد خود ببرید اولیاء همسر زید را نزد خود برده‌اند ولی بعد از گذشت دو سال و شش ماه زید می‌گوید همسر را طلاق نداده‌ام و او را تحویل می‌گیرم و او را قبول دارم. سؤال اینجاست که آیا از گفته‌ها و برخوردهای زید چه چیزی واقع می‌شود. قابل ذکر است که زید معتاد است. (مستفتی مولوی محمد ابراهیم).

اج: اعتبار وقوع و عدم وقوع طلاق در کنایات نیت است یا دلالة الحال اگر نیت شوهر معلوم

نباشد و در حال مذاکره‌ی طلاق و غضب این الفاظ را نگفته است پس طلاق واقع نخواهد شد.

لذا در صورت سؤال اگر زید این الفاظ را به نیت طلاق گفته است پس یک طلاق بائن واقع می‌شود و اگر به نیت طلاق نگفته پس طلاق واقع نمی‌شود و کاالسابق همسر او، زوجه‌اش محسوب می‌شود.

قال فی الدر والتنویر: «فاالکنایات لا تطلق بهاقضاءً الا بینة او دلالة الحال و هی حال مذاکرة الطلاق والغضب»[1]

و از تکرار کنایات هم یک طلاق بائن واقع می‌شود نه سه طلاق و مغلظه چراکه در الفاظ کنایه وقتی که طلاق بائن واقع می‌شود بعد از وقوع یک بائن، بائن دیگر واقع نخواهد شد. چنانچه در فتاویٰ دارالعلوم دیوبند در جواب چنین سؤالی به عربی می‌گوید: **«ان تکلم بهذه الکلمات ناویا الطلاق تبین بواحدة ثم لا تقع اخریٰ لان البائن لا یلحق البائن کذا فی الدر المختار فیجوز له النکاح بلا تحلیل»**[2]

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی از دارالافتاء

الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۷ صفر ۱۴۱۸ (ه.ق)

تفصیل مسئله‌ی طلاق مکره

اس: حضرات گرامی السلام علیکم و رحمة الله و برکاته اما بعد در مسئله زیر نظریات خود را بعد تقبع و تحقیق نهایی تحریر فرموده و به حوزه علمیه منبع العلوم تقدیم فرمایید، تشکر.

مسئله: طلاق مکره که نزد احناف واقع است، با این همه که در اکثر مذاهب دیگر واقع نیست.

۱ـ با توجه به اینکه امروزه از کثرت فساد ما احناف در این مسئله با مشکلات طاقت فرسای زیادی، رو به رو شده‌ایم، امکان نظر ثانی دارد یا خیر؟

۲ـ با توجه به اینکه دلایل قویه نقلیه اکثر مؤید عدم‌اند.

۳ـ با توجه به اینکه بسیاری مظلوم در این مورد دچار مشکلات شده و می‌شوند.

۱- ردالمحتار: ۲۹۷/۳ ۲- فتاوای دارالعلوم دیوبند، مدلل و مکمل: ۳۸۶/۹

۴ـ با توجه به قاعده «**المشقة تجلب التیسیر**» و «**کلما ضاف الامرا تسع**» و غیره، آیا امروزه ضرورت تبدیل و تبادل نظریات در مسئله مذکوره، از مسئله مفقود و مسئله‌های دیگر که علمای دیوبند در «**الحیلة الناجزة**» جمه‌کرده و فتوا داده‌اند، بیشتر و شدیدتر نیست. رحم الله من تدبر عاقبة الامور و حقق حوادثها

جواب از دارالعلوم زاهدان محمد عمر ملازهی، مدیر حوزه علمیه منبع العلوم:

اج: در اینجا اولاً باید معنی اکراه ذکر کرده شود و پس از آن در مورد حکم آن طبق مذاهب اربعه با دلایل آنها تحقیق گردد سپس ترجیح عدم وقوع طلاق مکره با دلیلش نوشته شود لذا به توفیق الهی نخست می‌پردازیم به معنی اکراه:

علامه کاسانی در کتاب معروف خود «بدائع الصنائع» در مورد اکراه و انواع آن می‌فرماید: «**الاکراه نوعان: نوع یوجب الالجاء والاضطرار طبعاً کاالقتل والقطع والضرب الذی یخاف عنه تلف النفس او العضو قلّ الضرب او کثر و هذا لنوع یسمیٌ اکراهاً تاماً و نوعٌ لا یوجب الالجاء والاضطرار اوالحبس والقید والضرب الذی یخاف منه التلف و لیس فیه تقدیر لازم سوی انه یلحقه منه الاغتمام البین من هذه الاشیاء اعنی الحبس والقید والضرب و هذه النوع من الاکراه سیمی اکراهاً ناقصاً**» (بدائع الضائع: ۱۷۵/۷).

و اکراهی که در شریعت معتبر است و فقهای کرام در حکم آن اختلاف نظر دارند همان نوع اول یعنی اکراه تام می‌باشد.

حکم اکراه در مذاهب اربعة:

نزد امام اعظم ـ رح ـ و اصحابش طلاق مکره واقع می‌شود.

و فی المبسوط للعلامة السرخسی: «**و خلع المکره و طلاقه و عتاقه جائز عندنا و هو باطل عندالشافعی ـ رح ـ فتأثیر الاکراه عنده فی الغاء عبارة المکره کتأثیر الصبی والمجنون و عندنا تأثیرالاکراه فی انعدام الرضا فی اهدار القول حتی تنعقد تصرفات الکره و حجتنا فی ذلک ماروی ان امرأة کانت تبغض زوجها فوجدته نائما فاخذت شفرة و جلست علی صدره ثم حرکته فقالت: لتطلقنی ثلاثاً اولاً ذبحنک فناشدها الله فأبت فطلقها ثلاثا ثم جاء الی رسول الله ـ ص ـ فسأله عن ذلک فقال ـ ص ـ لا قیلولة فی الطلاق ـ واستکثر محمد من الاستدلال بآثار فی اول کتاب الاکراه حتی روی عن عمر ـ رض ـ قال: اربع مبهمات مقفلات لیس فیهن ردید النکاح والعتاق والصدقة والطلاق والمعنی فیه انه مکلّف وقع الطلاق فی محله فیقع کاالطائم**» (المبسوط ۱۷۶/۶).

و فی الهدایة: «**و طلاق المکره واقع خلافا للشافعی هو یقول ان الاکراه لا یجامع الاختیار و به**

یعتبر التصرف الشرعی بخلاف الهاذل لانه مختار فی التکلم باالطلاق و لنا انه قصد ایقاع الطلاق فی منکوحته فی حال اهلیته فلا یعری عن قضیته دفعا لحاجته اعتباراً بالطالع و هذا لانه عـرف الشرین و اختیار اهونهما و هذا آیة القصد والاختیار لانه غیر راض بحکمه و ذلک غیر مخل به کاالهازل» (هدایة مع الفتح ۳۹/۳. و مثله فی البحرالرائق لابن نجیم ۲۴۵/۳).

و فی الدر المختار للحصفکی: «و یقع طالق کل زوج بالغ عاقل و لو عبدا او مکرهاً فان طلاقه صحیح الاقراه باالطلاق. و فی الرد قوله «فان طلاقه صحیح: ای طلاق المکره». (ردالمحتار مع الله المختار ۴۵۶/۲ طبع کوئط).

و نزد ائمه ثلاثه (امام مالک و امام شافعی و امام احمد ـ رح ـ) طلاق مکره واقع نمی‌شود چنانچه از کتب معتبره مذاهب ثلاثه ذیلاً درج می‌گردد.

المالکیة: و فی شرح الزرقانی علی مختصر خلیل: «قوله «او اکراه»: علی النطق باالطلاق فطلق فلا یلزمه لخبر مسلم: «لا طلاق فی اغلاق» ای اکراه، و خبر: «حمل عن امتی الخطاء والنسیان و ماAستکرهوا علیه» (۸۶/۴).

تذکر: در اینجا که روایت «لا طلاق فی اغلاق» را خبر مسلم قرار داده اگر منظور از آن کتاب صحیح مسلم باشد ظاهراً درست نیست زیرا که این روایت در ابوداؤد و ابـن مـاجه است نه در صحیح مسلم.

و فی الخرشی علی مختصر خلیل: «قوله «اکراه» ش: معظوف علی سبق لسانه ای لاان سبق لسانه و لا ان اکراه عن الطلاق فلا یلزمه شیء لا فی الفتویٰ و لا فی القضاء لقوله علیه الصلاة والسلام: رفع عن امتی الخطاء والنسیان و مااستکرهو علیه و لخبر: لا طلاق فی اغلاق ای اکراه. (۳۳/۴).

و فی حاشیة الدسوقی علی شرح الکبیر: والحامل انه ان اکراه علی ایقاع الطـلاق لم یـلزمه اتفاقاً». (الدسوقی ۳۶۷/۲).

و فی المدونة الکبریٰ: «و اخبرنی ابن وهب عن رجال من اهل العلم من عمربن الخـطاب و علی بن ابی طالب و ابن عباس و عطاءبن ابی رباح و عبدالله بن عبیدبن عمیر و مجاهد و طاؤس و غیرهم من اهل العلم انهم کانوا لا یرون طلاق المکره شیئاً قال ذلک عبدالرحمٰن بن الفاسم و یزیدبن قسیط... و قال عبدالله بن عمرو و عبدالله بن الزبیر و عمربن عبدالعزیز فی طلاق المکره انه لا یجوز» (المدونة الکبریٰ ۲۹/۳).

و اجاب العلامد محمد احمد علیش المالکی فی فتاواه علی سؤال ثم قال: «قال ابن سلمون و

طلاق المكره لا يلزم عند مالك كان الاكراه على ايقاعه او على الاقرار به او على اليمين به سواء لا يلزمه شيىء من ذلک اه والاصل فی ذلک قوله ـ ص ـ «حمل عن امتی الخطاء والنسيان و مااستكرهوا على» و قوله ـ ص ـ «لا طلاق فی اغلاق؛ ای اكراه». (فتح العلّی المالک فی الفتوىٰ على مذهب الامام مالک ٢/٢٩).

الشافعية: و فی تكلمة المجموع شرح المهذب:

«و امالكره فانه ينظر فان كان اكراهه بحق كالمولی اذا اكراهه الحاكم على الطلاق وقع الطلاق لانه قول حمل عليه بحق فصح كالحربی اذا اكراه على الاسلام و ان كان بغير حق لم يصح لقوله ـ ص ـ «رفع عن امتی الخطاء والنسيان و مااستكرهوا عليه» و لانه حمل عليه بغير حق فلم يصح كالمسلم اذا اكراه على كلمة الكفر» (١٧/٦٥).

و فی الحاوی الكبير شرح مختصر المزنی للعلامة الماوردی ـ رح ـ «قال الشافعی: و كل مكره و مغلوب على عقله فلا يلحقه الطلاق، قال الماوردی: و امالمكره على الطلاق اذا تلفظ به كرها غير مختار لم يقع طلاقه و لا عتقه و لم تصح عقوده و سواء كان ذلک مما لا يلحقه الفسخ كالطلاق اوالعتق او كان مما يلحقه الفسخ كالنكاح والبيع و به قال مالک و اكثر الفقهاء» (الحاوی الكبير ١٠/٢٢٧).

و فی روضة الطالبين و عمدة المفتين للامام النووی الشافعی: «التصرفات القوليه المحمول عليها بالاكراه بغير حق باطلة سواء الردة والبيع و سائر المعاملات والنكاح والطلاق والعتاق و غيرها و اما حمل عليه بحق فهو صحيح» (روضة الطالبين ٨/٥٦).

و هذه المسئلة مذكورة ايضا فی زادالمحتاج للكوهجی: ٣/٣٧١.

الحنابلة: و فی المغنی لابن قدامة المقدسی: «و من اكراه على الطلاق لم يلزمه شيىء. لا تختلف الرواية عن احمد ان طلاق المكره لا يقع و روی ذلک عن عمرو علی و ابن عباس و ابن الزبير و جابربن سمرة و به قال عبدالله بن عبيدبن عمير و عكرمة والحسن و جابربن زيد و شريح و عطاء و طاؤس و عمربن عبدالعزيز و ابن عوز و ايوب السختيانی و مالک والاوزاعی والشافعی و اسحٰق و ابو ثور و ابوعبيد ـ مغنی المحتاج للشربين ٣/٢٩٨.

و لنا قوله عليه الصلاة والسلام: ان الله وضع عن امتی الخطأ والنسيان و مااستكرهوا عليه ـ رواه ابن ماجة.

و عن عائشة ـ رضو ـ قالت بسمعت رسول الله ـ ص ـ يقول «لا طلاق فی اغلاق» رواه ابوداؤد والاثرم، قال ابوعبيد والقيسی: معناه فی اكراه و قال ابوبكر سألت ابن دريد و ابا طاهر

النحويين فقالا: يريد الاكراه لانه اذا اكراه انغلق عليه رأيه و يدخل في هذا المعنى المبرسم والمجنون و لانه قول من سمينا من الصحابة و لا مخالف لهم في عصرهم فيكون اجماعاً و لانه قول حمل عليه بغير حق فلم يثبت له حكم كلمة الكفر اذا اكراه عليها» (المغنى لابن قدامة الحنبلى ۴/ ۲۶۰ـ ۲۵۹).

و في الكافي شيخ الاسلام المقدسي: «فاماالمكره على الطلاق بحق كاالذي وجب عليه الطلاق فاكرهه الحاكم عليه صح منه لانه قول حمل عليه بحق فصح كاسلام المرتد و ان اكراه بغير حق لم يقع طلاقه لقول النبي ـ ص ـ: «رفع عن امتي الخطاء والنسيان و مااستكرهوا عليه» و لانه قول حمل عليه بغير حق اشبه الاكراه على كلمة الكفر (الكافى للمقدسى ۱۱۱/۳).

و في الانصاف للمرداوي الحنبلي: «و من اكراه على الطلاق بغير حق لم يقع طلاقه هذا المذهب مطلقاً نص عليه في رواية الجماعة و عليه الاصحاب. الانصاف ۴۳۹/۸.

و في الاقناع: و من اكراه على الطلاق ظلماً بما يؤلم كاالضرب والخنق و عصرالساق والحبس والغط في الماء مع الوعيد فطلق لم يقع». (الاقناع لابى النجا الحجاوى المقدسى الحنبلى ۴/۴).

بررسی دلایل ائمه اربعه:

دلیل عمده‌ی احناف حدیث غازی بن جیله از صفوان بن غزوان الطائی می‌باشد که در اکثر کتب احناف با تغییرات جزیی در الفاظ مذکور است. و علامه زیلغی حنفی در نصب الرایة فی تخریج احادیث الهدایة با این الفاظ نقل کرده است: «حدثنا الغازى بن جبلة الجيلانى عن صفوان بن غزوان الطلائى ان رجلا كان نائما فقامت امرأته فاخذت سكينا فجلست على صدره فوضعت السكين على حلقه فقالت للتطلقنى ثلاثا او لا ذبحنك فناشدها الله فأبت فطلقها ثلاثا ثم اتى النبى ـ ص ـ فذكر له ذلك فقال لا قيلولة فى الطلاق. انتهىٰ.

و باالجملة فلا بدنيه من الغازى بن جبلة و هو لا يعرف الا به و لا يدرى ممن الجناية فيه أمنه ام من صفوان الاصم ج حكمى ذلك ابن ابى حاتم عن ابيه و قال: هو منكرالحديث يعنى الغازى بن جبلة، و قال البخارى: هو منكرالحديث فى طلاق المكره. و قال فى التنقيح قال البخارى: لصفوان الاصم عن بعض اصحاب النبى ـ ص ـ فى طلاق المكره حديث منكر لا يتابع عليه ـ انتهى» (نصب الراية ۲۳۲/۳).

و كذا ذكره العلامة زكريا الكاندهلوى الهندى فى شرحه على المؤطا «او جزالسالک» مختصراً ۲۳۳/۱۰.

قال ابن ابی حاتم فی علله بعد ذکر هذاالحدیث: «قال ابوزرعة هذا حدیث واهٍ جدا» (علل الحدیث رقم ۱۳۱۲ ـ ۱/۴۳۲).

و فی تفسیر المظهری للعلامة قاضی ثناءالله پانی پتی الحنفی بعد ذکر هذا الحدیث: «قال ابن الجوزی قال البخاری: صفوان بن الاصم عن بعض اصحاب النبی ـ ص ـ فی المکره حدیث منکر لا یتابع علیه» (۳۸۱/۵ طبع پاکستان).

دلیل دیگری که احناف از آن استدلال می‌کنند این است که مکره را بر هازل قیاس کرده می‌گویند: همان گونه که هازل در تکلم مختار است و بر حکم آن راضی نمی‌باشد مکره نیز بر تکلم مختار است و بر حکم آن راضی نیست.

اما بر این قیاس اشکال وارد می‌شود که هازل در انشاء الفاظ طلاق مختار است اما بر وجود و تحقق طلاق راضی نمی‌باشد بر خلاف مکره که نه در انشاء الفاظ طلاق مختار است و نه بر وجود و تحقق طلاق راضی می‌باشد و اینکه گفته می‌شود: «که مکره مختار است زیرا که اهون الشرّین را اختیار کرده است» قول مناسبی نمی‌باشد چونکه در صورت اکراه اختیار کامل و درستی وجود ندارد و اینجا که مکره اهون الشرّین را اختیار کرده است بر اثر سبب خارجی بوده که همان قتل و ضرب شدید است.

لذا این اختیار را اعتباری نمی‌باشد بلکه خود احناف اعتراض دارند که این اختیار ناقص است و مکره معدم الرضا می‌باشد.

همین مطلب را یکی از اساتید دانشگاه بغداد به نام مصطفیٰ ابراهیم الزلمی در کتاب خود «**مدی سلطان الارادة فی الطلاق فی شریعة السماء و قانون الارض خلال اربعة آلاف سنة**» مجلدالثانی ص ۹ به این عبارت آورده است:

«القول باختیار المکره لانه اختار اهون الشرّین قول غیر دقیق لانه لاوجود لخیار صحیح مع الاکراه والحنفیة یعترفون بفساد الاختیار ثم انهم یتفقون مع الجمهور فی انعدام الرضا و فی ان المکره غیر راضٍ بتطلیق زوجته و ان کان اختیاره اهون الشرّین کان لمؤثر خارجی فلا یکون کاملا و لذا لا یعتبر کافرا اذا اکراه علی التلفظ بکلمة الکفر».

و نیز قیاس کردن مکره بر هازل درست نیست زیرا که در صورت هزل اگر بگوییم طلاق واقع نمی‌شود پس هر شخص بعد از طلاق دادن اگر پشیمان شود و ادعا کند من شوخی کرده‌ام بنابراین زنم طلاق نیست پس چه قرینه‌ای موجود است که شوخی را از جدی تشخیص داد و در صورت مکره، اکراه قرینه و دلیل است که شخص مذکور بر طلاق دادن

راضی نبوده است و نیز در صورت هزل شایسته همین است که طلاق او را واقع بپنداریم تا از به تمسخر گرفتن احکام شرعی جلوگیری شود و در صورت اکراه چنین چیزی وجود ندارد و مکره مجبور به ایقاع طلاق می‌شود.

دلایل ائمه ثلاثه:

ائمه ثلاثه عمدتاً از دو حدیث استدلال نموده‌اند:

۱ـ یکی روایت حضرت عبدالله بن عباس ـ رض ـ از آن حضرت ـ ص ـ که فرمودند:

ان الله وضع عن امتی الخطاء والنسیان و مااستکرهوا علیه، رواه ابن ماجه و ابن حبان والدار قطنی والطبرانی والمستدرک و غیرهم بالفاظ متخلفه. (کما فی تلخیص الخبیر لابن حجر ـ ۲۸۱/۱).

و در این روایت نیز محدثین کلام کرده‌اند و یکی از رواة آن را به نام «ابوبکرالهزلی» ضعیف قرار داده‌اند چنانچه درکتب رجال در مورد راوی مذکور چنین آمده است: **فی لسان المیزان ۴۵۴/۷: «متروک الحدیث» و فی میزان الاعتدال ۱۹۴/۲: «واهٍ جدا».**

و فی تهذیب التهذیب ۴۰/۱۲: «نقل عن ابن معین انه قال: لیس بشییء و قال فی موضع آخر: لیس بثقة و کان غندر یقول: کان ابوبکر الهازلی أمامنا و کان یکذب و قال ابوزرعة: ضعیف. و قال ابوحاتم: لین الحدیث یکتب حدیث و لا یحتج بحدیثه. قال النسائی: لیس بثقة و لا یکتب حدیثه». انتهیٰ.

و ذکرالعلامة الزیلعی الحنفی عن ابی حاتم انه قال فی علله: «سألت ابی عن حدیث رواه الولیدبن مسلم عن الاوزاعی عن عطاء عن ابن عباس عن النبی ـ ص ـ ان الله وضع عن امتی الخطاء و النسیان و مااستکرهوا علیه، و عن الولید عن مالک عن نافع عن ابن عمر مثله و عن الولید عن ابن لهیعة عن موسیٰ بن وردان عن عامر مثله، فقال ابی: هذه احادیث منکرة کانها موضوعة و لا یصح هذا الحدیث و لا یثبت اسناده، انتهیٰ». (نصب الرایه ۶۶/۲۰).

و نیز باالفرض اگر این حدیث صحیح و قابل استدلال هم باشد ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که مراد از «**ما استکرهوا علیه**» این است که شخص بر ارتکاب فعل حرام مانند خوردن گوشت حرام و مشروبات حرام و یا بر تلفظ الفاظ کفر مجبور گردد و آن را انجام دهد اللهتعالیٰ بر این فعل حرام که علی سبیل الاکراه انجام گرفته مؤاخذه نمی‌فرماید، اما ایقاع طلاق اگر چه با اکراه نباشد فی نفسه گناه نیست ولو اینکه ابغض المباحاتست لذا به نظر ما این حدیث طلاق مکره را شامل نمی‌شود.

۲ـ دلیل دیگری که آنها استدلال می‌کنند حدیث حضرت عایشه ـ رضو ـ است که فرمودند: «ان رسول الله ـ ص ـ قال لا طلاق و لا عتاق فی اغلاق» علامه شوکانی در نیل الاوطار ۲۵۶/۶ و حافظ ابن حجر در تلخیص الحبیر ۲۱۰/۳ در مورد حدیث مذکور می‌فرمایند:

«اخرجه ابویعلی والحاکم والبیهقی و صححه الحاکم و فی اسناده: محمدبن عبیدبن ابی صالح و قد ضعفه ابوحاتم الرازی و رواه البیهقی من طریق لیس هو فیها لکن لم یذکر عن عائشه ـ رضو».

اما علامه بیهقی در «السنن الکبریٰ» روایتی نقل کرده که در آن راوی مذکور محمدبن عبیدابن ابی صالح نمی‌باشد و به طریق ذیل روایت کرده است:

«اخبرنا ابوالحسین بن الفضل اخبرنا ابوعمرو بن السماک حدثنا محمدبن غالب بن حرب حدثناکثیربن یحییٰ حدثنا قزعة بل سوید عن زکریا بن اسحاق و محمد بن عثمان جمیعاً عن صفیة بنت شیبة عن عائشه ـ رضو ـ ان رسول الله ـ ص ـ قال لا طلاق و لا عتاق فی اغلاق» (السنن الکبریٰ للبیهقی ۳۵۷/۷۰).

در این سند مذکور چونکه محمدبن عبیدبن ابی صالح موجود نیست لذا متبادر همین است که روایت فوق با این طریقش صحیح می‌باشد.

و لفظ اغلاق را اگر چه به سه معنی گفته‌اند یعنی اکراه، غضب و جنون اما از این سه معنی غضب را بسیاری رد کرده چنین گفته‌اند که هیچ طلاق بدون غضب نمی‌باشد پس اگر این روایت به معنی غضب باشد هیچ طلاقی واقع نمی‌گردد چنانچه در تفسیر مظهری علامه قاضی ثناءالله حنفی می‌فرماید:

«ان فی تفسیر الاغلاق اختلافاً فقد قیل کما ذکر ابن الجوزی یعنی بمعنی الاکراه و هو قول الخطابی و قتیبة و ابن السیّد و قیل الاغلاق الجنون فان المجنون مستور علیه کأنه اغلق علیه و قیل الغضب، وقع ذلک فی سنن ابی داؤد وکذا فسره احمد لکن تفسیره بالغضب غیر مرضی ردّه ابن السید و قال: لو کان کذالک لم یقع علی احد طلاق لان احد الا یطلق حتی یغضب» (تفسیر مظهری ۳۷۹/۵ و مثله فی عمدة القاری للعینی الحنفی ۲۵۰/۲).

از دو معنی دیگر عده‌ای معنی اکراه را ترجیح داده‌اند چنانچه از عبارت علامه کشمیری در فیض الباری تحت قول البخاری: **«باب الطلاق فی الاغلاق والکراه والسکران الخ»** همین فهمیده می‌شود و عبارته هکذا **«الاغلاق لفظ حدیث ابن ماجه واختلف فی شرحه قیل هوالاکراه**

و قیل الجنون والمتبادر من لفظه الاول» فیض الباری ۳۱۶/۴.

آثار و روایات صحابه ـ رضو ـ بر عدم وقوع طلاق مکره: قال ابن القیم ـ رح ـ «قال الشافعی روی حمادبن سلمة عن حمید عن الحسن ان علیاً کرام الله وجهه قال: لا طلاق لمکره. و ذکر الاوزاعی عن یحیی بن کثیر وابن عباس ـ رض ـ لم یجز طلاق المکره. و ذکر ابوعبید عن علی و ابن عباس و ابن عمرو ابن الزبیر و عطاء و عبدالله بن عمیر انهم کانوا یرون طلاقه غیر جائز. و قال ابن ابی الشیبة حدثنا عبدالله بن ابی طلحة عن ابی یزید المدنی عن ابن عباس ـ رض ـ قالا: لیس علی المکره و لا علی المضطهد طلاق ـ و حدثنا ابو معاویة عن عبدالله بن عمیر عن ثابت مولیٰ اهل المدینة عن ابن عمرو ابن الزبیر ـ رضو ـ کانا لا یریان طلاق المکره شیئاً.

حدثنا الوکیع عن الاوزاعی عن رجل عن عمربن الخطاب ـ رض ـ انه لم یره شیئاً قلت قد اختلف علی عمر ـ رض ـ فقال اسماعیل ابن ابی اویس حدثنی عبدالملک بن قدامة بن ابراهیم الجحمی عن ابیه ان رجلاً تدلی یشتار عسلاً فی زمن عمر ـ رض ـ فجاءته امرأته فوقفت علی الحبل فحلفت لتقطعنّه او لتطلقنی ثلاثا فذکرها الله والاسلام فابت الا ذلک فطلعها ثلاثا فلما ظهر أتیٰ عمر فذکره له ما کان منها الیه و منه الیها فقال ارجع الی اهلک فلیس هذا بطلاق، تابعه عبدالرحمٰن بن مهدی عن عبدالملک و هوالمشهور عن عمر ـ رض ـ و قال ابوعبید حدثنی یزیدبن عبدالملک بن قدامه عن ابیه عن عمر بهذا و لکنه قال فرفع الی عمر فابانها عنه. قال ابوعبید و قدروی عن عمر خلافه و لم یصح عن احد من الصحابة ـ رضو ـ تنفید طلاق المکره سواء هذا الاثر عن عمر و قد اختلف فیه والمشهور انه ردها الیه فلو صح ابانتها منه لم یکن صریحاً فی الوقوع بل لعله رأی من المصلحة التفریق بینهما و انها لا یتصافیان بعد ذلک فالزمه بابانتها. (اعلام الموقعین ۴۳۴/۴ ـ ۴۲).

از عبارت مذکور علامه ابن القیم ـ رح ـ ثابت شد که هیچ روایت صحیحی از صحابه منقول نشده که قائل به وقوع طلاق مکره باشد مگر حضرت عمر ـ رض ـ که از وی دو روایت نقل شده و عدم وقوع را راجح و آن را روایت مشهور قرار داده انمد. گویا بر عدم وقوع طلاق مکره اجماع صحابه ـ رضو ـ شده است.

فتوای علماء در حالت اضطراری بر خلاف ظاهر الروایة در مذهب:

آیا بنابر ضرورت و نیاز مبرم و شدید، علما می‌توانند بر خلاف ظاهر الروایة فتوا بدهند در چنین صورتی از مذهب خارج می‌شوند یا خیر؟

در جواب گفته می‌شود که خیر بلکه در آن وقت عمل کردن موافق ظاهر الروایة درست

نیست. و بر مفتیان و فقهای هر زمان لازم است که طبق ضرورت و نیاز مبرم مردم و با در نظر گرفتن عرف و زمان فتوا بدهند به شرطی که خلاف نصّ نباشد و اگر آنها بر خلاف ظاهر روایت فتوا دادند این فتوای آنها بر خلاف مذهب نمی‌باشد بلکه طبق مقتضای مذهب است زیرا که عرف و زمان بعدی با زمان ائمه فرق می‌کند چنانچه در بعضی مسایل فقها متأخرین بنابر نیاز و ضرورت مردم بر خلاف مذهب فتوا داده‌اند مانند مسئله زوجه مفقودالاثر که طبق مذهب امام مالک فتوا داده شده است.

علامه مولانا اشرف علی تهانوی ـ رح ـ در رساله‌ی خویش به نام «**الحیلة اناجزه للحیلة العاجزة**» مفصلاً و مدللاً ذکر کرده است و نیز در مسئله؟؟؟ بر امامت و اذان و تعلیم قرآن که نزد متقدمین احناف اجرت گرفتن حرام بوده اما متأخرین آن را و بسیاری از مسایلی که بنابر عرف و زمان تغییر خورده در رساله «**نشرالعَرف فی احکام العُرف**» و رساله‌ی «**شرح عقود رسم المفتی**» نقل کرده است.

علامه شامی ـ رح ـ در این رابطه می‌فرماید:

«**و من جَهِل باهل زماته فهو جاهل**» و از فضائل رمضان الزاهدی نیز نقل کرده می‌نویسد: «**و من لم یکن عالماً باهل زمانه فهو جاهل**» سپس می‌فرماید: «**فهذا کله و امثاله دلائل واضحة علی ان المفتی لیس له الجلود علی المنقول فی کتب ظاهر الروایة من غیر مراعاة الزمان و اهله و الا یضیّع حقوقاً کثیرة و یکون ضرره اعظم من نفعه فانّا نری الرجل یأتی مستفیتا عن حکم شرعی و یکون مراده التوصل بذلک الی اضرار غیره فلو اخرجنا له فتویٰ عما سئل عنه نکون قد شارکناه فی الاثم لانه لم یتوصل الی مراده الذی قصده الا بسببنا**» (نشرالعرف ۱۳۰ و ۱۳۱).

لذا طبق گفته علامه شامی ـ رح ـ اگر ما امروز فتوا بدهیم که طلاق مکره واقع می‌گردد بعضی مردم طبق میل خود و بنابر اغراض فاسدی شخص را بر طلاق اجبار و اکراه می‌کنند و از او طلاق می‌گیرند پس در اینجا گویا این نوع افراد بر اثر فتوای ما، به قصد و اراده‌ی شوم‌شان نائل گشتند و ما هم در گناه با آنها شریک می‌شویم.

و منظور از اغراض فاسده که چندین جا مشاهده شده این است که گاهی می‌بینیم که شوهر و خانم با هم محبت دارند و هیچ نوع اختلافی در میان آنها نیست اما باز شخصی شوهر را مجبور به طلاق دادن می‌کنند به این خاطر که خودش رن او را ازدواج کند یا که دیگری او را وادار به این کار کرده که خانم مطلقه را ازدواج نماید و گاهی برای توهین شوهر چنین جرمی را مرتکب می‌شوند که از شوهر باالاجبار و الاکراه طلاق می‌گیرند و یا اینکه

متعلقین همسر از داماد ناراحت شده و می‌خواهند در میان داماد و همسرش تفریق نمایند یا به خاطر اغراض فاسد دیگری که دارند.

لذا با در نظر گرفتن مذاهب مذکور با دلایل‌شان و نیاز مبرم و شدید جامعه و تغییر عرف و زمان فعلی ما، اگر در طلاقی که باالاکراه بدون حق انجام گرفته می‌شود و غیر از اغراض فاسده مقصود دیگری ندارند طبق مذهب ائمه ثلاثه فتوا داده شود به نظر ما بهتر و مطابق مقتضای مذهب احناف می‌باشد.

تذکر: در اینجا قید بدون حق اضافه شده است برای اینکه اگر به خاطر حقی از او اکراهاً طلاق گرفته شود، طلاق واقع می‌گردد زیرا که در چنین صورتی شوهر ظالم قرار می‌گیرد نه مظلوم مانند شخصی که نفقه و مخارج همسرش را تأمین نمی‌کند با وجودی که قدرت دارد و تذکر داده شده اما لجّ کرده و مخارج او را تهیه نمی‌کند.

در چنین صورتی قاضی باید او را امر باالطلاق بکند و اگر طلاق نداد قاضی از جانب او تفریق نماید و این تفریق طلاقی حساب می‌شود.

کما فی الحیلة الناجزه للحیلة العاجزة ۱۶۳ لمولانا اشرفعلی تهانوی.

در این صورت که قاضی از طرف او تفریق کند و این طلاقی محسوب می‌شود پس اگر او را مجبور به طلاق بکند به طریق اولی طلاق واقع می‌گردد زیرا که شوهر ظالم قرار گرفته است و شخصی که عنین باشد یعنی قادر به زناشویی نیست حکمش حکم زوج متعنت فی النفقه است. کما فی الحیلة ـ ۱۵۰ و همین حکم شخص مولی (ایلاء کننده) در مذاهب ثلاثه (امام مالک) امام احمد و امام شافعی می‌باشد که بعد از گذشت مدت ایلا اگر شوهر طلاق نکند قاضی باید از طرف او طلاق بدهد و این طلاق اگر چه اکراهاً گرفته می‌شود باز هم واقع می‌گردد چنانچه در کتب ذیل مذکور می‌باشد:

المغنی لابن قدامة المقدسی ۵۴۱/۸، الانصاف للمرادوی الحنبلی ۱۸۹/۹، الخرشی علی مختصر خلیل المالکی ۹۸/۴، مغنی المحتاج للکوهجی الشافعی ۴۴۷/۳ و تکلمة المجموع شرح المذهب ۳۳۱/۱۷.

والله اعلم و علمه اتم خدا نظر عفاالله عنه.

از حوزه علمیه اهل سنت زاهدان.

بسمه تعالیٰ ـ و ما جعل علیکم فی الدین من حرج المجیب مصیب عبدالحمید.

حامدا و مصلیا و مسلما اما بعد تحقیق مسئله بر مبنای نیاز روز به نحو احسن انجام گرفته

اما هنوز تشنه‌ی تحقیق مزید می‌باشد. **فجزی الله من دقق النظر و حقق الامر** عبدالرحمن محبی ۱۴۱۷/۱۱/۱.

صحت مراتب فوق تأیید می‌گردد. نذیر احمد.

الحمدلله لاهله والصلاة والسلام علی نورّ العالم بوحیه اما بعد جزی الله تعالیٰ خیراً للشیخ الفاضل المفتی خدانظر علی ان دقق النظر و حقق الامر فی هذا الموضوع المنتظر لمن الجأ الیه و اضطرّ و لکن یجب علی المفتی عند وقوع الحادثة ان یراعی جمیع ما اشترطه فی هذه المسئلة صاحب المذهب الذی یفتی بمذهبه.

کتبه عبدالرحمن ملازهی.

بسمه تعالیٰ تحقیق جناب مولانا خدانظر حفظه‌الله بسیار عالی است با توجه با شرایط امروز مناسب و مورد تأیید است.

والله اعلم باالصواب عبدالله دوستی ۱۴۱۷/۱۱/۲۹ ه.

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم اما بعد. مکرمی و محترمی جناب مولوی خدانظر صاحب زاد لطفه السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

علت و هدف احقر این استفتاء را به علما و مدارس مختلفه فرستاده بودم، این بود که چون این کثرت بدامنی و در مفیفه شدن مستضعفین را در مورد طلاق مکره دیدم و الآن می‌بینم تا این سه سال است که در نشیب و فراز مسئله مزبوره از هر جهت استقصاء به کار برده‌ام و در ته و بالایش دور زده‌ام نود درصد فکر عمیق این لاشیيء بدان جا رسید که راه حلی به این ملت مظلومه پیداگردد و طلاق مکره واقع نشود تا باب این فساد مسدودگردد و ترحمی مجال مظلوم متظلّم به کار برده شود آخراً تحقیق امر به لاشیيء چنان هاجم شد که فتوا بر عدم وقوع داده اعلان کنم اما چون مسئله ظاهراً خلاف مذهب بود، جرأت نکردم از این وجه به هر جا نوشتم که ببینم اگر اکثر علماء حنفیه در این مورد تأیید کردند جرأت بر اعلان فتوا می‌کنم که مرام اصلیم همین بود و اگر نه خاموش اختیار می‌کنم اگر چه تنها نظرم بعد تحقیق به همین امر مستقر شده بود که الآن طبق حوادث به این امر عین مذهب ماست. وجری کننده‌ی احقر در این مورد عبارات بسیاری از کتب فقها و باالخصوص «رساله‌ی نشرالعرف» و «رسائل ابن نجیم» و بعضی دیگر بودند.

و مبنای سؤال احقر و استفتایم، تجاهل نبود بلکه التماس تأیید بود ولی علماء گرامی از

آن شانه خالی کردند و از تحقیق شما خیلی راضی و مستفیض شدم که طبق نظر و مرام احقر بود و علت تأخیر و تأخر، تکثیر تأییدات و کثرت سواد علماء گرامی بود و شما از مدارک نظر بنده ناآگاهانه بنابر توقف زیادی که کردم، ناراحت شدید و این خلاف شأن علما و باالخصوص شأن مفتی است باید امر او در چنین حوادث تدبر، تعمق، تأخر و جلب نظر و اتفاق علماء باشد نه تعجیل. به بین بسیاری از حوادث‌اند که علماء دیوبند در آنها تا پنج و ده سال دور زده جلب نظر و هماهنگی با دیگران کرده‌اند.

خلاصه: در اصل مسئله با التزام شرایط مذکوره و تحول احوال و از منه، نظرم دو سال است که به حیثیت فردیه همین شده است اما تا هم مسئله تشنه‌ی تحقیق است تا جلب نظر گروهی از محققین احناف گردد و متفق علیه باشد تا اختلافی رو ندهد و پس بعد از آن اجرا و اصدار حکم کرده شود چرا که همانطور که از وقوع طلاق مکره مفسده‌ها به نظر می‌رسد، در عدم ایقاعش هم هست اگر چه در نظر احقر مفسده‌های ایقاع در مقابل مفسده‌های عدم ایقاع نود درصداند ممکن است که در نظر بعضی علماء مفسده‌ی عدم ایقاع اکثر و مرجح باشد اما برای بنده عکس آن به نظر می‌رسد و قواعد «**الاهمّ فالاهمّ**» و «**من ابتلی ببلتین**» و «**الضرورات تبیح المحظورات**» در نظر گرفته شوند در حال حاضر جنبه‌ی عدم وقوع و ایقاع مرجح می‌گردد، این شد اصل نظر بنده در مسئله مذکوره اجمالا.

اما آنچه که در نامه نوشته بودم که در بعضی جزئیات منقوله‌ی شما نظر دارم توضیح آنها گنجایش ندارد و فایده معتدبها به آنها مربوط نمی‌باشد آری اجمالاً به مقامات انگشت گذار خود اشاره می‌کنم و هدفم در آنها فقط اظهار نظر خود است نه تحمیل بر دیگری و نه توقع و انتظار توضیحی و توجیهی از دیگری می‌خواهم و آن هفت مقام‌اند که در تحریر جنابعالی علامت گذاری کرده‌ام و به شرح زیر می‌باشد:

۱ـ مسلم است که روایت حدیثی احناف از حیثیت روایی راویان ضعف دارد، اما بعد تحقیق ثابت شده است که روایت طرف دیگر از روایت احناف هم ضعیف‌تر است، این هم معدل و جارح دارد و آن هم اما معدمین راوی روایت احناف بیشتر و جارحین کم‌تر می‌باشند و در روایت طرف دیگر عکس آن است.

۲ـ می‌نویسد: «بر این قیاس (قیاس کردن مکره بر هازل) اشکال وارد می‌شود» در جواب گفته می‌شود که ایراد اشکال بر این قیاس غیر موجه معلوم می‌شود اگر قیاس اصولی مراد گرفته شود یا منطقی. بلکه خود اشکال بعد دقت نظر محل اشکال است چون بر مواد و

اصوال قیاس بررسی شود. «**لان النتیجة تتبع الاخس والارزل**» شاید در مراتب قیاس از دقت کارگرفته نشده است.

۳ـ نفی اختیار کلاً از مکره مرادف نفی نور قمر لیلة البدر است و اختیار ناقص مکلف را قابل ترتب حکم شرعی نداشتن خلاف شرع و قیاس است. فقهاء حرکات حیوانات غیر ذوی العقول را فعل فاعل مختار قرار داده‌اند چنانچه در مجله مراجعه کرده شود. و اختیار ناقص ذوی العقول را از اختیار غیر ذوی العقول نباید کم‌تر شمرد و این نظائرها دارد مثل اختیارات صبی و...

و آن استاد دانشگاه بغداد در این مورد تیربهوا پرتاب کرده است.

۴ـ قول شما که «این اختیار را اعتباری نباشد» ما می‌گوییم نفی این اختیار را اعتباری نباشد.

۵ـ گفته‌ی استاد دانشگاه که «**القول باختیار المکره لانه اختاراهون الشرین قول غیر دقیق لانه لا وجود لخیار صحیح مع اکراه**» در جواب می‌گویم که **بل قوله «غیر دقیق» قولٌ و تحقیقٌ غیر دقیق بل هو جزاف عندالمحققین. و قوله «لانه لا وجود الخ» اقول: لا یلزم عند احد من الائمة والفقهاء وجود خیار صحیح کامل لترتب احکام الشرع علیه کما هو ظاهر فی جنایات الحیوانات والصبیان والمعتوهین و...**

۶ـ قول شما که «نیز قیاس کردن مکره بر هازل درست نیست» می‌گویم: **ان دققتم النظر ما قلتم هذا بل هذا یدل علی عدم دقتکم فی معنی الهزل و علله و معنی الاکراه و علله** و مرتب کردن قرینه در اکراه و عدم آن در هزل **کنفی نورالسها فی اللیل اذا دجیٰ**.

۷ـ قول شما: «گویا بر عدم وقوع طلاق مکره اجماع صحابه ـ رضـو ـ شده است» در جواب می‌گویم: **لا حول و لا قوة الا بالله** اولاً این برداشت که اجماع صحابه شده است از قول ابن قیم، چه جسارت بزرگی است فتدبر دوم این برداشت و قول ابن قیم که هیچ روایتی صحیح از صحابه منقول نشده که قائل به وقوع طلاق مکره باشد، هم غیر صحیح است و اقوال ابن قیم به آن دال هم نیستند و اقوال ابن قیم چگونه نزد محقق حنفی قابل تسلیم می‌گردد این است آنچه نوشته بودم.

اندکی با تو بگفتم غم دل ترسیدم ـ که دل آزده شوی ورنه سخن بسیار است

والله اعلم و علمه اتم ـ (مفتی حوزه) (محمد عمر غُفرلَه)

۱۴ شوال ۱۴۱۸ (ه.ق)

اقیام و صورت‌های طلاق

اس: طلاق بر چند طریق صورت می‌گیرد این را بیان کنید:

اج: طلاق دادن سه طریقه دارد: یکی اینکه زن را در حالتی طلاق رجعی دهد که او از خون ریزی پاک باشد سپس به طرف او رجوع نمی‌کند تا اینکه عدتش تمام شود در این صورت در مدت عدت گنجایش رجوع دارد بدون نکاح و بعد از تمام شدن عدت دو مرتبه می‌تواند نکاح کند در صورتی که طرفین راضی باشند.

دوم اینکه جدا جدا در سه طهر سه طلاق بدهد این طریقه بهتر نیست بلکه از همه طریقه‌ی اول بهتر است و در این صورت به غیر حلاله‌ی شرعی دو مرتبه نمی‌تواند نکاح کند.

سوم طلاق بدعت است و این چند صورت دارد:

یکی اینکه زن را در حالت خون ریزی طلاق می‌دهد، یا در چنین طهر طلاق می‌دهد که در آن صحبت کرده است، یا به یک لفظ یا در یک مجلس یا در چند کلمه جدا جدا، یا در یک طهر دو طلاق یا سه طلاق می‌دهد این همه صورت‌ها را طلاق بدعت گویند و حکم آن این است که این نوع طلاق دهنده گنهکار می‌شود البته طلاق واقع می‌گردد برابر است که در یک لفظ داده است یا در یک مجلس یا در یک طهر.

و طلاق بر سه قسم است: رجعی، بائن و مغلظه. هر یکی جداگانه تغصیلی دارد به کتب فقه مراجعه شود[۱]

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی از دارالافتاء

الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱٦ ذیقعده ۱۴۱۸ (ه.ق)

بعد از وقوع طلاق نمی‌توان آن زن و مرد را زوجین گفت

اس: مردی زنش را طلاق بدهد آیا باز هم می‌شود اینها را زن و مرد گفت؟

اج: بعد طلاق و گذشتن عدت، زناشویی‌شان تمام شده و با هم اجنبی قرار می‌گیرند پس باز هم اینها را زوجین گفتن بی‌معنی و بی‌جاست.

۱- کذا فی کتب الفقه و فتاویٰ تاتار خانیه ۲۴٦/۳ و ۲۴۴

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی از دارالافتاء
الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)
۱۷ ذیقعده ۱۴۱۸ (ه.ق)

عدم وقوع طلاق به تلفظ نکردن لفظ طلاق

اس: زید با زنش مشاجره کرد زن طلاق خواست زید گفت برو سه سنگ بردار و بیا زنش فوراً رفت و سه سنگ آورد زید گفت سنگ‌ها را پشت سر خود بینداز و دیگر چیزی نگفت زن سنگ‌ها را انداخت آیا طلاق واقع می‌شود؟

اج: بدون تلفظ لفظ طلاق، طلاق واقع نخواهد شد[1]

و قال الشامیة: «**قال القهستانی کما لا یتحقق الطلاق بدون اللفظ لا یتحقق عدده بدونه**»[2]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)
۷ ربیع الثانی ۱۴۱۶ (ه.ق)

مدعی بودن همسر به طلاق و انکار شوهر

اس: مسئله‌ای در شهر ما پیش آمده و آن اینکه یک آقا همسرش را طلاق ثلاثه کرده است و باز هم این مرد مدعی است که من همسر را طلاق نداده‌ام و همسر از مرد شاکی است که او را طلاق داده است و همسر می‌گوید که یک زن و یک مرد از شاهدان این جریان بوده‌اند لذا خواهشمند است این مسئله را برای ما روشن فرمایید:

اج: در این صورت زن مدعی و شوهر مدعی علیه قرار می‌گیرد وقتی که شوهر منکر است بر زن که مدعی است دو نفر گواه لازم می‌آید و اگر گواه داشت و ثابت کرد زن به سه طلاق مغلظه خواهد شد و اگر گواه نداشت بر شوهر قسم می‌آید اگر قسم خورد زن طلاق نمی‌شود و اگر از سوگند انکار کرد زن باز هم طلاق می‌گردد.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی از دارالافتاء منبع العلوم
الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)
۱۷ ذیقعده ۱۴۱۸ (ه.ق)

۱- کذا فی احسن الفتاویٰ ۱۵۱/۵ نقلاً عن الشامیة

۲- ردالمحتار: ۴۸۶/۲

زن اختیار ایقاع طلاق را ندارد

اس: این جانب نور محمد کمرازهی ما فی الضمیر خود را اظهار می‌دارم که بنده بعد یک سال از ازدواج، سند ازدواج گرفتم با توجه به اینکه سند دفتر محضر موضوع و شرایط مقرره دفترچه را برای این جانب قرائت و توضیح ننموده و بنده آن را امضا کردم و در مسئله فوق الذکر سند ازدواجی را که بنده بدون علم از مفهوم آن امضا نموده‌ام در صورتی که پس از مدتی به بنده مریضی از قبیل نابینایی و بی‌اولادی لاحق شده و از نظر زناشویی هیچ کمبودی ندارم آیا همسرم اختیار ایقاع طلاق را دارد یا خیر؟

اج: در صورت سؤال زن به اختیار خود نمی‌تواند تعلق زوجیت خود را از شوهر منقطع کند بلکه طلاق دادن و اختیار قطع تعلق شرعاً متعلق به شوهر است لذا زن اختیار ایقاع طلاق ندارد.

لان الطلاق لا یقع من النساء(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی از دارالافتاء
الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)
۲۶ ربیع الاول ۱۴۱۸ (ه.ق)

وقوع و عدم وقوع طلاق به سبب استعمال کلمات کفرآمیز

اس: شخصی در انظار مردم می‌گوید در حالت غضب که «من از خدا هم نمی‌ترسم» و سپس باز می‌گوید «من خدا را هم نمی‌شناسم» آنچه مطلوب است اینکه در مورد این فرد چه حکمی صادر می‌گردد.

۲ـ حکم هر یکی از کلمات فوق چه می‌باشد؟

۳ـ همسر این شخص طلاق می‌گردد یا خیر؟ در صورت طلاق بعد از تلقین توبه و ایمان زوج، آیا نیاز به نکاح مجدد دارد یا خیر؟

۴ـ در صورت عدم موافقت زن، به نکاح مجدد زن اجبار کرده شود؟

۵ـ در صورت جدایی این دو همسر، لازم است که مرد مجدداً زن را طلاق دهد یا کلمات فوق باعث جدایی می‌گردند و نیاز به طلاق مجدد ندارد.

امیدوارم در این مورد جواب مفصل و مدلل مکتوب فرمایید.

۱- کذا فی فتاویٰ دارالعلوم ۱/۱۲۰ و ۴۸

اج: این هر دو کلمه از کلمات کفری‌اند.

قال فی الهندیة: «**رجل قال لآخر** از خدای بترس **فقال** خدای کجاست **یکفر**» و **ایضاً**: «**و کذا اذا قیل له الا تخش الله تعالیٰ فقال فی حالة الغضب: لا یصیر کافرا کذا فی فتاویٰ قاضیخان**»[۱]

خلاصه طبق روایات بالا این شخص به وجه انکار شناخت خداوند کریم و دوم به سبب انکار خوف از خدا در حالت خشم، کافر شده و زوجه‌ی او مطلقه می‌شود. تجدید ایمان او را لازم است و دو مرتبه اگر زن به رضای خود به نکاح جدید با او راضی باشد، نکاح با مهر جدید درست است اجبار و اکراه زن روا نیست. و بدون مهر هم، نکاح جدید روا نیست، در صورت جدایی ضرورت طلاق مجدد نیست همین کلمات کفریه خود طلاق می‌باشد.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۰ جمادی الاول ۱۴۱۹ (ه.ق)

تفصیل این مسئله که شخصی گفت: «شبی که با همسر جدید خود همبستر شوی، پدر زنت را به قتل می‌رسانم و اگر چنین نکنم زنم به سه طلاق است» و در وقت زفاف حالف در زندان بود

اس: کیا فرماتی هیی علماء دین مسئله ذیل کی بار میی که زید نی بکرکی لطرکی نی نکاح کیا جب زید کی سهی بهتیجی کو اس کانکاح پته چلا تواس نی قسم اتها کراپنی چچا کوکها که حبس رات آپ اپنی نئی عورت سی همبستر هو جائیی گی تو میی آپ کی سر کو قتل کرادونگا اگر میی اسی قتل نه کرون تو میری بیوی کوتین طلاق هی پهر زید نی اپنی نـئی عورت سی همبستر کی اوراس موقع پران کا بهیتجا (حبس نه حلف اتها یاتها جیل میی تها اوراب بهی جیل میی هی کیا اس صورت میی اس کی بیوی پر طلاق هو گئی یا نهیی؟

حالانکه وه زفاف کی وقت جیل میی تها اوراب بهی جیل میی هی. المستفتی (مولانا تاج محمد).

الجواب حدمداً و مصلیاً: اس صورت میی زید کی بهتیج کی بیوی پرتین طلاقین واقع هوگئی پیی اور نکاح ختم هوگیا هی اب نه تو رجوع هوسکتا هی او رنه بغیر حـلاله شـرعیه کـی دوباره نکاح هو سکتاهی.

و فی البدائع: «**و اما کونه متصور الوجود عادة فهل هو شرط انعقاد الیمین قال اصحابنا الثلاثه**

۱- الهندیة: ۲/۲۸۲، ط کانفور

ليس بشرط فينعقد على ما يستحيل وجوده عادة بعد ان كان لا يستحيل وجوده حقيقةً و قال زفرهو شرط لا ينعقد اليمين بدونه... و على هذا الخلاف اذا قال والله لا قتلنّ فلانا و فلان ميت و هو لا يعلم بموته انه لا تنعقد عندهم خلافاً لأبى يوسف و اِن كان عالما بموته تنعقد عندهم خلافا لزفر و لو قال والله لأمسنّ السماء او لأصعدنّ السماء او لأحولنّ هذا الحجر ذهباً تنعقد عند اصحابنا الثلاثة و عند زفر لا تنعقد... بخلاف ما اذا كان عالماً بذلک لانه اذا كان عالماً به فانما انعقد يمينه على سماء آخر يخلقه الله تعالىٰ و على حياة اخرىٰ يحدثها الله تعالىٰ اِلا أن ذلک على نقض العاده فكان العجز عن تحقق البرّ ثابتا عادة فيحنث بخلاف قوله والله لأمسنّ السماء و نحوه لأن هناک البرّ متصورالوجود فى نفسه حقيقة بأن يقدره الله تعالىٰ على ذلک كما أقدر الملائكة و غيرهم من الانبياء عليهم الصلاة والسلام الا أنه عاجز عن ذلک عادة فلتصور وجوده حقيقة انعقدت و للعجز عن تحقيقه عادة حنث و وجبت الكفارة».

٣/١١-١٢. والله تعالىٰ اعلم

كتبه محمد حنيف خالد (عفى عنه) دارالافتاء جامعه دارالعلوم كراچى

٢٥ محرم الحرام ١٤١٨ (ه.ق)

الجواب صحيح ـ محمود اشرف غفرالله له

قد اصاب المجيب فيما اجاب ـ بنده تاج محمد بزرگزاده ١٤١٨/٥/٢٥ه

الجواب صحيح ـ بنده عثمان فقيرزاده

الجواب صواب ـ احقر (محمد عمر غُفرلَه) حوزه علميه منبع العلوم ١٤١٨/٦/٥ (ه.ق)

الجواب صحيح ـ موسىٰ غفرله، دارالافتاء والارشاد ٣ جمادى الاول ١٤٢٠ (ه.ق)

اعتراض بر جواب مسئله فوق:

اللهم رب جبريل و ميكائيل و اسرافيل فاطر السمٰوات والارض عالم الغيب والشهادة انت تحكم بين عبادک فيما كانوا فيه يختلفون اهدنى فيمااختلفوا فيه من الحق باذنک انک تهدى من تشاء الى صراط مستقيم.

آنچه مربوط به این مسئله است: مسئله همان گونه درج گردیده منعقده می‌باشد البته آنچه شرط حنث می‌باشد بدون توضیح و تحقیق مسکوت گذاشته شده و چیزی که در جواب مذکور است فقط شرایط انعقاد یمین است با موارد اختلاف بین ائمه و ظاهر الامر آنچه نتیجه‌ی سؤال است مفهوم نمی‌باشد الا اینکه گفته شود فعل محلوف علیه مستحیل

عادتاً یا حقیقتاً شناخته شده و بر مبنای آن حکم به حنث شده و ظاهر این طور نیست چون فعل محلوف علیه مستحیل نیست بلکه منع شرعی دارد و منهی عنه بنا به عبارت مبسوط سرخسی:

فان حلف لیفعلن کذا الی وقت و ذلک الشیيء معصیة یحق علیه ان لا یفعله لانه منهی عن الاقدام علی المعصیة و لا یرتفع النهی بیمینه و لکن الیمین منعقدة فاذا ذهب الوقت قبل ان یفعله فقد تحقق الحنث فیما یفوت شرط البرّ فیلزمه الکفارة فان لم یوقت فیه وقتاً و ذلک الفعل مما یقدر علی أن یاتی به کشرب الخمر والزنا لم یحنث الی ان یموت الخ ـ (مبسوط ۱۵۸/۶ باب من الایمان).

و در تاتار خانیه برمز محیط: «**لم یجب ان یعلم أن الیمین باالله تعالیٰ نوعان نوع فی الاثبات و نوع فی نفی و کل نوع من ذلک علی وجهین: اما ان یکون مطلقا او موقتا فاما المطلق فی الاثبات بان قال مثلا والله لاکلن الطعام و والله لاشربن هذا الشرب و لم یقل الیوم و ماشبهه فاالبر منه انما یکون بتحصیل الاکل و اشرب فی العمر و فوات البر بهلاک الحالف او المحلوف علیه (و بعد سطرین) فاما اذا وقّت لذلک وقتا بان قال مثلا والله لاکلن هذا الطعام الیوم والله لاشربن هذا الشراب الیوم فاالبر فیه انما یکون بتحصیل الاکل و اشرب فی الیوم والله لا شربن هذا الشراب الیوم فاالبر فیه انما یکون بتحصیل الاکل والشراب فی الیوم و فوات البر بمعنی الیوم مع بقاء الطعام اوالشراب و بقاء الحالف و لا یفوت البر بموت الحالف قبل معنی الیوم حتی لا یحنث فی یمینه باالاتفاق و هل یفوت بهلاک الطعام والشراب قبل معنی الیوم اجمعوا علی انه لا یفوت قبل معنی الیوم حتی لا تلزمه الکفارة قبل معنی الیوم واختلفوا فیما اذا معنی الیوم قال ابویوسف یفوت البر و تجب الکفارة و قال ابوحنیفة و محمد لا یفوت البر و لا تجب الکفارة**» (۴۳۴/۴ و ۴۳۳).

پس آنچه نقل شد اصل مسئله این است که یمین منعقده و موقت است آن هم وقت موصوف و مصرّف به وقت زفاف با توجه به اینکه وقت هم سپری شده و حالف از قبل آن وقت و هم در آن وقت زندان بوده حال حاضر مشکل در این است که آیا زندان بودن شخص حالف عجز اعتبار می‌شود شرعاً از حنث یا خیر؟ الا این وظیفه علماء اعلام است در این گونه مسائل با وسعت نظر فقهی بنگرند و این معضل را حلّ و برای آینده همیشه قول حلّال پیدا کنند با توجه به مسائل اجتماعی منطقه بلوچستان و ایمان اجباری و یا نتایج ناخواسته‌ی آن از نظر دید فقهی ظاهراً انصاف نباشد که از کنار این گونه مسائل که جزء مشکلات اجتماعی مردم باشند و آنها را مانند صعود سماء و متعذرات دیگر به سادگی رد شد چون

اسلام حلّال مشکلات است مشکل آفرین و فقهیه اسلامی همیشه بر مبنای مصلحت و رفق باالناس حاضر میدان بوده و هم **من باب صاحب البیت ادریٰ بما فیه** در منطقه بیشتر و بهتر دارد قضا هستند تا اینکه استفتای از جای دور شود که از احوال و منطقه خبر ندارند، به هر حال اینکه چند شبهه در این مسئله و حکم فقهی آن خدمت حضرات علماء اعلام تقدیم می‌شود چنانچه طبق برداشت آنها موافق افتد **فهوالمراد**.

و در این صورت زن هم طلاق نمی‌شود چون یمین موقت بوده. اولاً نفس حبس نزد احناف معتبر است مثلاً در این مسئله: «**حلف ان لم اکن الیوم فی العالم او فی هذه الدنیا فکذا یحبس (قوله یحبس) سواء حبسه القاضی اوالو الی لان الحبس سیمیٰ نفیاً (و نیفوا من الارض، بحر عن الصیرفیة ای فان الآیة محمودلة عندنا علی الحبس (حاشیه‌ی ابن عابدین ۳/۳۸۱)**.

و نیز ابن عابدین در حاشیه در این باره مطلب گذاشته که «**المحبوس لیس فی الدنیا**» **فلیراجع**. چنانجه حبس معتبر است فرقی بین حبس و دون حبس و شخص دون شخص و مسئله‌ای دونم مسئله نباید باشد.

«**لو وجدالحالف الباب مغلقاً و لم یقدر علی فتحه لا یحنث الحالف و کذا اذا قید و منع علی الخروج و کذا لو قدر علی الخروج بطرح بعض الحائط لا یحنث**» (قاضیخان ۲/۴).

«**و لو سافر الحالف فسکن فلان مع اهل الحالف قال ابوحنیفة ـ رح ـ یکون حانثا و قال ابویوسف لا یحنث و علیه الفتویٰ**» (قاضیخان ۲/۹۶).

«**قال لاصحابه ان لم اذهب بکم اللیل الی منزلی فامرأتی کذا فذهب بهم بعض الطریق فاخذهم العسس فجسهم لا یحنث**» (درالمختار ۳/۳۷۸).

«**و فی الخانیة رجل قال لاصحابه ان لم اذهب بکم اللیل الی منزلی فامرأته کذا فذهب بهم بعض الطریق فاخذهم الصوص فجسوهم قالوا لا یحنث فی یمینه هذا الجواب یوافق قول ابی حنیفة و محمد رحمهما الله اصله مسئلة الکوز**» (البحرالرائق ۴/۲۱).

البته ذهاب حکم ایتان را دارد عند اکثر که بدون اصول متحقق نمی‌شود و مباشرت نیست بلکه حبس معتبر است.

«**ان لم اعمل هذه السنة فی المزارعة بتمامها فمرض و لم یتم حنث و لو حبسه السلطان لا یحنث**» (البحرالرائق ۴/۲۱).

«**و انما یشکل مسئلة العسس فان الشرط للعدم و اثر فیه الحبس و کذا یشکل مسئلة ان لم اعمل هذه السنة و ان الشرط للعدم و اثر فیه حبس السلطان** در منحة الخالق ابن عابدین چنین

تذلیل می نماید:

قوله (و کذا یشکل مسئلة ان لم اعمل الخ) اقول یفهم من علیه فیما لو حلف لا یسکن الخ ان المنع الحسی لا خلاف فی عدم الحنث فیه بخلاف المنع بغیر حسّی کاغلاق الباب فـفیه قـولان والمختار عدم الحنث ایضاً کما نقلناه عن الذخیرة فیمکن ان یکون هذا الفرع مبنیاً عـلی خـلاف المختار و هوالفرق بین الحسی و غیره فلذا قال لو مرض حنث و لو حسبه السلطان لا یحنث لان الحبس منع حسّی بخلاف المرض تأمل» (بحرالرائق صفحه مذکور).

البته مراد حسی توسط قرار گرفتن عبد است مانند قید و حبس و از غـیر حسـی عـدم توسط عبد مانند مرض، افاده الرافعی فی تقریراته.

«م: و فی الحلیل اذا نام الطالب او غفل عن المطلوب او شغله انسان باالکلام فهرب المطلوب لا یحنث فی یمینه. و فیه ایضاً: لو منعه انسان علی الملازمة حتی هرب المطلوب لا یحنث» (تاتار خانیه برمز محیط ـ ۶۴۱/۴).

«و فی الغیاثیة: «رجل حلف لا یسکن فلانا فنام الحالف فسکن المحلوف علیه مع اهل الحالف قال ابوحنیفه ـ رح ـ یحنث و قال ابویوسف لا و علیه الفتویٰ فان قدم الحالف و عـلم بـه و لم یحولهم عنها حین علم فهو حانث اجماعاً» (تاتار خانیه ۹۶/۴).

«لو منع من التحول ان یخرج نفسه و منعوا متاعه و او ثقوه و قهروه ایاماً لا یحنث فی یمینه و لو اراد ان یخرج وجد باب الدار مغلقاً بحیث لا یمکنه الفتح والخروج فـلم یـخرج فـقداخـتلف المشائخ فیه بعضهم قالوا لا یحنث و هو اختیار فقیه ابی اللیث و به اخذالصـدر الشـهید و فـی الغیاثیه و هوالمختار فی الظهیریة و کذا لو قدر علی الخروج بهدم بعض الحـائط فـلم یـهدم لا یحنث و لیس علیه ذلک و انما یعتبر الخروج من وجه المعهود عندالناس» (۵۸۹/۴).

منظور استیعاب مسائل نیست بلکه هدق این است که مثال این مسائل و حکم فقهی آنها در کتب موجود است و این چند صورت به طور نمونه درج گردید اصل احکام این مسائل این است که لا یکلف الله نفسا الا وسعها و ضمن اینکه حبس معتبر است و هم چندین مسئله که حاکی از منع به انواع مختلف است مفهوم است که منع، حبس، یـا عـدم قـدرت هـمه معتبرند علی الخصوص اینکه حبس از جانب سلطان بوده در خیلی مئسله هم نبوده که حیله به حساب بیاید.

والله اعلم باالصواب و الیه المرجع والمآب.

تصمیم نهایی به دست علماء اعلام می باشد.

بعد آنچه فهم قاصر بنده به آن رسیده، نباید زن هم طلاق شود و نه قتل بعد از گذشت وقت لازم است و با فوت محل حکماً یمین باطل شده است. **المذنب الراجی غفران ربه العزیز طالب العلم عبدالعزیز ملائی** (۵ شعبان المعظم ۱۴۱۹ (ه.ق)).

بسمه تعالیٰ:

آنچه به فکر قاصر این جانب می‌رسد حالف در زمان زفاف در حبس سلطان بوده بنا به عبارات مندرجه بالا عذر داشته است لذا حانث نمی‌گردد و یا گذشت زمان موقت حلف یمین منتفی نمی‌شود.

هذا ما عندی والعلم عندالله محمد نعیم دانشور ۷۷/۹/۶.

جواب صحیح است ـ محمد حسن رحیمی.

جواب اعتراض از دارالافتاء منبع العلوم:

اج: در صورت مذکوره در سؤال به نظر احقر همسر قائل به طلاق ثلاثه مغلظه شده است. چراکه این سوگند او از قِسم سوگند به فعل عدمی است نه وجودی. و در صورتی که شرط حنث عدم الفعل باشد و محل محلوف و محلوف علیه موجود باشند حنث ثابت می‌گردد اگر چه یمین موقت باشد یا مطلق و اگر چه در زندان باشد یا نباشد چراکه مانع حسّی و غیر حسّی در این صورت مانع حنث نمی‌تواند شد.

اگر چه در زندان اجرای شرط برّ مستحیل عادتی است و عجز حقیقی موجود است اما امکان عقلی به ایجاد شرط برّ و تصور آن ثابت است که او را آزاد کنند یا فرار کند لذا حبس و زندان در این مورد مانعی از ثبوت حنث نمی‌تواند شد.

و دلیلها ما قال الشامی: «والاصل ان شرط الحنث ان کان عدمیا و عجز عن مباشرته فاالمختار انحث و ان کان وجود یا و عجز فاالمختار عدم الحنث اه... و قد استشکل فی البحر فرعین احدهما مسئلة العسس المارة والثانی ما فی القنیة ان لم اعمل هذع السنة فی المزارعة بتمامها فمرض و لم یتم حنث و لو حبسه السلطان لا یحنث اه قال فان الشرط فیها العدم و قد اثر فیه الحبس اه قلت: اما مسئلة العسس فقد مرّالجواب عنها(اعنی فی ص ۵۶۰ فی هذاالمجلد قبیل هذا) و اما مسئلة القنیة فاالظاهر انها مبنیة علی خلاف المختار و هو عدم الحنث فیما اذاکان المنع غیر فلذا فرق بین المنع باالمرض والمنع بحیس السلطان لان الحبس اغلاق لباب الحبس فهو منع غیر حسّی بخلاف المرض فانه کاالقید فهو منع حسّی لکن فی ایمان البزازیة من الخامس عشر ان لم تحضر بقی اللیلة فکذا فقیدت و منعت منعاً حسیاً فکذا الفضلی انه یحنث والاصح انه لا یحنث

فقد صح عدم الحنث فی المنع الحسی لکن ذکره فی الذخیرة ان المختار الحنث و لم یقید بکونها منعت منعاً حسیاً فاالظاهر انه ترجیح لقول الفضلی و هوالموافق للاصل المار لان الشرط هنا عدمی و یکون التفضیل بین المنع الحسّی و غیره خاصا فیما اذاکان الشرط وجودیاً و یکون ما فی القنیة والبزازیة منبیاً علی اجرائه فی العدمی ایضاً.

و قال ایضاً: و فی ان لم اخرج و نحوه فقید و منع یحنث لان العجز لم ینشأ عن فوات المحل لان المحل فیه هوالحالف اوالمرأة و نحو ذلک و هو موجود بخلاف الماء الذی صب فاذا لم یخرج تحقق شرط الحنث لبقاء المحل و ان عجز حقیقة لا مکان البرّ عقلا بان یطلقه الحابس له کما فی قوله ان لم امسّ السماء الیوم فانه یحنث بمضیه لانه و ان استحال عادة لکنه فی نفسه ممکن لانه وجد من بض الانبیاء الخ.... فصار الحاصل انه اذاکان شرط الحنث عدمیا فان عجز عن شرط البرّ بفوات محله لا یحنث و ان مع بقاء المحل حنث سواء کان المانع حسیاً اولا و کذا لو کان المانع کونه مستحیلا عادة کمسّ السمأء...»[۱]

از این عبارات واضح شد که قول مختار این است که اگر در سوگند شرط حنث، عدمی باشد چنانچه نکشتن است و شرط برّکشتن است و نکشتن عدمی است مثل **ان لم اخرج و لم امس السمآء و غیرهما** و قاتل از اجرای آن شرط برّ عاجز گردد حقیقتاً و عادتاً ولی امکان بر و تصور آن عقلاً موجود باشد به قول مختار حانث می‌گردد.

و وقتی که شرط عدمی باشد حبس و قید که مانع غیر حسّی باشند یا حسی هیج یکی مانع حنث نمی‌تواند شد لذا ثابت شد که این زندان و حبسِ این قائل و حالف که محل حلف است و موجود می‌باشد و محلوف علیه هم تا حال زنده موجود است مانع از وقوع طلاق ثلاثه‌ی همسرش نخواهد شد.

و جواب اول که مجیب پاکستانی داده، صحیح است اگر چه او دلایل انعقاد یمین را آورده و ضمن آن حکم حنث را در جزئیات منقوله آورده است.

و جواب مجیب دوم و مصححین او، به نظر احقر به چند وجوه صحیح نیست:

یکی اینکه این شرط فعل را عدمی قرار نداده‌اند و وجودی گمان کرده است.

دوم مطلقاً آن را مستحیل ندانسته بلکه آن را از باب منع و نهی شرعی قرار داده است.

سوم حبس را در همه جا معتبر قرار داده و مانع مطلق تصور کرده است.

چهارم چون آن را یمین موقت دیده و بعد گذشت مدتش آن را لغو و باطل گفته. نه بر آن

۱- ردالمحتار: ۵۶۳/۲ الی ۵۶۴، قبیل باب طلاق المریض

کفارع هست و نه حنث با وجودی که اولاً آن را منع شرعی قرار داده است. و نزد احناف یمین اگر چه معصیت و منع شرعی باشد، لااقل بعد حنث کفاره دارد. و کلام عاقل و بالغ را لغو و باطل قرار دادن اشتباهی اصولیست.

و دلایلی که سرد فرموده از جزئیات و غیره، با مسئله مذکوره ربطی ندارند.

والله اعلم و علمه اتم و احکم ـ (محمد عمر غُفرلَه) (مفتی دارالافتاء)

۲۲ شعبان ۱۴۱۹ (ه.ق)

فتوای مولانا محمد عثمان فقیرزاده بر وقوع طلاق فرد مذکور:

بسم الله الرحمن الرحیم

و ما توفیقی الا بالله اللهم اجعلنی من الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه.

انتقادات جناب مولانا عبدالعزیز ملائی در خصوص فتوای صادره از دارالعلوم کراچی در مورد یک رشته طلاق که قریب به دول سال از عمر آن می‌گذرد و به تأیید علمای منطقه رسیده، صلاح به نظر نمی‌رسد و قانع کننده هم نیست. مسئله مورد بحث مسئله‌ای است بس مهم و فقهاء در این باره اختلاف نظر دارند اکثر علما و فقهاء قائل به وقوع طلاق می‌باشند چنانچه علامه شامی به صورت قاعده عنوان قائم می‌کند: «**مطلب الاصل ان شرط الحنث ان کان عدمیاً و عجز یحنث**» و اقوالی که خلاف این اصل آمده‌اند از قبیل مسئله «**العسس**» و مسئله «**ان لم اعمل هذه السنة بتمامهاً**» که در آنها حبس، مانع از وقوع طلاق ذکر شده، آنها را علامه شامی توجیه و تأویل می‌کند به این صورت که در مسئله عسس می‌فرماید که علت عدم حنث وجود برّ فی الیمین است نه حبس: «**اقول لا اشکال لانه صدق علیه انه ذهب فعدم الحنث لوجود البرّ و یشهد له ما یاتی متنا فی الأیمان: لا یخرج او لا یذهب الی المکة فخرج یریدها ثم رجع حنث اذا جاوز عمران مصره علی قصدها الخ**» (شامی ۳۷۸/۳ چاپ کراچی قبیل باب طلاق المریض باب التعلیق).

و در مورد مسئله «**ان لم اعمل هذه السنة الخ**» می‌فرماید:

«**و اما مسئلة القنیة فاالظاهر انها مبنیة علی خلاف المختار**» (ص ۳۸۲).

گرچه دلایل آن در مورد مسئله ثانی الذکر چندان واضح نمی‌باشد و پشت سر عبارت مذبور می‌نویسد: «**لکن فی الایمان البزازیة من الخامس عشر ان لم تحضرینی الیلة فکذا فقیدت و منعت منعاً حسیاً ذکرالفضلی انه یحنث والاصح انه لا یحنث فقد صحح عدم الحنث فی المنع**

الحسّی لکن ذکره فی الذخیرة ان المختار الحنث و لم یقید بکونها منعت منعاً حسیاً فاالظاهر انه ترجیح لقول الفضلی و هوالموافق للاصل المار لان الشرط هنا عدمی».

و سپس در همین صفحه تحت عنوان «تبنیه» می‌فرماید:

«و فی ان لم اخرج و نحوه فقیّد و منع یحنث لان العجز لم ینشأ فوات المحل لان المحل فیه هوالحالف اوالمرأة و نحو ذلک و هو موجود بخلاف الماء الذی صب فاذا لم یخرج تحقق شرط الحنث لیقاء المحل و ان عجز حقیقة لامکان البرّ عقلا بأن یطلقه الحابس له کما فی قـوله ان لم امسّ السماء الیوم فانه یحنث بمضی الیوم لانه و ان استحال عادةً لکنه فی نفسه ممکن لانه وجد من بعض الانبیاء بخلاف ما لو صب الماء لان عودالسماء المحلوف علیه غیر ممکن».

و همچنین صاحب درالمختار در ص ۳۸۱ متصل به عبارتی که جـناب مـولانا آن را بـه عنوان دلیل اول شماره گذاری کرده یعنی «حلف ان لم اکن الیوم فی العالم الخ» چنین ذکرکرده است.

«و لو حلف ان لم یخرب بیت فلان غدا فقیّد و مُنع حتی معنی الغد حنث و کذا ان لم اخرج من هذا المنزل فکذا فقیّد او ان لم اذهب بک الی منزلی فاخذها فهربت منه او ان لم تحضری اللیلة منزلی فکذا فمنعها ابوها حنث فی المختار».

نمی‌دانم علت نادیده گرفتن تمام این مسائل جزئی که دال بر وقوع طـلاق مـی‌باشند و موافق اصول فقهی هستند، چه بوده حداقل در مرحله‌ی «اذا جاء الاحتمال فسد الاستدلال» خواهند بود.

قال فی البحر ۹/۴: «اقول ان لم اخرب و ان لم اذهب بک و ان لم اخرج و ان لم تـحضری منزلی سواء فی القید والمنع لا یمنع الحنث لانه اکراه و للاکراه تاثیر فی العقل بالاعدام کاالسکنی لا فی العدم والمعلق علیه فی هذه المسائل العدم فلم یؤثر فیه الاکراه».

دو تا اشکال که وارد می‌کند جوابش همان است که علامه شامی قبلاً داده است و حدود یازده جزئی که به عنوان دلیل جناب مولانا ذکر فرموده، بعضی از آنـها کـه اصـلاً صـحیح نیست. چنانچه درباره دلیل اول «ان لم اکن الیوم فی العالم» که اصل عبارت ان اکن الیوم فی العالم بخذف «لَم» است علامه رافعی می‌فرماید: «الظاهر انه یحنث فی یمینه فی عـرفنا الآن لتحقق شرطه والأیمان مبنیة علی العرف».

و بقیه ده جزئی دیگر بعضی از آنها از قبیل مسائلی هستند که علت عدم حنث را در آنها وجود برّ قرار داده‌اند مانند دلیل شماره ۴ و ۵ که آنجا شرط برّکه ذهاب و خروج از عمران

است به قصد منزل و باقیمانده جزئیات یا مؤول هستند و یا بر مورد خود منحصر می‌باشند و قیاس جزئیاتی دیگر بر آن نتوان کرد زیرا خلافِ اصل و قاعده می‌باشند.

قال فی بدائع الضائع ۱۲/۳.

«اما الموقت نصاً فان کان فی الاثبات بأن قال والله لأکلّن هذا الرغیف الیوم او لأشربن هـذا الماء فی هذا الکوز او لأدخلن هذه الدار و نحو ذلک فمادام الحالف والمحلوف علیه قائمین والوقت قائماً لا یحنث لأن البرّ فی الوقت مرجو فتبقی البمین و ان کان الحالف والمحلوف علیه قائمین و مضی الوقت یحنث فی قولهم جمیعاً لأن الیمین کانت موقته بوقت فاذا لم یفعل المحلوف علیه حتی مضی الوقت وقع الیأس عن فعله فی الوقت ففات البرّ عن الوقت فیحنث».

هذا ما ظهرلی والله اعلم باالصواب و نیز از اصول مسئله است جائی که دلیل محّرِم و دلیل محلِّل وجود داشته باشد، ترجیح برای محّرم است باالخصوص در رابطه به فروج.

حقیر عثمان فقیرزاده، ۱۸ شعبان ۱۴۱۹ (ه.ق).

بسمه تعالیٰ دلایل وقوع الطلاق اقویٰ و ارجح. کتبه نظام الدین روابند ـ ۷۷/۹/۲۱.

عده‌ای از علماء نیز بر عدم وقوع طلاق فرد مذکور، فتوا صادر کردند این جواب در ردّ نکته نظرات آنها نوشته شد:

بسم الله الرحمن الرحیم

محترمین احقر السلام علیکم و رحمة الله و برکاته اما بعد به نظر قاصر بنده این جوابات مصداق «سؤال از آسمان جواب از ریسمان» می‌باشند. بدین عقل و دانش بباید گریست.

هدف ار فتوا نویسی تسوید اوراق و تکثیر نقل عبارات نیست بلکه بر مفتی لازم است که اولاً از مغز سؤال پی برد بعداً جواب را صادر کند. ما و شما مجتهد نیستیم که نقل عبارات کرده خود رائی قائم کنیم ما و شما مقلّدیم وظیفه‌ی مقلد اتباع «**ما صححوه و ما رجحوه**» هست نه چیزی دیگر.

حالا ما چند دقیقه به خون سردی متوجه شویم کلمات سائل که می‌گوید:

شبی که عمویم در خانه فلان زن رفت یعنی زفاف کرد، اگر من پدر زنش را نکشم زنم به سه طلاق طلاق است. معنای این کلمه غیر این جمله عربیه نمی‌تواند شد: «**کل لیلة وصل او زفّ عمی فی بیت فلانة فان لم اقتل اب زوجته امرأتی مطلقة بثلاث تطلیقات**» حالا آقایان انصافاً بگویند که کلمه «**ان اقتل الخ**» نفی است یا اثبات و آیا این شرط حنث متعلق به قتل است یا عدم قتل و برّ به قتل تعلق دارد یا به عدم آن؟ و این ظاهر است یعنی اگر او را بکشم پس من از

یمین بری هستم زنم طلاق نیست و اگر او را نکشم بری نیستم و حانثم زنم به سه طـلاق مغلظه است حالا ثابت شد که شرط حنث، عدم کشتن است که عدمی است نه وجودی.

الآن ما نظر بکنیم که قید و حبس سلطان در شرط عدمی مؤثر است، و عذر شرعی به شمار می‌رود و حالف معذور گفته می‌شود یا نه؟ چه ضرورت است که اطاله‌ی کلام بی‌ربط نوشته تسوید اوراق کرد و تضییع اوقات گرانبهای خود بکنیم حتی که از زاهدان گـرفته تـا ایرانشهر و از ایرانشهر گرفته تا لاشار و تا قصر قند موضوع طول داده شود و خود را مضحکه و ریشخند عوام قرار دهیم.

خلاصه در نظر احقر چنانچه ظاهر و واضح است که در کلمه‌ی این قائل، شرط حنث، عدمی است و محل حلف و محلوف علیه موجوداند. الآن متوجه شویم کـه قـید و زنـدان حکومت، در شرط عدمی، چه قدر مؤثر است و زندانی در این زمان معذور شرعی قـرار می‌گیرد یا نه؟ و عدم اختیار او و عدم تمکن و قدرت او باالفعل اثری در عدم وقوع طلاق دارد یا نه؟

اولاً احقر چند عبارت مختصره از کتب معتبره در خدمت حضرات نقل و بعداً نظر خود را می‌گویم و اگر تا هم قانع نشدید پس لطفاً تحقیقات خودتان و احقر را به ثالثی دیگر در جائی معتبر بفرستید و احقر بعد از تحقیق حق، از فتوای خود رجوع خواهم کرد.

شامی ـ رح ـ در جلد سوم نقلاً از تحریر شرح جامع الکبیر می‌نویسد:

«والعدم يتحقق فی غير المقدور، كذا فی التحرير شرح الجامع الكبير للـحصيری مـعزياً الی المنتقیٰ و مثله فی النهر عن المحيط... تبنيه: والمراد باالعجز هنا عدم الامكان والتصور عادة فلو حلف ليؤدينّ له دينه اليوم فلم يكن معه شيیء و لم يجد من يقرضه يحنث بـمعنی اليـوم عـلی المفتی به كما مرّ فی باب التعليق لأن الاداء غير مستحيل عادةً»[(۱)]

و قال فی الهداية: **«و من قال ان لم اقتل فلاناً فامرأته طالق و فلان ميت و هو عالم به حنث لانه عقد يمينه علی حياة يحدثهاالله فيه و هو متصور الوجود فينعقد ثم يحنث للعجز العادی»**[(۲)]

و قال الشامی فی منحة الخالف علی البحرالرائق: **«و لو قال ان لم اخرج من هذا المنزل فكذا فقيّد و منع او قال لها فی منزل ابيها: ان لم تحضری الليلة الی منزلی فانت كذا فمنعها ابوها حنث فيها هوالمختار للفتوی والفرق ان شرط الحنث فی الاول الفعل و هو السكنیٰوالاكراه يؤثر فيه و فی الثانی عدم الفعل والاكراه لا يؤثر فی العدم قلت و هذا معنی ما نقله بعض علمائنا. الاصل فی هذا**

۱- ردالمحتار: ۱۱۱/۳، اواخر باب اليمين فی الاكل الخ ط كويته ۲- فتح القدير شرح هداية: ۱۰۱/۴

الباب ان شرط الحنث ان کان عدمیا و عجز عن مباشرته فاالمختار الحنث وانکان وجودیاً و عجز فاالمختار عدم الحنث اه و اعتبار هذا لاصل یفید الحنث فی مسئلتنا اذا شرط الحنث عدمی فیها کما هو ظاهر والله تعالیٰ الموفق و هذا من المواضع المهمة فکن فیه علی بصیرة اه کلام النهر و نقل الرملی عن الفصولین ما یؤیده... و اذا کان یحنث فی قوله لأصعدنّ السماء الیوم لانه ممکن عقلا و ان استحال عادة فحنثه ههنا باولیٰ لانه ممکن عقلا و عادة»(۱)

و قال الشامی: «و اورد ما ذکره الفضلی فیمن قال ان لم اخرج من هذاالمنزل الیوم فهی طالق فقیّد و منع الخروج حنث و کذا اذا قال لأمرأته و هی فی منزل ابیها ان لم تحضری اللیلة منزلی فمنعها ابوها من الخروج حنث و اجیب باالفرق بین کون المحلوف علیه عدما فیحنث بتحققه کیف ما کان لأن العدم لا یتوقف علی الاختیار... ثم اعادالمسئلة فی آخر الأیمان و ذکر عن الصدر الشهید فی الشرط العدمی خلافاً و ان الاصح الحنث لأن الشرع قد یجعل الوجود معدوما باالعذر کاالاکراه و غیره و لا یجعل المعدوم موجودا و ان وجدالعذر و نحوه فی الزیلعی والبحر»(۲)

و قال فی الدر: «و لو حلف ان لم یخرب بیت فلان غدا فقید و منع حتی معنی الغد حنث و کذا ان لم اخرج... قلت قال ابن الشحنة: والاصل انه متیٰ عجز عن شرط الحنث حنث فی العدمی لاالوجودی الخ قال الشامی نقلاً عن الذخیرة: والعدم یتحقق بدون الاختیار. و قال بعد بحث طویل تحت قول ابن الشحنة: فصار الحاصل انه اذا کان شرط الحنث عدمیاً فان عجز عن شرط البرّ بفوات محله لا یحنث و ان مع بقاء المحل حنث سواء کان المانع حسیّاً اولا و کذا لو کان المانع کونه مستحیلاً عادة کمسّ السماء و ان کان الشرط وجودیاً لا یحنث مطلقاً و لو کان المانع غیر حسی فی المختار هذا ما تحرر لی من کلامهم»(۳)

حالا از این عبارات چند چیز مستفاد شد:

۱ـ اینکه شرط عدمی در غیر مقدور هم ثابت می‌گردد اگر چه صاحب آن عاجز و بی‌قدرت باشد عجز او عذری نیست و اعتبار ندارد اگر چه عجز به درجه‌ای باشد که ممکن نباشد و عمل عادةً متصور نبود.

۲ـ و عجز عادی مانع حنث نیست در عدمی و شرط عدمی در غیر مقدور هم اثر می‌کند و اکراه و اجبار و زندان پادشاه و غیره در ثبوت شرط عدمی اثری ندارد. و مختار واصح و مفتی به در این صورت حنث است و این مسئله از مهماتست به فکر هر کسی نمی‌رسد.

۱- منحة الخالق بهامش البحر الرائق ۲۲/۴ ط بیروت ۲- ردالمحتار: ۸۵/۳

۳- ردالمحتار: ۵۹۳/۲ الی ۵۹۴، وکذا فی الهندیة ۲۱۹/۲ کانفوری فی فصل تعلیق الطلاق بکلمة ان الخ

۳ـ و معدوم و شرط معدم را شرع مقدس هیچ زمان موجود قرار نمی‌دهد اگر چه عذرها باشد مثل اکراه و اجبار و زندان سلطان و غیره.

خلاصه: در **ما نحن فیه**، شرط حنث، عدمی است و حال و محل موجوداند و زندان برای حالف اگر چه صورتاً عذر شدیدی هم هست و مانعی کامل است از اجرای قتل شخص ولی تا هم به علت امکان عقلی، او عاجز و معذور متصور نمی‌گردد گویا او در بیرون است و بر قتل قدرت دارد و قتل نمی‌کند از این وجه بعد زفافِ عمویش، زن او مغلظه شده است.

و خلاصه‌ی تمام طومارهای شما این است که زندان حکومتی، عذر است و آنچه که شما از عبارات منقوله‌ی خود برداشت کرده‌اید آن فقط و فقط محدود در صورتی است که شرط حنث، وجودی باشد یا محل حلف فوت گردد پس زندانِ حاکم، عذری مانع از وقوع طلاق به شمار می‌رود نه در عدمی.

هذا ما فهمت من عبارات الفقها بفهمی القاصر والله اعلم باالصواب و الیه المرجع والمآب.

حرره احقر محمد عمر غُفرلَه (مفتی) دارالافتاء منبع العلوم

۲۲ ذیحجه ۱۴۱۹ (ه.ق)

استفتاء مسئله مذکور از علمای پاکستان با ارسال کلیه‌ی جوابات و اعتراضات آن:

استفتاء و استیضاح: حضرات مفتیان گرامی قدر حفظکم الله السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

اما بعد جامعه دارالعلوم کراچی کی دارالافتاء سی یمین کی موضوع پر طلاق مغلظه کی باری میی جو کسی شخص کی قتل پر مشروط هی، استفتاء کیاگیاتها حبس کاجواب مورخه ۲۵ محرم الحرام سنه ۱۴۱۸ (ه) میی دیاگیاتها حبس کا خلاصه وقوع طلاق ثلاثه تها اوراس موردمین حبس سلطان کو عذر نهیی دیاگیا هی علماء بلوچستان (ایران) کی ایک گروه نی اس کی تائید کی هی اور ایک گروه نی اس کی تردید کی هی دو نون گروه کی فتاویٰ ارسال خدمت هیی. چونکه اس مسئله نی یهان حالات کو حساس بنارکها هی لهذا گذارش هی که از راه کرم آپ حضرات مذکوره مسئله پر نظر ثانی فرماکر پهلی فرصت میی جواب سی آگاه فرمائیی اور مرسله فتاویٰ میی سی جو صحیح هون ان پراپنا دستخط اور مهر ثبت فرمائیی اور جو صحیح نه هون ان پر بهی دو کلمات ردّ لکها جائی. اوراس مفتی کاحکم بهی لازما لکها جائی حبس نی تحقیق مسئله سی قبل به نفس نفیس جاکر عورت کو شوهر کی حواله

کرکی اعلان کرد یا هی که قائل کی یہ کلمات اوراس کا یمین سب لغو هیی اور حبس سلطانی وقوع طلاق سی مانع اور حالف کی کلام کی لئی ملغیٰ هی حتی که اس حالف پر نہ کنارہ هی اور محلوف کو قتل کی ضرورت هی اور نہ اس کی عورت مطلقہ هوگیٔ هی، یہ ایک لغو کلمہ تھا اور حبس نی اس کو الغاء کردیا هی اوراب دو سال تک اس کی عورت جواس سی جدار پی هی اب علماء کی فتویٰ سی اس کو لیجاکر شوهر کی حوالہ کرد یا هی، ایا اس مفتی نی یہ خوب کاکیا هی یا بُرا اگر براکیا هی تواس کا حکم کیا هی؟

اور کیا اس (مفتی) پر ضروری هی که رجوع کرلی اور عورت کو دوبارہ شوهر سی جدا کری یا نہ؟ بیتوا توجروا.

(المستفتی عبدالکرم محمدی و علی محمد زردکوهی).

جواب دارالافتاء دارالعلوم کراچی:

الجواب حامداً و مصلیاً: ہماری سابقہ فتویٰ پر سائل نی دوبارہ جو سوالنامہ ارسال کیا هی، اسمیی درج ذیل امور سائل کو مطلوب هین:

۱ـ تحریر شدہ فتویٰ پر نظر ثانی.

۲ـفتاویٰ مرسلہ میی صحیح اور غیر صحیح فتاویٰ کوالگ کرنا اورجو صحیح هیی ان کی تصدیق کرنا اورجو فتاویٰ صحیح نهیی انکی تردید کرنا.

۳ـ اس مفتی کا حکم تحریر کرنا حبس نی تحقیقی مسئلہ سی قبل، مذکورہ «یمین» کو لغو قرار دیا اور حبس سلطان کو مانع حنث قرار دیکر عدم وقوع طلاق کا حکم جاری کیا اور پھر فتاویٰ علماء کی بعد اس خاتون کو شوهر کی حوالہ کیا.

ان امور کا جواب ترتیب کی ساتہ ذیل میی ملاحظہ هو:

هم نی اپنی سابقہ فتویٰ پر نظر کی اور غور کیا همارا موقف اس مسئلہ سی متعلق اب بھی وهی هیی جو سابقہ فتویٰ میی مذکور هی اوروہ یہ که حالف اپنی قسم میی حانث هو چکاهی اور اس کی بیوی پرتین طلاقیی واقع هوکر حرمت مغلظہ ثابت هوگئی، اب رجوع نهیی هو سکتاهی اور حلالہ بغیر دوبارہ نکاح بھی نهیی هو سکتاهی.

مذکورہ مسئلہ مین حالف کی حانث هونی کی وجہ یہ هی که شرط حنث اگر عدمی هو اور مقید (موقت)بھی هو تو راجح اور مختار قول کی مطابق اسکا حکم یہ هی که حالف نی اگر مقررہ کی وقت کی اندر وہ کام نہ کیا تو حالف حانث هو جائیگا خواہ یہ کام نہ کرنا اپنی اختیار سی هو یا نہ هو چنانچہ مذکورہ مسئلہ میی شرط حنث عدمی هی کیونکہ اسنی

اصل فارسی میی درج ذیل الفاظ کهی تهی:

«شبی که عمویم با خانم جدید خود زفاف کند پدرش را فتل می‌کنم و اگر او را نکشم زنم به سه طلاق مطلقه است»[۱]

نیز به فارسی عبارت کی مطابق جملهٔ تعلیق عطف کی ذریعه جمله سابقه کی ساته مربوط هونی کی وجه سی شب زفاف کی ساته مقید بهی هی لهذا حالف صرف اس صورت میی حانث هونی سی بچ سکتا تهاجب وه اپنی سسرکو مقرره وقت میی قتل کرنا اورجب اس نی قتل نهیی کیا، تو شرط حنث پائی گئی لهذا اس کی بیوی پرتی طلاقیی واقع هوگیئی اگر چه اسکا قتل نه کرنا حبس سلطانی کیوجه سی تهاء اور شرعاً بهی قتل کرنا جائز نه‌قها عبارات فقهیه واضحه ملاحظه فرمائیین:

۱ـ فی الشامية۳/۳۴۹: بخلاف ما اذا كان شرط الحنث عدميا مثل ان لم اكلم زيداً او ان لم ادخل، فانها لا تبطل بفوت المحل بل يتحقق به الحنث لليأس من شرط البرّ اه.

۲ـو فی الدرالمختار۲/۵۶۴: قلت قال ابن شحنة: الاصل انه متى عجز عن شرط الحنث حنث فی العدمی لاالوجودی اه.

۳ـ فی منحة الخالق ۴/۲۰ و هذا معنى ما نقله بعض علماءنا: الاصل فی هذا الباب ان شرط الحنث ان كان عدميا و عجز عن مباشرته فاالمختار الحنث اه.

۴ـ و فی البحر الرائق ۴/۱۹: حلف ان لم يخرب بيت فلان غداً فقيّد و منع فلم يخربه حتى معنى الغد اختلف فيه والمختار للفتوى الحنث... اقول ان قوله «ان لم اخرب» و «ان لم اذهب بک» و «ان لم اخرج» و «ان لم تحضرى منزلى» سواء فی أن القيد والمنع لا يمنع الحنث لانه اكـراه و للاكراه تاثير فی الفعل باالاعدام كاالسكنى لا فی العدم والمعلق عليه فی هذه المسائل العدم فلم يؤثر فيه الاكراه اه.

۵ـ و فيه فی الأيمان ۴/۳۰۶: بخلاف ما اذا قال ان لم اخرج من هذا المنزل اليوم فأمرته طالق فقيّد و منع عن الخروج او قال لامرأته ان لم تجيئى الليلة الى البيت فانت طالق فمنعها والدهـا حنث فيها فی الصحيح اه.

ان تصریحات سی یه بات باالکل واضح هی که شرط عدمی مقید هو نی کی صورت میی راجح اور مفتی به قول کی مطابق شرط برّ نه پائی جانی کی وجه سـی حـالف حـانث هـو

۱- واضح رهی که مذکوره عبارت میی دو شرطیی هین اور پهلی شرط کی ساته طلاق معلق نهیی هی اسلئی اس سی اصل مسئله پر کوئی فرق نهیی پرتگا، (محمد عبدالمناق عفی عنه)

جائیگا، اگر چه شرط برّ نه پایا جاتا کسی مانع و عذر کی وجه سی هو.

اس راجح اور مفتی به قول کی مقابله میی اسیی صورت میی «عدم حنث» کاجو قـول هی، وه مرجوح هی حبس پر فتوا دینا درست نهیی چنانچه «قنیه» میی اسطرح ایک مرجوح قول مذکور هیی جسکو صاحب بحر نی نقل فرماهی:

فی البحر عن القنية: و لو قال ان لم اعمل هذه السنة فی المزارعة بتمامها فمرض و لم يـتم حنث و لو حبسه السلطان لا يحنث اه (۱۹/۴).

اسکی باری میی علامه شامی ـرح ـنی شامیه اور منحة الخالق دو نون میی فرمایا هی که یه حکم غیر مختار قول پر مبنی هی چنانچه ملاحظه هو:

و اما مسئلة القنية فاالظاهر انها مبنية على خلاف المختار و هو عدم الحنث فيما اذا كان المنع غير حسيّ فلذا فرق بين المنع باالمرض والمنع بحبس السلطان لأن الحبس اغلاق لباب الحـبس فهو منع غير حسيّ بخلاف المرض فان كاالقيد فهو منع حسيّ. لكن فی أيمان البزازية من الخامس عشر: ان لم تحضرينی الليلة فكذا فقيدت و منعت منعاً حسيا ذكر الفضلی انه يحنث والاصح انه لا يحنث فقد صحح عدم الحنث فی المنع الحسی لكن ذكر فی الذخيرة ان المختار الحنث و لم يقيد لكونها منعت منعا حسياً فاالظاهر انه ترجيح لقول الفضلی و هوالموافق للأصل المارّ لأن الشرط هنا عدمی و يكون التفصيل بين المنع و غيره خاصا فيما اذا كان الشـرط وجـودياً اه (۶۳/۲ ط کوئته).

خلاصه به که مذکوره مسئله میی دو قول هو گئی: قول مختار اور قول مفتی به کی مطابق حالف حانث هو گیا هی گو قول مرجوح کی مطابق حانث نهیی لیکن قول مختار کی هوتی هوئی، قول غیر مختار پر فتوا دینا پهر خصوصاً طلاق کی مسئله میی جسمیی احتیاط کا پهلو اختیار کرنا زیاده مناسب هی درست نهیی.

امر ثانی: فتاویٰ مرسله پر تبصره کرنا: یه فتاویٰ چونکه فارسی زبان میی هیی اور تحریر بهی زیاده صاف نهیی اسلئی ان پر کسی تبصره سی توقف کرتی هیی.

امر ثالث حکم مفتی: تحقیق مسئله سی قبل یعنی بلا تحقیق کسی مسئله کی باره میی حتمی حکم جاری کرنا، اس طرح بعد از تحقیق قول مرجوح پر کسی ضرورت شدیده کی بغیر فتوا دینا درست نهیی.

والله تعالیٰ اعلم و علمه اتم | عصمت الله عصمه | دارالافتاء دارالعلوم کراچی

۱۸|۵|۱۴۲۰ (ه.ق)

الجواب صحیح احقر محمد تقی عثمانی (عفی عنه) (مفتی دارالافتاء ۴۲۰/۵/۲۴.

الجواب صحیح / بنده عبدالرؤفسکهروی (نائب مفتی) دارالافتاء دارالعلوم کراچی

الجواب صحیح احقر محمد اشرف غفرله لله له، ۴۲۰/۵/۱۹.

الجواب صحیح محمد عبدالمنان عفی عنه (نائب مفتی) دارالافتاء.

جواب دارالافتاء جامعة العلوم الاسلامیة علامه بنوری تاون:

در صورت مسئوله هنگامی که برادرزاده زید قسم خورده و عمویش را گفته که آن شبی که شما با خانم جدید خود همبستر شوید پس من خسر شما را خواهم کشت. اگر من او را نکشم پس زنم را سه طلاق است بعد زید با زن جدید خود همبستری کرد و در آن موقع برادرزاده‌شان (یعنی حالف) به قضاء الهی در زندان رفته بود پس در این صورت برادرزاده به شرطش عمل نکرده است. به این علت بر زنش سه طلاق مغلظه واقع شده است برای اینکه در این صورت برادرزاده آن طلاقی راکه بر قتل معلق کرده بود، این قتل متصور الوجود بود و حسی هم می‌باشد. دوم اینکه محل قتل (یعنی خسر) در خانه موجود بود و همچنین آن در زندان هم می‌توانست به توسط کسی دیگر آن را به قتل برساند لذا برای حالف مذکور، محلوف علیه متصور الوجود بود حتی که محل حلف هم موجود بود در چنین حالات حالف به علت بیرون نشدن از حلف خود حانث می‌شود و بر زنش سه طلاق مغلظه واقه می‌شود. چنانچه از عبارات فقه و فتاویٰ معلوم می‌شود.

«**و اورد ما ذکرالفضلی فیمن قال ان لم اخرج من هذا المنزل الیوم فهی طالق فقید او منع من الخروج حنث و کذا اذا قال لامرأته و هی فی منزل ابیها ان لم تحضری اللیلة منزلی فمنعها ابوها من الخروج حنث و أجیب باالفرق بین کون المحلوف علیه عدما فیحنث بتحققه کیفما کان لأن العدم لا یتوقف علی الأختیاری و ینعدم بعدمه فیصیر مسکناً لا ساکنا فلم یتحقق شرط الحنث. ثم اعاد المسئلة فی آخر الأیمان و ذکر عن الصدر الشهید فی الشرط العدمی خلافا و أن الأصح الحنث لأن الشرع قد یجعل المعدوم موجود و ان وجد العذر. و نحوه فی الزیلعی والبحر و قد أوضحنا هذه المسئلة فی آخر التعلیق من الطلاق**» (شامی ایچ ایم سعید کمپنی ۷۵۱/۳).

و دیگر به مطابق روایت قنیه در این مسئله حالف حانث نمی‌شود پس این روایت مختلف فیه است. رأی صاحب قنیه این است که به علت حبس از جانب سلطان حالف حانث نمی‌شود حال آنکه در روایت فضلی اینکه مختار و راجح است در آن این است که حالف حانث می‌شود. چنانچه در شامی است:

«و اما مسئلة القينة فاالظاهر انها مبنية على خلاف المختار الخ و لكن فى أيمان البزازية من الخامس عشر ان لم تحضرينى الليلة فكذا فقيدت و منعت منعاً حسياً ذكر الفضلى انه يحنث والأصح انه لا يحنث فقد صحح عدم الحنث فى المنع الحسى. لكن ذكر فى الذخيرة أن المختار الحنث و لم يقيد بكونها منعت منعاً حسياً فاالظاهر انه ترجيح لقول الفصلى و هوالموافق للأصل المار، لأن الشرط هنا عدمى و يكون التفصيلى بين المنع الحسى و غيره خاصاً فيما اذاكان الشرط وجودياً و يكون ما فى القينة والبزازية مبنياً على اجرائه فى العدمى» (فتاوىٰ شامى ۳۸۲/۳).

و همچنين از عبارت عالمگيرى تأييد آن مى‌شود.

«و لو قال ان لم أخرج من هذه الدار اليوم فامرأته طالق و قيد الحالف و منع الخروج ايـاماً يحنث الحالف و هوالصحيح» (فتاوىٰ عالمگيرى ۴۳۰/۱).

و نيز از عبارت بدائع ترجيح آن معلوم مى‌شود:

«لما ذكرنا أن الحقوق راجعة اليه و أنه هوالعاقد حقيقة الآمر و ان كان كانت حقوقه راجعة الى الآمر أو كان معا لا حقوق له كاالنكاح والطلاق والعتاق والكتابة والهبة والصدقة والكسوة والاقتضاء والقضاء والحقوق والخصومة والشركة. بأن حلف لا يشارك رجلا فأمر غيره فعقد عقد الشركة والذبح والضرب والقتل والبناء والخياطة والنفقة و نحوها فاذا حلف لا يفعل شيئا من هذه الاشياء ففعله بنفسه أو أمر غيره حنث لأن ما لا حقوق له أو ترجع حقوقه الى الآمر لاالى الفاعل يضاف الى الآمر لاالى الفاعل». (بدائع الصنائع ۸۲/۳).

لهذا در روشنى عبارات مذكوره فوق، بر آن زن سه طلاق مغلظه واقع شده است و زن براى شوهر با طلاق مغلظه حرام شده است حال بدون حلاله شرعيه رجوع با تجديد نكاح جايز نيست.

جواب استفتاء مذكور كه دارالعلوم كراچى و مولانا عمر سربازى و مولانا عثمان صاحب داده‌اند، همين صحيح، راجح و مفتى به است و جامعة العلوم الاسلاميه علامه بنورى طاون نيز با همين جواب موافقت دارد. و آن فتوايى كه حوزه‌ى علميه زاهدان و مولانا عبدالعزيز ملائى داده‌اند، از نظر ما صحيح نيست و آن مفتى صاحب كه قبل از تحقيق مسئله رفته و زن را به شوهر تحويل داده است عمل نامناسبى انجام داده است زيرا كه او اختيار فتوا دادن را داشت نه تنفيذ آن. اما اينكه خود رفته و آن زن را به شوهر تحويل داده است، عمل نادرست و غلطى انجام داده است. بر مفتى لازم است كه از اين عملش رجوع كند براى اينكه كار مفتى فتوا دادن است و تنفيذ آن بر عهده‌ى مفتى نيست لذا بر مفتى لازم است كه آن زنى را كه به

شوهر تحویل داده است، دوباره آنها را از همدیگر جدا سازد.

فقط والله اعلم. کتبه محمد یوسف خراسانی المتخصص فی الفقه الاسلامی، دارالافتاء جامعة العلوم الاسلامية علامه بنوری طاون کراچی ص ۵.

مورخه ۱۴۲۰/۲/۶ (ه.ق)

الجواب صحیح ـ محمد عبدالمجید

الجواب صحیح ـ محمد عبدالقادر

الجواب صحیح ـ محمد عبدالسلام عفاالله عنه (رئیس دارالافتاء).

به زنش گفت: اگر دوباره بچه بیاوری تو را طلاق می‌دهم

اس: یک شب بچه‌ام از خواب بیدار شده زیاد گریه می‌کرد من ناراحت شدم گلوی بچه را گرفتن تا بمیرد مادرش دست مرا کشید از ناراحتی گفتم اگر دوباره بچه بیاری تو را طلاق می‌دهم. زن دوم همین جوری چند حرف زد این را نیز همین جوری گفتم این واقعه را پنج سال می‌شود و هر دو تا زنم تا حال بچه نیاورده‌اند آیا این دو زنم برایم حلال می‌شوند یا طلاق می‌شوند توضیح دهید:

اج: از این لفظ طلاق واقع نخواهد شد اگر چه شرط دیده شود و زنان فرزند هم بیاورند زیرا که این لفظ که تو را طلاق می‌دهم وعده‌ی طلاق دادن است **کما فی الهداية و غيرها من كتب الفقه من ان الطلاق بلفظ الاستقبال وعدٌ**(۱)

والله اعلم و علمه اتم

الجواب صحیح ـ کتبه عبدالغنی از دارالافتاء

۴ ذیقعده ۱۴۱۹ (ه.ق)

اس: زید افرادی را مبلغی پول داد که تا ماشین عمرو را به سرقت ببرند آن افراد طبق دستور زید ماشین عمرو را دزدیدند در نتیجه دزدها دستگیر شده و اعتراف کردند که زیـد مـا را مبلغی پول وعده داده است تا دست به این کار بزنیم اما زید انکار ورزید و خود را کاملاً مبرأ نمود و سوگند به طلاق زن خورد که من اطلاعی ندارم باالآخره با اطلاعاتی بیشتر مـعلوم گشت که زید این کار راکرده است پس آیا طلاق زنش واقع شده یا خیر؟

۱- فتاویٰ دارالعلوم ۲۰۴/۹

اج: اگر به اقرار زید یا به گواهی دو گواه ثابت گردد که زید این کار را کرده است پس طلاق واقع می‌گردد هر اندازه که گفته است و اگر نه تنها بـه اعـتراف دزدهـا طـلاق واقـع نمی‌گردد.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی از دارالافتاء
الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)
۱۹ شوال ۱۴۱۹ (ه.ق)

حکم طلاق فردی که مبتلا به بیماری اعصاب و روان است

اس: شخصی که به مدت هفت سال است که مبتلا به بیماری روانی می‌باشد و تحت نظر روانپزشک قرار دارد اما نتیجةً پزشک معالج بدین نظر است که دارو برای این بیماری کاملاً ثمره بخش نیست بیمار مذکور در طول این مدت کاملاً حواس ندارد گاهی چـنین اعـمال انحام می‌دهد که اصلاً لزومی ندارد روی مشغول به سوختن چوب‌هایی که برای سـاختن خانه‌ی کپری جمع کرده بود نمود پدرش از این عمل او جلوگیری نمود در عین حال ضمن حمله به پدرش دو عدد اسکناس یکی ۲۰۰ تومانی و یکی ۱۰۰ تومانی از جیب بیرون آورد به سوی پدرش انداخت و گفت «این طلاقِ مادر قحبه‌اند» آیا به گفتن این لفظ طلاقِ زنِ این فرد که بدین حالت قرار دارد، واقع شده‌اند یا نه؟

اج: اگر عقل شخص مذکور در زمان گفتن این کلمه مختل بوده و به علت شدت بیماری حواس باخته شده است و درجه‌ی بیماری او در حین گفتن این کلمه به جایی رسیده بود که نفع و نقصان خویش را تمییز نمی‌دهد پس در این صورت هیچ نوع طلاقی واقع نخواهد شد.

در فتاویٰ دارالعلوم دیوبند نوشته است: «شامی میی هی و **کذا یقال فیمن اختل عقله لکبر اولمرض او لمصیبة فمادام فی حال غلبة الخلل فی الاقوال والافـعال لاتعتبر اقـواله** ردالمـحتار کتاب الطلاق ۵۸۷/۲ پس جب که بوجه شدت مرض کی اس کی عقل اس وقت مختل تهی اور بقول طبیب حاذق وه مرض بهی ایساهی تهاتو اس حالت میی اس کی طلاق واقع نهیی هوئی»(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه محمد یوسف سربازی از دارالافتاء منبع العلوم
الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱- فتاویٰ دارالعلوم ۱۰۱/۹

۲۶ ذیحجه ۱۴۱۹ (ه.ق)

تحقیق و توضیح جمله‌ی «خلاص هستی»

اس: مادر زنِ زید بیمار شده او را به دکتر بردند پس زنِ زید به خانه مادرش رفت برای مهیا کردن غذا و... برای برادران و خواهران کوچک خود پس زید آمده در خانه خود دیده که زنش در خانه نیست بعد یک یا دو ساعت زنش آمده زید گفته کجا بوده‌ای در جوابش گفته به خانه مادرم برای درست کردن غذا رفته‌ام پس زید گفت از این به بعد نروید اگر چنانچه رفتی پس «خلاص هستی» زن زید به سخنان او گوش نداده و به خانه مادرش رفت پس آیا زن زید طلاق شده یا نه؟ اگر طلاق شده به کدام طلاق رجعی یا بائن زیرا که در احسن الفتاوی ج ۵ خلاص را طلاق صریح قرار داده و گفته که «خلاص» ترجمه‌ی «**سرحتک**» است و «**سرحتک**» طلاق صریح است لذا یک طلاق صریح واقع شده است و در ردالمحتار ۴۶۵/۲ طبع بیروت در باب کنایات و در فتاویٰ دارالعلوم ۴۱۷ و ۴۳۸ باب کنایات و قدوری ص ۱۶۵ و هدایه ج ۳ و کنز «**سرحتک**» را طلاق بائن قرار داده‌اند. و در البحرالرائق ج ۳ باب الکنایات ص ۳۰۱ دو قول نقل کرده یکی به رجعی بودن **سرحتک** دوم به بائن بودن آن. خلاصه این چیز قابل تحقیق است که لفظ بائن و صریح است یا کنایه؟ توضیح دهید.

اج: تحقیق و توضیح این مسئله و تطبیق این روایات این است که اصالةً لفظ (**سرحتک**) در عربی که ترجمه‌اش در فارسی «خلاص کردم» و «رها کردم» و «یله کردم» و «بهشتم ترا» است، کنایه است. اما چون عرفاً استعمال آن در طلاق غالب است پس دیده شود در هر کشور و منطقه که عرف آن را برای طلاق زیاده استعمال می‌کند به حکم عرف فتوا داده شود که طلاق صریح است. و اگر عرفی در این مورد نیست به اصالت خود می‌ماند و کنایه می‌باشد.

و در عرف مناطق بلوچی‌ها، این لفظ که «تو از من خلاصی» از آن، طلاق مراد می‌گیرند و کنایه را چندان نمی‌دانند لذا در عرف این طلاق صریح و یک و دوباره گفتن آن رجعی است و تحقیق احقر هم همین است.

حالا برای شما مقصد تمام عبارات کتب و تطبیق و تحقیق آنها واضح گشت آنانکه کنایه گفته‌اند ملاحظه اصلش را کرده‌اند و صحیح است و آنانکه صریح قرار داده‌اند ملاحظه‌ی عرف را در نظر گرفته‌اند.

تحقیق این لفظ در فتاویٰ محمودیه دیده شود که از هندیه ۲۷۴ و ۲۷۹ مصری و از زاهدی شرح قدوری و تاتار خانیه و شامی ۷۱۷/۲ و مجموعه فتاویٰ ۳۸۳/۱ نقل فرموده است[۱]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۹ صفر ۱۴۲۰ (ه.ق)

حکم شخصی که گفت «اگر در این روستا بنشینم زنم طلاق است» و بلافاصله نقل و حرکت را آغاز کند

اس: شما علمای کرام چه می‌گویید مبنی بر اینکه این جانب رسول بخش سالکن لاشار در حالی که داشتم تریاک می‌کشیدم و یک قرص نیز خورده بودم و در ساعت دوازده شب بین من و مادر زن اولم و اعضای فامیلش جنگ و جدل درگرفت و تا ساعت سه شب ادامه داشت در حین درگیری این جانب این الفاظ را بر زبان آوردم که «زنم صد و سی طلاق است اگر اینجا بنشینم» و بلافاصله گوسفندان را به اتفاق دو فرزندم به بغدان فرستادم و سپس خودم ماشینی کرایه کردم و اسباب و وسایل خانه را بر روی ماشین گذاشتم و بعد از آن می‌خواستم دو همسر و بچه کوچک خود را سوار ماشین کنم در همین زمان مادر زن اول من به همراه عده‌ای مانع همراهی همسرم با من شدند زن بیچاره هر چند کوشش کرد تا همراه من بیاید اما مادر و فامیلش او را نگذاشتند در نتیجه من به همراه همسر دومم سوار ماشین شدیم و به بغدان رفتیم و همان صبح به بغدان رسیدیم از علمای کرام جواب آن را می‌خواهم که آیا زنم طلاق است یا خیر؟

اج: خلاصه‌ی کلام این شخص این است که من در این روستا نمی‌نشینم یعنی از اینجا بار می‌کنم و در عرف مراد این است که از این روستا بار می‌کنم و اینجا نمی‌نشینم پس اگر بعد از گفتن این کلمه فوری نقل و حرکت را شروع کرد و بیرون شد، زن او طلاق نمی‌شود و اگر یک ساعت معطل شده بعداً بیرون شد طلاق می‌گردد.

قال فی التاتار خانیة: «**و فی الخانیة و کذا لو خرج لطلب دابة لینقل علیها الا متعة فلم یجد و کذلک ان بقی فی نقل الامتعة ایاماً کثیرة و لم یستاجر لذلک حمالین بل جعل ینقل بنفسه شیئاً فشیئاً لم یحنث اذا لم یفرط. و فی التفرید: لو کان متاعه کثیرا فبقی فی النقل سنة لا یحنث و فی**

۱- فتاوای محمودیه: ۲۳/۸ ـ ۲۱

الظهيرية قالوا هذا اذا كانت اليمين باالعربية فان كان باالفارسية بان قال من بـه ايـن خـانه انـدر نباشم فخرج بنفسه على قصد ان لا يعود لا يحنث و ان خرج على قصد ان يعود يـحنث و فـی المنتقیٰ يقول ان نقل كما ينقل الناس لا يحنث و ان نقل على غير ما ينقل الناس يحنث»[۱]

و قال فی الهندية: «رجل حلف ان لا يسكن هذه الدار فاراد نقل الاهل والمتاع فأبت المرأة ان تخرج كان عليه ان يجتهد فی اخراجها فاذا صارت غالبة و عجز عن اخراجه فخرج الحالف و سكن دار اخریٰ لا يحنث فی يمينه كذا فی فتاویٰ قاضيخان و كذا لو خرج واشتغل بطلب دابـة لیـنقل عليها المتاع فلم يجد او كانت اليمين فی جوف الليل و لم يمكنه الخروج حتى الصبح او كانت الا متعة كثيرة فخرج و هو ينقل الا متعة بنفسه و يمكنه ان يتسكری الدواب فلم يستكر لا يحنث فی جميع ذلک ان كان فی طلب سكن آخر فترک امتعه فيها لا يحنث فی الصحيح لان طلب المنزل من عمل النقل و صار مدة الطلب مستثنی بحكم العرف اذا لم يفرط فی الطلب»[۲]

پس در صورت سؤال شده طبق عبارات فوق چونکه شخص مزبور بعد از یاد کردن قسم بلافاصله عازم نقل و حرکت شده و بیرون شده و نیز خواسته است که زن اول را با خود ببرد اما بنابر موانع از بردن زن عاجز گردیده، طلاق واقع نمی‌شود.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی از دارالافتاء

الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۶ ربیع الاول ۱۴۲۰ (ه.ق)

در باب نکاح نوشته شود

اس: در خانواده‌ای دو نوزاد به دنیا آمدند یکی پسر و دیگری دختر که از دو پدر و مادر هستند. مادر پسر دختر را به اسم پسرش می‌کند می‌گویند این دختر نامزد پسر من است اما آن دختر را به شخص دیگر می‌دهند آیا در این صورت طلاق واقع می‌شود یا نه؟

اج: خیر طلاق واقع نمی‌شود چرا که نکاح به نامزد کردن منعقد نمی‌شود بلکه نکاح به ایجاب و قبول منعقد می‌شود و در این مسئله ایجاب و قبولی صورت نـپذیرفته است پس وقتی که نکاح وجود ندارد طلاق چه طور واقع می‌شود اگر چنانچه بین دو نامزد اول یعنی دختر و پسر نکاحی وجود داشت باز دوباره آن دختر با دیگری نکاح می‌دادند این نکاح دوم به طور کلی منعقد نمی‌شود به این دلیل که محل نکاح متزوجه باالغیر است و این یکی از

۱- فتاویٰ تاتار خانیة: ۵۸۹/۴ الی ۵۹۱

۲- الهندیة: ۷۵/۲

محرمات باب نکاح است. یکی از شرایط نکاح این است که زن محلله باشد نه محرمه تا محل واقع شود آیا در این صورت چونکه نکاح منعقد نشده لذا نکاح دادن آن با پسر دوم صحیح است چراکه نکاح در محل واقع شده است و هیچ طلاقی واقع نمی‌شود.

قال فی الدرالمختار و شرحه الشامیة: و ینعقد **ملتبسا بایجاب من احدهما و قبول من الآخر فقوله و ینعقد ای النکاح ای یثبت و یحصل انعقاده باالایجاب والقبول.**

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه یار محمد از دارالافتاء

الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۴ ربیع الاول ۱۴۲۰ (ه.ق)

حکم گفتن «من با زن کاری ندارم»

اس: خانواده‌ی یک خانوار اختلاف داشتند بین همدیگر پس جلسه‌ای برای حلّ این اختلاف برگزار کردند در عین گفتگو شوهر از جلسه بلند شده و گفته است: این گونه زن که (به اصطلاح بلوچی) هَزْم (سرپرست) زیاد دارد من به این زن کاری ندارم و این زن از دست من اصلاح نمی‌شود شما والیان زن او را پیش خود ببرید و اصلاح کنید و برای بنده نشستن در چنین جلسه حرام است و از جلسه بلند شده و رفته اما زن در این شب پیش شوهر مانده و تا صبح دو مرتبه شوهر به مادر زن گفته است که تو افشا کرده‌اید که دخترم را به تبر زده اگر این سخن تو راست است و واقعاً دختر زخم تبر دارد پس بیایید و آن را ببرید. مادر زن آمده و دختر را برده است در صورتی که دختر زخم به تبر و غیره نداشته است پس آیا زن این شخص به این گفته‌ها طلاق می‌شود یا نه؟

اج: این الفاظ از کنایات طلاق‌اند و حکم کنایات این است که اگر شخص به نیت طلاق بگوید، پس طلاق بائن واقع می‌شود و اگر نیت طلاق نداشته باشد بلکه بدون خیال و اراده‌ی طلاق این لفظ راگفته باشد پس طلاق واقع نمی‌شود. اینجا دریافت نیت شوهر لازمی هست تا معلوم شود که به چه نیت گفته است اگر بگوید بدون نیت طلاق گفته‌ام قسم داده شود.

قال فی الهندیة: «**لا یقع بهاالطلاق الا باالنیة او بدلالة الحال ـ و قال ایضاً**: و فی **الفتاویٰ لم یبق بینی و بینک عمل و نویٰ یقع کذا فی العتابیة**»[1]

و فی الرد: «**فاالکنایات لا تطلق قضاء الا بینة او دلالة الحال و هی مذاکرة الطلاق اوالغضب**

۱- الهندیه ۳۵۱ و ۳۵۲/۱

قوله قضاء قیّد به لانه لا یقع دیانةً بدون النیة و لو وجدت دلالة الحال»[1]

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی (عفی عنه) از دارالافتاء

الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۵ ربیع الاول ۱۴۲۰ (ه.ق)

مرد به زنش گفت «از خانه‌ی من بیرون برو»

اس: مرد و زنی با همدیگر غوغا کردند مرد گفت «از خانه‌ی من بیرون برو» حکمش چیست؟

اج: از شوهر پرسیده شود اگر نیت طلاق داشت یک طلاق بائن واقع می‌گردد و به نکاح مجدد حلال می‌شود بدون نکاح حرام است و اگر منکر شد که نیت طلاق یا اصلاً نیت نداشته‌ام و زن مدعیه است، شوهر قسم داده شود اگر قسم ادا کرد زن برایش حلال است و اگر قسم ادا نکرد یک طلاق بائن واقع می‌شود.

والله اعلم باالصواب ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۶ صفر ۱۴۱۸ (ه.ق)

بدون نیت طلاق فقط به خاطر ترساندن، زن را سه طلاق دادن و بـا انگشت اشاره نمودن

اس: فردی زنش را در حالتی طلاق می‌دهد که از ناراحتی زیاد برخوردار است اما بـه خاطر ترساندن زنش به سه یا چهار یا پنج مـرتبه طـلاق مـی‌دهد و اشـاره بـه شـیئی مـثل انگشتانش یا چیزی دیگر می‌کند و هدف خاصی و نیت طلاق را هم نداشته است فقط برای ترساندن زنش لفظ طلاق را بر زبان می‌آورد حکـم او از نـظر اسـلام و شـریعت اسـلامی چیست آیا راهی برای گشتن غیر از حلاله وجود دارد یا خیر؟

اج: زن این شخص به سه طلاق مغلظه شده است و برایش حرام است مگر وقـتی کـه شوهری دیگر ازدواج کرده و آن شـوهر او را طـلاق دهـد یـا بـمیرد دو مـرتبه بـرایش روا می‌شود.

در ردالمحتار للشامی می‌نویسد: «**و لا یرد علیه ما فی العلائیة فی بحث الاشارة باالاصابع**

۱- ردالمحتار لشامی باب کنایات: ۲/۶۳۵ و ۶۳۶ و کذا فی فتاویٰ دارالعلوم دیوبند: ۹/۴۲۵

و لو لم يقل هكذا يقع واحدة لفقد التبشيه (و فی الشامية): ای باالعدد قال القهستانی لانه كما لا يتحقق الطلاق بدون اللفظ لا يتحقق عدده بدونه... فاالاشارة تكون قرينة علی النية لا سيما اذا صار ذلک عرفاً»[۱]

در طلاق قصد و ترسانیدن و شوخی و خشم و نبودن خشم همه برابرند در همه صورت‌ها طلاق واقع می‌شود.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۵ رجب ۱۴۲۰ (ه.ق)

حکمت عدم مساوات بین زن آزاد و کنیز در طلاق و عدت

اس: «و طلاق الامة تطليقتان و عدتها حيضتان حرّاً كان زوجها او عبداً و طلاق الحرّة ثلاث حرّاً كان زوجها او عبداً (ص ۱۶۰ القدوری).

وجه فرق این دو مسئله را که به ظاهر به علت عدم مساوات نژادشان دیده می‌شود، بیان نمایید و به ویژه عدت که برای پاکی است و در پاک شدن آزاده و کنیز هیچ گونه فرقی ندارند چرا که در خلفت و جنس‌شان فرقی نیست پس چرا عدت آزاد سه حیض و عدت کنیز دو حیض تعیین شده است؟

اج: باید دانست که بردگی و کنیزی از اثر و لکه‌ی کفر است که چرا برده توحید را ترک کرده و حق منعم حقیقی را نمی‌داند به علت همین کفران نعمت و تمرد و سرتابی از خدمت آقای خود، مجرم قرار گرفت. پس اگر او و مسلم در تمام مراتب اعتباریه برابر باشند با وجودی که مسلم مطیعِ آقا و شکرگذار است و او متمرد و سرکش، آیا مساوات این هر دو موافق عدل است یا ظلم و موافق عقل است یا مخالف؟ فتدبر.

لذا بعد از اسلام هم همان اثر بقا پیدا کرد مثل فرمانبردار اصلی و نائبِ بعد از ارتکاب جرم که به یک نظر دیده نمی‌شوند. بنابر همین در طلاق و حیض و عدت و دیت و... مساوی نیستند. این اثر تا زمانی می‌ماند که این اثر کفر که بردگی و کنیزی است، از او دور شده آزاد گردد.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۴ رجب ۱۴۲۰ (ه.ق)

۱- ردالمحتار: ۴٦٨/۲

نوشتن الفاظ طلاق بر هوا

اس: اگر کسی طلاقِ عیالش را بدون تکلّم و بدون اکراه به دست خویش نوشت به طوری که حروفی بر کاغذ منعکس نشد و اثری از خط به وجود نیامد بلکه به هوای دست و قلم تحریر نمود آیا خط هوایی اعتبار دارد و طلاق می‌شود یا نه؟

اج: در مسئله مذکور طلاق واقع نمی‌شود و خط هوائی غیر مستبین که خوانده نمی‌شود در طلاق اعتبار ندارد.

علامه شامی ـ رح ـ می‌نویسد: «و **غير المستبنية لا يقع الطلاق و ان نویٰ**»(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۸ محرم الحرام ۱۴۲۱ (ه.ق)

نوشتن طلاق نامه و فرستادن آن به سوی زن

اس: زید در حالت مسافرت یک طلاق رجعی در نامه‌ای نوشت و برای زوجه‌ی خود ارسال داشت لیکن طلاق نامه به دست زن نرسید بلکه او اصلاً معلوم نیست که شوهر مرا طلاق داده آیا در این صورت طلاق واقع می‌شود؟ و اگر واقع می‌شود آیا بعد از اتمام عدت زن (بعد از سه ماه و...) زید آن را بدون «**حتی تنکح زوجاً آخر**» می‌تواند دو مرتبه به عقد خود در آورد یا خیر؟ (مستفتی مولوی محمد حسن بلوچی).

اج: این مسئله دو صورت دارد:

۱ـ اینکه اگر طلاق نامه را مطلق نوشته مثلاً نوشته است: «تو طلاق هستی» یا «همسرم طلاق است» پس در این صورت به مجرد نوشتن، طلاق واقع می‌شود ولو اینکه نامه را نفرستاده است یا فرستاده ولی به دست زن نرسیده و در این صورت رسیدن نامه به زن شرط نیست(۲)

۲ـ و اگر طلاق نامه را معلق کرده به رسیدن نامه مثلاً نوشته: «هرگاه این نامه رسید تو طلاقی» یا «همسرم طلاق است» پس در این صورت تا زمانی که نامه نرسیده باشد طلاق واقع نخواهد شد.

و اگر نامه به دست زن یا به دست کسی رسید که او در امور زن تصرف و سرپرستی دارد

۱- ردالمحتار: ۶۴/۲

۲-کذا فی احسن الفتاویٰ ۱۴۸/۵

مثل پدر ولو اینکه به دست زن نرسد و معلوم هم نباشد طلاق واقع می‌شود. و اگر به دست کسی که او متصرف امور زن نیست ولو پدر هم باشد که سرپرست و متصرف امور زن نیست و زن معلوم نیست پس طلاق واقع نمی‌شود(۱)

و در صورت وقوع طلاق اگر عدت زن تمام شده شوهر می‌تواند که آن را دو مرتبه نکاح کند بدون ازدواج آن زن، شوهری دوم و ترک دادن آن زیرا که وقتی که زن اگر به طلاق بائن هم طلاق داده شود به نکاح مجدد برای شوهر حلال می‌شود(۲)

والله اعلم و علمه اتم ـ دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۱ محرم ۱۴۲۱ (ه.ق)

راه حل وحکم طلاق زنی که شوهرش دیوانه باشد

اس: مردی تا پنج سال گم شده است و الآن او را پیداکرده‌اند ولی دیوانه است هر چه از او سؤال می‌کنند می‌گوید نمی‌دانم حالا مردمان همسر او، او را می‌گویند که دختر ما را طلاق دهید می‌گوید نمی‌دانم پس پدرش او را سیصد و پنجاه تومان که به مردمان همسرش به عنوان طلاق بدهد و او پول‌ها راگرفته و با هم مالیده و پاره کرده است پس آخر او را مجبور کرده‌اند که بر مردمان همسرش بدهد پس به آنها داده آیا به این صورت طلاق واقع شده‌اند یا نه و اگر نشده‌اند طریق طلاق دادنِ او چگونه و راه حل چیست؟

اج: قال فی الدرّ: «و لا یتخیر احدالزوجین بعیب الآخر فاحشاکجنون و برص و جذام و رتق و قرن و خالف الائمة الثلاثة فی الخمسة لو باالزوج و بوقضیٰ باالرد صح فتح».

و قال الشامی: «**قوله (و لا یتخیر احد الزوجین بـعیب الآخـر فـاحشاً) ای لیس لواحـد مـن الزوجین خیار فنسخ النکاح بعیب فی الآخر عند ابی حنیفه ـ رح ـ و ابی یوسف ـ رح ـ**(۳)

و قال فی الهندیة: «**اذا کان باالزوج جنون او برص او جذام فلا خیار لها کذا فی الکافی قال محمد ـ رح ـ ان کان الجنون حادثاً یؤجله سنة کاالعنة ثم یخیر المرءة بعدالمحول اذا لم یبرأ و ان کان الجنون مطبقاً فهو کاالجب و به ناخذ کذا فی الحاوی القدوسی الخ**»(۴)

۱- هذا هوالماخوذ من الفتاویٰ الهندیه ۳۷۸/۱ وکذا فی الفتاویٰ الخانیة علی هامش الهندیة ۴۷۲/۱

۲-کذا فی الهندیه ۴۷۳/۱ ۳- ردالمحتار: ۵۰۱/۳ باب العنین

۴- الهندیة: ۵۲٦/۱ باب العنین

«و علی قول محمد لهاالخیار اذا کان علی حال لا تطیق المقام معه و فی کتاب الآثار للامام محمد ـ رح ـ و کذلک اذا وجدته مجنوناً موسوساً یخاف علیها قتله و فی الفتاویٰ الحمادیة للعلامة رکن الدین حسام الناگوری ص ۷۶ من المفمرات قال محمد ان کان باالزوج عیب لا یمکنه الوصول الی زوجته فاالمردة مخیرة بعد ذلک ینظر ان کان العیب کاالجنون الحادث والرجی و نحوهما فهو والعته سواء فینظر حولا و ان کان الجنون اصیلا او به مرض و لا یرجی برئه فهو والجب سواء و هی باالخیار ان شاءت رضیت باالقیام معه و ان شاءت رفعت الامر الی الحاکم حتی یفرق بینهما»(۱)

از عبارات فوق معلوم شد که تفریق میان مجنون و زوجه‌اش نزد شیخین علی المذهب الصحیح الراجح، جایز و درست نیست و اگر قاضی حنفی است نمی‌تواند میان ایشان تفریق کند پس در صورت نبودن قاضی، هیچ وجه تفریق درست نیست و حکام وقت در حکم قاضی شرعی نمی‌باشند البته حکم مسلم فریقین در حکم قاضی می‌باشند و در کتب فقه نوشته شده است که شوهر اگر مجنوط الحواس و معذور و مریض باشد زوجه‌ی آن از نکاح او جدا نمی‌شود و اگر به حدّ جنون نرسیده است فقط سفیه یعنی خفیف العقل است طلاقِ او واقع می‌شود و اگر مجنون و معتوه یعنی دیوانه است پس طلاقِ او واقع نمی‌شود.

در فتاویٰ دارالعلوم به حواله شامی می‌نویسد:

«و یقع طلاق کل زوج بالغ و عاقل و لو عبدا او مکرها... او هازلاً او سفیهاً خفیف العقل او سکران... ای لا یقع طلاق المولی علی امرأة عبده والمجنون والصبی والمعتوه من العته و هو اختلال فی العقل»(۲)

خلاصه نزد شیخین از جنون شوهر، زن را اختیار فسخ نکاح نیست لیکن نزد امام محمد او را حق فسخ هست که پیش قاضی درخواست و مطالبه تفریق کند که خود را از زوجیت مجنون خارج کند به شرطی که جنون او به درجه‌ای رسیده است که قیام زوجه نزد او، خارج از قدرت و ناممکن باشد مثلاً اندیشه‌ی قتل او باشد.

در فتاویٰ عالمگیری از حاوی مقدسی قول امام محمد را اختیار کرده است و نیز در قول او این تفصیل ذکر کرده است که جنون اگر حادث است پس حاکم او را و اولیاء او را مثل عنین تا یک سال برای علاج مهلت دهد اگر در این مدت تندرست و سالم نشد زن اختیار دهد که

۱- ماخوذ از الحیلة الناجزة التانوی ص ۸۳

۲- فتاوای دارالعلوم دیوبند مدلل مکمل ۲۴۲/۱۰

به نکاح او می‌ماند یا فرقت را اختیار می‌کند و اگر جنون مطبق (دائمی) است، بعد از تحقیق کامل بلا تاجیل و تأخیر زن اختیار داده شود و اختیار زن مجنون هم مقید به چند شرط است که در رساله «**الحیلة الناجزة**» للتانوی به طور مفصل مذکور است به آن مراجعه شود(۱)

خلاصة الکلام این است که در صورت مسئوله برای زن لازم است که قضیه و مقدمه خود را پیش قاضی مسلمان برساند اگر برای حاکم بعد تحقیق کامل ثابت شد که جنون او حادث است او را جهت علاج تا یک سال مهلت بدهد در این مدت اگر علاج کرد و سالم شد پس بهتر و اگر نه زن را اختیار دهد اگر فرقت و جدایی می‌خواهد پس تفریق را صادر کند. و اگر جنون مطبق است فوراً بدون مهلت تفریق کند و زن بعد عدت جایی دیگر ازدواج کند. و این پول که پدرش او را داده که به عنوان طلاق بدهد و او پول‌ها را پاره کرده و مجبور کرده شده که به مردمان همسرش بدهد، به این نحو طلاق همسر واقع نشده است چنانچه در عبارات فوق معلوم می‌شود که طلاق مخبوط الحواس و دیوانه واقع نمی‌شود.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی از دارالافتاء

الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۰ ربیع الاول ۱۴۲۱ (ه.ق)

وقوع طلاق به نوشتن طلاق نامه

اس: شخصی کلمات زیر را نوشته است و به زبان حضوراً چیزی به همسر خود نگفته است و نوشته‌ی زیر را به برادر همسر خود داده است اما برادر همسر نامه را به دست وی نرسانده است. عین کلمات به این قرار است:

«و از این لحظه جانی به عنوان خواهر من است و او را با این سه اسکناس طلاق می‌دهم»

این مسئله چه حکمی دارد؟

اج: در این سؤال سه چیزاند:

۱ـ اینکه طلاق همانطور که شفاهاًو تلفظاً واقع می‌شود غائبانه و کتباً نیز واقع می‌شود(۲)

۲ـ معلوم شدن زن هم در این صورت ضروری نیست و نامه به دست او برسد یا نرسد هم طلاق ثابت می‌شود.

۱- الحیلة الناجزة للحیلة العاجزه ۸۳ ـ ۹۳

۲-کذا فی احسن الفتاویٰ۱۴۸/۵ و غیر آن

۳ـ همانطور که طلاق ماضی واقع می‌شود به لفظ حال هم طلاق واقع خواهد شد. و لفظ «می‌دهم» در سؤال حال است **کما فی احسن الفتاویٰ**(۱)

و در کلمات سائل دو لفظ موجود است یکی «خواهر من است» این لفظ کنایه است و لفظ «او را به این سه اسکناس طلاق می‌دهم» صریح است طبق قاعده «**الصریح یلحق البائن**» این سه طلاق با آن یکی که کنایه و بائن بود ملحق شد پس بر این زن سه طلاق واقع شده و مغلظه گردید و از شوهر خود کاملاً جدا شده است بدون حلاله بعد عدت و نکاح مجدد بعد عدت دوم، به شوهر خود حرام می‌باشد(۲)

و **قال الشامی تحت قوله المذکور: «ظهر ان منه الطلاق الثلاث فیلحقها ای یلحق الصریح والبائن»**(۳)

از عبارات فوق معلوم می‌شود که زن این سائل به سه طلاق، طلاق شده و مغلظه است که هیچ راهی بدون حلاله ندارد.

والله اعلم و علمه اتم ـ (مفتی) (محمد عمر غُفرلَه)

۲ جمادی الثانی ۱۴۲۱ (ه.ق)

گفت: «تا بیست یا صد سال اگر هر وقت زنی بگیرم به سه طلاق است اگر این کار را کرده‌ام»

اس: زید و عمرو خالد را متهم به انجام کاری نمودند خالد منکر شد که من نکرده‌ام و اطلاع هم ندارم. پس زید و عمرو سه عدد سنگ به عنوان زن طلاق برداشته و به او دادند به این الفاظ که «تا بیست سال یا صد سال اگر هر وقت زنی را بگیرم طلاق است به این سه طلاق اکر در این مدت این کار را کرده‌ام» بعد مدتی معلوم شد که خالد مرتکب آن کار شده است و آن وقت بالغ و عاقل بود. حالا قبل از تمام شدن بیست یا صد سال دو سال نگذشته که در حال انجام عروسی هست پس آیا این طلاق، «طلاقِ کلما» به شمار می‌رود یا نه؟ و آیا امکان و راه ازدواج شرعی برای فرد مذکور وجود دارد یا خیر؟ لطفاً جواب را مدلل و با حواله کتب واضح بفرمایید.

اج: این کلام مطّلِق طلاق کلما نمی‌گردد. و سؤال او در صورت سؤال شده به دو وجه

۱- ۱۵۳/۵ ۲-کذا فی فتاویٰ محمودیه ۲۹۵/۹ به حواله درو ردالمحتار: ۵۰۸/۲
۳- ردالمحتار: ۵۰۹/۲

ترجمه‌ی «کلما» نیست:

۱ـ اینکه مقید به ۲۰ یا ۱۰۰ سال کرده و کلما قید نداشته و مقید نمی‌شود.

۲ـ ترجمه‌ی کلما در فارسی «هر بار» و این کلام در سؤال «هر وقت» است و در عربی ترجمه‌ی هر وقت و هر زمان و هرگاه «**کل مرة**» است نه کلما. جهت تأیید و دلیل به هندیه مراجعه کنید[1]

بنابراین حکم این قائل این است که در ظرف بیست یا صد سال اگر زنی بگیرد، به مجرد عقد طلاق بائن می‌گردد که به یک طلاق بائن می‌گردد. پس بعد گـذشت عـدت دو مـرتبه می‌تواند او را نکاح کرد. و یا اینکه بعد از نکاح آن زن، زنی دیگـر ازدواج کـند کـه طـلاق نمی‌شود چراکه این یمین به معنی **کل مرة** است و آن یک بار که حانث شده است تمام شده و ادامه ندارد.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی دارالافتاء منبع العلوم
الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)
۱۹ محرم ۱۴۲۲ (ه.ق)

به رنش گفت: «برو از خانه‌ی من بیرون»

اس: مرد و زن با هم جنگ و غوغا کردند مرد گفت «برو از خانه من بـیرون» حکـمش چیست؟

اج: از شوهر پرسیده شود اگر نیت طلاق داشت یک طلاق بائن واقع مـی‌شود کـه دو مرتبه می‌تواند او را نکاح کند.

و اگر منکر شد که نیت طلاق یا اصلاً نیت نداشته‌ام و زن مدعیه است، شوهر را قسم دهند اگر قسم ادا کرد زن او حلال است و اگر قسم ادا نکرد یک طلاق بائن واقع می‌گردد.
والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)
٦ صفر ۱۴۰۸ (ه.ق)

حکم گرفتن طلاق شوهر با اجبار توسط پدر زن

اس: شوهر و همسر به ازدواج و زناشویی خود راضی‌اند و دوست ندارند که از همدیگر

۱- الهندیة: ۴۱۵/۱ و ۴۱٦، ط بیروت

جدا شوند اما پدر دختر طلاق دخترش بدون رضایت دختر و به زور از مرد می‌گیرد، آیا این جواز دارد؟ و آیا طلاق واقع می‌شود یا خیر؟

اج: اگر پدر داماد را مجبور کرده و طلاق را از او گرفت و داماد هم به زبان خود اقرار نمود، طلاق واقع می‌شود و اگر داماد فقط کتباً نوشت، واقع نمی‌شود. و اگر پدر به زبان خود دختر خود را بدون وکالت شوهر طلاق داد طلاق واقع نمی‌گردد **کذا فی الشامی** ج ۲.

البته در صورت سؤال شده، برای پدر این عمل جایز نیست و گناه در بر دارد.

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفِرلَه)

۶ ذیحجه ۱۴۰۹ (ه.ق)

سه عدد سنگ پرتاب کرد و گفت این طلاق‌هایت

اس: شخصی سه تا سنگ چید و از دور آنها را پرتاب کرد و گفت: «ای زن این طلاق‌هایت» ولی لفظ «سه» به کار نبرد، حکم این مسئله را شرح دهید:

اج: زن این قائل به سه طلاق، مغلظه شده است. زیرا که وقت انداختن سنگ‌ها صراحتاً گفته «این طلاق‌هایت» و در این لفظ، ذکر طلاق و نسبت به طرف زن همه موجود است. و سه عدد سنگ اشاره است به عدد سه که در طلاق‌ها، که جمع است، مذکور است **هکذا یفهم من عبارة الشامیة**[1]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفِرلَه)

۲۳ شوال ۱۴۱۰ (ه.ق)

دادن سه عدد هسته‌ی خرما به زن به نیت طلاق بدون تلفظ لفظ طلاق

اس: شخصی به زنش سه عدد هسته خرما به نیت طلاق داد ولی لفظاً و به زبان آهسته هم چیزی نگفت، آیا طلاق واقع می‌شود یا نه؟ و اگر گفت این طلاق‌های تواند، چه طور است.

اج: وقتی که به زبان اصلاً چیزی نگفت غیر نیت در دل، طلاق واقع نمی‌گردد. چرا که طلاق، به الفاظ تعلق دارد نه به اراده‌ی قلبی. بعد از تلفظ لفظی مبهم، نیت او معتبر است.

قال الشامی: «قال القهستانی لانه کما لا یتحقق الطلاق بدون اللفظ لا یتحقق عدده بدونه»[2]

۱- ردالمحتار شامی: ۲/۲۸۶ ۲- ردالمحتار: ۲/۲۸۶

البته چون به زبان بگوید: «بگیر اینها طلاق تواند» طلاق واقع می‌گردد.
قال فی الهندیة: «و **لو قال** سه طلاق خود بردار و رفتی **یقع بدون النیة**»[(۱)]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)
۲٦ ربیع الثانی ۱۴۱۱ (ه.ق)

بدون تلفظ لفظ طلاق، طلاق واقع نمی‌شود

اس: زید با زنش مشاجره کرد زن طلاق خواست زید گفت برو سه عدد سنگ بردار و بیار زن فوراً رفت و سه سنگ آورد زید گفت سنگ‌ها را پشت سر بینداز زن آنها را انداخت؟ آیا به این صورت طلاق واقع می‌شود یا خیر؟

اج: بدون تلفظ لفظ طلاق، طلاق واقع نمی‌شود[(۲)]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)
۷ ربیع الثانی ۱۴۱٦ (ه.ق)

به همسرش گفت: «تو به ۱۳۰ طلاق طلاق هستی»

اس: زید به زن خود گفت: تو به ۱۳۰ طلاق، طلاق هستی، چه حکم دارد؟

اج: زنش به سه طلاق مغلظه می‌گردد و از باقی ۱۲۷ طلاق، گناه کبیره به او نوشته می‌شود که به آیات الله مسخره کرده است. **کذا فی الهندیه.**

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)
۱۳ رجب ۱۴۱٦ (ه.ق)

به زنش گفت: «تو مادر و خواهر من هستی»

اس: زید به اهلیه خود گفت «تو مادر و خواهر من هستی» و نیت طلاق دارد آیا طلاق واقع می‌گردد؟ و در صورت وقوع، بائن می‌گردد یا رجعی؟

اج: اگر نیت سه طلاق کرده است، هر سه واقع شده زن مغلظه می‌گردد امکان نکاح الآن وجود ندارد.

۱- الهـــــــندیة: ٦۵/۲، ط کـــــــانفور
۲-کذا فی احسن الفتاویٰ ۱۵۱/۵ عن الشامی

و اگر نیت یک طلاق کرده یا نیت طلاق کرده ولی عدد ملاحظه نبود، یک طلاق بائن واقع می‌شود که بدون نکاح و مهر جدید برایش حرام است با نکاح و مهر جدید حلال می‌شود[۱]

والله اعلم و علمه اتم ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۳ رجب ۱۴۱۶ (ه.ق)

گفتن یک دو خطاب به همسر بدون تلفظ لفظ طلاق

اس: زید در خارج بود نواری پر کرد و برای اهل خود فرستاد در آن چنین گفت: ای زن گوش کن یک و دو، بعداً شروع کرد به دشنام و بیراه گفتن. و مقصدش هم طلاق بوده آیا به این الفاظ طلاق واقع می‌شود یا خیر؟

اج: در وقوع طلاق چند شرط است:

۱ـ لفظی دلالت کننده به طلاق صریح یا کنایه دیده شود.

۲ـ همان لفظ به طرف همسر نسبت کرده شود یا در جواب سؤال طلاق از سوی همسر، باشد.

پس بدون این چیز طلاق واقع نمی‌شود. و چون در این سؤال کلمه «یک و دو» فقط عدد محض است و نام طلاق اصلاً نیست و عدد محض موجب وقوع طلاق نخواهد شد. ثانیاًاضافت و نسبت هم به سوی همسر مفقود است بنابراین طلاق واقع نمی‌شود[۲]

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی از دارالافتاء

الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۲ صفر ۱۴۱۸ (ه.ق)

راه حل شخصی که به طلاق کلّما قسم خورده باشد

اس: شخصی به طلاق کلّما سوگند یاد کرد پس آیا برای او راه و طریقی برای ازدواج هست یا نه؟ اگر هست توضیح دهید.

اج: راه ازدواج و تدبیر نجات این است: شخصی که از حالات او واقف باشد و با زنی که نکاح او را با آن مناسب می‌داند، به حیثیت فضولی و بدون دستور او، او را با آن زن نکاح دهد. مثلاً با زن بگوید: نکاح کردم تو را با فلانی با این مقدار مهر و زن قبول کند. و این

۱- کذا فی احسن الفتاویٰ ۱۸۰/۵

۲- کفایت المفتی ۳۹/۵ و ۴۲

ایجاب و قبول در حضوری حداقل دو نفر گواه باشد. سپس همین شخص نزد حالف بیاید و بگوید من فلان زن را با تو نکاح کرده‌ام و مهریه این مقدار است. حالف به زبان هیچ نگوید بلکه بدون صحبت زبانی، تمام یا مقداری از مهر را بدهد و آن شخص مهر را به زن تحویل دهد. پس به همین صورت به اجازت فعلی حالف، این نکاح فضولی صحیح و منعقد می‌گردد و حالف هم حانث نمی‌شود و بر زن طلاقی هم واقع نمی‌گردد.

«والحیلة فیه (ای فی کلّما) عقد الفضولی و کیفیة عقدالفضولی ان یزوج فضولی فاجاز بالفعل بان ساق المهر و نحوه لا بالقول فلا تطلق...»(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی (عفی عنه) دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح ـ (محمد عمر غُفرلَه)

۱۳ محرم الحرام ۱۴۲۲ (ه.ق)

اس: شخصی زناء مادر و خواهرش خورد، داماد فلان شخص نمی‌شوم ولی دوباره داماد آن شخص شده است. از نظر شریعت دامادی این فرد چگونه است؟

اج: به گفتن این کلمه طلاق واقع نمی‌شود البته گناه دارد. در فتاوی دارالعلوم نوشته است که اگر یکی برای همسرش گفت اگر با تو جماع کنم با مادر و خواهرم کنم طلاق واقع نمی‌شود،

۱۰۸/۱ و الله اعلم و علمه اتم

کتبه: عبدالغنی از دارالافتاء، ۲۶ ربیع الاول ۱۴۲۲ | هق

الجواب صحیح محمد عمر غفرله

تحقیق در مورد گفتن «خلاص» خطاب به همسر

اس: به شرف ملاحظه‌ی محقق و مدقق الدقائق حضرت استاذ المحترم جناب مولانا، محمد عمر ملازهی صاحب السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و مغفرته ضمن سلام غرض بعد از تحیه و تسلیم است، خواهش و تمنا بلکه تقاضا دارم که در مورد بحث طلاقی که مفتی ما جوزه جامعه اسلامیه سوران جناب مولانا حسین احمد صاحب می‌فرمایند که به گفتن لفضاً خلاص، طلاق بائن قحسوب می‌شود با دلایل و حواله از کتب معتبره اهل سنت

۱- فتاوای محمودیه: ۱۷۴/۱۱ و ۲۴۶ به حواله‌ی مجمع الانهر: ۴۱۸/۱

بالاخص احنماف که مرقومات و مکتوبات او تقدیم می‌گردد. همچنین علماء مفتیان حوزه علمیه زاهدان امثال مفتی عبدالحلیم قاضی و عبدالقادر غازفی مـی‌فرمایند بـه تـلفظ لفـظ «خلاص» با «خلاحسن» طلاق رجعی واقع می‌گردد و مرقومات ایشان نیز ارسال خـدمت هستند، بهر حال استاد معظم شما بعنوان حکم و بلکه بصورت دادگستری مـایان، دلائـل طرفین را بررسی و بازدید می‌فرمایند انشاءالله و جواب قانع کننده‌ای برای این حقیر عنایت فرمایند که موجب تشکر و لذت بخض می‌باشد.

(فقط و السلام، ابو خالد دین محمد سورانی)

سوال: اینجانب در جهان دهانی فرزند غلامی متعهد می‌شوم که از تاریخ ۷۸/۱۱/۱۴ هیروئین نکشم اگر جائی هیروئین کشیدم زنم «با مال خلاص» است، در صورتی که آقای در جهان از تاریخ مذبور به بعد هیروئین کشید، آیا زنش طلاق می‌شود؟ در صورت طلاق شدن چه نوع طلاق واقع می‌شود؟

جواب از حوزه علمیه جامعه اسلامیه سوران:

اج: در این صورت چون طلاق معلق بوده، به شرط مصرف کردن و کشـیدن هـیروئین بنابراین اگر شرط یافه شود زن دریهان دهانی مطلقه می‌شود به یک طلاق بائن چون در کتب فقه نوشته که لفظ سرحتک وفا در قتک که بمعنی ویل کردم و رها کردم از خلاصی و جدائی از اقسام کنایاتی هستند که در صورت خشم و غضب و مذاکره‌ی طلاق (جر و بحث) بدون نیست طلاق بائن واقع می‌شود.

فالکنایات لا تطلق الابالنیة اودلالة الحال نمو اخرجي: اذهبی، قومی الدرالمـختار عـلی هـامش ردالمتار ص ۶۳۵، فتاوی دارالعلوم دیوبند ۴۷۸/۹.

و در کتاب‌های فقه مذاکره‌ی طلاق را اینگونه تفسیر کرده‌اند: «**فتفسیر المذاکراة سـوال الطلاق و تقدیم الایقاع**» فتاوی دالرلعلوم ۴۸۰/۹

پس وقتی که نامبرده این تعهدنامه را امضاء کرد اگر هیروئین کشیده باشد، زنش طلاق بائن می‌شود و نمی‌تواند بشرط خیانت همسرش دوباره تجدید نکاح کند با مهریه جدید.

هذا ما ظهر لی فی الجواب و الله اعلم بالصواب.

کتبه حسین احمد فاروقی از دارالافتاء جامعه اسلامیه سوران ۱۴۲۲/۲/۲۲هـ‌ق

المجیب و المصیب بدلیل اضاف الطلاق الی الشرط وقع عقیب الشرط، و اذا وجد الشرط وجد المشروط (الفقه) بله از کلمه «خلاص» طلاق بائن واقع می‌شود. و همچنین بدلیل لفظ المال چون طلاق بالمال بائن می‌باشد نه رجعی الفقه. احقر دین محمد

اج: پس از یافته شدن شرط، یک طلاق رجعی بر همسر این شخص واقع می‌گردد، زیرا لفظ طلاق (خلاص هست) خلاصین در اینجا در محاوره‌ی منطقه ما از الفاظ صریح طلاق می‌باشد لذا یک طلاق رجعی با تلفظ کردن آن واقع می‌گردد و شخص مذکور در اینجا لفظ خلاص مشروط قرار داده به کشیدن هیروئین لذا با یافته شدن شرط، بر همسر ایشان یک طلاق رجعی واقع می‌گردد و می‌تواند بدون تجدید نکاح در عدة همسرش، به او رجوع کند و در آینده دو طلاق می‌باشد.

و دلیله فی رد المحتار: «و یدل علی ذلک ما ذکره البزاری عقب قوله فی الجواب المادوان المتعارف به ایقاع البائن لا الرجعی حیث قال ما نصه بخلاف فارسیة قوله سرجتک هو «رها کردو» لانه صاد صریحاً فی العرف علی صرح به بخمر الزاهدی الخوارزمی فی شرح القدوری ۱ هـ. ثم فرق بینه و بین سرحتک فان سرحتک کنایة لکنه فی عرف الغرس غلب استعماله فی الصرح فاذا قال «رها کردم» ای سرحتک یقع به الرجعی مع ان اصله کنایة ایضاً و ما ذالک الا لانه غلب فی عرف القرس استعماله فی الطلاق» ۵۰۳/۲.

و فی البزازیه: «فان قلت» اذا وقع الطلاق بلانیة ینبغی ان یکون کالصرح فیکون الواقع اجیعاً (قلت) المتعارف به ایقاع البائن لا الرجعی بخلاف الفارسیة قوله سرحتک هو یمالیه کردم لانه صار صریحاً فی العرف علی ما صرح به بخمر الزاهدی الخوارزمی فی شرح القدوری» ۱۸۹/۱

نا گفته نماند فتوای جامعه اسلامیه سوران مبی بر وقوع طلاق بائن بالفظ «خلاص است»، بنظر درست نیست و بدون دلیل می‌باشد.

و الله اعلم بالصواب. کتبه محمد رضا رخشانی دارالفتاء دارالعلوم

زاهدان ۱۴۲۲/۴/۲۸ هـ‌ق

اج: و مزیداً علیه: در هندیه ۳۷۹/۱ لفظ «بهشتم» که تقریباً به «خلاص کردم» می‌باشد، جزء الفاظ صریح قرار داده شده است و با آن طلاق رجعی ثابت می‌شود بنابراین در این شکی نیست که در مسئله مذکور طلاق رجعی واقع می‌شود در صورت یافتن شرط.

و الله اعلم بالصواب، عبدالحلیم القاضی ۱۴۲۲/۵/۳ هـ‌ق

الجواب صحیح | عبدالقادر العارفی ۴۲۲/۵/۴.

اصاب المجیب فیما اجاب، نذیر احمد ۱۴۲۲/۵/۵.

جوابیه دارالافتاء منبع العلوم کوه‌ون:

اج: محترمی جناب مولانا صاحب و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته اما بعد نامه جنابعالی همراه دو فتوای مختلف رسید، احقر امروزه از نوشتن فتوا بدست خود خیلی معذورم اما بخاطر دفع اختلاف طرفین قلم در دست گرفتم.

محترمی! مدار این هر دو فتوا بر تحقیق هست که آیا این لفظ باکدام لفظ عربی و فارسی هم معنی است و همان معنی در فقه صریح است یا کفایه؟

حالا متوجه شوید که این لفظ بنفس خود و معنای خود در زبان فارسی مستعمل بوده و هست. در منتهی الارب می‌فرماید: «خلاص کسحاب رهائی دوستن»

و در غیاث اللغات می‌نویسد: «خلاص بفتح مصدر است بمعنی و سنن و رهائی از منتخب و کشف و سروری»

شیخ سعدی می‌فرماید:

یکی گفت از چار سوئی قصاص چه کردی که آمد بجانت خلاص

یحییٰ شیرازی می‌گوید:

سفر از غم خلاص کی دهد محنت نصیان را همان در مجر باشد گرچه کشنی بر کنار آید

و در فارسی خلاص کردم، رها کردم، بهشتم، یله کردم، تو را جنگ بازداشتم، پای کشاد کردم تو را و آزادکردم همه مترادف اند و در هندی «چمو ردیا» نیز هم معنای خلاص است.

چنانکه در فتاوال در هندیه ۶۴/۲کانفوری و بدائع ۱۶۷/۳ و خلاصة الفتاویٰ ۹۷/۲ و در المختار ۵۰۳/۲ و بزازیة ۱۸۹/۱ و غیره نوشته است.

و در عربی هم معنای آن «سرحتک» و «خلتیک» و «فادقلتک» و...است

حالا با توجه به توضیحات مذکور باید دانست که این الفاظ اگر چه در اصل،کنایات اند و بعضی آن را «طلقتک» صریح گفته‌اند، اما چون در کدام عرفی آن را صریح استعمال نمودند مثل عرف فارسی و عرف بلوچ‌های ما و... به آن مروج شد، پس طبق اصل «**الایمان مبینة علی العرف**» و طلاق هم از ایمانست در آن وقت، صاحبین عرف را ترجیح داده و به آن فتوا داده‌اند. البته حضرت امام رحمة الله آن را به اصلیت خود قرار داده و کنایه قرار می‌دهند، و

- منتهی الارب: ۴۰۲/۱. - غیاث اللغات: ۱۹۴.

فتوا درین مسئله نزد همه متأخرین بقول صاحبین است چنانچه در هندیه می فرماید:

وانها صریحة عند ابی یوسف حتی کان الواقع بهارجیعاً ویقع بدون النیقة و فی الخلاصة و به اخذ الفقیه ابو اللیث و فی التفرید و علیه الفتویٰ کذا فی التا تا رخابنة...و قول محمد هذاکقول ابی یوسف کذا فی المحیط ولو قال الرحل لامرأته تو را چنگ بازداشتم او بهشتم اویله کردم او پای کشاده کردم

ترا فهذاکله تفسیر قوله طلقتک عرفاً حتی یکون رجیعاً و یقع بدون النیة»

و مراد از عبارات کتاب هایی آن راکنایه گفته‌اند هم صحیح است و اصلش کنایه است و در قول امام محمد هم کنایه است آنها کتاب همان قول را نقل کرده‌اند مثل بدائع الضائع و ردّ و خلاصة و...اما فتویٰ به کنایه نیست بلکه بصریح بودنش هست هم چنانکه علامه شامی خودش توضیح آن را در فتاوای خویش نوشته و در بزازیه هم ذکر شده است.

و حضرت حکیم الامت (رح) در امداد الفتاویٰ در لفظ «آزاد کردم» که عیناً ترجمه‌ی آن «خلاص کردم» است، فتوای صریح داده‌اند. و نیز در امدادیه در مودر لفظ «چهوردیا» که معنای آن خلاص است همین طور و مفتی رشید احمد صاحب. مدظله در احسن الفتاوی و مفتی محمود حسن دیوبندی در فتاویٰ محمودیه و مفتی بزرگ دیوبند مفتی عزیز الرحمٰن در لفظ چهوری».

و حضرت مفتی اعظم پاکستان در فتاوی دارالعلوم مفتی محمد شفیع (رح) در قسمت امداد المفتنین.

فتاوی دارالعلوم دیوبند در لفظ «گذاشتم» که معنای «خلاص کردم» است نیز همین طور فتوا داده‌اند.

و حواله‌ی کنایه که به فتاوی دارالعلوم کرده‌اند بنده ندیده‌ام.

خلاصه: تحقیق احقر همین است که لفظ «خلاص» فی لنفسه کنایه است و همین است قول امام ـ رح ـ عرف و اصل کلی صریح است و همین است قول صاحبین (رح) و فتوا بر همین قول است نزد همه متأخرین لهذا فتوای زاهدانیان صحیح می‌باشد و در فتوای صادر شده از سوی مدرسه سوران تسامح شده و بر قول غیر مفتی به فتوا داده شده است.

- الهندیة ۶۴/۲. - بدائع الضائع: ۱۶۳/۳.
- رد المحتار: ۵۰۳/۲. بزازیة بهامش الهندیة: ۱۸۱/۱.
- امداد الفتاویٰ: ۳۷۰/۲ و ۴۰۱. احسن افتاویٰ: ۱۸۹/۵ و ۱۹۰. فتاوای محمودیه: ۲۷۵/۹ و ۳۲۹ و ج ۵۵/۸ و ۶۹. فتاوای دارالعلوم (قسمت عزیز الفتاویٰ):۳و۲۵۲/۴. امداد المفتین: ۳و۲۶۶/۴.

و الله اعلم و علمه اتم، احقر محمد عمر غفرله (مفتی محترم دارالافتاء منبع العلوم)

۵ جمادی الثانی |۱۴۲۲| هـ ق

گفت اگر زنم را به خانه خود ببرید یا خود برود اگر او را نکشم زنم را طلاق است» و دو زن دارد راه حل شخصی که سه طلاق را معلق به کار می‌کند.

اس: زید دارای دو زن بود یکی دختر بکر و دیگری عمرو. زید در حالت غصه و ناراحتی قسم خورد و بابکر پدر زن خود گفت «اگر زنم را بدون اذنم شما بالاجبار به خانه‌ی خود ببرید و یا زنم خودش فرار کند و برود اگر او را نکشم زنم سه طلاق است».

پس آیا در این صورت برای زن راه حلی وجود دارد که به خانه پدرش برود و باز طلاق واقع نشود و از این عبارت بدون تعیین نیت منظور «زنم سه طلاق» کدام زن مراد است آیا دختر بکر و یا دختر عمرو؟

جوابیة مولوی نظام الدین روابند:

اس: اگر زن به اجازه شوهرش به خانه پدرش برود اشکالی ندارد چونکه او طلاقش معلق کرده به بدون اجازه و اگر بدون اجازه فرار کرده و برود و یا اینکه پدرش او را به اجبار به خانه خود ببرد، باز هم طلاق واقع نمی‌شود: زیرا که زید طلاق زنش را به دو چیز معلق کرده و ایفای این شرط که «اگر او را نکشم» تا طول عمر ممکن است یعنی تا وقتی که هر دو تایشان زنده باشند ممکن است که او را بکشد لذا در آخر عمر حانث شده طلاق واقع می‌شود چونکه قبل از مدت ممکن است که آن کار را انجام دهد.

قال فی الدر المختار: **حلف لیأ تینه فلولم یأته حتی مات احد هما هنث فی آخر حیاته و کذاکل یمین مطلقه قال فی الشامی: قوله و کذاکل یمین مطلقه‌ای لا خصوصیة لاتیان بل کل فعل حلف ان یفعله فی المستقبل و اطلقه و لم یقیده بویقت لم یحنث حتی یقع الیاس عن البر مثل لیضر بن زیداً**

زید اگر نیست هر زنی راکه داشته بعد از تحقق شرط، طلاق می‌شود و اگر نیست هر دو را معین کند به او طلاق واقع می‌شود. احسن الفتاوی ص ۱۴۷

و لو قال **امرأتی طالق و نه امرأتان او ثلاث تطلق و احدة منهی و له خیار التعیین**» در مختار ص ۲۹ ج ۳

و الله اعلم بالصواب. کتبه عبیدالله متعلم تعلیم القرآن پشین.

الجواب صحیح و المجیب نجیح. نظام الدین روابند.

جواب از حوزه‌ی علمیه‌ی چابهار:

اج:راه حل آن این است که با اجازه شوهر به خانه پدر برود، در غیر این صورت مطلقه می‌گردد چون یمین علی الفور است.

اما جواب این سوال که کدام زن مراد می‌باشد دختر بکر یا دختر عمرو؟ بنا بر قرینه‌ی حالیه، دختر بکر مراد است همانگونه که در انتهای سطر سوم استفتاء لفظ «زن» ملفوظ و مذکور است و به بکر خطاب می‌شود «اگر شما زن مرا...» مسلماً از این کلمه زن دختر بکر مراد است. دوماً تنازع و درگیری شوهر با دختر بکر در چنین صورتی نیازی به تعیین نیت ندارد و قول شوهر مورد تأیید قرار نمی‌گیرد.

رجل تنازع هی احدیٰ امرأته و قال یا طلقتک ثلاثة و لم تکن امرأته حاضرة عنده ایضاً او قال طلقت منکوحة طلاقاً ثلاثا ثم قیل له من غیت فقال لم اعن امرأتی و له امرأتان هل یقع علیها او علی احد هی.

اج: فی هذه لا لصورة تطلق امرأته الی تنازع معهالا نه قال بحرف النداء یا طلقتک ثلاثا فالنادیٰ هی المنازعة و ان لم تکن موجودة حاضرة فانه لا اثر لعدم حضور امرأة و قال طلقت منکوحة طلاقا ثلاثاً فقوله منکوحة ان کان شا ملا لأمرأتین لکن التنازع قرینة علی ان المراد هی المتنازعة فتطلق طلاقاً مغلضاً و لم یصدق قوله لانه صرح بحرف النداء و کان الخطاب او بقوله منکوحة فکیف یصدق قوله لم اعن امرأته و قد قال فی الشامی و لا یلزم کون الاحنافة صریحة فی کلامه فقط»

فتاویٰ درالعلوم دیوبند ۱۹۶/۹ حوزه‌ی علمیه چابهار دارالتحقیق قادر بخش ارجمندی

الجواب صحیح | عبدالرحمٰن ملازهی ۸۰/۳/۲۴

جواب دارالافتاء منبع العلوم کوه ون:

اج:مسئله‌ای که در آن اختلاف کرده‌اند، حل آن وابسته به دریافت و تحقیق سه چیز است: ۱ـ آیا این یمین از متهم یمین فور است یا از مؤبد؟ و یا از بین موقت و مطلق؟ ۲ـ از دو زن کدام یکی مراد گرفته می‌شود؟ ۳ـ اگر این سه طلاق واقع نیست و معلق است، بکدام حیله از وقوع تعلیقی آن نجات پیدا می‌گردد. حالا چون بنظر عمیق دیده می‌شود در یمین زید که می‌گوید برای پدر زنش: «اگر شما زن مرا بدون اجازه‌ی من بالاجبار بردی یا خودش

فرار کند و برود و من او را نکشم زنم سه طلاق است» هیچ کلمه‌ای و حرفی نیست که دلالت علی افور کند و قرینه‌ای دل هم در آن دیده نمی‌شود بلکه عکس آن دلالت تاخیر و اطلاق و مؤبد و واضح و روشن است. مثلاً کلمه شرط و یمن بلفظ «اگر» شروع شده است که در عربی ترجمه‌ی «ان» است که نزد نحویان و فقها برای تراخی می‌باشد مگر در صورتی که قرینه‌ی واضحه باشد و اینجا کدام قرینه دیده نمی‌شود.

قال فی الدر: «**و فی طلاق الاشباء ان للتراخی الا بقرنیة الفور**».

و فی الرده: **قوله (ان للتراخی) و قد تقع علی الفور و المعتبر فی ذلک معانی کلام الناس و کذلک تقع علی قبل و علی بعد**» و فی الهندیة: «**والالفاظ التی بشرط بالفارسیة (اگر)**....بمعنی قوله (ان)[۱]

و جمله‌ی بردی یا خودش فرار کند و برود هم قرنیه‌ی مطلق و مؤبد است نه فور و یا می‌گوییم اینها لا اقل قرنیه‌ی بین موقت و مؤید اند و آن در حکم مؤبد است.[۲]

و فور آن است که مرتب به امری فی المال باشد مثل اینکه زن به اراده‌ی خروج ایستاده است، شوهر گفت: ان خرج فانت طلاق و یا شخصی دارد ناهار می‌خورد و دیگری را گفت: تغد معی قال ان تعذیب فعبدی مراء امرأ فی طلاق،

که در این صورت قرینه‌ی و در فتاوی دارالعلوم نویسد: «یمین فور که لئی یه شرط هی که بملی کسی خاص وقتی فعل کی تیاری یا تذکر پمواسی خاص موقت فعل کی متعلق یمین منعقد کی جاتی جس مقداد بهی شامی بحواله سعدی یک ساعت نقل کی هی ولفظه سئل السغدی بماذا یقدر الفور قال بساعة»[۳] و فی الشامیه: «**قوله (فوراً)...استدل (السغدی) بما ذکر فی الجامع الصغیر ارادت ان تخرج فقال الزوج ان خرجت...و یشیر الله قول الفتح تهیأت للخروج**»[۴]

و در این عین زید چنین چیزی و قرینه‌ای اصلاً مذکور نیست لهذا این یمین فور نیست و در فتوای صادره از چابهار در این مورد تسامح شده است.

پس درین جزء فتوای صادره از پیشین صحیح است که این مؤبد و مطلق است و طلاق زن به موت احد هما بدون کشتن زن موقوف است.

۱- الهندیة ۸۲/۲ کالفور. - رد المختار: ۹۳/۲، الایمان مطلب فی یمین الفور.

۲-کذا فی فتاوای دارالعلوم دیوبند (قسمت امداد المفتین: ۳و۳۴۳/۴.

۳- فتاوی دارالعلوم دیوبند (قسمت امداد المفتین): ۳و۳۴۲/۴.

۴- رد المحتار: ۹۲/۳.

البته در فتوای پیشین هم در دو جا تسامح شده است یکی اینکه گفته: «زیرا زید طلاق زنش را به دو چیز معلق کرده است» این صحیح نیست چون این جمله‌ی زید همه یک چیز و یک شرط و یک جز است نه دو، از کلمه‌ی «اگر شما» تا کلمه‌ی «برود» همه شرط است و از جمله «من او را نکشم...» تعلیق عین و جزا است. و این «و او» و «من» حرف عطف یا ابتدا نیستند بلکه این جزء کلمه‌ی جزا می‌باشد که در بلوچی و فارسی مستعمل است.

دوم: زید اگر نیست هر زنی را که داشته بعد از تحقیق شرط طلاق می‌شود. و از احسن الفتاویٰ نقل دلیل و حواله کرده است حالانکه فتوای احسن الفتاویٰ در مورد فردی است که بدون قرینه‌ی تعیین گفته است.

و در سوال مذکور قرینه‌ی تعیین در زمان وقوع به دختر بکر شخصی است که مخاطب در اینجا بکر است و اینجا نیت و اختیار ضرورتی ندارد.

خلاصه = در مورد اینکه این یمین فور نیست، در نظر احقر فتوای پیشین صحیح است، و در مورد اینکه ضرورت تعیین نیت و اختیار تعیین اینجا نمانده است، فتویٰ چابهار صحیح است. اما حیله‌ی نجات از وقوع سه طلاق این است که زید زن خود را یک طلاق بدهد و بعد اتمام عدت پدر او را یا خودش در خانه‌ی پدر برود پس عین واقع می‌گردد. و بعد آن او را نکاح کند تمام شده قال في الدر: «**فحيلةُ من علق الثلاث بدخول الدار ان يطلقها واحدة ثم بعد العدة تدخلها فتمنل اليمين فنكيحها**»[1] **هذا فهنة من عبارات الكتب.**

و الله اعلم و علمه اتم و احکم | ۱۸ جمادی الثانی | ۱۴۲۲ | هـ ق

احقر محمد عمر غفرله (مفتی محترم دارالافتاء)

س: زید نزد پدر و مادر خود زندگی می‌کند و زن و بچه‌اش پیش آنها اندر افنده‌ها ماشین است اتفاقاً ماشین از دست او چپ شده و او مجروح می‌گردد و پدر او را زجرمی می‌کند که تو ماشین را چپ کرده و ما را بدبخت کردید، زید عصبانی شده می‌گوید زنم سه طلاق اگر بعد از رحمت از مرض پیش پدر و مادر خود زندگی کنم. سپس او به دکتر آمد و رفت می‌کند بعد از ۱۰ روز پدر زن زید می‌رود دخترش را با اثاث منزل و غیره انتقال کرده به خانه خود می‌آورد و زید هم در منزل پدر زن می‌آید بعد از چهار روز دوباره به شهر پدر و مادر می‌رود

۱- رد المحتار مع الدر: ۵۴۵/۲ باب التعليق عند مطلب الاضافة اللتعريف لا للتقليد وكذا في فتاویٰ محمودیه: ۲۸۸/۹.

منزلی جداگانه برای خود درست می‌کند و اندازه ۲۰ روز می‌ماند و آنجا از علماء سوال می‌کند آنها جواب می‌دهند که تو مسافر هستید که منزل تو الآن اینجا نیست. و او نماز مسافری می‌خواند درین مدت اصلاً به خانه پدر و مادر خود نمی‌رود حتی برای شام و ناهار.

بعد از ۲۰ روز می‌آید فرزندان خود را در منزل خود می‌برد و زندگی خود را ادامه می‌دهد آیا در صورت فوق زن زید طلاق می‌شود یا خیر؟

اج: در این صورت طلاق زن زید واقع نمی‌گردد، زیرا معنی و منظور او از زندگی کردن این است که اگر همیشه در خانه پدر و مادرم زندگی کنم زنم طلاق است ولی چون زید همانگونه که در سوال مصرح است، بعد از صحبت از مرضش انتقال کلی کرده و به خانه پدر زن رفته است. و طلاق او معلق به بود و بانش در همان منزل پدر و مادر بوده است و چون آن دیده نشد، لذا طلاق هم واقع نمی‌گردد کذا فی الفتاویٰ دارالعلوم ۱۰/۵۶

و این مسئله نظیر این مسئله است: شخصی به برادر خود گفت که تو خوب در شرکت کار نمی‌کنی اگر من مال تو را جدا نکنم زنم طلاق است و او بعد از یک ماه مال را جدا کرد در این صورت واقع نمی‌گردد زیرا او مال را جدا کرد و شرط طلاق دیده نشد پس طلاق هم واقع نمی‌شود پس همین طور در سوال چون شرط طلاق دیده نشد، طلاق واقع نمی‌گردد.

و الله اعلم و علمه اتم، کتبه عبدالخنی، دارالافتاء منبع العلوم.

۲۲ جمادی الثانی | ۱۴۲۲ | هق

الجواب صحیح | محمد عمر غفرله

به زنش گفت: اگر تعویذ بگیری، طلاق هستی و سپس او را اجازه داد.

اس: شخصی به همسرش گفت: اگر بروی پیش ملاها تعویذ بگیری تو طلاق هستی پس همسرش هم نرفت تا اینکه بعد از دو سال شوهرش به او اجازه داد که برود پیش ملاها تعویذ بگیرد و گفت از طرف من اجازه دارید، پس آیا این زن به این معلق کردن طلاق می‌شوید یا نه؟ و آیا این اجازه‌ی بعد از دو سال مورد اعتبار است یا خیر؟

اج: در صورت مسئله اگر زن ولو اینکه با اجازه‌ی همسرش برود و تعویذ بگیرد یک طلاق رجعی واقع می‌گردد چرا که این او مطلق بوده است آن را مفید به اجازت خود نکرده است. نظیر آن این مسئله است:

و لو قال لامرأته کل امرأة اتزوجها بغیر اذنک فطالق قطلق امرأته طلاقاً بائناً او ثلاثاً باثم

تزوج بغیر ادخلهاطلقت لانه لم یتقید یمنه ببتعاء النکاح»[(۱)]

و الله اعلم عبدالغنی عفی عنه، دارالافتاء منبع العلوم، ۲۷ جمادی الثانی ۱۴۲۲ | هـق الجواب صحیح| محمد عمر غفرله

حکم گفتن «زنم را ببرید»

اس: اگر مردی به خواهر زنش را گفت که خواهر تو حرف مرا نمی‌گیرد و با من نمی‌خوابد زن من را یعنی خواهرت را با خودت ببر یعنی مثلاً خانه‌ی آن مرد در بانسر است و خانه خواهر زنش در گتیچک است و بچه هایش را بگذار همین جا باشند حالا شما مولانا جوابت بدهید که حکمش چیست؟ طلاق واضح می‌شود یا نه؟

اج:اگر شوهر به نیت و قصد طلاق چنین گفته است پس یک طلاق بائن واقع می‌گردد و اگر نیت و قصد طلاق نداشته طلاق واقع نمی‌شود

«فالکینا یات لاتطلق بهاالانبیة او دلالة الحال»[(۲)]

و الله اعلم و علمه اتم کتبه عبه الغنی دارالافتاء منبع العلوم ۵ رجب ۱۴۲۲ هـق | الجواب صحیح

اگر شوهر یک یا دو طلاق واقع کند، آینده مالک چند طلاق می‌شود؟

اس: خالد منکوحه‌ی خودش را یک طلاق بائن داده یا دو طلاق پس دوباره او را ازدواج نمود بعد از ازدواج بار دوم خالد مالک سه طلاق می‌گردد یا مالک همان طلاق می‌باشد که از نکاح اول باقی مانده است؟

اج: خالد مالک همان طلاق‌ها می‌باشد که از نکاح اول باقی مانده است اگر قبل از نکاح دوم زن را یک طلاق داده است، مالک دو طلاق و اگر قبلاً دو طلاق داده است، پس ازدواج بار دوم مالک یک طلاق می‌شود که از این به بعد به یک طلاق دیگر مغلظه می‌گردد. به دلیل اینکه هدم کننده‌ی طلاق‌های قبلی، نکاح زوج دوم می‌باشد نه ازدواج مجدد زوج اول.

و فی الهدایة: «و اذا طلق الحیرة طلقةً او طلقتین وانقضت عدتها و تزوجت بزوج آخر ثم عادت الی الزوج الّاول عادت بثلاث تطلیقات و یهدم الزوج الثانی مادون الثلاث کما یهدم الثلٰث

۱- کذا فی فتاویٰ دارالعلوم ۹۵/۱۰.

۲- فتاوی دارالعلوم ص ۴۸۰ ج ۹.

و هٰذا عند ابی حنیفة و ابی یوسف ـ رض ـ»[1]

والله اعلم و علمه اتم و احکم کتبه ابواسحاق الحملّی، دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح محمد عمر غفرله

۲۴ رجب المرجب سنه ۱۴۲۲ هق

توضیح مسأله‌ی گفتن «خلاص است»

الاستیضاح: به خدمت استاد العلماء حضرت مولانا محمد عمر سربازی صاحب متغلات بطول صیاتکم السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

بعد عرض سلام. استفتاء مع جوابه ارسال می‌گردد. دو فتوای صادر شده از سوران به حضرت عالی رسیده بودند، به دارالافتاء گشت نیز فرستاده شده بودند، چند صفحه‌ای سیاه شده جهت تصحیح و تنفیح ارسال می‌دارم. از علوم‌تان مستفید فرمایید.

اجرکم عندالمجیر

فقط والسلام علیکم ـ محمد زکریا دهواری، دارالافتاء حوزه علمیه عین العلوم گشت سروان ۸۰/۱۰/۲۵ ش

۳۰ شوال ۱۴۲۲ هـ

سؤال: چه می‌فرمایند علماء کرام و مفتیان عظام در این مسئله: شخصی به نام دریهان دهانی این طور گفته (این جانب دریهان دهانی فرزند غلامی متعهد می‌شوم که از تاریخ ۷۸/۱۱/۱۴ به بعد اگر جایی هیروئین کشیدم زنم با مال خلاص است، از این قول چه طلاقی واقع می‌شود آیا حق رجوع را دارد یا خیر؟ نیز بیان نمایید از دو فتوا کدام یک درست است؟

الجواب باسمه سبحانه حامداً و مصلیاً: در صورت مسئوله بعد از ثبوت شرط مذکور فی در السؤال (هیروئین کشیدن) بر زوجه آقای دریهان دهانی یک طلاق بائن واقع می‌شود.

لذا نام برده در عدت و بعد از عدت می‌تواند به شرط رضایت همسرش دوباره تجدید نکاح کند با مهریه جدید و بدون نکاح جدید حق رجوع ندارد تحقیق مسئله مفصلاً واضح گردد که لفظ (خلاص هستی) بنابر تحقیق طلاق صریح بائن است در صریح بودن این لفظ هیچ گونه ابهامی نیست فقهاء کرام در تعریف صحیح می‌فرمایند ـ محقق علامه ابن همام ـ

۱- الهدایة: ۴۰۰/۲، و کذا فی فتاوای درالعلوم دیوبند، مدلل و مکمل :۳۳۲/۹

رح – در فتح القدیر و علامه زین الدین ابن نجیم مصری در بحرالرائق می‌نویسد (**قوله فکان صریحا) فان غلب استعماله فی معنی بحیث یتبادر حقیقة او مجازاً صریح فان لم یستعمل فی غیره فاولی بالصراحة فتح القدیر ۳۵۱/۳** بحرائق ۲۶۹/۳.

این هم صریح است که استعمال غالب آن در معنی طلاق باشد حقیقتاً مفهوم شود یا مجازاً ـ و اگر در معانی دیگر اصلاً استعمال نمی‌شود که او به درجه اولیٰ صریح است از تحریر ابن همام و ابن نجیم ـ رح ـ واضح شد که برای صریح بودن لفظ لازمی نیست که فقط در همین یک معنی مستعمل باشد بلکه اگر غالب استعمال آن به نحوی است که از آن حقیقتاً یا مجازاً معنی طلاق مفهوم می‌شود، صریح است. لذا لفظ خلاص هستی اگر چه به معنای دیگر مثلاً (از وام خلاص هستی) یا از دشمن خلاص شدی یا خلاصی یعنی بسیار لاغر و ضعیف شده‌ای و غیره مستعمل است اما غالب استعمال آن در بلوچستان، برای طلاق است. مخصوصاً وقتی که لفظ (زن) با آن متصل شود چنانکه در صورت مسئوله (زنم با مال از من خلاص است). مانند لفظ طلاق که معانی دیگر را هم در بر دارد مثلاً **طلاق عن العمل ـ طلاق عن الوثاق** با وجود این لفظ طلاق در بحث طلاق صریح است.

حتی اگر بعد از تلفظ لفظ طلاق بگوید که مراد من از این طلاق **عن العمل** و قید یا طلاق **عن الوثاق** بوده، قضاءً و دیانةً به قول کرخی قول او قبول نخواهد شد. علامه علاء الدین کاسانی می‌فرمایند.

«**و لو قال انت طالق و قال اردت انها طالق عن العمل لم یصدق فی القضاء و لا قیما بینه و بین الله تعالیٰ**» بدائع الصنایع ۱۰۱/۳.

در فتاویٰ قاضی خان ۴۶۱/۱ چنین آمده است:

«**رجل قال لأمرأته انت طالق و قال عنیت به الطلاق عن الوثاق صدق دیانة لا قضاء و لو قال عنیت به الطلاق عن النکاح لا یصدق اصلاً**».

بحث دیگر: که از این لفظ، طلاق صریح اما بائن واقع می‌شود، طلاق صریح و هم طلاق بالکنایة هر دو تا بر دو قسم است.

۱ـ رجعی و بائن یعنی صریح رجعی و صریح بائن. کنایه رجعی و کنایه بائن.

ملک العلماء علامه کاسانی می‌نویسند:

«**فالواقع بکل واحد من النوعین اللتین ذکرناهما من الصریح والکنایة نوعان: رجعی و بائن**» بدائع الضائع ۱۰۹/۳.

محقق دکتر وهبة الزحیلی در فقه الاسلامی وضاحت می‌نمایند.

«ینقسم کل من الطلاق الصریح والکنایة من حیث امکان الرجعة و عدمها الی رجعی و بائن» الفقه الاسلامی ۴۳۲/۷.

از عبارات فوق معلوم شد که طلاق صریح بر دو قسم است: رجعی و بائن. لذا این قول که (این طلاق صریح است و از طلاق صریح رجعی واقع می‌شود، درست نیست چنانکه واضح و روشن شد.

و بائن واقع شدن بر این است که لفظ خلاصی برای وضاحت چیزی به طور کامل به کار برده می‌شود. مثلاً وقتی که وام کسی را کاملاً ادا نمایند گفته می‌شود: «الآن تـو خـلاصی» یعنی حساب من و تو کاملاً تمام شده، و اگر مبلغ کمی هم بر عهده باقی بـماند ایـن لفـظ خلاصی استعمال نمی‌شود. لذا چگونه لفظ خلاصی کاملاً جدایی مالی و به اعتبار کامل در معامله مالی در بر دارد همین طور لفظ مذکور در معامله طلاق، جدایی جایی را کاملاً روشن می‌نماید و جدایی کامل در طلاق بائن است نه رجعی.

و ایضاً در لفظ (خلاص) قوتی جداگانه وجود دارد که مساوی با قوت لفظ بائن مـی‌باشد. فقهای کرام تصریح نموده‌اند که لفظی که دارای قوت یا شدت باشد از آن طلاق بائن واقع می‌شود.

ملک العلماء کاسانی می‌نویسند:

«و اما الصریح البائن فبخلافه و هو ان یکون بحروف الأبانة او بحروف الطـلاق لکـن قـبل الدخول حقیقة او بعده لکن مقروناً بعدد الثلاث نصا او اشارة او مـوصوفة بـصفة تـدل عـلیها» البدائع ۱۰۹/۳.

ردالمحتار ۴۶۰/۴.

در فقه الاسلامی ۴۳۳/۷ آمده است:

فیکون الطلاقاً رجعیاً فیما یاتی: ۱ـ الطلاق الصریح بعد الدخول الحقیقی بلفظ من مادة الطلاق او التطلیق غیر مقتون بعوض و لا بعدد الثلاث و لا موصوف بوصف اشده او القوة او البینونة او نحوها».

و این لفظ خلاص چنانکه واضح شد که علاوه از معنی جدایی، قوة جدایی کامل را در بر دارد، لذا بائن به شمار می‌رود.

نیز واضح باشد که از دو فتوای منسلکه ۱ـ فتوای مولوی حسین احمد فاروقی ۲ـ و فتوای

مولوی شمس الدین ملازهی، فتوای مولوی حسین احمد با اندکی تغییر (عوض کردن لفظ کنایه به صریح) درست می‌باشد چنانکه واضح گردید که لفظ مذکور فی السؤال صریح است نه کنایة. و از این جمله بعد ثبوت شرط، یک طلاق صریح بائن واقع شده است.

فقط والله اعلم محمد زکریا دهواری، دارالافتاء حوزه علمیه عین العلوم گشت سراوان

الجواب صحیح ۱۷ ربیع الثانی ۱۴۲۲ هق

جواب استیضاح از دارالافتاء منبع العلوم:

محترم بنده جناب مفتی صاحبِ حوزه علمیه گشت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته. اما بعد نامه و فتوای حضرت عالی رسیده و ملاحظه شدند، عزیزم جناب عالی از حسن ظن خود، آن را جهت تصحیح و تنقیح به احقر فرستاده و حواله نموده‌اید و اگر نه من کجا و این مقام کجا. و احقر به فکر خود مسئله را در فتوای قبلی خود یعنی استفتای شماره‌ی که فرستادم، توضیح داده بودم معلوم می‌شود که به جناب عالی نداده‌اند یا ملاحظه فرموده و قانع نشده‌اید.

خلاصه در نظر احقر لفظ «خلاص» اگر چه نزد امام بزرگ ـ رح ـ کنایه است، اما نزد صاحبین ـ رح – به حکم عرف، صریح غیر بائن است و فتوا به قول صاحبین است نزد تمام متأخرین احناف چنان در فتوای قبلی تفصیل آن را نوشته و به حوزه علمیه سوران ارسال کرده بودم.

و برداشت احقر از فتوای جناب عالی این است که خلاصه‌ی فتوای شما سه چیز است:

۱ـ اینکه لفظ «خلاص» مطلقاً صریح است، اما این اطلاق صحیح نیست بلکه نزد امام بزرگ ـ رح ـ اصل این کلمه کنایه است آری نزد صاحبین صریح غیر بائن است همچنانکه در فتوای مرسله نوشته‌ام.

۲ـ اینکه این کلمه صریح بائن است، اما باید گفت اگر واقعی این لفظ به نفسه بائن می‌بود، چرا صاحبین که در فقه از ما واقف‌تر بوده‌اند، این قید را اضافه نکردند و همین طور تمام متأخرین احناف و علمای دیوبند. این بائن در وصف،

این برداشت فکر عاطر جناب عالی می‌باشد.

۳ـ اینکه این لفظ دلالت بر قوت می‌کند، عزیزم ما همه این را تسلیم داریم که اگر لفظ صریح را قرینه‌ای باشد که به شدت و مبالغه و عرف دلالت کند، بائن می‌گردد اما این لفظ نه

در ماده‌ی خود به قوت و مبالغه و شدت دال است و نه در لفظ و نه در معنای خود که در فارسی «رها کردم»، «بهشتم»، «یله کردم» و «آزاد کردم» و در اردو «چهوتردی» می‌باشند بلکه این برداشت حضرت عالی است که علاوه از معنی جدایی، قوه‌ی جداییِ کامل را در بر دارد و آن را اضافه فرموده‌اید. و لفظ خلاص مسلم که کلی مشکک است. به قوة و ضعف همه دلالت دارد اما نه در ذات خود بلکه به اعتبار قرائن مثل سواد و... و این مثل لفظ حرام نیست که صریح بائن است و به ذات خود قوت دارد و مثل الفاظ دیگر.

و آنچه فرموده‌اید که «لفظ خلاص برای وضاحت چیزی به طور کامل به کار برده می‌شود مثلاً...»، عزیزم قیاس طلاق بر مسئله‌ی ادای قرض قیاس مع الفاروق است و در اینجا اضافه نمودن لفظ کامل از خارج آورده می‌شود نه اینکه قرینه است. آیا به نظر جناب عالی یک طلاق رجعی عقد نکاح را خلاص نمی‌کند و این وقت گفتن این حرف که این زن از مرد خلاص شد، صحیح نیست، ظاهر است که صحیح است اگر چه کاملاً خلاص نشده است که حق رجعت دارد و همین طور اگر کنایه دهد هم کاملاً خلاص نیست که حق ثانی را دارد. آری بعد از مغلظه گویند که خلاص کامل شد چرا که همان سه عدد قرینه‌ی کامل شد.

آنچه شما کامل گفته‌ای اگر چه بائن باشد هم خلاص کامل نیست و مفهوم این لفظ فقط رها کردم یا امثالش هست نه اینکه کامل رها کردم شما لطفاً برای دعوای خود از لغت یا عرف در باب طلاق یا از ترجمه‌های فقهاء که این لفظ را ترجمه به فارسی مثل هندیه و بزازیه و خلاصة و غیره کرده‌اند اضافه بودن لفظ کامل را پیدا کرده به احقر بفرستید.

این لفظ کاملاً را در ترجمه‌ی خلاص اضافه کردن به نظر احقر از ابتکارات جناب عالی است والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

والله اعلم باالصواب احقر محمد عمر غفرله (مفتی محترم دارالافتاء منبع العلوم)

۱۴ ذیقعده ۱۴۲۲ هق

اگر به خانه‌ی فلانی رفتی، طلاقی / اگر شخصی چیزی را دیده باشد ولی فراموش کرده و بگوید زنم طلاق که ندیده‌ام / گفتن «برو به خانه‌ی مادرت» خطاب به زن

چه می‌فرمایند علماء کرام و؟؟؟ عظام در مورد مسائل ذیل:

۱ـ شخصی به عیال خود می‌گوید که: «اگر به خانه‌ی فلانی رفتی طلاقی» این موضوع در

زمان ناراحتی با همان شخص، رخ داده است. آیا حالا که با وی آشتی کرده عیالش می‌تواند به خانه‌ی آن فلانی برو یا نه؟

۲ـ شخصی الاغش را گم کرده و از رفیقش می‌پرسد که آیا آن را دیده یا نه؟ و او که خر را دیده و فراموش کرده می‌گوید که ندیدم و چون رفیقش اصرار می‌نماید شرط زن طلاقی می‌اندازد (یعنی اگر دیدم زن من طلاق باشد) حال که یاد این شخص آمده که خر را دیده است، آیا طلاق واقع می‌شود یا نه؟ (چند طلاق واقع می‌شود).

۳ـ در منطقه‌ای لفظ «برو به خانه مادرت» عام شده است و هر کس آن را برای ترساندن عیال خویش استعمال می‌نماید و هیچ کس نمی‌پرسد که منظور شما از به کار بردن این لفظ طلاق بوده یا نه؟ حال ممکن است بعضی به نیّت طلاق آن را استعمال نمایند. آیا این عام بودن لفظ مذکور باعث از بین رفتن و یا تغییر یافتن حکمش می‌شود یا نه؟ اگر نمی‌شود پس علاج آن چیست و چه طور باید عام بودن این لفظ را از بین برد؟

الجواب و منه الصدث والصواب: ۱ـ طلاق معلّق به شرط به وقت تحقّق شرط طلاق واقع می‌گردد و اگر طلاق صریح را معلّق کند پس بدون نیّت بعد از تحقّق شرط، طلاق واقع می‌گردد و اگر به لفظ کنایه تعلیق کند پس اگر به نیّت طلاق آن الفاظ کنایات را بگوید پس بعد تحقّق شرط طلاق واقع می‌گردد.

در درمختار آمده است:

«و شخل الیمین بعد وجود الشرط مطلقاً لکن ان وحد فی الملک طلقت و فی باب الکنایات منه ففی حالة الرضاء تتوقف الاقسام الثلاثة علی فیه... الخ».

در صورت مسئوله چونکه لفظ صریح را به رفتن خانه فلانی معلّق کرده است پس هر وقت و به محض رفتن به خانه‌ی فلانی طلاق واقع می‌گردد البته یک طلاق رجعی و اگر در این حال رجوع کند می‌تواند بدون نکاح و رضای زوجه رجوع نماید تا مادامی که زوجه در مدّت عدّت است و بعد از عدّت با نکاح می‌تواند رجوع نماید نه بدون نکاح.

۲ـ زمانی که دیده باشد زنش طلاق می‌شود چرا که معلق به دیدن خر نموده است و زمانی که زن طلاقی خورده که اگر دیده باشم زن من طلاق باشد پس در صورت دیده بودنش طلاق واقع می‌گردد و در صورت مذکوره چون تعداد طلاق را ذکر نکرده است پس یک طلاق رجعی واقع می‌گردد و در این صورت هم در مدت عدّت می‌تواند بدون نکاح و رضای زوجه رجوع نماید و بعد از عدت با نکاح نه بدون نکاح.

۳ـ اگر به نیت طلاق این طور گفته است پس طلاق بائن واقع می‌گردد و اگر نه پس واقع نمی‌گردد.

و اگر شوهر انکار نیّت طلاق کند پس قول او بدون حلف (سوگند) معتبر نیست اولاً که خود زن او طلب قسم نماید اگر از قسم انکار نمود پس زن پیش قاضی مقدمه و موضوع را دائر نماید و قاضی از او طلب قسم کند اگر در محفل قاضی هم انکار قسم کرد قاضی زن را از او جدا نماید البته اگر ظن غالب زن بر صدق آن است پس طلب قسم لازم نیست.

قال فی التنویر: «**و تقع رجعیة بقوله اعتدّی و استبرئی رحمک و انت واحدة و ببلقیها البائن** (ردالمختار ۵۰۶/۲) و **قال العلائی والقول بیمینه فی عدم النیة و یکفی تحلیفها فی منزله فان ابی رفعته الی الحاکم فان نکل فرق بینهما ـ مجتبی**»[1]

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی، دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح محمد عمر غفرله

۵ ذیحجه ۱۴۲۲ هق

گفت: تو مادر و خواهر قیامتی من هستی، تو را نمی‌خواهم

اس: چه می‌فرمایند علماء دین و مفتیان شرع متین در رابطه به کلمه زوج که به زوجه می‌گوید در حالت درگیری و با عصبانی قلبی و یا در حالت رضا که «تو خواهر و مادر قیامتی من هستی، تو را نمی‌خواهم» تا دو مرتبه و زوجه می‌گوید تا سه مرتبه گفته است. پیش یک قاضی و مفتی رفته‌اند او جواب داده که در مورد این کلمه که چندین احتمال دارد از قبیل طلاق یا ظهار یا کرامت یا تهدید و جزء کنایات می‌باشند نیاز به نیت دارند و در صورت عدم نیت حلف و سوگند عائد زوج می‌گردد هم طبق حواله احسن الفتاویٰ ۴۵۲/۵ باب الظهار: **قال فی البحر اذا نوی به الطلاق کان بائنا کلفظة الحرام**» و همچنین در مورد تو را نمی‌خواهم از کنایات است به دلیل: **القول قول الزوج مع الیمین فی عدم النیة، الفقه.**

و ثانیاً دلیل می‌گیرد از فتوای مرحوم مولانا محمد عثمان بلوچ که پیش او دو نفر به چنین موضوعی آمدند ایشان مرحوم فرمود چیزی نیست نه طلاق نه ظهار.

و ثالثاً دلیل و قیاس در این مورد عبارت «**ان وطئتِک عقد وطئت امی فلا شیء علیها**»[2] می‌باشد.

۱- ردالمختار ۵۰۵/۲ و احسن الفتاویٰ ۱۴۹/۵ به حواله‌ی مذکور ۲- العالمگیریة باب الظهار

مفتی و قاضی ثانی می‌فرماید که یک طلاق بائن واقع است و بائن بائن را ملحق نمی‌گردد.

به دلیل عرف و عادت اهل بلوچستان بدون نقل دلیل از کتب فقه حنفی یا شافعی و غیره.

مفتی و ثاضی ثالثی می‌فرماید که دو طلاق صریح بائن واقع می‌شود. و زوج در مورد طلاق ثالث حلف و قسم ادا کند که زوجه مدعیه می‌باشد و او منکر شد به سه بار گفتن این کلمه، به دلیل عبارت مرقومه ذیل **کما فی احسن الفتاوی ۱۳۵/۵**.

ان محصول المبسوط فی الشامیة و غیرها من الکتب المعتبرة ان الطلاق اما صریح او بالکنایة و کل واحد منهما اما رجعی او بائن فالطلاق السابق واللاحق کل منهما علی اربعة اقسام و جمیع الصور الممکنة فی اللحاق ست عشر حصل من ضرب الاربعة فی الاربعة فلا لحاق فی اصورتین ای ان کان الطلاق السابق بائنا صریحاً کان او بالکنایة لا یلحق البائن بالکنایة فقط ـ الی ان قال ـ تلحق البقیة فی اربعة عشر صورة بشرط بقاء العدة».

پس در این صورت طلاق صریح بائن ملحق می‌گردد، بله لطفاً صریح بائن را توضیح بفرمایید، و نیز نوشته‌ی مفتی ثالث که لفظ خواهر و مادر بلوچستان طوری برای طلاق عرف شده که نیاز به نیت ندارد.

حضرت فقیه العصر مفتی رشید احمد ـ رح ـ می‌فرمایند که اگر زوج بگوید من از کلمه‌ی «مادر و خواهر» نیت و قصد طلاق نداشته‌ام قول پذیرفته نمی‌شود چونکه خلاف ظاهر است ـ احسن الفتاویٰ ۱۸۶/۵.

لطفاً تحقیقات خود را در این مورد در اسرع وقت عنایت فرمایید که موجب لزوم است. (ابوخالد دین محمد سورانی).

الجواب باسم ملهم الصواب: علامه ابن عابدین شامی در ردالمحتار باب الصریح در تعریف طلاق صریح و بائن و غیره می‌نویسد:

«ان الصریح نوعات صریح رجعی و صریح بائن فالاول ان یکون بحروف الطلاق بعدالدخول حقیقة غیر مقرون بعوض و لا بعد الثلاث لانصا و لا اشادة و لا موصوفاً بصفة تنبیء عن البینونة... و اما الثانی فبخلافه»[1]

از این عبارت تعریف طلاق صریح بائن و توضیح آن واضح گردید. حالا می‌پردایم به اصل مسئله و موضوع مورد بحث:

۱- ردالمحتار: ۵۹۲

گرچه در تمام متون و شروح صراحتاً مرقوم است که از به کار بردن جمله‌ی «تو مادر و خواهر من هستی» در خطاب به همسر، هیچ نوع طلاق واقع نمی‌شود البته استعمال آن مکروه است، اما این هم قاعده‌ای مسلّم و انکارناپذیر هست که مدار و مبنای طلاق بر عرف است بنابراین اگر چه الفاظ فوق مختص برای طلاق نبوده و دارای چند احتمال هستند اما در عرف بلوچستان به نحوی کاربرد برای طلاق می‌شوند که الفاظ صریح طلاق آن چنان مستعمل نیستند پس این لفظ بنا بر عرف بدون نیت و مذاکره‌ی طلاق و حالت غضب برای طلاق بائن متعین گردیده است و بدین جهت اگر گوینده‌ی آن فرضاً بگوید که از آن نیت طلاق نداشته‌ام، قول او چونکه خلاف ظاهر است، پذیرفته نخواهد شد.

حضرت مفتی صاحب مرحوم این مسئله را در احسن الفتاویٰ جلد مذکور سه جا در طلاق و یک جا در ظهار آورده است، ملاحظه شود. در ص ۱۸۵ زیر عنوان «بیوی کومان کهنا طلاق بائن هی» ذکر شده است در آخر جواب همین سؤال می‌نویسد:

آجکل کی عرف عام میی یه الفاظ صرف طلاق هی کی لئی متعین هیی لهذا بدون نیت بهی طلاق بائن واقع هو جائیگی بلکه زوج کوئی دو سری نیت بتاتی تو بهی طلاق هی کاحکم دیاجائی گا اس کاقول خلاف ظاهر هونی کی وجه سی قبول نهیی کیا جائی گا.

و استدلال مفتی اول از احسن الفتاویٰ صحیح نیست زیراکه مفتی ـ رح ـ در ص ۴۰۳ پس از ذکر احتمالات سه گانه که الفاظ مذکور دارند صراحتاً می نویسد:

گرچه این جمله فی نفسه دارای سه احتمال هستند ولی در صورت سؤال به سبب مذاکره‌ی طلاق، طلاق بائن متعین و واقع می‌گردد.

و نیز بعد از جواب فوق، در پاسخ عین چنین سؤالی می‌نویسد:

«این الفاظ به حکم عرف صرفاً برای طلاق متعین می‌باشند بنابراین با وجود عدم نیت طلاق، باز هم طلاق بائن واقع می‌گردد».

پس در صورت سؤال شده به نظر بنده دو طلاق صریح بائن واقع می‌گردد همان طوری که قاضی و مفتی سوم فرموده‌اند. زیرا که طلاق صریح بائن به صریح بائن ملحق می‌شود البته بائن به بائن ملحق نمی‌شود.

و این مسئله چهار صورت دارد.

۱ـ هر دو طلاق به لفظ صریح باشند مثلاً به زوجه گفت: «تو طلاقی» و باز گفت «تو طلاقی» طلاق اول به طلاق دوم ملحق می‌شود و زن در این صورت به دو طلاق مطلقه

می‌شود زیرا طلاق صریح به صریح ملحق می‌گردد.

۲ـ طلاق اول صریح بود و دوم بائن؛ مثلاً گفت: تو طلاقی، و بازگفت. برو بیرون، یا تو از من جدایی، و نیت طلاق داشت در این صورت هم زن به دو طلاق مطلقه می‌شود زیرا طلاق بائن به صریح ملحق گردید.

۳ـ به نیت طلاق گفت: بیرون شو یا دور شو و بعد گفت: تو طلاقی، نیز طلاق دوم که صریح بود به اول ملحق شده دو طلاق واقع می‌شود.

۴ـ به نیت طلاق گفت تو جدایی یا بیرون شو، باز همین گونه لفظی کنایه با همان نیت گفت، فقط یک طلاق واقع خواهد شد زیرا طلاق بائن یا بائن ملحق نمی‌شود پس معلوم شد که صریح مطلقاً ملحق خواهد شد اگر چه واقع به آن طلاق بائن باشد مانند طلاق بالمال به لفظ صریح. پس صریح به صریح و صریح به بائن و بائن به صریح ملحق می‌شود البته بائن به بائن ملحق نمی‌شود. مگر در صورتی که بائن اول معلق به شرطی باشد و بائن دوم به صورت تنجیز قبل از وجود شرط باشد پس در صورت وجود شرط، بائن اول هم واقع خواهد شد مثلاً به زنش گفت هرگاه داخل این خانه شدی پس به خانه پدرت برو، و نیت طلاق داشت، سپس گفت از من دور شو و نیت طلاق داشت یک طلاق بائن واقع می‌شود باز اگر زن به همان خانه داخل شود طلاق بائن که معلق بود واقع و زن به دو طلاق مطلقه خواهد شد.

و معنی بیت مولانا روابند:

بائن آید بخس خود ملحق   بعد تعلیق و غیر آن مطلق

همین است که بائن با هم جنس خود که بائن است بعد از تعلیق ملحق می‌شود یعنی بائن معلق بعد از وجود شرط به بائن منجز که قبل از وجود شرط بوده است ملحق خواهد شد و غیر بائن یعنی صریح مطلقاً، صریح به صریح و به بائن هم و بائن به صریح ملحق می‌شود.

والله اعلم کتبه عبدالغنی (عفی عنه) ، دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح محمد عمر غفرله

۱۱ محرم ۱۴۲۳ هق

حکم طلاقی که معلق به دو عمل باشد

اس: حضور با سعادت حضرت مولانا محمد عمر مدظله العالی السلام علیکم و رحمة الله و برکاته بعد از سلام مسنون خیرالانام، بنابراین گفتار خداوند عزوجل «**فاسئلوا اهل**

الذکر...» این بنده حقیر مزاحم وقت گرانقدر حضرت عالی شدم، بنابر استفتایی که از دارالافتاء دارالعلوم زاهدان کرده بودند، بنده در جواب آن با عبارات و اقوال متعارض مواجه شدم و سؤال از این قرار است.

فردی وارد منزلی می‌شود برادرزاده‌اش را در حال مرتکب عمل تریاک می‌بیند چنانکه وی را به الفاظ ذیل قسم می‌دهد: این سه سنگ را بردار و بگو من زن طلاق می‌خورم که تریاک و شیره نکشم، حالف سه سنگ را برمی‌دارد و چنین می‌گوید: من زن طلاق می‌خورم که تریاک و شیره نکشید. سؤال این است که آیا با کشیدن تریاک همسر وی طلاق می‌شود یا خیر چون شیره نکشیده؟ (از دارالافتاء دارالعلوم زاهدان).

اج: تحقیق احقر این است که در صورت مذکوره به انجام دادن یکی از این دوکار، همسر وی مغلظه می‌گردد. چراکه اگر تریاک و شیره را یک نوع بگوییم، به عمل یک جزا، حنث ثابت می‌گردد و اگر تریاک و شیره را دو چیز قرار دهیم پس نیز به انجام یک عمل حنث در یمین ثابت می‌گردد. نظیر جزئی آن این عبارت هندیه است درکتاب الایمان باب الیمین فی الاکل والشرب.

«**قال ان شربت او قامرت فعبدی کذا یحنث باحدهما و ینتهی الیمین و فی قوله والله** اگر شراب بخورم و قمار بکنم **یحنث بفعل احدهما**»[1]

این جمله مذکور عین نظیر «تریاک بکشم و شیره بخورم» هست.

احقر محمد عمر غفرله

محرم ۱۴۲۳ هق

طلاق در حالت حیض

اس: زن در حالت حیض باشد مرد تلفنی گوید به کسی زنم سه طلاق است چه حکم دارد؟

اج: زنش به سه طلاق مغلظه گردد و در حالت حیض اگر چه طلاق ناجائز است ولی اگر کسی طلاق داد طلاق واقع می‌گردد. و اگر یک و دو طلاق داده شود رجعت واجب می‌شود. و در طلاقات ثلاثه چونکه زن مغلظه می‌شود بدون حلاله نکاح با او جایز نیست لذا نمی‌تواند رجوع کند. در در مختار موجود است.

۱- الهندیة: ۲۰۲/۲

«او واحدة فی حبض موطوءة... و تجب رجعتها علی الاصح فیه ای فی الحیض دفعاً للمعصیة»[1]

در حالت حیض

۲ـاس: مرد در حالت غضب تلفنی می‌گوید به زن من بگویید سه طلاق است چه حکم دارد؟

اج: در این صورت هم زنش طلاق می‌شود به سه طلاق مغلظه چراکه در صورت سؤال اول و دوم القاظ صریح‌اند احتیاج به نیت ندارند لذا در این هر دو مورد سه طلاق مغلظه واقع می‌گردد.

گفت: برو به خانه‌ی پدرت یا زنم از خانه‌ام بیرون شده و برو به خانه‌ی پدرش

اس: مرد تلفنی به زن خود گوید: برو خانه‌ی پدرت، یا به کسی دیگر بگوید: زنم را از خانه‌ام بیرون کرده و برود خانه پدرش، چه حکم دارد؟

اج: اگر به این الفاظ نیت طلاق داشته است، طلاق واقع می‌گردد و اگر نیت نداشته است، واقع نمی‌گردد. چراکه این الفاظ کنایه‌اند نه صریح و در کنایات نیت ضروری است.

«لو قال لها اذهبی ای طریق شئت لا یقع بدون النیة و ان کان فی حال مذاکرة الطلاق»[2]

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح محمد عمر غفرله

۲۵ صفر ۱۴۲۳ هق

سه عدد نوار بر سر زنش انداخت ولی دیگر چیزی نگفت

اس: آقای عبدالله برای زنش گفت: لباس‌های مرا آماده کن. زنش چون خواب بود و تنبلی کرد، عبدالله به صورت او آب ریخت زنش ناراحت شد، خواستار طلاق شدند، عبدالله در حال غضب سه نوار گرفته بر سر زنش انداخته و بیرون شدند پس آیا طلاق زن عبدالله به این صورت واقع شدند یا خیر؟

اج: در صورت مذکوره چونکه آقای عبدالله لفظ طلاق یا لفظی دیگر مشابه آن را تلفظ

۱- فتاوای دارالعلوم ۴۵/۹ ۲- فتاویٰ دارالعلوم ۳۹۹/۹

نکرده است، طلاق زنش واقع نشده است.

قال فی الفتاویٰ الهندیة: «**و لو قالت لزوجها طلقنی فلاشار بثلاث اصابع و اراد بذلک ثلاث تطلیقات لا یقع ما لم یقل بلسانه هکذا فی الظهیریة**»[۱]

والله اعلم ـ دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح محمد عمر غفرله

٦ ربیع الاول ۱۴۲۳ هق

گفت: مرا زن طلاق وامی است

اس: زید و همرو با هم شریکند، زید به عمرو گفت که یک مشتری به نام بکر آمده و تو حضور نداشتی عمرو گفت نه من حضور داشتم. بالأخره زید می‌گوید به بلوچی: «**منا وامی جن طلاقِن**، اگر وقت آمدن بکر تو حاضر بوده‌ای» حال آنکه حاضر بوده است. پس آیا مسئله طلاق زید چگونه است؟ با وجودی که زید تا هنوز ازدواج نکرده است. آیا بعد از ازدواج یا مجرد ازدواج طلاق می‌شود یا اصلاً طلاق واقع نمی‌شود؟

اج: در صورت مذکوره زن زید طلاق نمی‌شود؛ چون اینجا شرط قبل از وجود جزاء دیده شد که به او مرتب نمی‌گردد و اینجا تعلیق به شرط نکاح نیست.

قال العلامة ابن عابدین: «**قال کل امراة اتزوجها فهی طالق ان کلمت فلاناً فکلّم ثم تزوج لا یقع الطلاق علیها**»[۲]

و فی الفتاوی الهندیة: «**و فی فتاوی النسفی** اگر فلان کار کنم هر زنی را که بخواهم خواستن از من به طلاق **ففعل ذلک العمل ثم تزوج لا تطلق**»[۳]

ناگفته پیداست که ترتب جزاء در جایی می‌شود که وجود شرط در ملک باشد. و در جزئیه مذکور چون متکلم قبل از تزوج، با فلان تکلم کرده است و سپس ازدواج نموده از اطلاق نمی‌شود و کلمه «**ان**» مقتضی تکرار نیست و به یک مرتبه وجود شرط منتهی می‌شود.

و نیز این نظیر آن است که شرط یمین را به فعل دیگری متعلق کرده است چون تعلیق به فعل خود و دیگران در یمین یکسان است.

۱- الهندیة: ۵۱/۲ و کذا فی احسن الفتاویٰ ۱۵۱/۵ نقلا عن الشامی ۲- ردالمحتار ۶۸۱/۲ بای التعلیق
۳- الهندیة: ۸۸/۲

و فی الکنز و حاشیته: «**ففیها ان وجد الشرط انتهت الیمین الا فی کلما... لانها غیر مقضیة للعلوم والتکرار لغة فبوجود الفعل مرة یتم الشرط و لا بقاء للیمین بدون الشرط**»(۱)

بنابراین چون در صورت مسئوله زید قبل از ازدواج، طلاق وامی یاد کرده و شرط که حضوری بکر است قبلاً دیده شده است و وجود شرط در ملک زید دیده نشده، لذا طلاق واقع نمی‌شود.

والله اعلم بحقیقة الحال و علمه احکم ـ عبدالغنی، از دارالافتاء

الجواب صحیح محمد عمر غفرله

٦ ربیع الاول ۱۴۲۳ هق

اگر سوگند طلاق بخورد که فلانی را بکشد و فلانی قبل از کشتن او بمیرد

اس: اگر کسی بگوید که من زن طلاق خورده‌ام که شخصی را بکشم امّا بعد از چند روز آن شخص فوت می‌کند در این حال این شخص چونکه به قول خود عمل نکرده است، عده‌ای می‌گویند زن او طلاق است چونکه او نتوانسته است او را بکشد بلکه خود او فوت کرده است آیا زن او طلاق است. اگر طلاق است به چه صورت می‌توان آن را دوباره به عنوان زن خود انتخاب کرد. با دلیل توضیح بفرمایید؟

اج: این مسئله مربوط به چند صورت و قواعد و جزئیات است.

۱ـ اینکه اگر شرط عدمی بود و از انجام دادن آن عاجز شد هم حانث می‌گردد اگر محل باقی است.

۲ـ اینکه فوت محل شرط یمین را باطل می‌کند.

۳ـ اینکه امکان وجود به شرط انعقاد است در ابتدا مطلقاً و بقاء فقط در موقته شرط است نه در مطلقه.

۴ـ **یمین باالله** و **یمین باالطلاق** در این مسئله برابراند.

۵ـ عدمی در غیر مقدور عادة و ممکن عقلاً ثابت می‌گردد.

خلاصه‌ی مسئله‌ی مسئوله این است که اگر این شخص گفته است اگر فلانی را نکشم زنم طلاق است و شخص محلوف علیه قبل از کشتن او به مدت خود مرد، طلاق واقع می‌گردد؛ چراکه در صورت مسئوله این شرط از شروط عدمی است و هم مطلق است و در وقت یمین

۱- کنز ص ۱۳٦ باب التعلیق

محلوف علیه زنده و قدرت برّ هم موجود بود و بعد از مدت هم مسکن است عقلاً و محل که زن است تا حال موجود است و این جزئی هندیه مؤید آن است:

«و لو قال ان لم اقتل فلاناً فامراته طلاق و فلان میت و هو عالم به تنعقد یمینه لتصور البر ثم یحنث للحال لعبد عادة کمسئلة صعود السمآء و ان لم یکن عالماً بموته لا یحنث عند ابی حنیفة و محمد رحمهم الله کما فی مسئلة الکوز»[۱]

لذا طلاق واقع می‌گردد در وقت مردن محلوف علیه و صاحب درّ می‌فرماید: «**والاصل انه متیٰ عجز من شرط الحنث حنث فی العدمی لا لوبوری**.

و ابن عابدین شامی می‌فرماید: «**اعلم انهم صرحوا بان فوات المحل یبطل الیمین ـ و بان العجز عن فعل المحلوف یبطلها ایضاً لو موقتة لا لو مطلقةً و بان المکان تصور البرّ شرط الانعقادها فی الابتداء مطلقاً و شرط لبقائها لو موقتة و قال والحاصل انه اذا کان شرط الحنث عدمیاً فان عجز عن شرط البرّ بفوات محله لا یحنث و ان مع بقاء المحل حنث سواء کان المائع؟؟؟ اولا و کن لو کان المانع کونه مسخیلاً عادة کمس السمآء و ان کان الشرط وجودیا لا یحنث مطلقاً و لو کان المائع غیر حسی فی المختار**»[۲]

طلاق، در وقت مرگ محلوف علیه واقع می‌گردد. اگر در حلف سه طلاق تلفظ کرده است زنش مغلظه می‌گردد. بدون حلاله نمی‌تواند به عنوان زن خود انتخاب کند و اگر یک طلاق گفته است طلاق رجعی می‌شود. می‌تواند رجوع کند.

والله اعلم بالصواب، کتبه عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح محمد عمر غفرله

۲۵ جمادی الاول ۱۴۲۳ هق

گفت: اگر برادرم عملش را ترک نکند او را می‌کشم یا که هر دو زنم طلاق‌اند و بعداً زن سومی ازدواج کرد

اس: زید برادرش تریاک و هیروین می‌کشد، زید قسم می‌خورد اگر برادرم عملش را ترک نکرد او را می‌کشم یا که هر دو زن من طلاق‌اند. برادر کوچک او این حرف را قبول کرده و گفته اگر من عملم را ترک نکردم مرا بکش و چند نفر گواه هم شدند. الآن برادرش عمل را ترک نکرده و بیشتر تریاک می‌کشد. و زید بعد از قسم خوردن زن دیگری (سوم) نکاح کرده

۱- الهندیة: ۲۱۹/۲   ۲- ردالمحتار: ۵۶۳/۳

است، حالا بفرمایید در مسئله فوق طلاق می شود یا نه؟

اج: در صورت مسئوله که گفته است اگر برادرم تریاک را ترک ندهد او را می‌کشم یا هر دو زنم طلاق هستند پس اصل این قسم معلق به کشتن برادر است. و دو مرتبه معلق به طلاق دو زن است. یعنی اینجا دو تعلیق وجود دارد به این صورت: گفته بود اگر برادرم عملش را ترک نداد او را می‌کشم و اگر او را نکشم هر دو تا زنم طلاق هستند.

حالا حکم مسئله این است: وقتی که برادرش عمل خود را ترک نکرد اگر این شخص قسم خورنده می‌خواهد که حانث نشده و زنانش طلاق نشوند، برادرش را بکشد و اگر او را نکشت پس چونکه احتمال و فرصت کشتن در تمام عمر باقی است، تا آخرین لحظات زندگی اگر کدام وقتی او را کشت زنان او طلاق نخواهند شد و اگر تا این لحظه هم او را نکشت پس در همان دم مدت هر دو زن او به یک یک طلاق رجعی طلاق می‌شوند.

و اگر تا به حال روح در بدن داشت و به قول رجوع کرد، رجوع ثابت می‌شود و اگر نه رجوع ثابت نمی‌شود. و زنان از او میراث هم می‌برند.

و زن سوم که بعد از قسم خوردن ازدواج کرده است، طلاق نمی‌شود و این قسم به او تعلق ندارد. (برای تحقیق بیشتر و دلیل به هندیه و غیره رجوع شود).

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر غفرله

۲٦ جمادی الثانی ۱۴۲۳ هق

وقوع طلاق در حال خشم

اس: کسی در سه مرتبه همسر خود را در حالت خشم طلاق می‌دهد و بعد از مدتی به علماء مراجعه کرده و با دریافت جواب به عنوان طلاق مدت دو ماه از همسر خود جدا می‌شود. سپس با مراجعه به دو عالم دیگر و گرفتن فتوا از آنها با این عنوان که در حالت خشم طلاق واقع نگردیده و نکاح جدیدی هم نمی‌خواهد دو مرتبه همسر خود را به منزل می‌برد و اکنون به زندگی خود با سه فرزند ادامه می‌دهد طوری که یقیناً یک فرزند بعد از سه طلاق از آنها پیدا شده است. اکنون تکلیف این زن و شوهر و فرزندان چیست از نظر قانون شریعت اسلامی!

اج: در حالت غضب طلاق واقع می‌گردد. حتی بعضی از فقها در بعضی الفاظ کنایات نیز، غضب را قرینه‌ی وقوع طلاق قرار داده‌اند. البته در برخی از کتاب‌ها تصریح شده است که

اگر غضب طوری زیاد باشد که به حد جنون برسد و در آن وقت حواس اصلاً نداشته باشد، پس در آن وقت طلاق واقع نمی‌گردد اما در غضب معمولی و به مجرد خشم، بدون شک طلاق واقع خواهد شد.

حالا در سؤال تصریح نیست که خشم این شخص تا چه حدودی بوده است، اما در رابطه با فتوای آن دو نفر عالم گفته شود که فتوای‌شان به عدم وقوع طلاق در حالت خشم مطلقاً، صحیح نیست و محل تنقید است چون کتب فقه از این مسئله مشحونند که در حالت خشم و غضب طلاق واقع می‌گردد. **والله اعلم** که آنها چه طوری این فتوا را صادر نموده‌اند. ممکن است که غضب آن شخص در حد جنون بوده و یا که اغفال کرده‌اند. حالا تکلیف این زن و شوهر و فرزندان را همان دو عالم روشن کنند و دو مرتبه به آنها مراجعه شود.

والله اعلم کتبه عبدالغنی

الجواب صحیح محمد عمر غفرله

۴ رجب ۱۴۲۳ هق

گفتن «اختیار تو به دست تو است» در جواب زن که طلاق خواسته بود

اس: شخصی به زن خود در جواب اینکه زن گفته بود در همان مجلس که مرا طلاق بده من نمی‌توانم با تو زندگی کنم، گفت اختیار تو به دست خودت دادم هر چه می‌خواهی بکن و اختیار تو به دست تو است (منظورش تفویض طلاق به زنش بود) زن گفت برای خانواده‌ام زنگ بزن یعنی تلفن بکن تا بیایند مرا ببرند، آیا طلاق واقع می‌شود؟ در صورتی که مرد قبلاً دو طلاق صحیح داده است.

اج: شوهر وقتی که در جواب مطالبه‌ی زن گفته است اختیار تو به دست خودت است و زن به قرینه‌ی اینکه گفته است تلفن بکن تا خانواده‌ام بیایند و مرا ببرند، طلاق را اختیار کرده است، لذا یک طلاق بائن واقع شده است.

قال فی التتار خانیة: «**و لو قال جعلت امرک بیدک فاختارت نفسها تقع واحدة بائنة بالنیة او بالقرینة بان تکون فی حال مذاکرة الطلاق**»(۱)

اگر قبلاً دو طلاق داده و رجوع کرده است و الآن تفویض طلاق نموده، نیز یک طلاق بائن واقع شده است و اگر دو طلاق داده و تا حال عدت زن نگذشته و تفویض طلاق نمود، در این

۱- الفتاوی التتار خانیة: ۳۶۳/۳

صورت زن طلاق مغلظه می‌گردد و بدون حلاله شرعی نمی‌تواند دو مرتبه نکاح کند[1]

اختیار تو را به دست تو دادم

اس: زنی به شوهر گفت طلاق مرا بده شوهر گفت اختیار تو را به دست تو دادم (یعنی تفویض طلاق را به تو) و نیت سه طلاق کرد. زن گفت پس تلفن کن برای خانواده‌ام که مرا ببرند یا گفت خوب است من می‌روم و یا گفت خوب است حکم مسئله چیست؟ آیا زن مغلظه می‌شود یا بائنه؟

اج: با توجه به الفاظ زن در جواب شوهر و ثانیاً که شوهر نیت سه طلاق داشته، زن به سه طلاق مغلظه شده است.

«**و لو قال جعلت امرک بیدک فاختارت نفسها تقع واحدة بالنیة او بالقرینة بان یکون فی حال مذاکرة الطلاق و ان نوی الثلاث تکون ثلاثاً**» التتار خانیة: ۳۶۳/۳.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی (عفی عنه) دارالافتاء منبع العلوم کوه ون

الجواب صحیح محمد عمر غفرله

۲۱ ذیحجه ۱۴۲۳ هق

چه می‌فرمایند علماء دین در این مسائل ذیل

اس: زید به عمرو گفت شما دختر بکر را نکاح نمی‌کنید، عمرو در جواب گفت: نگاه کردن دختر بکر به جای خواهر یا مادر من هست، آیا عمرو می‌تواند دختر بکر را نکاح کند یا نه؟

اج: این کلام لغو است. می‌تواند نکاحش کند بعد از نکاح نه طلاق واقع می‌شود نه چیزی دیگر می‌شود. فتاوای دارالعلوم: ۲۱۰/۱۰.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح محمد عمر غفرله

۲۱ محرم الحرام ۱۴۲۴ هق

معلق کردن طلاق به رضایت زوجه

۱- فتاویٰ رحیمیه: ۲۷۵/۵

اس: هنده در حال جاروب کش خانه بود، زید به او دستور داد که برو فلان چیز را بیاور. هنده توجه نکرد. زید گفت: اگر تو راضی هستی به سه طلاق طلاق هستی، هنده گفت من راضی نیستم. بعد از اندکی زید شش صد تومان به هنده داد و گفت این طلاق‌های تواند اگر راضی هستی هنده گفت: من راضی نیستم. آیا به این صورت طلاق واقع می‌گردد یا نه؟

البته باید گفت که بعداً مردم از زید پرسیدند که هنده را چه طور طلاق دادی؟ در جواب گفت: دستور مرا اجرا نکرده و من گفته‌ام اگر کسی بیشتر خانه را جاروب بکشی، به سه طلاق هستی و مردم یقین کردند و طلاق نامه را این طور نوشتند که این جانب زید هنده را طلاق دادم و مهریه را معاف کرد و انگشت و امضاء نمود. اما بعد از چند روز مشخص شد که زید با هنده با این الفاظ و شرایط برخورد نکرده بلکه مثل شرایط و طریق بالا که ذکر شد، برخورد کرده است. حالا آیا همان حقیقتی که بین زید و هنده پیش آمده اعتبار دارد یا همین که با مردم گفته است و مردم طلاق نامه نوشته و امضاء کرده است؟ توضیح دهید.

اج: در صورت اول چون زید طلاق را معلق به رضایت هنده کرده و هنده هر بار عدم رضایت خود را اعلام کرده و راضی نشده است، طلاق واقع نمی‌گردد.

قال فی التتار خانیة: «و فی الولو الجیة و کذلک اذا علق بفعل من افعال القلوب نحو ان اجیت او هویت اردت او رضیت فهذا علی الجلس لانه تملیک»[1]

البته چون زید بعداً اقرار به طلاق کرده و طلاق نامه نوشته و او امضاء کرده است، طلاق هنده واقع شده است و همین صورت اعتبار دارد. در کتب فقه و فتاوا به صراحت نوشته شده است که طلاق به صورت کتاب و نوشتن نیز واقع می‌گردد.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح محمد عمر غفرله

۲۱ محرم ۱۴۲۴ هق

حکم گفتن «به منزل مادرت بنشین»

اس: شخصی به زن خود می‌گوید اگر موهای‌تان رنگ شود به منزل مادرت بنشین و وقتی که رنگ مو تمام شد به خانه برگرد. زن رفته خودش رنگ نزده است بلکه خواهرش زده ولی مو رنگ نگرفته است، خواهشمند است در این مسئله توضیحات لازم را بنویسید.

۱- الفتاوی التاتار خانیة: ۳۶۳/۳

اج: وقتی که منظور شوهر این بود که وقتی که مو رنگ شود به منزل مادرت بنشین و بعد از رفتن رنگ، به منزل من بیا، و همین طور گفته است، این جمله نه از الفاظ صریح طلاق است و نه از کنایات لذا از این لفظ طلاق واقع نمی‌شود.

والله اعلم بالصواب ـ کتبه عبدالغنی ، از دارالافتاء

الجواب صحیح محمد عمر غفرله

۴ ربیع الاول ۱۴۲۴ هق

یک مسئله متعلق به طلاق

اس: شخصی سه طلاق خورد که تخم مرغ نمی‌خورم ناگاه کسی دیگر آمد و چیزی توی کف دست او بود همان شخص دوباره گفت: اگر هر آنچه توی دست این شخص هست نخورم زنم سه طلاق است، چون دست را باز کرد دید که تخم مرغ است، پس آیا برای حالف راهی هست که زنش طلاق نشود یا خیر؟

اج: نزد بنده راه حلش چنین است که زنش را اولاً یک طلاق رجعی بدهد و بعداً تخم مرغ را بخورد، سپس به زن خود رجوع کند طلاق واقع نمی‌شود.

والله اعلم بالصواب

۱۸ جمادی الثانی ۱۴۲۴ هق

گفتن «به طلاقم سوگند است»

اس: فردی می‌گوید به طلاقم سوگند است اگر این کار را بکنم بعد آن کار را انجام داد، چه حکمی دارد؟ در فتاویٰ دارالعلوم زاهدان ۲۰۹/۳ نوشته است که سوگند منعقد شده و بر خانم او یک طلاق رجعی واقع شده است و بعضی می‌گویند واقع نمی‌شود، لطفاً واضح فرمایید.

اج: فتوای فتاویٰ دارالعلوم زاهدان صحیح و مورد تأیید است و طلاق واقع می‌گردد چرا که طلاق را به انجام ندادن فعلی معلق و اضافه کرده است لذا اگر آن فعل را انجام داد زنش طلاق می‌شود.

قال فی الهندیة: « مرا سوگند به طلاق است که شراب نخورم **فشرب طلقت امرأته و ان لم یکن حلف و لکن قال قلت ذلک لدفع تعرضهم لا یصدق قضاءً کذا فی الکافی».**

«بر من سوگند است به طلاق یلزمه ذلک فان قال قلت ذلک کذباً دفعاً لتعرض الجلساء و غیر ذلک لا یصدق قضاءاً»[۱]

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی از دارالافتاء

الجواب صحیح محمد عمر غفرله

۱۹ جمادی الثانی ۱۴۲۴ هق

گفتن «سه طلاق است» خطاب به پدر و سه سکه تومان پرتاب کردن

اس: مردی با پدرش درگیر می‌شود. در آخر به خشم می‌آید و خطاب به پدرش می‌گوید: «سه طلاق است» و سه سکه ۲۵ تومانی به جلو پرتاب می‌کند. در حین این ماجرا زن حضور ندارد. مرد می‌گوید من از کوچکی مریضی اعصاب داشتم و گاهی بی‌اختیار چیزهایی می‌گفتم. هنوز هم این مریضی دارم. در لحظه درگیری با پدرم خشم بر من غلبه کرد و برای ساکت کردن پدرم آن جمله را گفتم و نیت من طلاق زن نبود.

در این مسئله آیا زن مطلقه می‌شود یا خیر؟ واضحاً بیان فرمایید.

اج: طلاق در صورتی واقع می‌گردد که همان لفظ به جانب همسر نسبت کرده شود یا در جواب سؤال طلاق از سوی زن باشد. بدون این دو چیز طلاق واقع نمی‌گردد. لذا در صورت مسئوله چونکه اضافت و نسبت طلاق به سوی همسر مفقود است و سؤال طلاق از طرف زن هم نیست، زن این مرد طلاق نمی‌شود. حتی اگر ذکر طلاق را نموده و تکرار هم بکند بدون نسبت به سوی زن، طلاق واقع نخواهد شد[۲]

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی، دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح محمد عمر غفرله

۱۹ جمادی الثانی ۱۴۲۴ هق

وقوع طلاق بائن به سبب خلع یا طلاق با مال

اس: هنده به زوج گفت تو را به زوجیت خود قبول ندارم مرا طلاق بده و منزل و اثاث منزل نمی‌خواهم و طلایی که به من داده‌ای به عوض آن سیصد هزار تومان پرداخت می‌نمایم، زید به این کلمه هنده را طلاق داد: هنده به یک طلاق، طلاق است. پس در این

۱- الهندیة: ۷۵/۲

۲- کذا فی کفایت المفتی: ۳۹/۵ و ۴۲

صورت هر دو تا نادم هستند رجوع اینان به چه صورت درست می‌شود؟

اج: در این صورت زن، طلاق بائن می‌گردد به شرطی که سیصد هزار تومان را پرداخت کند. پس در صورت رضای طرفین می‌توانند با نکاح و مهر جدید ازدواج کنند و بدون نکاح نمی‌توانند رجوع کنند.

«**و حکمه ان الواقع به و لو بلا مال و بالطلاق الصریح علی مال طلاق بـائن**» (در مـختار) محمودیه ۱۰/۹.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم کوه ون

الجواب صحیح محمد عمر غفرله

۲۵ جمادی الثانی **۱۴۲۴** هق

اگر گفت: زنم طلاق که فلانی را داماد نمی‌کنم و راضی نـمی‌شوم و در وقت نکاح سکوت کند

اس: شخصی گفت زنم به سه طلاق که فلان شخص را برای خواهرم داماد نـمی‌کنم و هرگز راضی نخواهم شد، آیا وقتی خواهرش را نکاح کنند و او سکوت کـند طـلاق واقـع می‌شود یا خیر؟ آیا سکوت او دلالت بر رضایت نیست؟

اج: اگر اولیاء دیگر خواهرش را نکاح کنند و شخص حالف سکوت کند، صرفاً به این سکوت طلاق واقع نمی‌شود؛ زیرا سکوت در محل بیان دلیل بر رضا می‌توان شد اما طلاق از ایمان است و مبنای آن بر الفاظ و عرف است.

لذا اگر این شخص خودش خواهرش را داماد نکند و دیگران او را نکاح دهند و او راضی نباشد ولو اینکه سکوت کند، طلاق واقع نمی‌گردد البته اگر خودش این کار را انجام دهد آن وقت طلاق واقع خواهد شد.

قال فی الهندیة: «**و اذا اضافه الی الشرط وقع عقیب الشرط اتفاقاً**»(۱)

و فی البحر: «**قوله فان وجد الشرط فی الملک طلقت و انحلت الیـمین والا لا، ای و ان لم یوجد الشرط فی الملک لا یقع الطلاق و تنحل الیمین ان وجد فی غیر الملک**»(۲)

و فی الهندیة: «**و لو قال لو الدیه ان زوجتی فی امرأة فهی طالق ثلاثا فزوجاه امرأة بغیر امره لا تطلق، کذا فی فتح القدیر**»(۳)

۱- الهندیة: ۴۲۰/۱ ۲- البحرالرائق: ۲۴/۴ ۳- الهندیة: ۴۲۶/۱

والله اعلم و علمه اتم ـ دارالافتاء منبع العلوم کوه ون
الجواب صواب والمجیب فی جوابه اصاب محمد عمر غفرله
۱۰ رمضان ۱۴۲۴ هق

گفت: یک دو سه طلاق، بروگم شو حرام زاده

اس: چه می‌فرمایند علماء دین و مفتیان بزرگوار، در مورد آقای جمال زهی در مورخه ۸۲/۸/۸ با همسر خود درگیر لفظی گردید یا در حال عصبانیت می‌گوید به همسر خود یک دو سه طلاق، بروگم شو حرام زاده، در ضمن همسر او رو به روی او نشسته بود؟

اج: این سؤال دارای دو شق است، شق اولش این است که می‌گوید «یک دو سه طلاق» بدون اینکه طلاق را به طرف چیزی مضاف بکند پس بـه گـفتن ایـن کـلمات، طـلاق واقـع نمی‌شود.

کما فی التاتار خانیه: اذا قال لها فی حالة الغضب اگر زن منی سه طلاق، **لا یقع شیيء لأنه حذف الا فلم یکن مضیفاً الیها فلا یکون موجباً و فی الفتاویٰ الخلاصه اذا قال لم انوا الطلاق و علی هذا فصل التعلیق اذا قال:** هر زنی که به زنی کنم سه طلاق ـ **فتزوج امرأة لا یقع الطلاق و هوالصحیح»**(۱)

و فی الهندیة: «**و سئل الشیخ ابونصر عن رجل سکدان قال لأمرته اتریدین ان اطلقک فقالت نعم فقال باالفارسیه:** اگر تو زن منی یک طلاق دو طلاق سه طلاق ـ قومی **و اخرجی من عندی و هو یزعم انه لم یرد به الطلاق ـ فاالقول قوله ـ کذا فی المحیط**(۲)

و فی التتار خانیة: «**و قال الفقیه ابولیث ـ رح ـ لانه لم یضف الطلاق الی المرأة و لم یذکر الایقاع»**(۳)

شق دوم سؤال این است که می‌گوید: «بروگم شو حرام زاده» این تفصیل دارد و آن این است که اگر نیت این مرد طلاق بوده پس طلاق بائن واقع می‌شود، و اگرنیت او سه طلاق بود هر سه واقع می‌شوند، و اگر گفت نیتم طلاق نبوده، یا هیچ نیتی نداشتم پس در این صورت هیچ طلاقی واقع نمی‌شود برابر است که در حـالت عـادی بـاشد یـا غـضب یـا در حـالت مذاکره‌ی طالق؛ **کما فی التاتار خانیة: «و ما یصلح ردّ و یصلح جواباً نحو قوله اغربی اخرجی و**

۱- الفتاویٰ التاتار خانیة: ۲۷۹/۳
۲- الهندیة: ۴۸۳/۱، الباب الثانی من الطلاق
۳- التاتار خانیة: ۲۷۹/۳

فی الهداایة ـ اذهبی قومی ثتغی تخمّری... لا یجعل طلاقاً و صلاحیة هذه الالفاظ للرد ان یـرید الزوج بقوله اخرجی ای اترکی سوال الطلاق و لما احتمل هذا للفظ الرد و الاجابة ثبت الادنی منها والرد ادنی والاجابة اعلی فلا تثبت الاجابة باالشک».

و فیها ایضاً: «و فی شرح الطحطاوی و امّا مد لولات الطلاق فهو مثل قوله اذهبی و قومی و تفنغی و تخمّری و استبرئی والحقی بأملک و حبلک علی غاربک لا سبیل لی علیک لا نکـاح بیتی و بینک لا ملک لی علیک و ما شاکلها اذا نوی الطلاق بهذه الالفاظ یقع بائناً و ان نـوی الثلاث کان ثلاثاً و ان نوی اثنین کانت واحدةً علی الاختلاف و ان قال لم اراد به الطـلاق او لم تحضره النیة لا یکون طلاقاً سواء کانت الحالة الرحالة الرضاء او حالة مذاکرة الطـلاق او حـالة الغضب هذا فی ظاهر الروایة»(۱)

و یقول ابن نجیم فی البحر: «و حاصل ما فی الخانیة ان من الکنایات ثلاثة عشر لا یعتبر فیها الحال و لا تقع الّا باالنیة حبلک علی فاربک تقنّعی مخمّری استدی قومی اقربی اذهـبی انـتقلی انطلقی تزوجی اغربی لا نکاح لی علیک وهبتک لا هلک و فی ماعدا ذلک تعتبدالدلالة ـ البحر ۷/۳.

پس طبق این عبارات مذکور معلوم شد که به لفظ «بروگم شو» مدار وقوع طلاق و عدم وقوعش نیت است. اگر گفت که نیت نداشتم قسم داده شود، اگر قسم خورد هیچ طلاقی واقع نیست، و اگر قسم نخورد بدون نکاح جدید، زن به او حرام است، اگر نکاح جدید داده شود به رضای زن نکاح صحیح است و زن به او حلال می‌باشد.

هذا ما فهمته والله سبحان و تعالیٰ اعلم و علمه اتم ـ کتبه محمد الس الاربابی از دارالافتاء منبع العلوم کوه ون

الجواب صحیح والمجیب نجیح احقر محمد عمر غفرله

۱۰ رمضان المبارک ۱۴۲۴ هق

اس: دختر کوچکم به نام زینب گریه کرد و گفت که مرا به منزل پدربزرگم ببر، بنده به همسرم گفتم که بلند شو تو را با دخترت به منزل پدرت می‌برم، پدرم به شوخی خطاب به همسر و دخترم گفت که اگر می‌روید (**جلّها** رخت خواب‌ها را با خود ببرید همسرم از ایـن گفته پدرم گریه کرد، بنده از جریان گریه کردن همسرم پرسیدم، مادرم به من اطلاعی داد که پدرت به شوخی چنین گفته، من با پدرم نزاع لفظی کردم همسرم از خانه بیرون رفت به حیاط

۱- التاتار خانیة ۳۱۴/۳ و ۳۱۵

منزل دوباره به خانه در حال برگشت بود، و وارد هال ساختمان گردید بنده سه عدد ۲۵ تومانی از جیب بیرون آوردم و به طرف همسرم پرتاب کردم و گفتم که **طلاق انت اطلاق انت طلاق انت**، و احتمال دارد که این الفاظ را بیشتر هم تکرار کرده باشم.

در این مورد چه می‌فرمایند؟

اج: قاعده در این مورد این است که اضافت صریحه طلاق به طرف همسر لازم نیست بلکه اگر اضافت معنوی و قرائن حالیه یا مقالیه دیده شود، برای واقع شدن طلاق کافی است.

قال العلامه ابن عابدین: «و لا یلزم کون الاضافة صریحة فی کلامه، لما فی البحر، لو قال: طالق فقیل له من غیت فقال امرأتی طلقت أمرته»(۱)

بنابراین گر چه در سؤال ذکر طلاق صریح است و نسبت و اضافت به سوی همسر صریح نیست اما اضافت معنویه و قرائن که دلالت بر طلاق دارند، وجود دارد و آن اینکه سکه‌های ۲۵ تومانی به سوی همسر پرتاب می‌شود، ثانیاً آدم همسر خودش را طلاق می‌دهد نه همسر شخص دیگری را پس در صورت سؤال شده همسر سائل به دلیل موجود بودن اضافت معنوی و قرائن از او مغلظه و کاملاً جدا شده است بدون حلاله برای او حلال نیست البته اگر سائل منکر شود که نیت من نسبت طلاق به زن خود نبود، قسم داده شود اگر سوگند یاد کرد که اضافت من به همسرم نبود طلاق همسرش واقع نشده و الا واقع می‌گردد.

هذا ما فهمته من فتاوی محمودیه(۲)

والله تعالیٰ اعلم و علمه اتم ـ دارالافتاء حوزه علمیه منبع العلوم کوه ون

الجواب صواب فیما اجاب احقر محمد عمر غفرله

۱۷ رمضان المبارک ۱۴۲۴ هق

اگر شخص مجرد بگوید «اگر... شود زنم طلاق باشد، طلاق باشد، طلاق باشد»

اس: اگر شخصی قبل از ازدواج به برادر خود بگوید که اگر از پول شما و از پول این زمین‌ها برای مراسم عروسی من خرج شود، آن زنم طلاق باشد طلاق باشد طلاق باشد و بعداً در عروسی از همان پول زمین خرج کرده شد. آیا طلاق واقع می‌شود یا خیر؟ امکان

۱- ردالمحتار: ۲۴۸/۳

۲- فتاوای محمودیه: ۲۷۹/۱۳. و فتاوای دارالعلوم دیوبند: ۱۹۹/۹ و ۲۴۸. و کفایت المفتی: ۳۸/٦ و ۳۹

رجوع و راه حلی هست یا نه؟

اج: در صورت مذکور چونکه طلاق را معلق به خرج نمودن پول آن شخص و آن زمین کرده است و شرط هم دیده شد، یک طلاق بائن واقع شده است زیرا که همسر قائل غیر مدخول بها است و خلوت صحیحه هم انجام نگرفته است لذا عدت هم ندارد و محلی برای دو طلاق بعدی باقی نمانده است بنابراین طلاق دوم و سوم لغو و بی‌اعتبار است.

البته این شخص می‌تواند همین زن را با نکاح مجدد ازدواج کند و از آن به بعد این شخص مالک دو طلاق می‌گردد.

«**فاذا اضافه الی الشرط وقع عقب الشرط اتفاقاً**» هندیه: ۲/۴۴۰ باب التعلیق.

و فی الدر: «**و ان فوق بوصف نحو انت طالق واحدة و واحدة و واحدة او خبر نـجو. انت طالق، طالق، طالق او جمل نحو انت طالق، انت طالق، انت طالق و مثله فی شرح الملتقی (قوله بانت بالاولی) ای قبل انواع من الکلام الثانی عند ابی یوسف و عند محمد بعده بجوازان یلحق بکلامه شرطاً او استثناءً و رجح السرخسی الاول**»[۱]

والله اعلم بالصواب کتبه عبدالغنی، دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح محمد عمر غفرله

٦ ذیقعده ۱۴۲۴ هق

شخصی را زده وزن طلاق دادند که به کسی نگوید بعداً ضاربان مردم را اطلاع دادند و سپس این شخص

اس: چه می‌فرمایند علماء در این مسئله که چند نفر شخصی را می‌گیرند و مـی‌زنند و شکنجه می‌دهند پس او را زن طلاق می‌دهند تا سه بار که به کسی نگوید که مرا زده‌اند. پس از آن خود ضاربین و وابستگان به آنها این ماجرا را بـا اولیـاء ایـن شـخص بـیان مـی‌کنند و می‌گویند ما فلانی را زده‌ایم وزن طلاقش داده‌ایم که به کسی نگوید. چون اولیای او از وی می‌پرسند شما را چه شده؟ در جواب می‌گوید من از دیواری افتاده‌ام نمی‌گوید مرا زده‌اند. ولی این سخن عام می‌شود همه مردم اطلاع می‌شوند. اولیاء وی از او می‌پرسند که ضاربین فلان و فلان گفته‌اند ما تو را زده و زن طلاق داده‌ایم آیا چنین بـوده است، و چـون اصـرار می‌ورزند در همین زمان در جواب می‌گوید: آری همانطوری که گفته‌اند مرا زده و زن طلاق

۱- ردالمحتار: ۴/۴۹۴

داده‌اند که با کسی نگویم، حالا به موال این جانب آیا با توجه به موارد فوق باز هم زن این شخص طلاق می‌شود یا خیر؟ **بینوا بیاناً شافیا، اجرکم عندالعزیزالکریم.**

اج: در صورت مسئوله همسر این شخص طلاق نمی‌شود زیرا این قول که به‌کسی نگوید که مرا زده‌اند وزن طلاق داده‌اند، به معنی عدم انشاء سرّ آنهاست یعنی هدف ضاربین این بوده که راز ما افشاء نکند پس شرط حنث اینجا افشاء سر است، و ظاهر است که ضاربین خودشان راز خود را برملا کردند و این شخص مضروب زمانی سرّ آنها را بین مردم اظهار می‌کند که مردم این ماجرا را قبل از خود ضاربین شده‌اند. نزد فقهاء افشاء اظهار و اعلام در یک حکم داخل‌اند.

قال فی البحر: «الایماء والاظهار والافشاء والاعلام یکون بالاشارة»(۱)

و برای ثبوت اعلام جهلی المخاطب شرط است.

و قال فی البدائع: «ثم یقع الفرق بین الاشارة والاعلام و بین الاخبار من حیث ان الاعلام والبشارة یشترط لثبوتها الصدق فلا؟؟؟ بالکذب و لا بما علمه المخاطب قبل الاعلام والبشارة...»(۲)

و فی الرد: «قوله (والاعلام لا بدفیه من الصدق) کان علیه ان یزید و جهل... لما قدمناه عن التلخیض فی الباب السابق لان الاعلام لا یکون للعالم»(۳)

از عبرات فوق معلوم شد که برای ثبوت اعلام جهل مخاطب شرط و لازمی است. و همچنین جزئی در هندیه مؤید جواب این مسئله خواهد بود:

«و لو قال ان اعلمتنی ان فلانا فدم او قال ان اعلمتنی بقدوم فلان فکذا فاخبره بذلک کاذبا لا یحنث و ان اخبره بذلک صادقاً و لکن بعد ما علم لا یحنث ایضاً»(۴)

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالملک آرامش، دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح و مزیداً علیه: در این مورد دو قاعده هم مؤید است مسئله و جزئیات است یکی اینکه مبنای ایمان بر عرف است و در عرف هدف از اینکه به‌کسی نگوید افشاء سر است و از حالف این افشاء صدور نیافته است. زیرا که بعد از افشاء این خبر از خود ضاربین. اعتراف مضروب به قول آنها تأیید و اعتراف گفته می‌شود نه افشاء و اعلام و...

دوم:؟؟؟ **الاعتبار بالعانی**، و معنی این کلمه این است که از مضروب در این موضوع علم

۱- البحرالرائق: ۳۶۱/۴ ۲- بدائع الضائع: ۵۴/۳
۳- ردالمحتار: ۱۲۳/۳، باب الیمین فی الطلاق والعتاق ۴- الهندیة: ۱۰۳/۲

مردم و مخاطبین نرسد. و ظاهر است که از سوی حالف مضروب هیچ علمی بـه مـردم و مخاطبین نرسیده است. علم مردم چون قبلاً از ضاربین ثابت نشد، سوگند به معانی خـود واقع شد اما از ضاربین و مغروب خودش چیزی نگفت. چون از او در این مورد سؤال شد، اظهار را تسلیم کرد. این شد تسلیم و اعتراف نه اعلام و اعلان و غیره.

نظیرش جزئیش در فقه، حلف بعد تزویج فلانه با حلف کلما است که بعداً پـدرش یـا برادش بدون اذن، اعلام و اعلان او، او را با فلانه عقد بست و او چیزی نگفت و عملاً زن را قبول کرد، حانث نمی‌شود. با وجودی که او به عمل خود عقد پدر و برادر را تأیید می‌کند. و تسلیم تأیید و تسلیم عمل، فوقِ تسلیمی قولی است. حتی اگر بعد از عقد به زبان بگوید که کار خوبی کرده‌اند، هم حانث نخواهد شد. نظایر این مسئله در کتاب أیمان هندیه بسیار به چشم بنده خورده است.

والله اعلم احقر محمد عمر غفرله ملازهی (مفتی محترم دارالافتاء منبع العلوم

۲۵ رمضان ۱۴۲۴ هق

گفت: یک دو سه برو از خانه بیرون

چه می‌فرمایند علماء دین در این مورد: پدر و نامادری عبدالله با هم دعوا می‌کردند در این هنگام عبدالله برای پدرش خیلی خشمگین بود من همسر عبدالله به عبدالله گفتم که با پدرت دعوا نکن عبدالله که در حالت خشم با پدرش بود به من که همسرش بودم گفت: یک و دو و سه برو از خانه بیرون و دیگر لفظی نیاورد و من از شنیدن این صحبت ناراحت شدم و گریه کردم و عبدالله گفت که من نیتی دیگر نداشته‌ام و قسـم مـی‌خورم کـه نـیت طـلاق را نداشته‌ام حالا بفرمایید آیا طلاق من واقع شده است یا نه؟

اج: باید دانست که از گفتن «یک دو سه» بدون الحاق لفظی دیگر طلاق واقع نمی‌شود زیرا رکن طلاق استعمال کردن لفظی است که صراحتاً یا کنایتاً برای طلاق دلالت کند.

قال فی الرد: و رکنه **لفظ مخصوص هو ما جعل دلالة علی معنی الطلاق من صریح او کنایة اه»**(۱)

ظاهر است که یک و دو و سه نه صریح طلاق است نه کنایه آن اما اگر یک دو سه مقرون به لفظی دیگر باشد، پس این چند صورت پیدا می‌کند اول اینکه بعد از یک دو سه لفظ طلاق

۱- ردالمحتار: ۴۵۳/۲

را بگوید مثلاً بگوید یک دو سه تو طلاقی در این صورت زن به سه طلاق، طلاق می‌شود **کذا یفهم من التنویر**[۱]

دوم اینکه بعد از گفتن یک دو سه لفظ «تو مادر و خواهر منی» را اضافه بکند در این صورت نیز نزد محققین زن مغلظه می‌گردد چنانچه مفتی رشید احمد ـ رح ـ در کتاب احسن الفتاویٰ همین طور فتوا داده است[۲]

سوم اینکه بعد از یک و دو و سه لفظ «برو» یا مشابه این لفظ بگوید در این صورت حکم فرق می‌کند زیرا که لفظ برو هم معنای **اخرجی** و **اذهبی** است و حکم آن نزد فقها اینکه در هر حال موقوف به نیت زوج است.

کذا فی الشامیة[۳]

پس اگر زوج از لفظ برو نیت طلاق را داشته زن مغلظه می‌گردد چونکه در این صورت معلوم شد که موصوف به یک دو سه طلاق است، و اگر زوج نیت طلاق نداشته پس زن طلاق نمی‌شود زیرا وقتی از قول مرد که «برو» طلاق مراد گرفته نشود، بنا بر عدم نیت، یک، دو سه، عدد محض و لغو شدند، پس با این تفثیل چون عبدالله به همسرش گفته یک دو سه برو بیرون از خانه و می‌گوید من نیت طلاق نداشتم همسر او طلاق نمی‌شود.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالملک آرامش از دارالافتاء

الجواب صحیح ـ محمد عمر غفرله

۲۸ ذی القعده ۱۴۲۴ هق

اس: شخصی سوگند می‌خورد به این هدف که مادرش و زنش با هم دعوا می‌کنند و هر روز به یک کار معمولی با هم دعوا می‌شوند لذا شخص مذکور سوگند می‌خورد اگر تو مادرم اینجا بنشینید یا که من بنشینم زن من ۳۳ بار طلاق می‌باشد. مادرش می‌گوید باشد من برای حمام و لباس شستن می‌آیم در این منزل و حیاط. شخص مذکور می‌گوید اگر تو در منزل و حیاط بیایید باز هم دعوا می‌شوید لذا طلاق می‌خورد باز این شخص مـی‌بینند کـه مـادرم نمی‌رود خودش از منزل می‌رود دیگر جایی می‌نشیند لذا این شخص مـذکور کـه سـوگند خورده است می‌تواند بعد از مدتی که مادرش مریض باشد یا به دیداربینی او برود، اجازه ورود این منزل و حیاط دارد یا اصلاً در آن منزل نرو یا این منزل را عوض کند، لطفاً این مسئله

۱- مرجع سابق: ۴۴۹/۲ ۲- احسن الفتاویٰ: ۱۷۳/۵ ۳- ردالمحتار: ۵۰۵/۲

را توضیح دهید.

اج: از این عبارت که اگر تو مادرم اینجا بنشینید یا من بنشینم زنم ۳۳ بار طلاق می‌باشد، مفهومش این گونه معلوم می‌شود که این شخص طلاق زن را معلق به نشستن مادر یا به نشستن خود کرده است یعنی اگر تو بنشینید یا من بنشینم زنم ۳۳ بار طلاق است لذا در این صورت اگر نشستن یکی از این دو ثابت گردد زنش طلاق مغلظه می‌گردد چراکه به لفظ ایام ذکر کرده است یعنی نشستن تو ثابت گردد یا نشستن من.

پس در این صورت زن طلاق می‌شود چراکه نشستن مادر ثابت و دیده شده است.

و اگر مقصد شما این است که اینجا من بنشینم یا تو؟ اگر نه هر دو بنشینیم زنم ۳۳ بار طلاق است در این صورت که خودش از منزل می‌رود و دیگر جایی سکوت می‌کند زنش طلاق نمی‌شود و بعد از مدتی اگر به خاطر سکونت دائمی دو مرتبه در آن منزل و مکان بیاید زنش طلاق می‌گردد و اگر نه تنها به آمدن به خاطر عیادت و غیره طلاق نمی‌شود.

قال فی الهندیة: «لان الدوام علی السکنی بسکنیٰ ـ و قال ایضاً: و لو حلف اندرین دیه نباشم فخرج باهله و متاعه ثم عاد و سکن کان حانثا و کذلک فعل یمتد لا یبطل الیمین فیه بالبر کذا فی خزانة المفتین، قالوا هذا اذا عاد للسکنی والقرار و اما اذا عادلزیارة او یسکن ایاما لینقل متاعه لا للسکنی والقرار لا یحنث فی یمینه و اذا عاد للسکنی والقرار یکتفی بسکنی ساعة للحنث و لا یشترط الدوام علیه کذا فی المحیط».

الهندیة: ۱۹۲/۲ کانفوری.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی، دالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح ـ محمد عمر غفرله

۲ ذیقعده ۱۴۲۴ هق

گفت: زنم (زن اول) سه طلاق اگر این (زن دوم) را طلاق دهم و سپس زن دوم را طلاق می‌دهد

اس: چه می‌فرمایند علمای دین در مورد مسئله ذیل:

شخصی از منطقه‌ی زفنک که یک زن دارد با زن دومی که آن هم بیوه می‌باشد بدون اجازه‌ی اولیاء آن زن به صورت مخفی و پوشیده عقد می‌کند. یکی از اولیای زن باخبر می‌شود که خالوی زن می‌باشد چنین می‌گوید اگر این شخص خواهرزاده‌ی من را طلاق ندهد زن من

سه طلاق که اگر من او را نکشم.

اون شخصی به اصطلاح داماد می‌گوید کلام خدا من را بگیرد زن من سه طلاق (منظورش طن اولی است) اگر من این را طلاق بدهم (منظورش زن دومی است) بعد شخصی وکیل می‌شود از جانب داماد آن هم با رضایت داماد زن دومی او را سه طلاق می‌دهد.

حالا آیا زن اولی داماد طلاق می‌شود و یا اینکه این گفته‌ی داماد که زن من سه طلاق است تأکید قسم او می‌باشد. که گفته بود کلام خدا مرا بگیرد. جواب مسئله را توضیح دهید (مستفتی خدابخش ترکی).

اج: این شخص چونکه طلاق زن اول را معلق به طلاق زن دوم کرده است که اگر من زن دوم را طلاق بدهم زن اولم سه طلاق است، لذا زن دوم را وقتی که به وکالت شخص دیگر و به رضایت خود شخص طلاق داد زن اولش طلاق مغلظه می‌گردد و بدون حلاله بر وی روا؟؟؟ این کلمه تأکید قسم نمی‌باشد این جمله مستقله است تأکید اوّل نمی‌واند شد.

کتبه عبدالغنی نائب مفتی دارالافتاء

۱۷ جمادی الاول ۱۴۲۵ هق

وقتی که قرآن طلاق یا جمله‌ی مادر و خواهر از طلاق به ظهار آورده، چگونه طلاق قرار داده می‌شود؟

اس: استاد محترم حضرت مولانا محمد عمر صاحب ادام الله بقاءه و زید احسانه السلام علیکم و رحمة الله و برکاته، امیدوارم که با صحت و تندرستی همگامتان باشد احقر خوب هستم الحمدلله. بنده مقاله‌ای در مورد طلاق به جمله «مادر و خواهر (مات و گهار)» ترتیب داده‌ام که انشاءالله بعداً عرض خدمت خواهم کرد اما اینجا در یک نکته نیاز به راهنمایی دارم که از لطف خویش احسان بنمایید و آن اینکه:

برخی از علماء می‌فرمایند که قبل از اسلام این کلمه نزد عرب‌ها، طلاق به شمار می‌رفت؛ چنانکه برخی از مفسرین مانند صاحب تفسیر مظهری و غیره نوشته‌اند. اسلام آمد و این را از طلاق به ظهار آورد. یعنی در قرآن در جزء ۲۸ فرمود این جمله طلاق نیست. و قول آنها (که طلاق است) را رد کرد (و **انهم لیقولون منکراً من القول** وزورا).

حالا چگونه شما این طلاق قرار می‌دهید؟ لذا سؤال اینجاست آیا بعد از اینکه قرآن این

را طلاق قرار نداده، چگونه ما آن را طلاق قرار می‌دهیم، امیدوارم با وضاحت اگر ممکن باشد، جواب عنایت بفرمایید تا آن را شامل جزو گردانم (العبدالعاصی، تلمیذکم محمد زکریا دهواری).

ج: و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته، اما بعد: ببخشید تأخیر جواب به علت تأخیر رسیدن نامه به دستم بود.

عزیزم از تحقیق و بررسی برخی از علماء در حیرت و تعجب ماندم؛ چراکه کلمه‌ی «**انت امی**» یا «**انت اخی**» هیچ زمانی در جاهلیت عرب، به طلاق و بدون طلاق مروج نبوده که شروع آن را تبدیل یا منسوخ کرده است. **من ادعی فعلیه البیان** آری آنچه در عرب جاهلیت مردم بود، آن ظهار و ایلاء بود که در عرف آنها در حکم طلاق و حرمت مؤبده می‌بود. قرآن کریم و شرح مقدس این حکم عرفی آنها را رد فرمود که ظهار و ایلاء طلاق و حرمت مؤبد نمی‌باشد بلکه ایلاء به رجوع در مدت و به نکاح جدید بعد گذشت مدت، تمام می‌شود. و ظهار هم حرمت مؤبده و طلاق نیست بلکه آن هم کفاره تمام می‌شود. و معنی «**منکراً من القول وزوراً**» همانطور گفته‌اند در مورد «**انت امی**» و غیره نیست، بلکه مراد از منکر و زور، تشبیه دادن زن است به مادر؛ چراکه استمتاع به مادر محرم ابدیست و به همسر محرم ابدی نیست. پس این شد منکر عن القول و دروغ - **راجع معنی الآیة من احکام القرآن للجصاص و غیره من التفاسیر**(۱)

و **ایضاً سبب نزول** آن اصلاً در مورد «**انت امی و اختی**» نیست بلکه در مورد ظهار است این آیه با «**انت امی و اختی**» هیچ ربط و تعلقی ندارد.

قال الجصاص: «**روی سفیان عن خالد عن ابی فلابة قال کان طلاقهم فی الجاهلیة الایلاء والظهار فلما جاءالاسلام جعل الله فی الظهار ما جعل فیه و جعل فی الایلاء ما جعل فیه و قال عکرمة کانت النساء تحرم بالظهار حتی انزل الله قد سمع الله، الآیات**»(۲)

و بحث فی الآیة والمسئلة العلامة القرطبی الی سسته صفحات(۳)

و فی المظهری: «کان الظهار و الایلاء من طلاق الجاهلیة فقال لها اما ظنک الا قد حرمت علی، قال: و کان هذا اول ظهار فی الاسلام».

و قال ایضاً: «کان ذلک طلاقاً فی الجاهلیة مثبتاً للحرمة المؤبدة فنقله الشرع الی الحرمة

۱- احکام القرآن: ۴۱۷/۳، ط بیروت
۲- احکام القرآن: ۴۱۷/۳، ط بیروت
۳- تفسیر القرطبی: ۲۷۰/۹

المنتهية بالكفارة»[1]

و بحث فی مسائل الظهار و هذا الموضوع الی صفحات. فأین مسئلة ام و اخت عن هذه، شتان بینهما، فتدبر.

و هکذا فی احکام القرآن للتهانوی و کذا فی روح المعانی والکبیر للرازی: و ابن‌کثیر[2]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (مفتی محترم دارالافتاء)

۲ جمادی الثانی ۱۴۲۵ هق

گفت: اگر تریاک بکشم زنم به سه طلاق، و هیروئین وگرد کشید

اس: یکی زن خود را گفت اگر من تریاک بکشم تو به سه طلاق طلاقی و بعداً آن شخص هیروئین وگرد کشید. که ضررش بیشتر از تریاک هست می‌خواهد برگردد و تریاک بکشد و چه طور و چه روشی انجام بدهد که زنش طلاق نشود و راه و چاره‌ای دارد.

اج: در این صورت زن آن شخص طلاق نمی‌شود زیرا هیروئین غیر از تریاک است.

قال فی الدر والتنویر و لا یحنث فی لا یاکل من هذا البر او الرطب او اللبن باکل رطبة و تمره و شیرازه لان هذه صفات داعیة الی الیمین فتقید بها۹۷/۳.

راه حل ندارد نباید تریاک بکشد و از کشیدن هیروئین هم جداً بپرهیزد.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه الاحقر عبدالملک آرامش غفرله دارالافتاء حوزه علمیه منبع العلوم کوه ون

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۲۹ ۱۷ جمادی الاول ۱۴۲۵ هق

گفتن «اگر کنار شما بیایم و بخوابم، کنار مادر و خواهر خود بخوابم، من برای تو نامحرم هستم»

اس: اگر شوهر برای زن خود گفت اگر من بیایم به‌کنار شما و با شمایان بخوابم من کنار مادر خود بخوابم و زن به شوهر گفته من تو را جداگانه اسباب خوابیدن می‌دهم که تو بخوابی و شوهر در جواب گفته نزد من نیا من برای شما نامحرم هستم. آیا به این الفاظ طلاق

۱- تفسیرالمظهری: ۲۰۸/۹ و ۲۰۹

۲- احکام القرآن تهانوی: ۲۲/۵ ـ ۱۲. روح المعانی: ۱۳/۲۸ ـ ۳ تفسیر کبیر رازی: ۲۹ و تفسیر ابن کثیر: ۳۲۱/۴ ـ ۳۱۸

واقع می‌شود یا خیر؟ و شوهر این الفاظ را گفت و رفت بعد از گذشتن شش ماه دوباره پیش پدر زن آمده و گفته که من از علماء پرسیده‌ام و علماء گفته‌اند بروید دوباره خود را با این زن نکاح بدهید. آیا این شوهر بعد از گذشتن شش ماه می‌تواند این زن را نکاح بکند یا خیر؟

اج: از گفتن این قول اگر من بیایم به کنار شما و با شمایان بخوابم من کنار مادر خود بخوابم بنا بر عرف یک طلاق بائن واقع می‌شود بدون نیت[1]

و این الفاظ که «نزد من نیا من برای شما نامحرم هستم» تقریباً به معنی «**ما انالک بزوج**» است از کنایات است که مبنی بر نیت است[2]

ولی به حکم این قاعده که «**البائن یلحق الصریح لا البائن اهـ**»[3]

اگر نیت طلاق داشته باشد باز هم اعتبار ندارد و طلاق دیگری واقع نمی‌شود، پس در این صورت که یک طلاق بائن واقع شده شوهر می‌تواند آن زن را در عدت باشد یا بعد از عدت دوباره نکاح بکند.

قال فی التنویر: «**و ینکح صانته بمادون الثلاث فی العدة و بعدها بالاجماع**»[4]

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه الاحقر عبدالملک آرامش دارالافتاء علمیه منبع العلوم کوه ون

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۲۹ جمادی الاول ۱۴۲۵ هق

راه حل شخصی که گفت: هر زن بلوچی که نکاح کنم، طلاق است

اس: شخصی مجرد در حال غضب و جر و بحث این الفاظ را به زبان آورد: «هر زن بلوچی که نکاح و ازدواج کنم، طلاق است» بفرمایید حکم این شخص چیست؟ و آیا راه حل و جوازی دارد که زن بلوچی ازدواج کند یا خیر؟ (مستفتی حاجی آدم).

اج: در این صورت اگر این شخص هر زن بلوچی را ازدواج کند، یک طلاق بائن واقع خواهد شد. فقهاء در این مورد دو راه حل بیان فرموده‌اند: یکی اینکه با یک زن بلوچی ازدواج کند و بعد از اینکه یک طلاق بائن واقع می‌شود، دوباره همان زن را با مهریه‌ای جدید ازدواج شرعی کند.

دوم اینکه او را نکاح فضولی بدهند یعنی شخصی او را بدون از امر و وکالت او با زن با زن

۱-کذا فی احسن الفتاویٰ ۴۰۴/۵
۲-کذا فی الشامیة: ۵۰٦/۲
۳- ردالمحتار شامی: ۵۱۰/۲
۴- مرجع سابق: ۵۸۲/۲

بلوچی نکاح بدهد و وقتی که او معلوم شود به زبان اجازه ندهد بلکه بالفعل اجازه بـدهد یعنی تمام مهر یا بعضی را به طرف زن بفرستد.

قال فی الرد: «اذا قال کل امرأة اتزوجها طالق، والحیلة فیه ما فی البحر انه یزوجه فضولی و یجیز بالعقل کسوق الواجب الیها او یتزوجها بعد ما وقع الطلاق علیها»(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه الاحقر عبدالملک آرامش دارالافتاء علمیه منبع العلوم کوه ون

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۱۴ جمادی الثانی ۱۴۲۵ هق

وقوع طلاق شخصی که بر اثر استفاده از مواد مخدر نشه باشد

اس: هنده مدعی است که شبی شوهرم می‌خواست با من مقاربت کند گفتم بگزار کـه عذر شرعی دارم. در حالت غضب کیف جیبی را از جیب بیرون آورد شب بود دو قطعه کاغذ بیرون آورد کاملاً متوجه نشدم که پول بودند یا کاغذ سفید گفت بگیر این طلاق‌هایت هستند تا سه مرتبه این جمله را تکرار کرد من تحویل نگرفتم دوباره در جیبش کرد و حواسش هم بوده و هیچ نشه در شب نکرده.

شوهر هنده به نام زید می‌گوید در شب چـرس و تـریاک و قـرص اعـصابی خـورده و کشیده‌ام و حواس را از دست داده‌ام شاید در حالت نشه چنین جملاتی به کار برده‌ام من که اصلاً یاد ندارم که در حالت هوش و حواس همچنین کلماتی تلفظ کنم بلکه همسرم دروغ می‌گوید. و هنده گواه ندارد که موقع شب بوده.

حالا بفرمایید که بر زید یمین عائد می‌گردد و دوباره یک جا شوند یـا صـورتی دیگـر هست لطفاً جواب واضح لطف فرمایید زیرا مسئله کـمی مشکـل و لازم است (المسـتفتی محمد حسن بلوچی از مدرسه دینی کهنک).

اج: در این صورت چونکه هنده مدعی طلاق در حالت جمع هواس است باید دو گواه عادل که دو مرد یا دو زن وکیل مرد است حاضر کند اگر هنده گواه داشت هر سه طلاق او واقع می‌شوند. و بدون حلله زید نمی‌تواند که دوباره او را نکاح کند. و اگر هنده گواه نداشت بر زید سوگند؟؟؟ می‌آید اگر سوگند اداء کرد طلاق هنده واقع نمی‌شود.

قال فی الدر والتنویر ـ و نصابحها لغیرها من الحقوق سواء کان الحق مالاً او غیره لنکاح او

۱- ردالمـــــــحتار: ۵۳۷/۲

طلاق الخ ـ رجلان او رجل و امرأتان ۴۱۳/۴.

البته اگر زید طلاق در حالت بی‌هوشی را اقرار می‌کند پس بدون گواه طلاق‌های هنده واقع می‌شوند. زیرا بی‌هوشی او از تریاک و چرس و قرص اعصاب پیدا شده و طلاق چنین شخصی اگر چه هوش و حواس نداشته باشد، طلاق واقع می‌شود(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالملک آرامش دارالافتاء منبع العلوم کوه ون

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۲۷ جمادی الثانی ۱۴۲۵ هق

شخصی در حال دعوا با همسرش گفت: یک طلاق، دو طلاق، سه طلاق

اس: این جانب خواهری دارم که مدت یک سال است به عقد پسر دایی‌ام در آمده با هم نامزد بوده‌اند و در طول این مدت خلوت صحیحه انجام شده ولی عروسی نگرفته‌اند بعد از این مدت یک روز پسر دائی‌ام با نامزدش دعوا می‌کند و به وی می‌گوید یک طلاق، دو طلاق، سه طلاق، و در آنجا من و دائی‌ام حضور داشتیم که وی این طور گفت آیا این کلمه وی طلاق می‌باشد یا خیر؟

چرا بعضی از علماء می‌گویند اگر چه جماع نکرده است ولی خلوت صحیحه انجام ده و آن طلاق می‌باشد و بعضی دیگر می‌گویند چونکه با هم نامزد بوده‌اند بعد از سه ماه و ده روز دوباره می‌توانند به عقد هم درآیند و بعضی دیگر هم می‌گویند که چونکه ناراحت بوده طلاق واقع نمی‌شود و ما همه این را خوب می‌دانیم که همه طلاق‌ها از روی ناراحتی صورت می‌گیرد هیچ کس با خوشحالی که طلاق نمی‌دهد آیا همه‌ی این حرف‌ها صحت دارد لطفاً هر چه سریع‌تر جواب این نامه را بدهید لطفاً ما را راهنمایی‌های لازم بفرمایید.

اج: نخست باید دانست که در وقوع طلاق، اضافت و نسبت صریح طلاق به سوی همسر ضروری نیست بلکه اگر اضافت معنوی و قرائن حالیه یا مقالیه برای طلاق دیده شود برای واقع شدن طلاق ثانی است.

قال فی العلامه ابن عابدین «و لا یلزم کون الاضافة صریحة فی کلام و لما فی البحر لو قال طالق فقیل له من عنیت فقال امراتی طلقت امراته... و یویده ما فی البحر لو قال امراة طالق او قال طلقت امراة ثلاثا و قال لم اعن امراتی یصدق اه و یفهم منه لو لم یقل ذالک تطلق امراته...»(۲)

۱- کذا فی الشامی: ۴۵۹/۲ و ۴٦۰

۲- ردالمحتار: ۲۴۸/۲

البته در صورت سؤال شده گرچه طلاق صریحاً مذکور است و نسبت به سوی همسر، صریح نیست،؟؟؟ که دلالت بر طلاق دارند، وجود دارد، بنابراین همسر شخص مذکوره به سه طلاق، طلاق شده است. بدون حلاله برای او حلال نیست او اگر چه جماع نکرده اما خلوت صحیحه که انجام گرفته است.

و فی الشامیة: «**قوله (بخلاف الموطوءة حیث یقع الکل) ای لو کلما المختلی بما فانها کاالموطوءة فی لزوم العدة و کذا فی وقوع طلاق بائن آخر عدتها (قوله یقع الکل) ای فی جمیع الصور المتقدمة لبقاء العدة**»(۱)

ولی باز هم اگر او منکر شود که نیت من نسبت طلاق به طرف زن خود نبود، قسم داده شود. اگر قسم یاد کرد که اضافت من به سوی همسرم نبوده، طلاق همسرش واقع نشده و اگر قسم یاد نکرد واقع شده است(۲)

والله اعلم بالصواب - دارالافتاء منبع العلوم کوه ون و سرباز

الجواب صحیح - احقر محمد عمر غفرله

۲۸ جمادی الاول ۱۴۲۵ هق

زن و مرد به دو طلاق اقرار می‌کنند و نزدیکان زن به سه طلاق مدعی هستند / دو زن دارد و گفت زن بزرگ طلاق است

اس: شخصی زن خود را دو طلاق داده و این موضوع را نزد من تعریف کرد و گفت من زنم را دو طلاق داده‌ام زن تأیید کرد. من حکم را صادر کردم و گفتم دو طلاق افتاده طلاق رجعی بعد از وضع حمل عدتش تمام می‌شود رجوع کند. بعداً پدر زن و نزدیکان زن به من گفتند که این آقا زن را به سه طلاق داده است حالا سؤال اینکه آیا سخنان زن و مرد درست است یا سخنان نزدیکان زن؟

دوم اینکه مردی دو زن دارد یکی به نام زینب و دیگری به نام کلثوم. مرد می‌گوید زن بزرگ طلاق است، چه حکم دارد؟

اج: این شخص که زن خود را دو طلاق داده ظاهر این دو طلاق رجعی‌اند بنابراین می‌تواند در عدت رجوع کند و بعد از عدت، نکاح مجدد ضروری است(۳)

۱- مرجع سابق: ۴۹۴/۲ ۲-کذا فی کفایت المفتی: ۳۸/٦ و ۳۹ و ۴۲، فتاوای محمودیه

۳-کذا فی فتاویٰ دارالعلوم دیوبند ۴و۳۷۴/۳

و این زن چونکه حامله بوده پس عدتش وضع حمل است.

کذا فی الشامی ۶۵۵/۲.

لذا مرد می‌تواند مادامی که زن حامله است، رجوع کند و بعد از وضع حمل باید تجدید نکاح کند. و اگر نزدیکان زن بر این دعوا، گواه عادل دارند زن مغلظه می‌شود و در غیر این صورت حرف آنها اعتباری ندارد.

قال فی الدر والتنویر: «**و نعبالها لغیرها من الحقوق سواء کان الحق مالاً او غیره کنکاح و طلاق... رجلان او رجل امرأتان**»(۱)

۲ـ در این صورت زن بزرگ طلاق می‌شود. اینجا اگر چه صراحتاً نگفته که زن بزرگ من طلاق است ولی عادتاً آدم زن خود را طلاق می‌دهد.

قال فی الرد: «لأن العادة الا من له المرأة انما یحلف بطلاقها لا بطلاق غیرها»(۲)

همین موصوف کردن زن به «بزرگ» دلیل بر تعیین منکوحه‌ی تو و **اضافة الطلاق الیها**است.

قال فی لرد: «قوله (کانت طالق)... و کذا لواتی **بالضمیر الغائب او اسم الاشارة العائد الیها او باسمها العلی و نحو ذلک**»(۳)

از عبارت فوق معلوم شد که برای تعیین منکوحه در وقت طلاق، خطاب یا نسبت نیست به خود یعنی **امرأتی طالق** ضروری نیست بلکه به هر اسم و صفتی که زن معین می‌شود، تعیین آن اعتبار دارد.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالملک آرامش دارالافتاء علمیه منبع العلوم کوه ون

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۱۸ رجب ۱۴۲۵ هق

حکم گفتن «حلال بر من حرام است»

اس: اگر شخصی بگوید «حلال بر من حرام است» آیا زنش طلاق می‌شود یا نه؟

اج: به این قول که حلال من بر من حرام است، زن این قائل طلاق می‌شود به طلاق بائن بدون نیت بنابر عرف.

قال فی الدر والتنویر: «**کل حلال او حلال الله او حلالمسلمین علیّ حرام فهو علی الطعام**

۱- ردالمحتار: ۴۱۳/۴ و مثله فی فتاوای دارالعلوم دیوبند ۴و۲۵۳/۳ ۲- ردالمحتار: ۴۶۶/۳

۳- مرجع سابق: ۴۷۲/۲

والشرب لکن الفتویٰ فی زماننا علی انه تبین امرأته بطلقة و لو له اکثر بنّ جمیعاً بلافیة اه و فی الرد قوله کل حل بعد بحث: و مشائخنا قالوا یقع به الطلاق من غیر نیة لغلبة الاستعمال و علیه الفتویٰ»[۱]

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالملک آرامش دارالافتاء علمیه منبع العلوم کوه ون

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۱۳ رجب ۱۴۲۵ هق

اگر شخصی بگوید: مال فلانی را نمی‌خواهم و فلانی به زن و فرزندان او بدهد و او استفاده کند

اس: اگر کسی قسم طلاق بخورد که از این به بعد مال فلانی را نمی‌خواهم و بعد از چند وقت آن شخص پول یا چیزی وسایل به زن و فرزندان خود حالف می‌دهد آیا استفاده این پول‌ها و جنس‌ها برای حالف جایز است یا خیر؟ طلاق واقع می‌شود یا نه؟

اج: استفاده این پول‌ها و جنس‌ها برای حالف جایز است. زیرا ملکیت فلانی از این اشیا زایل است.

قال فی الدر والتنویر: و فی لا یکلم عبده او عرسه او صدیقه او لا یدخل داره او لا یلبس ثوبه او لا یأکل طعامه او لا یرکب دابته ان زالت اضافته ببیع او طلاق او عداوة و کلمه لم یحنث الخ.

و فی الرد: «قوله (ان زالت اضافة الخ) و لو الی الحالف کما فی الاکل طعامک هذا فاهدا له فاکل لا یحنث»[۲]

از عبارت فوق ثابت گردید که در صورت مسئوله زن حالف طلاق نمی‌شود و برای او جایز است که از اموال فلان که به زن و فرزندان او داده، استفاده کند.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه آرامش از دارالافتاء

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۲۲ شوال ۱۴۲۵ هق

اختلاف شاهدان در تلفظ طلاق و اعتراف حالف به صورتی دیگر

اس: اگر سه گواه علیه کسی موجود باشد و یکی مرد است می‌گوید من شنیده‌ام سه

۱- مرجع سابق: ۷۱/۳ ۲- ردالمحتار: ۱۱۶/۳

طلاق خورده پدرم را بکشم. گواه دوم، زن است می‌گوید من شنیده‌ام سه طلاق خورده زنم را تحویل نمی‌گیرم. گواه سوم هم زن است می‌گوید من شنیده‌ام سه طلاق خورده اما نمی‌دانم چرا. و مرد خودش اعتراف می‌کند که من طلاق خورده‌ام برای کشتن پدرم، نه مسئله‌ای دیگر، (در مورد این شخص چه می‌فرمایید).

ا‌ج: در این مسئله، چونکه گواهان اختلاف دارند، بنابراین شهادت آنها قابل قبول نیست.

قال فی المبسوط للسرخسی ـ رح ـ: «و کذلک الاختلاف فی مقادیر الشروط اللتی علق بها الطلاق و فی التعلیق والارسال... کل ذلک اختلاف فی المشهود به لفظاً و معنیً فیمتنع القضاء بهذه الشهادة لانه لیس علی کل واحد منها الا شاهد واحد و بالشاهد الواحد لا یتمکن القاضی من القضاء»[۱]

پس وقتی که خود شوهر اعتراف می‌کند که من سه طلاق خورده‌ام پدرم را بکشم، پس طلاق زن معلق به کشتن پدر است. زیرا دار و مدار طلاق، به تلفظ شوهر است و احتیاج به گواه نیست[۲]

ولی چونکه این تعلیق به فعلی مطلق است، تا مادامی که حالف و محلوف علیه زنده هستند؛ زن طلاق نمی‌شود بلکه سه طلاق زن در آخرین لحظه‌ی فوتِ حالف و یا محلوف علیه (پدر، که قبل از حالف بمیرد) واقع می‌شود.

قال فی الدر والتنویر: «حلف لیأتینه فلو لم یاته حتی مال حنث فی آخر حیاته و کذا کل یمین مطلقة».

و فی الرد: «قوله (و کذا کل یمین مطلقة) ای لا خصوصیة للایتان بل کل فعل حلف ان یفعله فی المستقبل او اطلقه و لم یقیده بوقت لم یحنث حتی یقع الیأس عن البر ـ الی ان قل نقلاً عن غایة البیان: و اصل هذا ان الحالف فی الیمین المطلقة لا یحنث مادام الحالف والمحلوف علیه. قائمین لتصور البر، فاذا فات اجدهما فانه یحنث»[۳]

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالملک آرامش دارالافتاء علمیه منبع العلوم

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

اول ذیقعده ۱۴۲۵ هق

۱- المبسوط: ۱۴۹/٦، و کذا فی التتار خانیة ۵۷۲/۳

۲-کذا فی فتاوای حقانیة ۴۵۰/۴

۳- ردالمحتار: ۸۹/۳، الأیمان، مطلب فی حلف لیأتینه ان استطاع

به زنش گفت: اگر فلان مال را به خانه بیاوری، طلاقی و بعداً آن را از زن خرید و به خانه آورد

اس: اگر کسی به زنش بگوید اگر تو فلان مال جهیزی را به خانه‌ی من بیاوری، سه طلاق هستی و بعداً همان مال جهیز را به عنوان خرید از زنش به خانه آورد، آیا زنش طلاق می‌شود یا نه؟

اج: زنش طلاق نمی‌گردد چرا که اضافت و نسبت به جهیز زن کرده است و آن مال جهیز را وقتی که به قیمت خرید می‌کند و بعد آن را در خانه می‌آورد زنش طلاق نمی‌شود چرا که منظور او در آن وقت این بوده که آن جهیزی که مال تو زن هست اگر آن را در خانه بیاورید، تو سه طلاق هستی وقتی که او را به خرید گرفت آن مال جهیز از ملکیت زن خارج شده است و منتقل به ملک شوهر گردیده است لذا این مال الآن متعلق به شوهر می‌باشد نه زن لذا طلاق واقع نمی‌گردد.

و فی الدر: و **فی حلفه لا یکلم عبده ای عبد فلان او عرسه او صدیقة او لا یدخل داره او لا یلبس ثوبه او لا یاکل طعامه او لا یرکب دابته ان زالت اضافته ببیع او طلاق او عداوة و کلمه لم یحنث فی العبد و نحوه لما یملک کالدار».**

و فی الرد: «**قوله (ان زالت اضافته) ای و لو الی الحالف کما فی لا آکل طعامک فاهداه له فاکل لم یحنث فی قیاس قولهما**»(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی (عفی عنه) دارالافتاء علمیه منبع العلوم

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۹ ذیقعده ۱۴۲۵ هق

حکم شخصی که گفت: اگر قبل از مولوی شدن در دوران تحصیلی ازدواج، زنم سه طلاق است

اس: بنده در دوران طلبگی مسایل طلاق را خواندم و بنابر نادانی و دیگر اینکه خواستم تا پایان دوران تحصیلی ازدواج نکنم لذا با خود گفتم که اگر میان طلبگی (دوران تحصیلی) یعنی قبل از مولوی شدن به اصطلاح امروزی قبل از عمامه‌گذاری، اگر ازدواج کنم خانم بنده سه طلاق است. آیا الآن این طلاق مانع راه ازدواج مختص به دوران طلبگی است یا نه؟ و اگر

۱- ردالمحتار: ۱۱۶/۳، الأیمان

بنابر مشکلاتی نتوانستم ادامه‌ی تحصیل کنم حکم من چیست؟

اج: اگر قبل از عمامه‌گذاری ازدواج بکنی، خانم‌تان طلاق مغلظه می‌گردد و این مختص به دوران طلبگی نمی‌گردد چرا که طلاق را مختص به زمان طلبگی نکرده‌ای بلکه به طور مطلق بوده که اگر قبل از عمامه‌گذاری ازدواج کنم، خانم من سه طلاق است لذا قبل از عمامه‌گذاری اگر ازدواج کنی، زن طلاق مغلظه می‌گردد.

کما فی الدر المختار: شرطه الملک الخ والاضافة الیه الخ کان نکحت امرأة...

در صورت مسئوله اضافت الی النکاح موجود است لذا طلاق واقع می‌گردد.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی (عفی عنه) دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۲۲ محرم الحرام ۱۴۲٦ هق

امضاء نمودن طلاق نامه بدون اینکه محتوای آن را بداند / گـفتن دو طـلاق می‌دهم

اس: بنده همسرم را به خانه‌ی پدرش برای دیدن و ملاقات بردم بعداً بین من و پدر زنم اختلاف کوچکی پیدا شد و من رفتم بعد از حدود یک ماه آمدم که زن خودم را بیاورم و تا هنوز جای دیگر بودم که برادر همسرم آمد گفت زن شما گفته است که برایم در همین جا کنار پدرم خانه درست کن و اگر نه طلاق می‌خواهم و بعد چند نفر از اقوام او آمده و هم همین حرف را زدند که اگر نمی‌آیی اینجا، طلاق می‌خواهم و پیش حکومت طالبان شکایت می‌کنم. من گفتم اگر زن این طور است که اداره به اداره می‌رود و عزت ما را ببرد طـلاق می‌دهم. چند روز بعد ده نفر ملا آمدند و مجلس کردند ملا از من پرسید تو زن خود را طلاق می‌کنی من گفتم خیر نمی‌کنم. عموی زن بلند شد و گفت اگر طلاق نمی‌کنی پیش حکومت شکایت می‌کند و آبروی شما را می‌برد. البه این تمام حرف‌ها از خودشان بودند زن چنین چیزی نگفه بود. من گفتم اگر زن چنین است طلاق می‌دهم و طلاق نامه‌ای نوشته و من آن را نخواندم و امضا کردم. الآن بعد از یک سال زن نفری فرستاده که اگر امکان دارد من را نکاح بکن و الآن که نامه را می‌خوانم می‌بینم نوشته است: **طلاق ثلاثه و کلما** است، حال آنکه من چنین حرفی نگفه بودم بلکه گفته بودم طلاق می‌دهم، بنابر این سؤال این است که آیا با این توضیحات طلاق زنم واقع شده است یا نه و چند سائل واقع شده؟

اج: در طلاق بالکنایة ضروری است که خود شوهر طلاق نامه را بنویسد یا اینکه دیگری را بگوید که بنویسد پس آن را امضا کند. پس در این صورت با شرایطی که در فقه مـذکور است، طلاق واقع می‌شود(۱)

بنابراین، چون شما طلاق را ننوشته و نیز دستور چنین کاری نداده‌اید، بـلکه خـودشان نوشته و شما بدون اطلاع از محتوای آن، امضاء کرده‌اید، طلاق زن شما واقع نشده است و نکاح قبلی قائم است(۲)

و این قول شما که «زن را طلاق مـی‌دهم» در جـواب آنـانکه گـفته بـودند زن را طـلاق نمی‌دهی، چنین معلوم می‌شود که وعده‌ی طلاق است. و فـقها تـصریح نـموده‌انـد کـه بـه وعده‌ی طلاق، طلاق، واقع نمی‌گردد تا مادامی که طلاق ندهد(۳)

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه الاحقر آرامش دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۲۶ صفر ۱۴۲۶ هق

گفتن «زن طلاق باشم اگر تو را دست بزنم» و آن را تکرار نمودن

اس: شخصی به طریق رسم نامزدداری ازدواج و عقدکرده. و حالا رسم این طوری است که در این وقت شخص می‌تواند با زن خود در یک خانه بنشیند و حتی در شب درکنارش بخوابد و فقط اجازه‌ی دخول و جماع ندارد. مرد می‌خواهد کنار همسرش بخوابد اما همسر از اینکه اطمینان ندارد و می‌ترسد شوهر با وی جماع کند، با او نمی‌خوابد تـا ایـنکه مـرد سوگند زیادی می‌خورد باز هـم زن اطـمینان پـیدا نـمی‌کند پس شـوهر مـجبور مـی‌شود و می‌گوید: «زن طلاق باشم اگر تو را دست بزنم» و مراد از دست زدن جماع را نیت کرده و بار دوم هم کلمات مذکور را به زبان می‌آورد ولی می‌گوید به خاطر تأکید لفظ اول.

حال بفرمایید حکم این شوهر چیست؟ و اگر دخول کند، چه نوع طلاقی و چند طلاق واقع می‌شود؟

اج: این کلام شوهر که «اگر دست بزنم» شرط و تعلیق است. بنابراین، اگر زن را به هر نوع

۱-کذا فی الشامی: ۴۶۴/۲ مطلب فی الطلاق بالکتابة
۲-کذا فی فتاوای دارالعلوم دیوبند: ۱۵۹/۹ و ۱۶۸ نقلاً عن الشامی
۳-کذا فی فتاوای دارالعلوم دیوبند: ۸۲/۹ نقلاً عن الشامیة والهندیة

که دست بزند، خواه برای جماع باشد یا زدن یا شوخی این شرط ثابت می‌گردد. مگر اینکه بگوید نیت من این نوع دست زدن بوده، همچنانکه در سؤال مذکور است، پس همان مراد می‌شود.

و این جمله که «زن طلاق باشم» جزاء است و معنی آن این است که آن زمان من طلاق باشد. لذا اگر زنش را دست بزند و در صورت سؤال شده که نیت او جماع بوده است، او را جماع کند، یک طلاق رجعی واقع می‌گردد. و در عربی معنی این کلام شوهر این است:

«**ان لمستک فعلی الطلاق ثابت او واجب او لازم**». و نزد امام بزرگوار ـ رح ـ به این کلمه طلاق واقع می‌شود و مختار للفتویٰ هم همین است.

و **تحقیق المسئلة فی ردالمحتار والدر باب الصریح**(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ دارالافتاء منبع العلوم کوه ون

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۸ ربیع الثانی ۱۴۲٦ هـق

گفت: تو طلاق هستی و سه سنگ جلوش انداخت و... / طلاق معتاد / طلاق در حالت غضب و عصبانیت

اس: بنده با همسرم هیچ مشکلی نداشتم تا اینکه دختر دیگری یک کذب در دست همسرم داد که شما را دزد کرده‌اند و این زن چند تا تهمت به خانواده ما زد من خسته و عصبانی بودم و ناگفته نماند من معتاد هستم که تریاک نکشیده و خمار بودم که این الفاظ از دهن من پرید «شما طلاق هستی و سه تا سنگ جلوش انداختم و خواهر و مادر من هستی» حالا شما مولانا راهی پیدا کنید که ما پشیمان هستیم.

اج: همسرتان کاملاً از شما جدا و به سه طلاق، مغلظه شده است زیرا که ذکر طلاق و نسبت به طرف زن، صراحتاً در کلام‌تان موجود است و پرتاب کردن سه سنگ، اشاره به عدد سه است و این عمل، صراحتاً روشن و واضح می‌سازد که نیت‌تان سه طلاق می‌باشد(۲)

پشیمانی کنونی‌تان بی‌فایده است. ناگفته نماند طلاق فردی که بر اثر اعتیاد و به مواد

۱- ردالمحتار: ۷۴۱/۲ ـ ۷۴۹

۲- هکذا فی ردالمحتار شامی: ۴۸٦/۲. احسن الفتاویٰ: ۱۷۴/۵ الی ۱۷٦ و ۲۰۵ رساله‌ی «ایقاع الطلقات بالقاء الجمرات»

مخدر و مشروبات الکلی، نشه گردد، طلاقش واقع می‌گردد[۱]

و نیز این حالت غضب و عصبانیت شما مانع وقوع طلاق نیست و به درجه‌ای نیست که طلاق واقع نشود چنانکه از قرائن معلوم می‌شود[۲]

والله اعلم و علمه اتم ـ دارالافتاء منبع العلوم کوه ون

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۱۴ ربیع الثانی ۱۴۲۶ هق

گفتن «زنم ۷۷ طلاق است که من به خانه بیایم»

اس: پدرم به من نصیحت می‌کرد که کار تریاک نکن و به کار زندگی خودت برس. پدرم عصبانی شده بود، من هم به طور عصبانیت گفتم: تریاک می‌کشم و کار نمی‌کنم، پدرم گفت اگر تریاک می‌کشی به خانه من قدم نگذار، من در جواب گفتم زنم ۷۷ طلاق است که من بیایم.

اج: اولاً باید دانست که لفظ «که» برای چندین معنی به کار می‌رود که یکی از آنها به معنی «اگر» و «ان» شرطیه است. و چونکه دارای معانی بسیار است و مبنای ایمان و تعلیقات، بر عرف است و در عرف کنونی بلوچ‌ها، همانند الفاظ دیگر، برای تعلیق به کار می‌رود و در این صورت، برای شرط و تعلیق می‌باشد.

قال فی الهندیة: «**اما لفظة «که» بان قال امرأته طالق ثلاثاً که این کار می‌کند فان لم یتعارفوا التعلیق بقوله «که» یقع للحال لانه تحقیق و ان لم یتعارفوا التعلیق الا به لا تطلق ما لم یوجد الشرط و ان تعارفوا التعلیق بهذا و بصریح الشرط ذکر الفضلی فی فتاواه انه یقع للحال و بعض مشائخنا قالوا لا یقع و هوالاصح، کما فی المحیط**»[۳]

بنابراین، معنای کلام تو گوینده این است که اگر به خانه‌ی پدرم بیایم، زنم ۷۷ طلاق است. پس اگر به خانه‌ی پدرت بروی زنتان کاملاً و به سه طلاق، از تو جدا و مغلظه خواهد شد و باقی محل ندارند.

والله اعلم و علمه اتم ـ دارالافتاء منبع العلوم کوه ون

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۱۹ جمادی الاول ۱۴۲۶ هق

۱- احسن الفتاویٰ: ۱۸۲/۵ ۲-کذا فی ردالمحتار: ۴۳٦/۲ ۳- فتاوای هندیه: ۸۲/۲کانفوری

گفت: اگر هیروئین یا تریاک کشیدم، زنم به سه طلاق است، بعداً هیروئین در بینی کرد (معلق کردن طلاق به کاری و کاری بالاتر انجام دادن)

اس: آقای قادربخش اسکندر را سوگند داد که تریاک نکشد و اسکندر نیز سوگند یاد کرد که اگر من از امروز به بعد هیروئین یا، تریاک کشیدم زنم به سه طلاق، طلاق است پس بعد از چند روز اسکندر هیروئین در بینی کرده و خود را نشه گردانید و گفت من سوگند به عدم کشیدن هیروئین یاد کرده‌ام نه در بینی یا چیزی دیگر، بفرمایید آیا در صورت مذکور طلاق زن اسکندر واقع شده‌اند یا خیر؟

اج: طلاق زن اسکندر واقع شده‌اند زیرا که فقهاء تصریح فرموده‌اند که اگر شخصی بر انجام یا ترک فعلی، سوگند یاد کند و کاری بالاتر انجام دهد، حانث می‌گردد. بنابراین، گرچه شخص نامبرده هیروئین نکشیده بلکه در بینی کرده است اما چون شخص بر اثر هیروئین در بینی کردن کاملاً و فوق العاده نشه می‌شود، لذا زنش طلاق می‌شود.

قال فی الهندیة: «**و متی عقد یمینه علی فعل فأقی بمادونه لم یحنث و ان الی بما هو فوقه حنث کذا فی المبسوط** اه»(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالملک آرامش دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۲۱ جمادی الاول ۱۴۲٦ هق

دو زن دارد و گفت: زنانم به شش طلاق / حکم حلاله

اس: شخصی دو زن دارد یک بار گفته زنانم به شش طلاق، بار دیگر سه دانه قند به سوی یکی از زنان پرتاب می‌کند ولی اسم طلاق نمی‌گیرد، حکم زنان او چیست؟ من گفتم حلاله کنید قبول نکردند.

اج: هر دو زن این مرد، به سه طلاق مغلظه هستند زیرا از شش طلاق، بر هر یکی سه طلاق واقع می‌شود. نظیر این مسئله در ردالمحتار شامی موجود است(۲)

حلاله کنانیدن جایز نیست به دلیل حدیث **لعن الله المحلل والمحلل له**، البته فقهاء کرام در رابطه به اینکه زن مغلظه شده برای شوهرش حلال شود و مصداق حدیث قرار نگیرد

۱- الهندیة: ۹۱/۲، الأیمان ۲- ردالمحتار: ۴۹۸/۲، الطلاق، آخر باب الصریح

صورت‌هایی نوشته‌اند.

به فتاوای شامی باب الرجعة، مراجعه شود.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالملک آرامش دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صواب ـ احقر محمد عمر غفرله

۲۶ جمادی الاول ۱۴۲۶ هق

زن خواست بیرون برود، شوهر گفت: اگر بیرون رفتی یک، دو، سه طلاق

اس: این جانب همیشه با خانم درگیری داشتم و همیشه مرا خیلی عصبانی کرد و خانم در موقع عصبانیت می‌گفت من خودم را می‌کشم و بلند می‌شد و بیرون در حیاط رفت و گریه می‌کرد. در این مورد هنگام جنگ و درگیری زن فوراً بلند می‌شود که برو در حالی که مقصد زن بیرون رفتن هم نبود مرد می‌گوید اگر بیرون رفتی یک، دو، سه طلاق، و مقصود مرد همان چند لحظه و در موقع عصبانیت اگر بیرون رفتی، بود و از ترس اینکه بلایی بر سر خودش نیاورد، این جمله را تکرار می‌کند. و زن هم به وضوح و یقیناً منظور مرد را می‌فهمد.

پس از این موضوع، هر دو خوب می‌شوند، و زن هم آن تا صبح روز بعد بیرون نمی‌رود خواهش می‌کنم این مسئله و حکم آن را بیان کنید.

اج: اگر زن آماده‌ی بیرون رفتن بود که شوهرش به او گفت: «اگر بیرون رفتی یک، دو، سه طلاق» در این وقت این طلاق زن به همین خروج، مقید می‌گردد. بنابراین، اگر زن بعد از چند دقیقه نشسته یا بعد از یک دو روز بیرون برود، طلاق واقع نمی‌گردد.

قال فی الرد: «ارادت ان تخرج فقال الزوج ان خرجت فانت طالق فعادت و جلست و خرجت بعد ساعة لا یحنث»[1]

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالملک آرامش دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۲۱ جمادی الثانی ۱۴۲۶ هق

به برادرش گفت: اگر تا دهم این ماه اعتیاد را ترک نکنی، زنانم ۱۳۰ طـلاق باشند اگر در این روستا بنشینم

۱- ردالمحتار: ۹۲/۳

اس: شخصی دارای سه زن می‌باشد و یکی از برادرانش به اعتیاد مـواد مـخدر گـرفتار شده است. روزی در منزل یکی از همسران خود با برادر معتادش نشسته و با عصبانیت تمام خطاب به برادرش این چنین می‌گوید: اگر تو (معتاد) تا دهم این برج ترک نکنی تمام زن‌هایم ۱۳۰ طلاقه باشند که اگر من در این ملک (روستا) بنشینم. و روزی که این جمله را گفته پنجم برج بوده و این برادر معتاد تا قبل از دهم برج ترک نموده و ترک او تا بیست و پنجم برج ادامه داشته و از بیست و پنجم به بعد حالت او مشکوک بوده عده‌ای می‌گویند ترک است و عده‌ای دیگر بالعکس، مقصد گوینده قصد قلبی نسبت به طلاق زن‌ها و ترک برادرش نداشته است فقط در حالت عصبانیت این جمله را تکرار کرده است. در این مورد چه حکمی به این مرد تعلق می‌گیرد (مستفتی انور پندار، توسط مولوی محمد عمر زهی مدرسه حقانیه).

اج: این شخص دو شرط ذکر کرده و در وسط، جزاء را آورده است؛ بدین صورت «اگر تو تا دهم این برج (اعتیاد) را ترک نکنی تمام زنانم ۱۳۰ طلاقه باشند که اگر من در این ملک بنشینم». وجود شرط اول یعنی عدم ترک اعتیاد، برای انعقاد شرط دوم، لازم است و شرط دوم، شرط حنث است.

قال فی الرد: «و کذان توسط الجزاء بین الشرطین یقر کل شرط فی موضعه لانه تخلل الجزاء بین الشرطین بحرف الوصل و هوالفاء فیکون الاول شرطاً لانعقاد الیمین والثانی شرط الحنث»(۱)

پس اگر برادرش اعتیاد را از برج دهم برای همیشه ترک نکند، بر این شخص حالف لازم است که از آن روستا بیرون رود و الا، زنان او مغلظه خواهند شد؛ زیرا حلف، برای ترک فعل است و ترک فعل، در صورت اطلاق، علی التابیر است یعنی باید همیشه آن کار را ترک کند.

کما فی التنویر حیث قال: «حلف لا یفعل کذا ترکه علی الابد».

و فی الرد: «قوله (علی الابد...) ففی ای وقت فعله حنث» (شامی: ۱۴۸/۳).

و اگر برادرش از دهم برج برای همیشه اعتیاد را ترک نمود، بر حالف لازم نیست که از روستا بیرون شود.

البته برای دریافت این امر که آیا برادرش اعتیاد را ترک داده یا نه؟ گواه و بینه لازم است یعنی به طریق شرعی ثابت شود که اعتیاد را ترک داده یا نه. حالت مشکوک او اعتبار ندارد.

قال العلائی: «و نصابها لغیرها من الحقوق سواء کان الحق ما لا او غیره کنکاح و طلاق»(۲)

و اینکه می‌گوید: قلباً قصد نداشته است، اعتبار ندارد؛ زیرا در طلاق و تعلیق آن، «**هَزل و**

۱- ردالمحتار: ۵۵۱/۲، باب التعلیق، مطلب فیما لو تکرار الشرط... ۲- ردالمحتار: ۴۱۳/۴

جَدّ» (شوخی و جدّی) برابر است.

الحدیث: ثلاث هزلهن جدّ و جدّهن جدّ، النکاح والطلاق والیمین، ذکره فی الهدایه کتاب الایمان.

گرچه محدثین در مورد این لفظ قیل و قال کرده‌اند ولی آثاری چند مؤید آن‌اند یا اینکه حکم یمین با دلالة النص ثابت است **کما قال فی الناس علی الحسامی.**

و ظاهر است که تعلیق طلاق نزد فقهاء کرام یمین است چنانکه در درمختار تعلیق را در تعریف یمین داخل کرده است(۱)

والله اعلم و علمه اتم و احکم ـ کتبه عبدالملک آرامش دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۳ جمادی الثانی ۱۴۲۶ هق

شخصی به دیگری گفت: هر که از من و شما این کار را کند، زنش طلاق است، او گفت «بله»

اس: سه برادر در یک مجلس بودند و مردم گفتند: این افراد به دنبال قتل ناحق شما هستند. همین وقت برادر بزرگ‌تر گفت: اگر مرا یا شما را بالأخره هر کدام را کشتند اگر نتوانستید انتقام یا دیه بگیرید، او را معاف کنید ولی خون را با آن دو خون عوض نکنید و هر که از من و شما این کار را کند (خون را با آن دو خون عوض کند) زنش طلاق است و آن دو برادر گفتند: «بله» و الآن برادر کوچک‌تر را کشتند و مردم می‌گویند صلح کنید و خون را عوض کنید، آیا لفظ اعتبار دارد یا نه؟

ثانیاً اگر این دو برادر خون را معاف کنند و یا دیه بگیرند حانث می‌شود یا نه؟

ثالثاً: اگر بیست میلیون یا کم‌تر به آنها بدهند حانث می‌شوند یا نه؟

البته (این نکته قابل توجه است) اگر خون را معاف کنند در میان مردم شایع می‌شود که خون را با آن دو خون عوض کرده‌اند پس چه کار کنند؟

و آن دو خون این است که چند نفر از رشته‌داران دور این سه برادر، دو نفر را کشته‌اند ولی این سه برادر گفته‌اند که ما کار هم نداریم.

اج: اولاً باید دانست چونکه این الفاظ را برادر بزرگ در حضور دو برادر گفته و آن دو

۱- ردالمحتار: ۴۹/۳

برادر به جز از لفظ «بله» چیزی دیگر نگفتند لذا حالف، تنها همان برادر بزرگ است و آن دو برادر دیگر مشمول این یمین نیستند.

قال فی الدر: «و فی ایمان البزازیة جماعة کان یصفع بعضهم بعضاً فقال واحد منهم من صفح صاحبه بعده فامرأته طالق فقال واحد هلاثم صفع القائل صاحبه لا یقع لان هلا لیس بیمین اه و هلا کلمة فارسیة»[۱]

قال السندی: «قوله (فقال واحد هلا) هو تحریف و حقه بلی بـالباء والیـاء السـاکـنة بـمعنی نعم»[۲]

پس در این مسئله چون حالف فقط برادر بزرگ قرار می‌گیرد، بنابراین اگـر فـقط بـرادر بزرگ خون برادر خود را با آن دو خون عوض کند، حانث می‌شود و اگر قصاص و یا دیـه بگیرد و یا معاف کند، اشکالی ندارد.

و فی الهندیة: «و اذا اضافه (ای الطلاق) الی الشرط وقع عقیب الشرط اتفاقاً»[۳]

ولی اگر برادر دیگر که تنها «بله» گفته خون برادر خود را بـا آن دو خـون عـوض کـند، اشکالی ندارد؛ زیرا او مشمول این یمین نیست به دلیل عبارت بالای شامی. البته اگر برادر دیگر به جای «بله» لفظی دیگر گفته باشد مثلاً در جواب برادر بزرگ‌تر گفته باشد من نـیز همین طورم، و یا هم معنای این لفظ بگوید، در این صورت او نیز مشمول یمین می‌شود و آن کار را کند، حانث می‌شود.

قال فی الدر: «جماعة یتحدثون فی مجلس فقال رجل منهم من تکلم بعد هذا فامراته طالق ثم تکلم الحالف طلقت امراته اه»

و فی الرد: «قوله (ثم تکلم الحالف) سکت عما اذا تکلم غیره والظاهر انه «یـقع لان تـعلیق المتکلم لا یسری حکمه الی غیره الا اذا قال الغیره و انا کذلک مثلاً اه»[۴]

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه الاحقر عبدالملک آرامش دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۳۰ جمادی الثانی ۱۴۲۶ هـق

۱- ردالمحتار: ۵۰۱/۲، ط پاکستان

۲- کذا فی حاشیة ابن عابدین الجدیدة (ردالمحتار): ۳۰۴/۹، ط دمشق

۳- الهندیة: ۴۲۰/۱ ۴- ردالمحتار: ۵۰۸/۲

دلایل وقوع طلاق مکره

اس: طلاق اکراه واقع می‌شود یا خیر اگر واقع می‌شود با دلیل مرقوم بدارید؟

اج: طلاق مکره نزد احناف واقع می‌شود. به طور خلاصه دو دلیل آورده می‌شود که عموماً فقهاء احناف از آن استدلال می‌کنند. ۱ـ روایت صفوان طلائی است ـ **ان رجلاً کان نائماً فقامت امرأته فاخذت سکینا فجلست علی صدره فقالت لتطلقنی ثلاثاً او لا ذبحنک فطلقها ثم اتی لنبی ـ ص ـ فذکره له ذالک فقال: لا قیلولة فی الطلاق، اخرجه العقیلی**(۱)

۲ـ عن ابی هریرة ـ رض ـ عند قال: **قال رسول الله ـ ص ـ «ثلاث جدهن جد و هزلهن جدالنکاح والطلاق والرجعة» صحح الحاکم اسناده و قال الترمذی حسن غریب ـ قال العلامة المحدث الشیخ ظفر احمد العثمانی تحت هذا الحدیث.**

فثبت ان الطلاق یقع بکل حال یکون فیه المطلق مختاراً فی التکلم و ان لم یکن راضیاً بحکمه و لمکره کذالک فانه یتکلم بالطلاق فی اختیار کامل و لا یرضی بحکمه کما ان الهازل یفعل ذالک»(۲)

قال المحقق ابن الهمام فی فتح القدیر: «و کذالک المکره مختار فی التکلم اختیاراً کاملاً فی السبب الا انه غیر راض بحکمه لانه عرف الرین فاختار اهونهما علیه»(۳)

بیشتر به کتاب اعلاء السنن ج ۱۱ و نصب الدایه ج ۳ مراجعه شود.

والله اعلم و علمه اتم و احکم ـ کتبه الاحقر عبدالملک آرامش دارالافتاء منبع العلوم کوه ون ـ سرباز

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۹ شعبان ۱۴۲۶ هق

به شخص مجردی گفته شد: اگر چنین باشد همسری که نکاح کردی طلاق است؟ گفت «بله»

اس: ساعت زید را بکر غصب نموده، عمرو از زید می‌پرسد آیا ساعت‌تان را بکر رد نموده است یا خیر که زید می‌گوید آری رد نموده. دوباره عمر نزد زید می‌رود و او را سوگند طلاق می‌دهد که اگر بکر ساعت شما را نداده است همسری که نکاح کردی طالق است؟ زید هم می‌گوید باشد، در بلوچی «هَو» و این در حالی است که بکر به زید ساعت را نداده بود. آیا این طلاق صریح است یا کنایه؟

۱- اعلاءالسنن: ۱۸۳/۱ ۲- اعلاء السنن: ۱۸۳/۱۱ ۳- فتح القدیر: ۳۹/۳

اج: اگر ثابت شود که بکر ساعت را به زید رد نموده پس اگر زید همسری را نکاح بکند او به یک طلاق مطلقه می‌شود.

قال فی الدر: «**قیل له ان کنت فعلت کذا فامرأتک طالق فقال نعم و قد کان فعل طلقت**»[۱]

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه الاحقر عبدالملک آرامش غفرله دارالافتاء حوزه منبع العلوم کوه ون

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۱۲ شعبان ۱۴۲٦ هق

گفت: اگر از فلان طایفه زن بگیرم، طلاق، طلاق، طلاق

اس: اگر شخصی گفت اگر من از فلان قوم زن گرفتم طلاق طلاق طلاق حال آیا می‌تواند از آن قوم و قبیله زن بگیرد یا خیر؟

اج: در این صورت اگر همان شخص زنی از قبیله یاد شده ازدواج کند یک طلاق بائن واقع می‌شود.

قال فی الهندیة: «**اذا اضافت الطلاق الی النکاح وقع عقیب النکاح**»[۲]

و فی الدر والتنویر: «**شرطه الملک کقوله لمنکوحته ان ذهبت فانت طالق او الاضافة الیه ای الملک الحقیقی ـ الی ان قال ـ او الحکمی کذالک کان نکحت امرأة و ان نکحتک فانت طالق و کذاکل امرأة اه قال فی الرد ـ قوله کذالک الخ ای عاماً او خاصاً و اشار بذلک الی خلاف مالک ـ رح ـ حیث خصه بالخاص یامرأة او بمصر او قبیلة او بکارة او ثیوبة اه**»[۳]

و آن دو طلاق دیگر لغو می‌شوند زیرا اگر زن غیر مدخول بها سه طلاق بـع صـورت متفرق داده شود یک طلاق بائن واقع می‌شود.

قال فی التنویر: «**قال لزوجته غیر المدخول بـها انت طـالق ثـلاثاً و قـعن و ان فـرق بـانت بالاولی**»[۴]

در این مسئله اگر چه اضافة صریحه نیست ولی از قرائن معلوم می‌شود که او طلاق را بر همین زن واقع کرده چرا که در طلاق اضافة صریحه شرط نیست.

کذا حققه الشامی[۵] والعلامة للتهانوی فی امداد الفتاوی[٦]

۱- ردالمحتار: ۱۵۳/۳، آخر کتاب الأیمان
۲- الهندیة: ۴۲۰/۱
۳- ردالمحتار: ۵۳۷/۲
۴- مرجع سابق: ۴۹۲/۲
۵- ردالمحتار: ۴٦٦/۲
٦- امداد الفتاویٰ: ۴۴٦/۲

و نظیر مشابه همین مسئله در فتاوای دارالعلوم دیوبند مدل و مکمل موجود است[1]

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه احقر عبدالملک آرامش دارالافتاء حوزه علمیه منبع العلوم کوه ون ـ سرباز

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۱۳ شعبان المعظم ۱۴۲٦ هق

شخص مجردی گفت: اگر دروغ گفتم هر گاه زن گرفتم طلاق است / تکرار تعلیق طلاق

اس: بنده تقریباً شانزده سال سن داشتم ابتدای بلوغم بود، که ناگهان یکی از اشخاص که نزد من از وجاهت خاص برخوردار بود، مرا طلبید، و می‌خواست در مورد یک اتفاقی از من اعتراف بگیرد به من این گونه گفت: تو بگو: در مورد آن چیزی که از من سؤال می‌کنی اگر دروغ گفتم هر گاه زن گرفتم زن طلاق است. من این جمله را تلفظ نمود متصلاً کاری برایم پیش آمد، گفت حالا برو کارت را انجام بده، بعد وقت دیگری که من را خواست از من خواست که این جمله مزکور در بالا را تلفظ کنم و جمله را تلفظ کردم، و این احتمال به ذهنم می‌خورد که در اثناء تلفظ این جمله چنین نیت کرده باشم که اگر به خودی خودم ازدواج کردم نه اینکه شخص دیگری مثل پدر و یا کسی دیگر ازدواج بدهد. و بعد از تلفظ این جمله از من چند تا سؤال کردند در پاسخ سؤال اول راست گفتم و در پاسخ سؤالات دیگر دروغ گفتم چون نمی‌خواستم این شخص وجید از حقیقت امر خبر شود.

اج: در این صورت طلاق واقع می‌شود زیرا شروط وقوع طلاق دروغ گفتن است پس وقتی که شرط دیده شود طلاق واقع می‌شود.

قال فی الهندیة: «**و اذا اضافه الی الشرط وقع عقیب الشرط اتفاقاً**»[2]

و در این صورت برابر است که خودت ازدواج کنی یا دیگری به امر و توکیل تو، تو را ازدواج بدهد.

قال فی الدر: «**الاصل فیه ان کل فعل تتعلق حقوقه باالمباشر کبیع و اجازة لا حنث بفعل ماموره و کل ما تتعلق حقوقه بالآمر کنکاح و صدقة و ما لا حقوق له کاعارة و ابراء یحنث یفعل وکیله ایضاً**»[3]

و به سبب تکرار تعلیق، طلاق نیز تکرار می‌شود البته اگر تکرار به نیت تأکید تعلیق قلبی

۱- فتاویٰ دارالعلوم: ۵۷/۱۰ ۲- الهندیة: ۴۲۰/۱ ۳- ردالمحتار: ۱۲٦/۳

است پس دیانتاً یک طلاق و قضاءً دو طلاق واقع می‌شود[۱]

اگر یقیناً می‌داند که در وقت حلف نیت ازدواج به خودی خود کرده‌اید نه اینکه پدر یا کسی دیگر شما را ازدواج دهد، پس در این صورت می‌توانید.

فیما بینک و بین الله تعالیٰ ازدواج کنی و طلاق واقع نمی‌شود (**والعهدة علیک عندالله**)[۲]

البته این در صورتی است که به یقین یا به ظن غالب دانسته شود که این الفاظ را در سن بلوغت گفته‌اید و اگر در این مورد شک وجود داشته باشد این یمین منعقد نمی‌شود.

قال فی الانقرویة: «**رجل یعلم انه کان حلف بطلاق کل امرأة یتزوجها و لا یدری انه کان بالغاً وقت الیمین او لم تکن فتزوج المرأة لم یحنث لانه شک فی صحة الیمین فلا یحنث بالشک**»[۳]

در صورتی که یمین صحیح باشد راه حل این گونه است که کسی او را نکاح و فضولی بدهد و او وقتی که می‌شود اجازه بالفعل بدهد مثلاً مهریه‌ی زن را بفرستد و... اما بـالقول اجازه ندهد.

قال فی التنویر: «**حلف لا یتزوج فروجه فضولی فاجازه بالقول حنث و باالفعل لا**»[۴]

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۲۲ رمضان المبارک ۱۴۲۶ هق

گفتن «یک، دو، سه برو به خانه‌ی پدر و مادرت» خطاب به زن

اس: چه می‌فرماید شرع مقدس درباره کسی که در حال خشم و غضب خطاب به زنش بگوید: یک دو سه برو به خانه پدر و مادرت، آیا طلاق واقع می‌شود یا خیر؟ لطفاً با ذکر دلایل جواب را مرحمت فرمایید!

در مورد این مسئله یک قضاوت و دو فتوا صادر شده که قضاوت و فتوای دوم حکم وقوع طلاق را صادر و فتوای اول حکم عدم وقوع را صادر کرده است.

اج: به نظر مادر خود قضاوت و هر دو فتوا تسامح شده است، قضاوت به این علت که مدار آن بر قاعده **المرء یؤاخذ باقراره** قرار داده شده است، و آن اعتراف علی است در جلو گواهان و اثبات گواهان همین اعترافش را، و گواهی گواهان و اعتراف علی زمانی مـوجب

۱- کذا فی احسن الفتاویٰ: ۱۵۳/۵

۲- کذا فی ردالمحتار: ۱۲۸/۳ والنهر الفائق شرح کنزالدقائق: ۱۰۵/۳

۳- الفتاویٰ الانقرویة: ۱۳۸/۱ ۴- ردالمحتار: ۱۵۰/۳

طلاق می‌باشد که در اصل همین کلمه یک دو سه برو الخ متضمن معنا و حکم طلاق باشد و این الفاظ بدون نیت و مذاکره‌ی طلاق، طلاق نمی‌باشند.

چنانچه از سؤال ساده معلوم می‌باشد، مفتی یا قاضی را لازم است که طبق الفاظ مستفتی فتوا و قضا صادر کند، این کلمات به این سادگی بدون قرینه‌ی نیت و مذاکره‌ی طلاق، طلاق نمی‌باشند چنانچه ذکر می‌شود و در فتوای آقای... تسامح شده است که مسئله که از آن استدلال کرده است آن مسئله در احسن الفتاویٰ موجود است[۱]

و آن فتوا در مورد تنها یک دو سه نیت بلکه در مورد یک دو سه برو تو خواهر و مادر من هستی اینجا لفظ مادر و خواهر یک جمله است که بدون آن حکم مسئله دگرگون می‌شود، آری فی نفسه جواب ایشان صحیح است که این کلمات بدون مذاکره‌ی طلاق و نیت، طلاق نمی‌شوند. البته طریق استدلال تسامح دارد، و در فتوای مولانا... تسامح این است که حضرت مفتی ـ رح ـ اگر چه فتوای اول را بر نظر عدم توافق دلایل رد کرد، اما در سؤال مذکور احسن الفتاویٰ و لفظ مذاکره طلاق ذکر است و مفتی ـ رح ـ در آخر فتوای خود نقل کرده است «بلکه ابوالقاسم کی سواسب کامختار یهی هی کرامی سی طلاق واقع هوجاتی جبکه مذاکره‌ی طلاق یا نیت طلاق هو»[۲]، و سائل وجود نیت را انکار می‌کند و مذاکره هم نبوده.

و اگر بگوییم که مفتی ـ رح ـ نیت و مذاکره را لازم نمی‌داند بلکه خود این الفاظ را مستلزم طلاق صریح می‌داند پس در این صورت فتوای حضرت مفتی مرحوم خود مخالف با فتوا و تحقیق اولش هست که در فتاویٰ عثمانیه با جمع مفتیین امضا کرده است. لهذا چونکه در این صوت فتوای احسن الفتاویٰ مخالف فتوای خودش و فتوای جمع مفتیین قابل قبول نمی‌باشد. امضای او در فتاوای عثمانیه با جمع علما جلوتر ذکر می‌گردد.

و در محمود الفتاویٰ مراجعه شد آنجا در کلام زوج صریح است. چنانکه می‌گوید «منظورم از این جمله طلاق بوده...» لیکن این واضح است که او نیت طلاق داشته بود آری مقصد خود را ترسانیدن کرد ظاهر است طلاق وقتی که صحیح شد ترسانیدن معنا ندارد. مدار فتوای زاهدان هم وجود نیت است و جزئیات مثل کرده همه بر آن دال‌اند.

و عرف یا اضافت و غیره را قرینه گرفتن در جواب قاضی سورالله ـ رح ـ در فتاویٰ عثمانیه جلوتر ذکر کرده می‌شود آن هم مطلق نیست. این لفظ اصل برای عدد است تا در عرف عام

۱- احسن الفتاویٰ: ۱۷۱/۵ ۲- مرجع سایق: ۱۷۶/۵

نیاید عرف به آن حاکم هم نمی‌تواند شد.

آن طور هم نیست که صاحب محمود الفتاویٰ آن را مطلق مال عرف قرار داده است، آنچه در عرف بلوچستان معروف است مجموعه‌ی این کلمه است، یک دو سه تو خواهر و مادر من هستی. نه اینکه تنها لفظ یک دو سه این کلمه بدون کلمه‌ی مادر و خواهر احتمالات بسیار دارد و اصلش برای شمار و عدد است بدون قرینه حمل آن بر یک محل خاص غیر صحیح است چنانچه در فتاویٰ محمودیه دیوبند موجود است. «لفظ ایک دو تین اصالةً طلاق کی لئی موضوع هیی بلکه گفتن کی لئی موضوع هی جی سی طلاق کی گفتن بهی مرا ولی جاتی هیی اور غیر طلاق کی بهی اور عامة تو اس کا معدود بهی کیا جاتاهی...»[1]

حتی اگر بدون خواهر و مادر و بدون قرینه و اضافه صراحتاً بگوید، یک طلاق دو طلاق سه طلاق هم طلاق واقع نمی‌شود **کما فی کفایت المفتی:** «سؤال زیدنی نهایت غصّه کی حالت میی اپنی بیوی کویه الفاظ دو عورتون کی سانی جرا یک کوتهی میی ان کی پاس بیطهی تهی او را یک صحن میی بیطهی تهی کهی ایک طلاق دو طلاق تیی طلاق چار طلاق ـ زید کو خود الفاظ یاد نهیی سواس قسم کی طلاق کایک حکم هی؟

جواب: الفاظ طلاق گو صریح هیی مگر نسبت الی زوجه صریح نهیی هی ای لئی خداوند اگر خلف شرعی کی ساتهیه کهدی که بیوی کو طلاق دینی کی لئی یه الفاظ نهیی کهی تهی تو میان بیوی بحیثیت میان بیوی ده سکتی هیی یعنی طلاق کاحکم نهیی دیا جائی[2]

پس زاهدانی آنچه به دنباله‌ی آن طلاق را صفت موصوف محذوف قرار داده است و قرینه‌ی اضافت را از خود بر آن الحاق کرده این هر دو زیادتی و توجیه **القول بما لا یرضی به القائل** است. قرینه‌ی اضافت و محذوب هر جا به درد نمی‌خورد چنانچه در فتاویٰ عثمانیه در تتیح نظر مفتی سعدالله حضرت مفتی بزرگ مولانا محمد عثمان ـ رح ـ تحریر فرموده است[3]

لهذا در نظر مللین قضاوت و فتوا درست نیست باید مفتی صاحب نظر ثانی فرماید آری جزء دوم برو به خانه پدر و مادر چونکه ترجمه **اذهبی الی بیت الخ** است کنایه هست حکمش همان است که دست؟؟؟ نوشته است.

و استدلالات ما در این مورد در زیر دیده شوند. دلیل اینکه، یک دو سه فی نفسها بدون

۱- فتاویٰ محمودیه ۲۹۳/۱۳ ۲-کفایت المفتی ٤۲/٦ ۳- فتاوای عثمانیه: ۱۳۳/۲

قرینه‌ی مذاکره یا نیت یا عرف معتبر، طلاق اعتبار کرده نمی‌شود، این است: در فتاویٰ عثمانی ۱۳۱/۲ بعد جر و بحث طویل و اصرار حکم حضرت مفتی محمد عثمان – رح ـ حضرت مفتی اعظم مفتی محمد شفیع احمدالله داور و مؤید شد، می‌فرماید:

«مسئله زیر بحث کی متعلق منسلکه چارون جوابون (جواب دیوبند، جواب مظاهر العلوم مهارپور، جواب مدرسه عربیه اسلامیه نیوطاون و مدرسه عربیّه امرار للاسلام).

کو غور سی ایکها ان متی دیوبند او را اصرارالاسلام کراچی کاجواب باعتبار حکم کی متفق اور و هی میری نزدیک راجح اور صحیح هی مهار نپور او نیو طاؤن کی جوابون پر جو مناسب تنقید اخرارالاسلام کی جواب بین مولانا محمد عثمان صاحب بلوچ نی فرمائی هیی وه مهی میری نزدیک بجا و درست هیی حبس کاخلاصه یه هیی که الفاظ متذکره (یعنی یک دو سه برو الخ) میی سی صرف آخری لفظ یعنی «جاؤ» کتایه طلاق کی وه قسم هی جو هر حال میی نیت پر موقوف هیی اور بیان سائل نیست طلاق کی هی نهیی اس لئی به بهی لغو هوگیا اور پهلی دو لفظ تو اصل سی نه صریح طلاق پیش نه کنایه اس لئی لغو هیی ماه اکثر آخری لفظ «جاؤ» سی نیت طلاق هو کر طلاق واقع مانی جاتی تو پهر لفظ ایک دوتین کامعلوم بهی قابل غور هر جا تا مگر چپ نیست نه هونی کاهب طلاق وجود هی نهیی تو او صاف عدد کی لغو هونی میی کوئی شبه نهیی رهبتا.

والله سبحانه تعالیٰ اعلم دستخط بنده محمد شفیع عفاالله عنه

الجواب صحیح ـ حافظ فضل احمد غفرله ـ الجواب صحیح راشید احمد صدر دارالعلوم

ما حررة الفاضب الادیب و عالم البیب مولانا محمد عثمان البلوچ فهو صواب، احقر العباد عبدالصمد سربازی ممبر(۱) مجلس شورای تلاوت»

و نیز در فتاویٰ عثمانیه در جواب تنقیح قاضی سعدالله نوشکوی ـ رح ـ حضرت مفتی عثمان بلوچ می‌فرماید:

بناء اختلاف قاضی موصوف در جزء اول فتوا یعنی یک دو سه بر اشتباه است و ضرورت است که مزید وضاحت جزء اول کرده شود که موجب وضع شبهات قاضی موصوف شود لذا برای حل معلقات مسئله مذکور، فهمیدن چند امور به طور مقدمه پیش‌اند که فهمیدن حقیقت مسئله بر فهمیدن همین مقدمات موقوف است و ذکر کردن آنها ضروری معلوم می‌شود.

۱- فتاوای عثمانیه: ۱۳۱/۲

امر اول: برای وقوع طلاق تلفظ الفاظ موضوع برای طلاق (صریحی و کنایه) گفتن ضروری و شرط است یا نه؟

امر دوم: تنها تلفظ یک دو سه از الفاظ موضوع برای طلاق‌اند؟

امر سوم: اضافت معنوی همه جاکشیده می‌شود یا صرف در جایی که قرائن واضح برایش موجود باشند.

حل امر اول: برای وقوع طلاق تلفظ به الفاظ موضوع للطلاق را فتادگی طلاق گفته‌اند صریح باشد یا کنایه.

قال علامة الشامی (قوله و رکنه لفظ مخصوص) هو ما جعل دلالة علی معنی للطلیق من صریح او کنایة ـ الی ان قال و بمظهر ان من شاجر مع زوجته فاعطاها ثلاثة ـ احجار نیوی الطلاق و لم یذکر لفظاً کما صریحا و لا کنایة لا تصیح الخ و ایضاً قال فیه نقلا عن القهستانی ـ انه کما لا یتحقق الطلاق بدون اللفظ لا یتحقق عدده برون اه

چونکه رکن طلاق در الفاظ آن موجود شد اشاره به سه انگشت مبهم است لذا اگر چه نیت طلاق داشته باشد طلاق واقع نمی‌شود **لعدم رکن الطلاق**، همچنین یک دو سه از الفاظ موضوع برای طلاق نیستند بلکه لغو و مهمل‌اند از گفتن آنها هم هم طلاق واقع نمی‌شود.

حل امر دوم: لفظ یک دو سه نه از صریح طلاق‌اند مرفه از کنایات شمرده می‌شوند.

قال الشامی: **و قد تقررض الاصول لن العدد لا مفهوم له اه** و **ایضاً** یک دو سه عدداند و این تکرار طلاق آن وقت باشد هر گاه از زبان به آن طرف اشاره هم کرده شده باشد لیکن اینجا همراه اعداد لفظی اشاره نیست، علامه شامی در منحة للحاق حاشیه بحرالرائق می‌فرماید: **قال الرملی و قید بقوله انت طالق لانه لو قال انت هکذا فهو لغو لو نوی الطلاق لان اللفظ لا یشعر به والنیة لا تؤثر بخیر لفظ** و این امر واضح است که از لفظ یک دو سه اشعار طلاق نمی‌شود زیراکه موضوع برای طلاق نیستند.

حل امر سوم: اضافت درجه‌ی ثانوی دارد اولیت خود نفس لفظ ملفوظ را حاصل است یعنی دیده شود که لفظ ملفوظ از آن الفاظی که موضوع برای طلاق‌اند هست یا نه؟ و معلوم است که لفظ یک دو سه الفاظ موضوع برای طلاق نیستند پس سؤال اضافت بر نمی‌خیزد.

قال فی البحر: و ظاهره ان انتمنی بثلاث و انت بثلاث بحذف منی سواد فی کونه کتابة و اما انت الثلاث فلیس بکنایة اه

پس از این عبارت بحر حیثیت لفظ فقط ثلاث واضح می‌شود که آن بالا ولی از کنایات

طلاق نیست بلکه لغو و مهمل است، پس لفظ مهمل را اضافت لفظی خطاب کرده شود هم لغو است چه جایی که اضافت معنوی کشیده شود، و باید دانست که اضافت معنوی در هر جا و هر کجا کشیده نمی‌شود بلکه هر جا که گنجایش و امکان اخراج استعمال از آن باشد.

کما لا یخفی علی منی له نظر فی الفه بناء کلیه اگر از لفظ یک دو سه طلاق واقع شود چنانچه رأی قاضی موصوف است واقع می‌شود **بما فی الضمیر** و **طلاق ما فی الضمیر** واقع نمی‌شود. زیرا که لفظ خودش مشعر آن نیست و نیت به غیر از لفظ مؤثر نیست.

قال فی البحر: لانه لو وقع وقع بالضمیر والطلاق لا یقع بالضمیر اه انتهی ما فی فتاویٰ عثمانیه(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه الاحقر عبدالملک آرامش دارالافتاء حوزه علمیه منبع العلوم کوه ون ـ سرباز خداآباد

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۱۰ شوال المکرم ۱۴۲۶ هق

راه حل و نجات زنی که شوهرش خائن و ناشز بوده و او را طلاق ندهد / تفویض طلاق و شرایط صحت آن

اس: چه می‌فرمایند علمای دین درباره زنی که به علت‌های مختلف از جمله دروغ، خیانت به حیثیت دینی خانم، فریب کاری و دیگر رفتارهای ناشایست شوهرش حاضر به زندگی مشترک با وی نمی‌باشد و از تمام راه‌های ممکن برای جداییش کار گرفته اما موفق نگردیده که نهایتاً از طریق دادگاه درخواست طلاق نموده که قاضی بعد از چندین جلسه‌ی حضوری برای تفاهم و اجرای حکمیت به هیچ نتیجه سازش نرسیده و از اصلاح عاجز گشته، رأی بر مفارقت و اجازه‌ی ثبت طلاق از نوع خلع را با بذل مهریه و نفقه برای زوجه صادر نموده اما در اثر اعتراض شوهر پرونده مراحل دادگاه تجدید نظر و دیوان عالی کشور را طی نموده و همان رأی به وی به نفع زوجه صادر شده که نهایتاً پس از گذشت سه سال جدا بودن این زن و مرد و کشمکش، زن طلاقش را توسط نماینده‌ی دادگاه به عنوان وکیل زوج در حضور چند نفر شاهد با استفاده از وکالت بلا عزمی که در شرایط ضمن عقد سند ازدواج مکتوب می‌باشد و آن سند را هم زوج کاملاً از طرف خود و زوجه‌اش امضاء نموده،

۱- فتاوای عثمانیه: ۱۳۳/۲

در محضر ثبت نموده، اما زوج تاکنون مدعی می‌باشد که نه خلع را قبول داد و نه طلاق داده است و به این ادعا که من سنی مذهبم، رأی قاضی برایم قبول نیست، اکنون:

۱ـ با توجه به اینکه زوجه در محضر ثبت نکاح حاضر نبوده و تمام شرایط را زوج از دو طرف امضاء نموده آیا حق وکالت برای زوجه ثابت می‌شود یا خیر؟

۲ـ آیا طلاق ثبت شده که از نظر قانون کاملاً تمام می‌باشد، از نظر فقهی نیز واقع گردیده یا خیر؟

۳ـ اگر طلاق واقع نشده راه نجات چنین زنی از اسارت چنین مردی لجباز چیست؟

امیدوارم جواب را کاملاً توضیح داده اجرتان را از خداوند بگیرید.

ج: قبل از پرداختن به جواب، سه چیز را باید دانست: اول اینکه شرایطی که در عقدنامه نکاح هست و آن را شوهر امضاء می‌کند، زمانی معتبر است که آن شرایط مضاف الی النکاح باشند. یا اینکه زوج آن شرایط را بعد از عقد نکاح شرعی، امضاء بکند، در غیر این صورت آن شرایط اعتبار ندارند.

دوم: مسئله‌ی تفویض طلاق و شرایط صحت آن یعنی اگر شوهر طلاق را در اختیار زن بسپارد که خودش را طلاق بدهد و امثال آن، این را نزد فقها «تفویض» می‌گویند در تفویض الطلاق اگر زن خود را در مجلس علم طلاق بدهد، طلاق واقع می‌شود. (منظور از مجلس علم، همان مجلسی است که زن معلوم باشد که شوهر طلاقش را به او سپرد کرده، و در صورت تفویض معلق، مراد آن مجلس است که زن معلوم شود که شوهر آن شرایط را به جا نیاورد).

بعد از مجلس علم نمی‌تواند که خودش را طلاق دهد؛ مگر اینکه شوهر بگوید یا در عقدنامه نوشته باشد که زن هر وقت که بخواهد خود را طلاق دهد اختیار دارد. پس در این صورت بعد از مجلس علم هم می‌تواند خود را طلاق دهد[۱]

سوم: وکالت طلاقی که به زن داده می‌شود، نزد فقها تملیک طلاق است نه توکیل طلاق؛ اگر چه صراحتاً لفظ را به کار برد. به همین علت شوهر نمی‌تواند که از تفویض طلاق رجوع کند[۲]

اما در جواب سؤالات شما:

۱ـ اگر زوج با شرایطی که بالا نوشته شده امضاء کرده، آن شرایط که در عقدنامه هستند

۱- احسن الفتاوی ۱۷۸/۵ ۲-کذا فی الشامیة: ۵۱۷/۲

صحیح‌اند و الا باطل.

۲ـ قاضی اگر مسلمان باشد در صورت ضرورت شدیده می‌تواند در صورت عدم سازش در میان آنها تفریف کند(۱)

۳ـ اگر شوهر شرایطی را که در عقدنامه هست در صورتی که شرایط طبق نوشته‌ی بالا صحیح باشند را به جا نیاورد، راه حل زن واضح است که با استفاده از تفویض طلاق، خود را طلاق دهد. اگر آن شرایط در عقدنامه نیست ولی زوجه از کارها و اخلاق او به تنگ آمده که نمی‌تواند با او ادامه زندگی دهد پس قاضی مسلمان آنها را به تفاهم و سازش وادار کند یا اینکه شوهر را بگوید که طلاق بدهد و او را تفریق کند. اگر قاضی مسلمان نیست چند نفر مسلمان دین‌دار که در میان آنها علماء باتجربه باشد این کار را بکنند. **کذا فی الحیلة الناجزة و فتاوای رحیمیه**(۲)

و رساله «طلاق و فسخ نکاح کی شرعی حیثیت»(۳)

از مولانا خالد سیف الله.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه احقر عبدالملک آرامش غفرله دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۱۸ شوال ۱۴۲۶ هق

گفت: اگر به غیر از هند با هیچ دختری ازدواج نمی‌کنم اگر کردم طلاق‌اند و هند با دیگری ازدواج کرد

اس: زید قسم خورد که من به غیر از هند با هیچ دختری ازدواج نمی‌کنم اگر کردم همه‌ی‌شان طلاق‌اند، و این را هم گفت که قبل از هند همه‌شان طلاق‌اند بعد از هند طلاق نیستند. پس از آن هند با بکر ازدواج کرد آیا زید می‌تواند به غیر از هند که ازدواج کرده است، با زینب یا زنی دیگر ازدواج کند؟ آیا راه حلی برای ازدواج زید به غیر از هند هست یا نه؟

اج: در این صورت اگر زید زنی دیگر ازدواج کند، آن زن طلاق است.

قال فی الخانیة: «**رجل قال** اگر مرا جز فلانه زن باشد هزار طلاق دادم، **او قال لاجنبیة** اگر

۱- کذا فی الحیلة الناجزة ص ۵۵ و ۱۱۰

۲- فتاوای رحیمیه: ۱۴۳/۲

۳- ص ٦٦

جز از تو زن کنم او **قال اگر جز تو مرا زن باشد فهی طالق فتزوج امرأة ثم تزوج اخریٰ طلقت الاولی دون الثانیة... فاذا تزوج الاولی حنث و وقع الطلاق»**[۱]

و نظیرش این جزئیه نیز در خانیه است که: «**و لو قال کل امرأة اتزوجها ما لم اتزوج فاطمة فهی طالق فماتت فاطمة او غابت فتزوج غیرها طلقت فی الغیبة و لا تطلق فی الموت**»[۲]

و راه حلش نکاح فضولی است یعنی شخصی او را با زنی نکاح بدهد بدون اجازه‌ی او واو اجازه بالفعل بدهد مثلاً مهر برای زن بفرستد در این صورت نکاح درست می‌شود و مرد حانث هم نمی‌گردد. البته اجازه بالقول ندهد (یعنی به زبان هیچ نگوید) زیرا در این صورت مرد حانث می‌شود (و آن وقت زن طلاق می‌شود)[۳]

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالملک آرامش، دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۲۱ ذیحجه ۱۴۲۶ هق

شک بودن در زمان حلف به طلاق

اس: شخصی در زمان طفولیت یک دختر را برای ازدواج انتخاب می‌کند. بعد از مدتی در حالت خشم به سر برده و خودش تنها بوده که گفته است: این زن طلاق بشود اگر من او را بگیریم و الآن یادش نیست که آیا این حرف را در زمان بلوغیت گفته یا در زمان طفولیت، آیا این زن طلاق می‌شود یا نه؟

اج: طلاق نمی‌شود.

و فی الخانیة: «**رجل یعلم انه کان حلف بطلاق کل امرأة یتزوجها و لا یدری انه کان بالغاً وقت الیمین او لم یکن فتزوج امرأة لا یحنث فی یمینه لانه شک فی صحة الیمین فلا یحنث بالشک**»[۴]

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالملک آرامش دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۲۲ ذیحجه ۱۴۲۶ هق

۱- الخانیة بهامش الهندیة: ۴۷۶/۱
۲- الخانیة بهامش الهندیة: ۵۱۵/۱
۳-کذا فی الخانیة بهامش الهندیة: ۵۱۶/۱
۴- الخانیة بهامش الهندیة: ۵۱۵/۱

مدعی شدن شوهر به بی‌هوشی و سرگیجی پس از دادن طلاق

اس: من در حالت مریضی و پس از چند ساعت بی‌هوشی که هنوز در حالت گیجی به سر می‌برم دچار خطا شده و در همان حالت گفته‌ام که من فلانی (نامزدم) را بگیرم ۱۳۰ طلاق است، در مورد من چه حکمی هست؟

اج: اگر حالت جنون و بی‌هوشی‌تان نزد مردم معروف است و حاضرید سوگند بردارید که در این وقت بی‌هوش بوده‌اید یا قبلاً جنون‌تان میان مردم معروف نبوده ولی دو گواه شرعی وجود دارد که شما در وقت گفتن طلاق بی‌هوش بوده‌اید پس طلاق واقع نمی‌شود و الا واقع می‌شود و مغلظه می‌شود که بدون حلاله ازدواج او جایز نیست[(۱)]

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه الاحقر عبدالملک آرامش غفرله

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۷ ربیع الاول ۱۴۲۷ هق

اس: زید چهار زن دارد و نیم شب از خواب بلند شده و در تاریکی و همین طوری به یکی از زن‌ها بدون ذکر نام و اشاره می‌گوید: «تو طلاقی، از من جدایی». صبح که می‌شود هیچ یکی از زن‌ها اعتراف به طلاق نمی‌کند و مرد هم نمی‌داند کدام یک زن را طلاق نموده‌ام، چه کار کند؟

اج: در صورت مسئوله، شوهر اختیار دارد که خودش یکی از زن‌ها را انتخاب کند و هر که را که دلش می‌خواهد، او را مطلقه قرار دهد.

قال فی الدّر: «**و لو قال امرأتی طالق و له امرأتان او ثلاثاً تطلق واحدة منهن و له خیار التعیین**»[(۲)]

و فی الهندیة: «**و لو قال امرأته طالق و له امرأتان کلتاهما معروفتان کان له ان یصرف الطلاق الی ایّتهما شاء**»[(۳)]

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی (عفی عنه) دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۲۱ ربیع الاول ۱۴۲۷ هق

۱- احسن الفتاویٰ: ۱۶۲/۵ ۲- ردالمحتار مع الدّر: ۴۹۷/۲

۳- الهندیة: ۳۵۸/۱ و فتاویٰ حقانیة: ۴۶۶/۴

طلاق دیوانه

اس: شخصی هست که وسواس دارد. گاهی خوب است و گاهی مثل دیوانه‌ها حرف می‌زند و گریه می‌کند و گاهی یا مردم می‌نشیند و گاهی به بیابان می‌رود یعنی هر وقت در یک حالت به سر می‌برد و مردم به او دیوانه می‌گویند و گاهی بدون عذر نماز را قضا می‌کند با وجودی که آدم فهمیده و عالم هم هست. اگر او زنش را طلاق بدهد، آیا طلاق زنش واقع می‌شود یا نه؟

اج: اگر این شخص در حالتی است که خودش نمی‌داند که چه می‌گوید و عموماً صحبت بی‌ربط می‌کند و حواس نداشته باشد چنین شخصی اگر زن خود را طلاق دهد؛ شرعاً طلاق واقع نمی‌گردد و فقها چنین فردی «معتوه» می‌گویند. و برای طلاق دادن، عاقل و بالغ بودن ضروری است.

پس در صورت مسئوله اگر این فرد در وقت طلاق دادن، اصلاً هوش و حواس نداشته و در چنین حالتی بوده که امتیاز خیر و شر و حتی صحبت خود را نداشته است و طلاق در این صورت درکلم معتوه است و طلاق زنش واقع نمی‌شود.

این شخص که خود فهمیده و عالم است، حالت خودش را خود فکر کند که در چه حالتی بوده است.

قال فی التنویر و شرحه: «و لا یقع طلاق... الصبی والمعتوه... والمغمی علیه والمدهوش»

و فی الرد: «قوله (من العته)... و احسن الاقوال فی الفرق بینهما (المجنون والمغوه) ان المعتوه هوالقلیل الفهم المختلط الکلام الفاسد التدبیر لکن لا یضرب و لا یشتم بخلاف المجنون...»(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالغنی، دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۸ ربیع الثانی ۱۴۲۷ هق

حکم گفتن «مادر و خواهر من هستی»

اس: در مورخ ۸۴/۶/۳۱ خانمی با شوهرش در محضر شرع حاضر شده و اظهار داشت. شوهرش در طی منازعه لفظی به او گفته است: اگر به خانه‌ی پدر ومادرت رفتی تو

۱- ردالمحتار: ۴۶۳/۲، مطلب فی طلاق المدهوش

مادر و خواهر من هستی و او به خانه‌ی والدینش رفته است.

یک بار دیگر گفته است اگر فلان مبلغ پول را به من ندهی تو مادر و خواهر من هستی و او آن مبلغ را به او داده و دوباره استرداد نموده است.

یک بار هم به او گفته است، برو پیش پدرت سیصد تومان بیاورد، تا طلاق‌هایت را بدهم.

از همسر راجع به دعواهای فوق گواه خواسته شده، گواه نداشت.

از شوهر پرسیده شد، گفته‌های همسرش را انکار کرد گفت: به همسرش گفته: اگر من در خانه باشم و تو برای خواب به منزل پدر و مادرت رفتی، دوباره پیش من نیا و گفتن مادر و خواهر من هستی را به یاد ندارد و اگر گفته ولی مقصود او رفتن به منزل پدر و مادر برای خواب بوده است سپس در مقام تحلیف شوهر از خوردن قسم انکار نموده و گفته‌های همسرش را تأیید نمود.

اثر امضای زوج.

جواب دارالافتاء حوزه علمیه چابهار:

حکم شرعی: با توجه به تعلیق طلاق (به الفاظ مادر و خواهر من هستی) به رفتن زوجه به خانه‌ی والدین و تحقق شرط، لفظ مادر و خواهر من هستی از الفاظ صریح بائن (در عرف بلوچی) به شمار می‌رود و با تحقق شرط، یک طلاق بائن بدون نیت طلاق واقع می‌گردد و پس از رضایت همسر و مهر جدید و نکاح مجدد ادامه‌ی زندگی زناشویی امکان‌پذیر می‌باشد.

والله اعلم بالصواب رعایت الله روابند دارالافتاء حوزه علمیه چابهار

۱۴۲۶/۸/۱۷ هـ

جواب مولوی نظام الدین روابند

الفاظ (تو مادر و خواهر من هستی) به نص حدیث مفید طلاق نیستند فقط مفید کراهتند که از این گونه الفاظ احتراز باید کرد.

لهذا در صورت مذکور در ظهر ورقه هیچ گونه طلاقی واقع نشده است و زوجین می‌توانند **کما فی السابق** به زندگی زناشویی خود ادامه دهند.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه نظام الدین روابند

۸۴/۹/۱۱

جوابیه‌ی دارالافتاء منبع العلوم کوه ون

اج: الفاظ تو مادر و خواهر من هستی در این زمان بنابر عرف از صریح بائن است که بدون نیت طلاق واقع می‌شود.

قال فی شرح التنویر: «و الا ینو شیئاً او حذف الکاف لغا» و فی الشامیة: «قوله (لغا الخ) لانه مجمل فی حق التشبیة فما لم یتعین مراد مخصوص لا یحکم شیء»[۱]

از عبارت خط کشیده شده معلوم شد که در صورت تعیین اراده‌ی طلاق، طلاق واقع می‌شود و در این زمان عرف این الفاظ را به طلاق معیّن کرده است، **کما لا یخفیٰ**.

و استدلال از حدیث درست نیست، به دلیل اطلاق لفظ الام والاخت، علی المرأة به دو صورت است:

۱ـ یکی اینکه بدون نیت طلاق و مذاکره‌ی آن و بدون حالت غضب، محض از روی محبت زن را به مادر و خواهر صدا می‌زند در این صورت طلاق واقع نمی‌شود، البته گفتن این الفاظ مکروه است، به دلیل حدیث مشار الیه ابوداوود و محمل این روایت نیز همین است.

۲ـ دوم اینکه در حالت غضب یا مذاکره‌ی طلاق یا نیت آن، این الفاظ را به کار می‌برد. پس در این صورت در عرف بلوچی طلاق محسوب می‌شود و این صورت در حدیث داخل نیست که بروجه‌ی عرف صدمه وارد کند؛ چرا که نبی کریم ـ ص ـ از قرینه می‌دانست که از روی محبت زن خود را به لفظ «**یا اخیة**» صدا می‌زند، به همین علت این لفظ او را حرمتی قرار ندادند.

کذا قال العلامة المحقق الشیخ رشید احمد اللدیانی قدس الله سرّه فی احسن الفتاویٰ[۲]

لذا با این تفصیل فیصله‌ی مولانا رعایت الله صاحب مورد تأیید و صحیح به نظر می‌رسد و نظر مفتی نظام الدین روابند منظور فیه است.

والله تعالیٰ اعلم و علمه اتم ـ کتبه الاحقر عبدالملک آرامش غفرله دارالافتاء حوزه علمیه منبع العلوم کوه ون ـ سرباز خداآباد

هذا الجواب صحیح احقر محمد عمر ملازهی غفرله

۱۰ جمادی الاول ۱۴۲۷ هق

۱- ردالمحتار شامی: ۲/٦۲٦، آخر باب الظهار

۲- احسن الفتاویٰ: ۵/۱۸۷ ـ ۱۸۵

طلاق در حالت عصبانیت شدید و دیوانگی

اس: همسر بنده با من درگیر شد و من از حالت طبیعی خارج شدم و او به نظرم دشمن می‌آمد و من کلمه‌ی طلاق را سه مرتبه اظهار کردم و مردم به من گفتند که این طلاق از روی ناراحتی بوده است می‌توانی تجدید نکاحی کنی و من تجدید نکاح کردم ولی به نظر بنده کسی مرا جادو کرده و دارای هفت فرزند هستم اگر از نظر شما درست هست تا با خیال راحت با همسرم زندگی کنم وگرنه دوری و فعلاً از ترس خدا جدا هستیم.

اج: اگر خروج از حالت طبیعی چنان است که مدهوشی و دیوانگی رخ می‌دهد و این حالت را قبلاً هم مردم در شما دیده‌اند پس اگر شما حاضرید که یمین بردارید که طلاق را در این حالت داده‌ام پس طلاق واقع نشده است. و اگر مردم این حالت را از تو ندیده‌اند پس دو نفر مرد یا یک مرد و دو زن معتبر گواهی بدهند که تو در چنین حالتی زن خود را طلاق داده‌ای، باز هم طلاق واقع نشده است. و اگر گواه موجود نیست یا اینکه خروج از حالت طبیعی چنان نبوده که در حد مدهوشی برسد، در این صورت طلاق شده است[(۱)]

در صورتی که طلاق واقع نشده باشد، نیازی به تجدید نکاح نیست. و اگر طبق صورت دوم طلاق واقع شده باشد، نمی‌توانی با آن زن تجدید نکاح کنی مگر اینکه او شوهری دیگر ازدواج و از او مطلقه یا جدا شود، آن وقت می‌توانی او را نکاح کنی.

کذا فی کتب الفقه.

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه الاحقر عبدالملک آرامش دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۲ جمادی الثانی ۱۴۲۷ هق

اعتراض بر جواب فوق

عزیزم جناب مولانا عبدالملک آرامش نائب مفتی منبع العلوم کوه ون سرباز السلام علیکم.

بعد از عرض درباره‌ی جواب سؤال کسی که دارای سه همسر است و به برادر معتاد خود می‌گوید اگر تا دهم ترک اعتیاد نکردی اگر از این روستا بیرون نروم زن‌هایم یکصد و سی و

۱- کذا فی احسن الفتاویٰ ۱۶۲/۵ و خیرالفتاویٰ: ۱۵۱/۵

سه طاقه‌اند و حضرت عالی جواب داده‌اید که اگر برادر حالف بعد از ترک اعتیاد در روز مقرر وقتی که بعد از پانزده روز دو مرتبه روی به اعتیاد آورده است پس هر سه همسر و زوجه حالف به طلاق مغلظه ثلاثه مطلقه شده‌اند. قابل تجدید نظر است، زیرا که مثالی را که شما آورده‌اید مطابق با مسئله حادثه نیست زیرا سؤال درباره‌ی **ان لا تترک** می‌باشد و مثال **ان لا؟؟؟** نیست و آنچه شما از معنای لا اگر ترک نکردی؟؟؟ فهمیده‌ای و این مثال دوم را ذکر کرده‌ای ظاهراً صحیح نیست زیرا که معنای لغوی ترک رها کردن چیزی و یا کاری و یا حقی و یا مالی را می‌گویند و در آن قید ابد چیزی اضافی است چنانچه در؟؟؟ می‌آید: **تَرَک یَتْرک تَرکاً و تَرکاناً و اتّرک یتّرک اِتّراکاً**: به معنای رهایش کرد. یله‌ی‌اش کرد آن را مهل گذاشت و... و در آن قید دائمی و همیشه در لغت منظور نگردیده است و در فتاویٰ ردالمختار علامه ابن عابدین ۵۲۸/۵ می‌فرماید:

و **دلالة العرف لا تأثیر لها فی جعل غیر الملفوظاً** پس آنچه که شما نوشته‌ای از نظر عرف مداد از ترک کردن ترک کردن داومی و ابدی است؟؟؟ باشد همانا این فرموده شما **جعل غیرالملفوظ ملفوظاً** می‌باشد و این درست نیست مزید بر آن از نظر عرف و محاوره می‌گویند. فلانی چندین بار اعتیاد و یا فلان کار را ترک کرده لیکن دو مرتبه آن را دنبال کرد پس معلوم می‌شود ترک صرفاً به معنای رها کردن چیزی و یا کاری را گویند و در معنای آن برای همیشه و یا قید موقت و غیر مطرح نمی‌باشد زیرا که این ممکن است که عام را به وسیله غرض و نیت متکلم تخصیص کنند ولی این جایز نیست که خاص را به وسیله دلالت عرف و یا نیت متکلم تصمیم دهند (**کما فی ردالمختار**).

فصار الحاص ان المعتبر انها هواللفظ العرفی المسمی و امّا غرض الحالف فان کان مدلول الفظ المسمی اعتبد و ان کان زائداً علی اللفظ فلا یعتبر و لهذا قال فی تلخیص الجامع الکبیر و بالعرف یخص و لا یزال الخ (۵۲۸/۵ چاپ دارالکتب العلمیه بیروت لبنان).

و قاعده کلیه چنین است وقتی که حالف برای سوگند خود غایتی مقدر کند و آن غایت فوت شود یمین باطل می‌گردد چنانچه در ردالمختار می‌فرماید: **والاصل ان الحالف اذا جعر لیمینه غایةً و قالت الغابة بطل الیمین خلافاً للثانی** و در اینجا حالف یمین خود تا زمان اعتیاد برادرش کرده است و او یعنی برادر معتادش رأس زمان مقدر یعنی دهم کلاً اعتیاد را ترک کرده است پس ترک یمین حالف هم باطل شده است لذا اگر دوباره برادرش شروع به کشیدن تریاق کرده است لذا الآن دیگر یمین باقی نمانده است لذا خنثی هم صورت نگرفته

است پس زوجات حالف طلاق نشده‌اند.

و این حلف شخص مذکور مشابهت دارد با این جزئیات.

۱ـفلو حلف لا یفعل کذا مادام ببخاری فخرج ثم رجع فعل لا یحنث لانتها والیمین و کذا لا یأکل هذا الطعام مادام فی ملک فلان فباع فلان بعضه لا یحنث یاکل باقیه لانتهاد الیمین بـبیع البعض (درالمختار ۶۰۱/۵ ـ ۶۰۲/۵) و در ردالمختار می‌نویسد: **قلت و منه قول العوام فـی زماننا کذا طول ما انت ساکن و فی البحر لا مادام علیه هذا الثوب فنرعه ثم لبسه و کلمه لا یحنث الخ** (۶۰۱/۵) و خیلی تفاوت است در میان این کلمه این کار را ترک کن و این کلمه را که این کار را مکن زیرا که ترک در باره عمل و حرف و چیزی است کـه آن را مـلبّس است یـعنی درمانی آن را انجام داده و یا در حال انجام او می‌باشد و یا بدان مثل است و کلمه **لا تفعل** یا **لا یفعل** برای آینده است و برای آینده معنای تأبید مناسب است پس این قیاس شما قیاس مع الفاروق می‌باشد. البته اگر حالف گفته بعد از دهم اگر مواد را استعمال کنی پس چنین و چنان است آنگاه عبارت منقوله شما صدق پیدا می‌گردد.

والله اعلم و علمه اتم و احکم ـکتبه عبدالصمد دامنی

جواب اعتراض از دارالافتاء منبع العلوم

و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته اولاً اصل مسئله توضیح داده می‌شود و بـعداً بـه جواب اعتراض حضرت عالی پرداخته می‌شود.

توضیح مسئله: حالف می‌گوید اگر تو (معتاد) تا دهم برج ترک نکنی زنانم ۱۳۳ طلاقه‌اند که اگر در ملک یا (روستا) بنشینم معنی این کلام این است که اگر تو معتاد از دهم برج به بعد اعتیاد را ترک نکنی زنانم الخ زیرا «تا» در لغت فارسی برای بسیاری معانی آمده من جمله برای ابتدایی زمان می‌آید مانند این مصرع.

تا عشق تو در سیه مکان کرد کراجـایی

یعنی از زمانی که عشق تو در سینه جای کرده هیچ چیز را در او جای نیست و برای انتهای زمان و مکان می‌آید مثال اول: تا بروز جز پیاپی باد مثال دوم: زمشرق تا به مغرب طشتی از زر[1]

در کلام حالف بنا بر سیاق و سباق و نیز بنابر اعتراف حالف برای ابتدای زمان پس معنی

۱- کـــذا فـــی الغـــیاث الغـــات: ص ۱۰۶ بـــاب طـــا

این است که از دهم برج به بعد اگر اعتیاد را ترک نکنی مرا این سوگند است یعنی این سوگند او که زنانم ۱۳۳ طلاقه‌اند اگر در این ملک بنشینم زمانی منعقد می‌شود که شرط اول یعنی کشیدن تریاق دیده می‌شود لذا وقتی که برادر او اعتیاد را ترک می‌کرد بلکه تریاق را کشید یمین او همین حالا منعقد شده وگویا همین حالا گفته که زنان ۱۳۳ طلاقه‌اند اگر در این ملک بنشینم، پس اگر بعد از تریاق کشیدن برادرش او در آن ملک بماند زنانش طلاق می‌شود به طلاق مغلظه. به دلیل عبارت شامی[1]

البته در جواب اول حقیر توضیح داده نشده که تنها به خروجش بری می‌شود یا نه باید دانست که اگر خود او تنها از آن ملک خارج شود و او اینکه اهل و عیال او آنجا باشد حانث نمی‌شود.

قال فی الدر المختار تحت من التنویر: «حلف لا یسکن هذه الدر أو ابیت أو المحلة): و لو بالفارسیة بر بخروجه بنفسی. قال فی الرد: «و ان کان مستقلاً بسکنا»[2]

بعد از این توضیح، به جواب اعتراض جنابعالی اجمالاً پرداخته می‌شود: **قولکم**: زیرا که مثالی را که شما آورده‌اید مطابق با مسئله حادثه نیست. و پس علّت عدم مطابتت را این گونه نوشته‌اید: زیرا سؤال دوباره **ان لا تترک** می‌باشد و سؤال از **لا تفعل** نیست.

أقول اگر وقت شود قول حالف به برادرش اگر تو اعتیاد را ترک نکنی معنی **لا تفعل هذا العمل** است یعنی تریاک نکشی و عمل اعتیاد را انجام ندهی و اگر این کار را انجام دادی مرا این سوگند است. پس با این تفصیل و تفصیل باید، معلوم شد که آن جزئی «تنویر» با این مسئله موافق است و آنچه از «المنجد» آورده‌اید به مسئله ربطی ندارد و نزد فقهاء مصرح است که **الایمان مبنیة علی الالفاظ العرفی لا علی الالفاظ اللغوی کلا فی الشامیة**: چنانچه اگر سوگند خورد «لا یرکب لابه» اگر بر انسانی سوار شد حانث نمی‌گردد ولو اینکه **لغتاً**: «دابة» انسان را شامل است بنابراین عمومیت کلام لفظی در یمین از حیث این است که حالف آن را مطلقاً بیاورد، به این عبارت علامه شامی دقت شود: **«فاذا قال لا اکلم زیداً فهو بمعنی لا اکلهی کلاماً و هذا حدتعلیلین ذکرهما فی غایة البیان ثانیهما انه نفی فعل ذالک الشیء مطلقاً و لم تفیده بشیءٍ دون الشیء فیعم الامتناع عنه ضرره عموم النفی و علیه اقتصری العبر و هو اظهر و احسن مقانقلناه عن الذخیرة»**[3]

۱- ردالمحتار شامی: ۵۵۱/۲ و ج ۱۴۸/۳

۲- ردالمحتار: ۸۴/۳، الأیمان، مطلب حلف لا یسکن الدار

۳- مرجع سابق: ۱۴۸/۳

ببینید اینجا علت عمومیت را این قرار داده که حالف یمین را مطلقاً ذکر نموده نه اینکه در لغت قید ابدیت دارد یا نه.

قولکم: همانا این قول شما **جعل غیر الملفوظ ملفوظاً** می‌شود و این درست نیست الخ.

أقول: تخصیص این ترک **فی وقتٍ** و **لو بینة الحلف** درست نیست چنانچه علامه شامی در تحت قول صاحب تنویر «**ترکه علی الابد**» می‌نویسد: «**ففی ایّ وقت فعل حنث و ان نوی یوماً او یومین او ثلاثه او بلداً او منزلاً او ما اشبهه لم یدین اصلاً لانه نوی تخصیص ما لیس بملفوظ کذا فی الذخیره**»[1]

قولکم: و قاعده کلیه چنین است وقتی حالف الخ.

أقول: ما هم این قاعده را تسلیم می‌کنیم و عبارت ردالمحتار به جای خود صحیح است ولی برداشت حضرت عالی از قول حالف که او انتهای یمین خود را تا دهم قرار داده صحیح نیست زیرا این خلاف معقول است که شخصی برادر خود را برای ترک اعتیاد در مدت این چند روز زجر کند و از عدم ترکش، سوگند شدیدی بخورد.

ببینید که حالف این جمله را زمانی گفته که پنجم برج بوده پس طبق برداشت شما معنی کلام حالف این است که از پنجم برج تا دهم باید اعتیاد را ترک کنی و اگر ترک نکنی مرا فلان سوگند است.

و هو **خلاف الظاهر** و نیز اعتراف حالف که مقصود من **ترک علی الابد** بود خلاف گفته شما است و در بالا توضیح داده شد که «تا» اینجا برای ابتداء است نه برای انتهاء و جزئیاتی را که از شامی آورده‌اید با این مسئله اصلاً ربطی ندارند زیرا در این جزئیات تصریح شده که ترک فعل موقت به این است که او در بخارا است زیرا کلمه «مادام» از افعال ناقصه است و برای توقیت یک شیء وضع شده است چنانچه در شرح **مائة عامل ملکو** است: «**والثامن مادام و هی للتوقیت شیءٍ بمدة ثبوت خبرها لاسمها فلا بدان یکون قبلها جمله اسمیه او فعلیه**».

مولانا الهی بخش در حاشیه غماره ص ۹ آن می‌نویسد:

«یعنی برای تعیین وقت چیزی به مدت ثبوت خبر مادام برای اسمش به این طریق که این مدت مذکور ظرف زمان آن چیز گردانیده‌اید» و در حاشیه شماره ۱۰ تحت قول شارح «**فلابد من أن یکون الخ**» می‌نویسد: «هرگاه مادام مع اسم و خبر ظرف زمان چیزی شد و ظرف فضله‌ای است پس بالا؟؟؟ بر او سکونت صحیح نبود لهذا قبل او از کلام تا ناگزیر شد

۱- مرجع سابق: ۱۴۸/۳

عام از اینکه فعلیه باشد یا اسمیه[۱]

و در مسئله‌ی ما نحن ثیا چنین چیزی نیست بلکه حالف گفت تا دهم برج اعتیاد را ترک نکنی و این «تا» به معنی «حتی» است و حتی، «تا» ی فارسی به معنی ابتدای زمان آمده‌اند یا برای انتهای زمان و استعمال آنها برای ظرف دیده نشده است چنانچه در کتب اصول و نحو در بیان «حتی» مفصلاً توضیح داده شده است مراجعه شود به کشف الأسرار و تلویح و توضیح سال طبع ۱۳۴۶ هـ ق دیوبند[۲]

قولکم: و خیلی تفاوت است در میان این کلمه الخ.

عقول: این تفاوت درست نیست اگر فرقی وجود دارد، آن را با استناد کتب معتبر توضیح دهید و اگر منظور تفاوت من حیث الفاظ است به این معنی که «این کار را ترک کن» در جایی است که همان شخص کاری را انجام داده یا در حال انجام دادن است بر خلاف «این کار را مکن» صحیح نیست؛ زیرا در کلام افصح العرب حضرت رسول اکرم (ص) موجود است که کاری که برای آینده است آن را با لفظ ترک استعمال فرمود چنانچه فرمود: «**اترک الترک علی ما ترکوکم**»[۳] وکاری راکه انجام شده پیامبر در موردش فرموده «لاتفعل» چنانچه در روایت ابو أمامه (رض) موجود است: «**خرج علینا رسول الله (ص) و هو یتو کا علی عصا فما رایناه قمنا الیه فقال لا تفعلوا کما تفعل الاعاجم» (الحدیث)** [۴]

و اگر منظور اینکه به اعتبار مال فرق دارند هم درست نیست زیرا به اعتبار مآل معنای هر دو این است که در آینده این کار را ترک کن و انجامش مده و مکن و...

قولکم پس این قیاس شما مع الفاروق است

اقول: اولاً قیاس صورت نگرفته. ثانیاً: اگر منظور قیاس «**اترک**» به «**لا تفعل**» است پس از بیان بالا واضح شد که در میانشان هیچ فرقی وجود ندارد لذا قیاس مع الفاروق صورت نگرفته است.

والله اعلم و علمه اتم و احکم ـ کتبه الاحقر عبدالملک آرامش دارالافتاء حوزه علمیه منبع العلوم کوه ون ـ سرباز

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۱- شرح مائدة: ص ۷۲ مع حاشیه مولانا اهی بخش طبق کانپور
۲- کشف الأسرار: ۲۹۷/۲ تلویح و توضیح ص ۳۰۳
۳- اخرجه الطبرانی فی الکبیر ص ۳۷۷ ج ۱۹ عن معاویه (رض) شماره حدیث ۸۸۵
۴- اخرجه الطبرانی فی الکبیر ص ۲۹۷ ج ۲ شماره حدیث ص ۸۰۷۲

۱۲ رجب ۱۴۲۶ هق

اگر زن غیر مدخول بها سه طلاق جمعاً داده شود

اس: شخصی زنی دارد در نکاح خود در آورده و با وی مباشرت نکرده ولی با یکدیگر در یک اطاق تنها نشسته و شوخی و دست بازی کرده‌اند بعد از مدتی این فرد زن را طلاق مغلظه می‌نماید. آیا جایز است بدون اینکه این زن در نکاح شخصی دیگری دربیاید و طلاق داده شود و دوباره آن شخص اول این زن را به نکاح خود در بیاورد؟ اگر به نکاح خود در بیاورد آیا بین این دو فصل انجام بگیرد؟

اج: جایز نیست. زیرا اگر زن غیر مدخول بها را شوهر سه طلاق جمعاً بدهد، هر سه واقع می‌شوند و او مغلظه می‌گردد و حکم این زن چنین است که اگر شوهر دوباره می‌خواهد او را ازدواج کند، باید آن زن را شوهری دیگر ازدواج کند و طلاق بدهد و بعد از تمام شدن عدت، شوهر اول می‌تواند آن زن را دوباره ازدواج کند[۱].

والله اعلم و علمه اتم ـ کتبه عبدالملک آرامش دارالافتاء حوزه علمیه منبع العلوم

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

۲۲ ذیقعده ۱۴۲۷ هق

۱- کذا فی ردالمحتار: ۲/۳۸۱ مطلب فی نکاح الفاسر

باب ما یتعلق باللعان

مدعی شدن شوهر به زانیه بودن زن / عدم سقوط مهر به سبب لعان

اس: اگر شوهر دعوا کند به زن خود که تو زانیه هستی مهریه‌ی خودم را تحویل من کنید که من طلاق‌ها ترا می‌هم.اگر همین مرد گواه داشته و به زانیه بودن زن و ثابت شد آیا به شوهر مهریه وا پس می‌گیرد یا نه؟ و اگر گواه نداشته باشد چطور است؟

اج: در این صورت اگر بر زن گواه زنا بصورت شرعی ثابت گردد بر علیه او رجم می‌آید و اجراء کننده‌ی آن حکومت اسلامی یا نائب او یا قاضی او می‌باشد نه شخصی دیگر. و اگر گواه شرعی نباشد و زن ادعای شرافت کند بر زن و شوهر لعان لازم می‌آید. و در هر دو صورت زن را مهر کامل می‌رسد و مهر به این علت به شوهر بر نمی‌گردد. **کذا فی الشامی و غیره.**

و الله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر غفرله
۳ صفر الخیر ۱۴۱۶ هـ ق

اس: در صورتی که شوهر راجع به اتهام زنش به زنا، گواه نداشت و اولیاء زن متهم دعوای شرافت کنند حکمش چیست؟

اج: حکمش بیان شد که در این صورت لعان بین شوهر و زن لازم می‌آید بشرط زن هم ادعای شرافت کند **کذا فی الشامی و غیره.**

و الله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر غفرله
۳ صفر الخیر ۱۴۱۶ هـ ق

باب فی العدة و الرجعة

آیا از اسقاط، عدت تمام می شود؟

اس: از اسقاط حمل عدت ختم می‌شود یا خیر؟

اج: آری از اسقاط حمل هم عدت ختم می‌شود بشرطی که دست و پا و غیره آن بچه متمیز باشند. یعنی چهار ماه و بالا باشد.[۱]

و قال الشامی: **هو الیمراد به الحمل الذی استبان بعض خلقه او کله فان لم یستین.**[۲]

و الله اعلم و علمه اتم محمد عمر غفرله

۳ محرم ۱۴۰۵ هق

عدت موطوءة به شبهه

اس: مردی می‌رفت در سفر و زنش با زن دیگر یعنی اجنبیة خوابیده بود و این مرد از سفر آمد و رفت همان زن اجبیه را اجماع کرد بعداً معلوم شد که زن او نبوده است و آن اجبیه رفت و همسرش را به این واقعه معلوم کرد، پس عدت این زن چقدر است و فرزند که پیدا می‌شود برای این مرد است یا برای همسر اصلی او؟

اج: اگر از ارباب حیض است عدتش سه حیض است و اگر حیض اصلاً ندارد سه ماه است و اگر حمل دارد عدتش وضع حمل است.

قال فی الدر: «**وعدة...و الموطوءة بشبهة الی ان قال ـ الحیض**». و قال الشـامی: «**ای عـدة جمیع المذکورات ثلاث حیض ان کن من ذوات الحیض و الا فالاشهر او وضع الحمل**»[۳]

و این زن را از همین فاعل اجنبی مهرشل می‌رسد.

لما قال فی الهندیة: «رجل زفت الیه غیر امرأته فوطئها لزمه مهر شلها»[۴]

و فرزند مال پدر اصلی ا ست.

و الله اعلم و علمه اتم. محمد عمر غفرله

۷ ربیع الثانی ۱۴۱۰ ه ق

حکم و عدت زنی که بعد از دو ماه از وقت طلاق ازدواج کند

۱-کذا فی فتاوای رحیمیه: ۴۷/۲، باب ا لعدة

۲- رد المحتار: ٦٥٦/۲.

۳- رد المحتار: ۵۱۸/۳، باب العدة. پ

۴- الهندیة: ۳۲/۲.

اس: شخصی بنام بهرام دختری را بنام مرادبی نکاح کرده که این دختر اندازه یک سال بوده که با شوهر قبلی خود مخالف بوده است و این ایام را پیش پدرش گذرانده تا اینکه به طلاق رسیده‌اند و اندازه دو ماه است که شوهر اول او را طلاق داده و بهرام او را نکاح کرده است و مهریه هم مقرر کرده است و چهار روز است که وفات کرده، مردم می‌گویند که این نکاح درست نبوده چراکه عدتش تمام نشده و پدرش خود نکاح داده و گفته تا یک سال دخترم پیش من بوده و شوهر نزد او نیامده اشکالی ندارد آیا حکم شرعی چیست؟ نکاح منعقد شده یا نه؟ و اگر نشد باز اگر بهرام خلوت صحیحه انجام داده تکلیف بعدی چیست؟ و الآن چه کنیم هر چه زودتر مسئله را حل فرمائید که مسئله حلت و حرمت است.

اج: اگر شوهر اول بعد نکاح آن در بستر او خوابیده یا در خلوت صحیح تنها چند دقیقه همراه او مانده پس اگر این زن بالغه و حائضه است، عدتش بعد طلاق شوهر اول سه حیض است برابر است که آن سه حیض در ظرف سه ماه باشند یا بیشتر و برابر است که شوهر او بعد خلوت صحیحه یا جماع سالی فاصله گرفته یا دو سال بیشتر.

و اگر حیض ندارد از کوچکی یا پیری پس عدت او سه ماه است از روز طلاق. اگر بر سر ماه طلاق داده سه ماه است و اگر در بین ماه داده است حساب ۹۰ روز تمام کند. و اگر زن مدعیه است که عدت من در همین دو ماه تمام شده است پس دیده شود که اگر از روز طلاق عین دو ماه گدشته است و این زن دعوا می‌کند و شوهر او را تکذیب می‌کند پس زن قسم داده شود اگر قسم خورد که عدت من در همین دو ماه تمام شده، قبول کرده شود چراکه درد دو ماه احتمال تمام شدن حیض دارد به این صورت اگر که حیض زن سه یا چهار و یا پنج روز باشد و مدت طهر فاصل او پانزده روز باشد در ۵۶ روز در صورت سه روز بودن و در ۶۰ روز در صورت پنج روز بودن مکمل می‌گردد.

و نزد شیخین که قول شان معتمد است، درین صورت در سی و نه روز هم عدت او احتمال تمام شدن دارد، اگر قسم بخورد.(۱)

حالا اگر این طور ثابت شود، نکاح بعد عدت صحیح است و اشکال ندارد. و اگر اینطور ثابت نگردد بهرام از او جدا کرده شود و مهر کامل بر سر او هم لازم است و مراد بی پی دو مرتبه سه حیض کامل عدت گذارد پس بعد از آن هر که را خواهد یا بهرام را نکاح کند. همین است مفهوم عبارات شامی و بحر و عالم‌گیری و غیرها.

۱- کذا فی رد الحمتار شامی: ۲/٦٦٥.

و الله اعلم و علمه اتم محمد عمر غفرله

۱۵ شوال ۱۴۱۱ هـ ق

جواز نکاح شوهر اول با مطلقه‌ی ثلاثه‌ی خود بعد از نکاح شوهری دوم و تمام شدن عدت / عدت زن ستمدة الطهر

اس: بنده به خوشی خودم زنم را سه طلاق داده‌ام و الآن یکی از قومانم او را نکاح کرده و بعد از نکاح و جماع، صبح طلاق داده است حالا آیا بعد از عدت می‌توانم او را نکاح کنم؟

اج: زن شما که طلاق کرده‌اید بسه طلاق مغلظه شده است و بعد از گذشت عدت چون نکاح دوم کرده و هم صحیح هم شده است البته بشرط حلاله برای نکاح کننده مکروه بوده است لذا بعد از طلاق شخصی حلاله چون عدتش تمام بشود برای شما هم دو مرتبه نکاحش صحیح و جایز می‌باشد. اما حرفی دیگر هست آن را متوجه شده بفهمید. دیروز خانواده‌ی شما همراه غلام حسین برای توضیح و تحقیق حال خود نزد بنده آمده بود احقر از او تحقیق کردم حالات اولش همه همان هستند که حکمش را نوشتم. و بدانید که خانواده‌ی شما از همان زنانست که عدتش به حیض در شرع اعتبار دارد و باید که بر او به طلاق حیض بگذرد نه سه ماه و بعداً شما او را در حالت طهر و پاکی نکاح کنید بدون وکیل باشد یا با وکیل. و از قرار تحقیق الآن چون خانواده‌ی شما بچه زائیده است و با احقر خود اظهار کرد که الآن تامدتی که بچه را از شیر سر نکنم حیض دار نمی‌شوم و عادتم همین طور است. پس درین وقت خانواده‌ی شما را در شریعت «ممتدة الطهر» (زنی که مدت پاکیش طولانی است) می‌نامند. و حکم این چنین زن این است که اگر به وسیله‌ی استعمال قرص حیض خود را جاری کند پس سه حیض چون تمام شود او را نکاح جایز است و اگر به وسیله معالجه‌ی حیض جاری نشد و شما عجله دارید پس نزدیک قاضی مالکی المذهب بروید و او شما حکم می‌دهد که این زن تا یک سال بعد از طلاق بماند بعداً شما او را نکاح کنید. و اگر نزد قاضی مالکی نرفتی یا دستیاب نشد شدیداً ضرورت پیدا کردید پس بدون قضا شما را از راه فتوای در شریعت اجازت است که بعد از تمام شدن یک سال کامل او را نکاح کنید و جلوتر اگر نکاح کردید این چنین زن منعقد نمی‌گردد و شما در شرع مقدس سخت مجرم قرار می‌گیرید. همین است تفصیل مسئله‌ی شما.(۱)

۱- کذا فی رد المحتار شرح الدار المحتار للشامی ص ٦٥٣ ج ۲ و احسن الفتاوی از ص ۴۳۵ الی ص ۴۳۸ ج۵

و الله اعلم و علمه اتم. محمد عمر غفرله
۱۱ جمادی الاول ۱۴۱۲ هق

عدت ممتدة الطهر (زنی که بعد از دو ماه او را حیض می آید)

اس: زنی که او را همیشه بعد از دو ماه حیض می‌آید پس اگر شوهرش او را طلاق دهد عدت به او سه حیض شما دست یا به سه ماه؟

اج: عدتش به سه حیض است اگر چه شش ماه بگذرد چراکه زن حائضه، تا آئسه حتماً عدتش به حیض است نه غیر مگر آنکه حامله باشد پس عدتش به وضع حمل است.کما فی الشامی ج ۲

و الله اعلم و علمه اتم محمد عمر غفرله
۱۱ رجب ۱۴۱۲ هق

ازدواج با خواهر و زنی که مفقود الاثر است

اس: زنی جوانه مفقود الاثر است و از حال حیض و عادتش و موت و حیاتش کسی را اطلاع نیست آیا شوهر می‌تواند خواهرش را بکدام حیله در نکاح خود در آورد یا نه؟

اج: جزیی این مسئله بعد از تفحص در نظرم نگذشت البته از قواعد فقه، تدبیرش اینطور معلوم می‌شود که شوهر او را طلاق دهد و چونکه از حال حیض و عادتش و یأس و عدم یأس از حیض او خبر ندارد، بعد از طلاق تا مقدار تکمیل عدتِ زن ممتدة الطهر توقف کند و بعد از تمام شدن مدت مذکور، خواهر و هرزی زد با منکوحه‌ی او جمعش روا نبوده، نکاح کند اشکال شرعی ندارد. عدت زن در از طهر طبق قول مفتی به‌کسال است همچنانکه در فتاوای شامی مفصلاً مذکور است و در امداد الفتاویٰ و احسن الفتاوی نیز تحریر شده است.(۱)

و الله اعلم و علمه اتم محمد عمر غفرله
۹ ذیقعده ۱۴۱۳ هق

وجوب عدت و محل اتمام آن در مسافرت

۱- رد المحتار: ۶۳۸/۲. امداد الفتاویٰ: ۴۳۱/۲. احسن الفتاویٰ: ۴۳۵/۵ الی ۴۳۸.

اس: زید بهمراه همسرش به شهری دیگر جهت دیدار بینی رفتند و در آنجا زید وفات نمود پس آیا همسرش در همانجا پیش اقوام او عدت را بگذارند یا بعد از دفن شوهرش در محل خود رفته و عدت را تمام کند؟

اج: اگر آن شهر از محل سکونت اوکمتر از مسافرت سفر فاصله دارد و محرم هم دارد که به محل خود بیاید پس بر زن لازم است در محل خود یعنی محل شوهر برود و عدت را تمام کند و اگر از مسافت سفر بیشتر فاصله هست پس در همانجا در محل اقامت خود عدت را بگذارند اگر محرم دارد یا ندارد نزد امام صاحب.

قال فی شرح التنویر: «ابانها او مات عنها فی سفر و لوفی مصر و لیس بینها و بین مصر حامدة سفر رجعت و لوبین مصر مدته...تعتدثمه ان لم تجرد محرماً اتفاقا و کذا ان وجدت عند الامام رحمة الله»(۱)

و الله اعلم و علمه اتم کتبه عبدالغنی از دارالافتاء

۸ ربیع الثانی ۱۴۲۱ هـ.ق

الجواب صحیح محمد عمر غفرله

جواز ازدواج بعد از وضع حمل در ایام شر دادن فرزند

اس: زنی حامله بود و شوهرش را کشتند آیا بعد از وضع حمل و در ایام شیر دادن بچه‌اش می‌تواند ازدواج کند؟

اج: آری می‌تواند؛ زیرا عدت او به وضع حمل (زایمان) تمام شده است.

قال الله تعالی: «و او لات الاحمال اجلهنّ ان یضعن حملهنّ»

و فی شرح التنویز: «و فی حق الحامل مطلقاً...و دخل بها ثم مات او طلقها تعتد بالوضع»(۲)

کتبه: عبدالغنی (عفی عنه) دارالافتاء منبع العلوم کوه ون

و الله اعلم و علمه اتم ۱٦ جمادی الثانی ۱۴۲۳ هـ.ق

الجواب صحیح ـ محمد عمر غفرله

صورت هایی که بر شوهر عدت لازم است

اس: اگر مرد زن خود را طلاق دهد، آیا شوهر هم باید عدت نگذارند؟ یا این که چهار

۱- رد المحتار: ۲/٦٧٦، و احسن الفتاوی: ۵/۴۳۱

۲- رد المحتار: ۳/۵۱۱، العدة

زن دارد یکی را طلاق می‌دهد آیا فوراً شوهر می‌تواند زن بگیرد یا باید عدت بگذارند مانند زن؟

اج: اگر کسی چهار زن داشته باشد و یکی را طلاق دهد در این صورت ب شوهر عدت لازم است تا مادامی که این زن عدت می‌گذارند، نمی‌تواند زن دیگر نکاح کند. بعد از تمام شدن عدت می‌تواند. و هم چنین اگر زن را طلاق و زن در ایام عدت را پسری می‌کند و مرد بخواهد خواهرش را نکاح کند، تا عدت زن تمام نشود، نکاح خواهرش روا نیست. و چند صورت‌های دیگری نیز هست. و این از الغازاف در این مورد هستند.

کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

و الله اعلم و علمه اتم ۱٦ صفر ۱۴۲۵ هـق

الجواب صحیح ـ محمد عمر غفرله

ارث بردن مطلقه‌ی ثلاثه در حال عدت

اس: آیا زن مطلقه‌ی ثلاثه (زنی که مغلظه و به سه طلاق، طلاق داده شده) تا زمانی که در عدت باشد و شوهرش بمیرد، از او ارث می‌برد یا نه؟

اج: آری! تا زمانی که در عدت باشد و شوهرش بمیرد ارث به او می‌رسد. در فتاوای هندیه می‌نویسد:

«ولو طلقها طلاقاً بائناً او ثلاثاً ثم مات و هی فی العدة فکذلک عند ناتوث»[1]

و الله اعلم و علمه اتم محمد عمر غفرله

۲۳ ذیقعده ـ ۱۴۱۴ هـق

صورت‌های ثبوت رجعت / رجوع به کتابت

اس: شخصی زنش را یک طلاق صریح داده و در عدت زن برایش نوشته است که من با شما می‌خواهم زندگی می‌کنم و یک بار هم او را دست زده است، آیا رجوع ثابت می‌شود یا نه؟

اج: رجعت به دو صورت می‌شود: یکی قولی و دوم فعلی. قولی بر دو قسم است: ۱ـ صریح، ۲ـ کنایه. صریح، مانند راجعتک رددتک و غیره. و کنایه، مانند **انت عندی کما کنت** و

۱- الهندیة: ۱۰۵/۲، ط کانفور

انت امرأتی و غیره

در صورتی که رجوع با کنایه باشد، بستگی به نیت و مقبر است و در مراجعه با صریح، بدون نیت رجعت ثابت می‌شود. و رجعت فعلی نزد فقها، در حکم صریح است، به دلیل اینکه رجعت مجنون از آن ثابت می‌شود.(۱)

پس در صورت مسئله، شوهر دو کار انجام داده است: یکی نوشتن نامه و گفتن این که در من می‌خواهم با تو زندگی کنم» این از کنایات رجعت است و بستگی به نیت دارد. اگر نیت او رجوع بوده، رجعت ثابت می‌شود و الا نه. دوم اینکه او را دست زده. این دست زدن اگر به شهوت بوده است.

رجعت ثابت می‌شود و الا نمی‌شود. کذا فی الشامیه

کتبه: عبداللمک آرامش دارالافتاء منبع العلوم

و الله اعلم و علمه اتم ۵ ذیقعده ۱۴۲۷ هـ‌ق

الجواب صحیح ـ محمد عمر غفرله

باب ثبوت النسب

اس: مردی ضمن مسافرت به خارج کشور می‌رود او زنی نکاح کرد و بعد از نکاح تا سه روز در منزل خودش ماند اما در ین مدت اقامت ۳ روز خانمش بعلت کوچکی قادر به همبستری نبود و او بعد از این مدت به سفر رفت تا اینکه بعد گذشت یک سال و ۳ ماه می‌آید می‌بیند که زن او فرزندی دارد که ۷ روز سن دارد. حالا سوال این است که ایا من فرزند از همین مرد است یا از راه نامشروع؟ اگر مربوط به مرد است، با دلیل. و اگر از راه نامشروع گرفته نیز مدلله بیان فرمائید. و ضمناً زن مدعی است که من پاکم و این فرزندم مال شوهرم است.

اج: اگر این خانم وقت نکاح او، نه ساله یا بالاتر بوده این فرزند از همین مرد است و ثابت النسب و حلال زاده می‌باشد و اگر زن وقت نکاح نه ساله نبود بلکه ۸ ساله یا ۷ ساله بود پس این فرزند مال آن مرد نیست. ولی از خود عبادت شما معلوم می‌شود که این خانم حتماً وقت نکاح نه سال یا بالاتر عمر داشته چرا که اگر ساله می‌بود یا کمتر اصلاً قابل حمل نمی‌شد. مثلاً اگر تصور کنیم که این خانم وقت رفتن شوهر ۸ ساله بوده و شوهر سالی و سه

۱-کذا فی رد المحتار: ۵۷۵/۲

ماه در خارج بوده و آوردن اولاد کمتر از نه سال شرعاً و عقلاً ممکن نیست پس باید که عمر خانم الآن ۹ سال و ۳ ماه باشد. اگر ما عمرش ۹ سال و ۳ ماه قرار دادیم باید که بعد سال نهم او را ۹ ماه دیگر بگذرد و فرزند سالم بیاورد و اگر نه بچه‌ی سه ماهه روح ندارد چطوری پیدا شده انسان می‌شود. البته اگر سقط بشود امکان دارد. پس ثابت شد که این خانم ۹ ساله حتماً بوده و شوهر حتماً صحبت کرده و این بچه پیدا شده است. بچه گاهی دو سال الی بیشتر امکان دارد که در شکم مادر ماند. لذا اگر پدر قبول می‌کند خیر ولی اگر بچه را از خود نفی می‌کند، باید زن و مرد لعان کنند. بدون لعان، بچه فرزند همین مرد و نسبش بحکم شریعت ثابت است.

قال فی شرح التنویز: «و ادنی مدته (ای البلوغ) له اثنتا عشرة سنة و لها تسع سنین فان راهقا بأن بلغا هذا السنن...»(۱)

و قال الشامی: فی الرد «و بقی مالوادعت الصغیرة الحبل و هی کاالکبیرة یثبت نسبه الی سننین لأن القول قولها فی ذلک زیلعی»(۲)

و قال ایضاً: «المراهقة المقاربة للبلوغ و هی من بلغت سناً یمکن ان تبلغ فیه و هو تسع سنین و لم توجد منها علامة البلوغ اما من دونها فلا یکمن الحبل»(۳)

و در حدیث هم موجود است: «**الولد الفراش**» بزرگترین و قوی‌ترین فراش، فراش نکاح است.

و الله سبحانه اعلم و علمه اتم

۲۵ جمادی الاول **۱۴۱۴** هـق محمد عمر غفرله

ثبوت نسب فرزندی که از طریق تلقیح مصنوعی متولد شده باشد

اس: اگر منی مرد را در هم زوجه وارد نمودند چه بوجه حلال یا حرام و بچه تولید شد. بچه متعلق به والدین هست یا نه و همه احکام فرزندی دارد یا ندارد؟

اج: اگر به همین طریق عمل تولید مکمل کرده شد فرزندی متولد شد بلاریب نسب قابت می‌گردد و وارث هم می‌شود و احکام رضاعت هم متعلق می‌گردد چرا که برای ثبوت

۱- رد المحتار: **۱۵۴/٦**، کتاب الحجر

۲- رد المحتار: **٦۷۹/۲**، مطلب فی ثبوت النسب من الصغیرة.

۳- رد المحتار: **٦۷۸/۲**. و هکذا فی الهندیة: **۱۳۹/۱**.

نسب و غیره صورت جماع فطری لازم نیست بدون طریق فطری اگر بکدام وسیله، ماده «منویه» به رحم رسانیده شود، نسب ثابت می‌گردد.

در خلاصة الفتاویٰ و هندیه می نویسد: «**البکر اذا جومعت فی مادون الفرج فجلت بان دخل الماء فی فرجها فما قرب اوان و لادتها تزال عذرتها ببیضه او حرف درهم**»

ازین معلوم شد که نسب با تمام احکام متعلقه با آن ثابت می‌گردند. نظیری دیگر برای این مسئله این است که یکی از اسباب حرمت، رضاعت است و طریق فطری و طبعی او این است که طفل از دهن شیر بخورد اما اگر شیر زن را دوشیده و در دهن او ریختند یا در بینی او داخل کردند. اتفاقاً حرمت رضاع ث ثابت می‌گردد بلکه نزد امام محمد (رح) اگر شیر در دبر بچه یا فرج دختر داخل کردند، هم حرمت ثابت می‌گردد

(کذا فی الهندیة ص ۴۳ ج ۲)

و الله سبحانه اعلم و علمه اتم.

اس: اگر منی مردی را داخل رحم اجنبیه نمودند و معلوم شد که بچه از آن منی است پس اگر این عمل بطور شبهه بود مثل آنکه گمان می‌کرد که زن خودش هست و زن نیز گمان می‌کرد که منی شوهرم هست و بعد معلوم شد از شوهر نیست، پس بچه شرعاً از این شوهر و زن است یا نیست و تمام احکام فرزندی را دارد یا نه؟

اج: بلا شبهه این زنا است و نسب فرزند از پدر اصلی ثابت نمی‌شود اگر پدر هم او را نفی می‌کند. و احکام فرزندی بر او جاری نمی‌گردد.[۱]

و الله سبحانه اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر غفرله

۲۵ جمادی الاول ۱۴۱۴ هـ‌ق

باب ما یتعلق باالحضانة و النفقة

حق حضانت فرزندان کوچک

اس: مردی زن خود را طلاق داد و فرزند هم داشتند پس فرزندان تا چند سال با مادر باشند؟

اج: اگر فرزند، پسر است پس پرورش کننده احق است به او تا عمر هفت سالگی ـ

۱- مأخوذ از جدید فقهی مسائل ص ۱۵۱ الی ۱٦۱ ج ۱.

پرورش کننده مادر باشد یا دیگری. و اگر آن دختر است پس مادر و مادر بزرگ احق اند به او تا اینکه بالغه گردد. و اگر پرورش کننده دیگری است پس تا سه سال او حق است. **قال فی التنویر و الدر:**

الحضانة احق بهای با الغلام حتی یستغنن عن النساء و قدر ببسع و به یفتیٰ لانه الغالب و الام و الجدة احق بها حتی تحیض ای تبلغ و غیرها احق بها حتی ششتهی و قدر بتسع و به یفتی»[1]

و الله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر غفرله

۱۳۸۴ هـق

سقوط حق حضانت مادر در صورتی که فاسعة یا با غیر محرم فـرزند را نکـاح کرده باشد

اس: اگر مادر طفل فاسقه باشد یا شوهری غیر از محارم طفل عقد کرد حق پرورش او ساقط می‌شود یا نه؟

اج: درین هر دو صورت حق پرورش او ساقط می‌شود. قال فی رد المحتار:

«و یشرط فی الحضانة ان تکون حرة بالغة عاقلة امنیة قادرة و ان تخلوا من زوج اجنبی»

و فی التنویر: **«و تثبت للام و لو بعد الفرقة الا ان تکون مرتدة او فاجرة...او مـتزوجة بـغیر محرم».**[2]

و الله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر غفرله

٦ شوال ۱۳۸۴ هـق

حکم نفقه‌ی سال‌های گذشته

اس: زید تا چند سال نزد زن نیامده و خرج و نفقه هم به زن نداده است آیا این نفقه‌ی چند سال بر زید لازم می‌شود یا نه؟ اگر لازم نمی‌شوند چرا او اگر می‌شوند بچه علت؟

اس: اگر مردمان زن به وسیله قاضی یا به رضای شوهر وقت رفتن شوهر نفقه هر ماه یا روزانه یا سالیانه مقرر کردند و گفتند اگر شما نفر ستادید این قدر بر سر شما مقرر است پس نفقه ایام گذشته به زن می‌رسند و اگر ازین دو چیز و امر یکی هم دیده نشـد بـه زن نـفقه نمی‌رسد چرا که نفقه بدون این دو صورت تقرر پیدا نخواهد کرد.

و الله اعلم و علمه اتم محمد عمر غفرله

۱- رد المحتار: ۸۸۱/۲ ۲- رد المحتار: ج ۲ ۸۷۱ و۸۷۲.

۱٦ جمادی الآخر ۱۴۱۳ هـق

نفقه‌ی ناشزه

اس: نفقه ناشزه در عدت ساقط می‌گردد یا نه؟

اج: نفقه‌ی او مثل نفقه نکاح است به نشوز ساقط خواهد شد.

و الله اعلم و علمه اتم

۳ محرم ۱۴۰۵ هـ.ق محمد عمر غفرله

حکم نفقه برای زنی که با شوهر و به خانه‌اش نمی‌رود

اس: اگر زن با شوهر خود نرفت، و پیش پدر و مادر خود نشست خرج و نفقه‌اش بـر شوهر است یا بر سر پدر و مادر؟

اج: اگر شوهر می‌خواهد که همسرش را به منزل خود ببرد و او تمرد کرده و نمی‌رود یا والدین او را نمی‌گذارند با وجودی که مهر معجل او را اداکرده است یا زن حق مهریه را به او عفو وهبه کرده است یا مهر، مؤجل (وامی) است یا که زن بعد بردن در خانه‌ی شوهر، بدون اجازه شوهر از خانه‌اش بیرون شده و رفته است. و نمی‌آید پس درین صورت‌ها بر شوهر نفقه لازم نیست بر پدر و مادرش هست و اگر شوهر مهر معجل او نداده یا دیگر حقی از حقوق شرعی او فوت کرده و آن زن غیظ کرده با شوهر نمی‌رود پس نفقه دارد باید شوهر او را نفقه بدهد.[(۱)]

و الله اعلم و علمه اتم

۲٦ صفر ۱۴۱۱ هـق محمد عمر غفرله

نفقه‌ی ناشزه

اس: زنی که نشوزش خلاف شرع باشد. مثلاً شوهرش می‌گوید که با نا محرمان همراه و هم صحبت بناش و دیگر کارهای بد نکن با وجود این قدر تذکر، اعـمال مـذکور را انـجام می‌دهد آیا نفقه دارد یا نه و اگر طلاق داده شد به علت همین اعمالش آیا در مدت عدت نفقه دارد یا نه؟

۱- کذا فی العالمگیریة ص ۱۴۳ ج ۲.

اج: با این همه اگر در خانه شوهر می‌ماند، نفقه‌اش بر شوهر لازم است. چراکه ناشزه در شرع آن است که از خانه‌ی شوهر بدون اذن او بیرون رود و خود را از شوهر بدون عذر شرعی دور دارد اما تا وقتی که در خانه هست اگر چه نافرمانی کند ناشزه گفته نمی‌شود. و نفقه حق همین ماندن است در خانه شوهر. در عالم گیریه می‌گوید:«و **النا شزه هی الخارجة عن منزل زوجها المانعة نفسها منه بخلاف مالوا متنعت عن المتکن فی بیت الزوج لان الاجتاس قائم**»(۱)

و در عدت هم نفقه دارد.

و الله اعلم و علمه اتم

۱۲ ربیع الاول ۱۴۱۱ هق محمد عمر غفرله

توضیح مسئله‌ی نفقه‌ی زن حکم نفقه‌ی گذشته‌ی زن

اس: زنی که در مدت عدت نفقه را طلب نکرد و قاضی به این امر قضاوت هم نکرد و نفقه‌ی او را مقرر نکرد آیا می‌تواند در آخر عدت یا بعد ختم شدن آن طلب نفقه کند یا نه؟ اگر طلب کرد نفقه‌اش می‌رسد یا نه؟

اج: در این صورت بعد از گذشتن عدت او را نفقه نمی‌رسد. و اگر در عدت طلب کرد ولی بعد از گذشتن یک ماه یا بیشتر نفقه آن ایام گذشته به او نمی‌رسد البته نفقه ایام باقی مانده به او می‌رسد اگر وقت و مدت عدت تا حال باقی است.

اصل تفصیل این مسئله این است که این مسئله چند صورت دارد:

۱ـ اینکه همسر در عدت است یا تا حال در عقد نکاح است ولی زوجش به او نفقه نمی‌دهد و او طلب نمی‌کند و به همین حال یک ماه و بیشتر می‌گذرد و بعداً طلب می‌کند پس در این صورت نفقه‌ی ایام گذشته به او نمی‌رسد.

۲ـ قاضی بر شوهر نفقه را تعیین کرد یا که دستور قرض گرفتن علیه شوهر و او یا زوجین خود به مقداری معین مصالحه و توافق کردند پس درین صورت بعد گذشت عدت و آخر آن هم نفقه‌اش ساقط نخواهد شد و همسر حق تقاضای نفقه خود دارد.

قال فی الدر و التنویر : «و النفقه لا تصیر دینا الا با القصاء او الرضا ای اصطلاحها علی قدر معین»(۲)

۱- الهندیة: ۱۴۳/۲

۲- رد المحتار: ۷۱۵/۲، باب النفقة

و قال ایضاً: «و لا تسقط النفقة المغروضة. بمضی العدة علی المختار، بزازیة»[1]

و فی الشامیه بعد بحث طویل: «و قد علم من هذا اِنها بعد القضاء لا تسقط بمضی الهدة سواء کانت شهرا او اکثر او اقل. نعم تسقط بمضی المدة قبل القضاء ان کانت شهرا فاکثر کما قدمناه عند قول المنصف: «و النفقة لا تصیر دینا الا باالقضاء و الحاصل ان نفقة الزوجه قبل القصاد کنفقة الا قارب بعد القضاء فی اِنها تسقط بمضی المدة الطویلة».[2]

و الله اعلم و علمه اتم

۱۲ ربیع الاول ۱۴۱۱ هـق محمد عمر غفرله

حق حضانت فرزند دختر

اس: زید دهنده زن و شوهر بودند و دختری شش ساله داشتند که زید هنده را طلاق داد دهنده ادعا کرد که دختر با من باشد پس زید چه موقع می‌تواند دختر را از هنده بگیرد؟ و اگر هنده ازدواج کند آیا تغییری در مسئله به وجود می آید؟

اج: درین عمر تا اینکه دختر مراهق گردد و بحدّ شهوت برسد برای پرورش آن مادر حق دارتر است به پدر داده نشود و تا اینکه بحد شهوت رسید به پدر حواله کرده شـود. البـته نفقه‌اش بر ذمه پدرش لازم است.

قال فی الهندیة: «احق الناس. بحضانة الصغیر حال قیام النکاح او بعد الفرقة الأم...و الأم أحق با الجاریة حتی تحیض و فی نواد هشام عن محمداً اذا بلغت حد الشهوة فـا الاب احـق و هـذا صحیح».[3]

البته اگر مادر مرتده شود یا فاسقه است و مأمونة نیست یا دزد یا غنا خوان یا نائحة است یا نا محرم همان دختر را نکاح کرده است یا با زارگرد است که طوف ضیاع دختر باشد پس به پدر و حواله کرده شود.[4]

و الله اعلم و علمه اتم

۲٦ ذیقعده ۱۴۱۳ هـق محمد عمر غفرله

۱- رد المحتار: ۷۲۷، مطلب فی نفقة المطلقة

۲- رد المحتار: ۷۴۵/۲، مطلب فی مواضع لا یضمن فیها المنفق ۳- الهندیة: ۱۴۱/۲

۴-کذا فی الهندیة: ۲ / ۱۴۱

اس: زید زنش را طلاق داد و دختر هفت ساله‌ای دارد که نزد مادر است آیا زید می‌تواند ادعا کند که من دختر را قاعده نورانی و قرآن درس می‌دهم و اگر مادر از تحویل دادن دختر انکار کند، زید چه کار بکند؟ و آیا اگر زید بخاطر جلوگیری از فتنه سکوت اختیار کند عند الله بری می‌شود یا نه؟ با توجه به اینکه محیطی که دختر زندگی می‌کند، محیط تلویزیون و گانا است.

اج: در این صورت که در خانه‌ی مادر تلویزیون و موسیقی موجود است و زن و بچه‌ها به آن اشتغال دارند، پدر حق دارد که دختر از نزد آنها ببرد چراکه در این صورت غوف ضیاع موجود است.

قال فی التنویر و الدر: «او فاجرة فجوراً یضیع الولد به کزنا و غناء و سرقة و یناحة کما فی البحر و النهر بحثا».(۱)

البته اگر آن فتنه ازین خرابی‌ها هم بدتر می‌گردد پس ترک آن هم گنجایش دارد بحکم **«من ابقلی ببلیتین فلیختر اهو نهما»**

و الله اعلم و علمه اتم

۱۴ جمادی الاول ۱۴۱۳ هق محمد عمر غفرله

حق حضانت فرزندان

اس: آیا حق حضانت برای فرزند دو ساله برای مادرش هست یا که مادر پدرش احـق باالحضانة است؟

اج: فرزند اگر دختر است تا رسیدن به بلوغت حق حضانت برای مـادرست و اگـر او نباشد مادر و اگر او هم نباشد خواهر مادر است. و اگر پسـر است تـا هـفت سـالگی هـم حضانت او به همین ترتیب است. مگر آنکه مادر مرتده شود یا فاجره غیره مأمونة یا دزد و نوحه‌گر باشد یا اجنبی نکاح کند یا مامونة نیست که هر وقت باز ارگری می‌کند و بچه را ضایع می‌کند.(۲)

و الله اعلم و علمه اتم

۱۰ رجب ۱۴۱۳ هق محمد عمر غفرله

۱- رد المحتار: ۶۸۸/۲، باب الحضانة

۲-کذا فی الهندیة: ص ۱۴۱ ج

ناشزه و نفقه‌ی او

اس: چه می‌فرمایند علماء کرام درباره زنی که شوهر و بچه‌های خود و قوم خود را ترک کرده دنبال یک داماد معتاد می‌افتد. بقریه‌ای رفته است که نه در آنجا ورثه دارد و نه قوم و نه دامادش ورثه دارد آیا این زن ناشزه است یا خیر؟ و آیا نفقه بر شوهر لازم می‌شود یا خیر؟ و آیا حق فروختن مهریه‌ای راکه از شوهرش رسیده، دارد یا نه؟

اج: آری این زن ناشزه است خرج ندارد تا دو مرتبه توبه نکرده و عود نکرده است. **قال فی الهندیة:**

«**و الناشزة هی الخارجة عن منزل زوجها المانعة نفسها منه**»(۱)

و مهر شرعاً حق اوست بعد از ثبوت، ساقط نمی‌گردد اما تا وقتی که در نکاح زوج است زوج می‌تواند که او را از فروخت مهر یا تصرفی دیگر منع کند. چراکه زوج حاکم اوست ولی مهر ساقط نمی‌گردد.

قال فی الهندیة: «و اذا تأکدالمهر لم یسقط و ان جائت الفرقة من قِبَلها»(۲)

و الله تعالی و اعلم.

۲ ربیع الثانی ۱۴۱۴ هق محمد عمر غفرله

حکم نفقه‌ی ایام‌گذشته‌ی زن و فرزندان و حق حضانت دختر بالغ

اس: زید همسر خود را بدون طلاق بهمراهی سه طفل ترک داد و این هر سه طفل حتی یکی شیر خواره بوده، در آغوش مادر خویش زندگی کرده‌اند و مادر ایشان گاهی گوسفندی و مرغی فروخته وگاهی لباس دوخته و فروخته است و ایشان را نفقه داده بعد از گذشتن ۱۷ الی ۱۸ سال زید دعوا می‌کند که فرزندان مرا بمن تحویل بدهید زن می‌گوید نفقه‌ی ۱۸ سال بمن بدهید بعداً فرزندان تو را می‌دهم. حکم شان چیست؟

اج: دعوای زن بی سود است به دو وجه:

۱ـ اینکه او از اول امر نزد قاضی نرفته و نفقه‌ی خود و بچه‌ها را طلب نکرده و بـحکم قاضی قرض نگرفته و نخورده است. ۲ـ اینکه اگر قاضی او را حکم کرده می‌بود و دستور استدانه داده بود و مقداری نفقه هم معین می‌بود اما وقتی که او اینقدر سال مراجعه نکرده از

۱- الهندیة: ۱۴۳/۲ ۲- الهندیة: ۲۱/۲.

شوهر خود نگرفته، حق نفقه‌ی او بچه هایش همه ساقط گردیدند. چرا که نفقه از همان حقوق است که به تاخیر دادن ساقط می‌شود. قال فی التنویر:

«و النفقه لا تصیر دینا الا بالقضاء او الرضاء...»

و قال ابن عابدین (رح) «قوله (و النفقه) ای اذا الم ینفق علیها بان غاب عنها او کان حاضراً فامتنع فلا یطالب بها بل تسقط بمضی المدة»[۱]

و قال فی الهندیة: «و لو فرض القاضی النفقه علی الاب فلن تستدن الام و اکل الولد بمسئلة الناس لا ترجع علی الاب بشیء...»[چ] و مثلها فی الشامیه.

بچه را هم درین عمر از پدر نمی‌تواند از دست گرفت چرا که در حق پسر بعد از هفت سال و در حق دختر بعد از بلوغت، پدر احق است که آنها را از ما در بگیرد و در اختیار خود گذارد و خود آنها را بپرورد.

قال فی الهندیة: «و قدره ابوبکر الرازی بستع سنین. و قال القدوری حتی یأکل وحده و یشرب وحده و یستنجی وحده و قدره ابوبکر الرازی بستع سنین و الفتویٰ علی الاول و الامام و امجدة احق باالجاریة حتی تحیض وفی نوادر ابن هشام عن محمد اذا بلغت حد الشهوة فاالاب احق و هذا صحیح»[چچ]

و الله تعالی اعلم و علمه اتم

۱۷ رجب ۱۴۱٦ هق محمد عمر غفرله

حکم نفقه‌ی ایام گذشته‌ی زن

اس: مردی عروسی کرد و بخارج رفت یا برای درس خواندن بجایی دیگر رفت و در اثناء سال زوج بوطن خود رفت و آمد می‌کند یا نمی‌کند به همین منوال پنج و شش سال گذشت. وقتی که داماد آمد اولیاء زن گفتند که نفقه‌ی پنج و شش سال دختر ما را بدهید که درین مدت ما او را خرج داده‌ایم. آیا این نفقه برد اما لازم می‌شوند یا نه؟

اج: نفقه سال‌های گذشته بدون قضای قاضی یا رضای شوهر بر ذمه‌اش لازم نمی‌شود لذا نفقه سال‌های گذشته از شوهر در صورت مسئوله گرفته نشود البته اگر بر ضای خودش می‌دهد اشکال ندارد. (و النفقه لا تصیر دینا الا با القضاء او الرضا»[چچچ]**کتبه عبدالغنی (عفی عنه)**

۱- رد المحتار: ۷۱۵/۲. چ- الهندیة: ۱۵۰/۲. چچ- الهندیة: ۱۴۱/۲. کانفور

چچچ- رد المحتار:۷۱۵/۲

دارالافتاء منبع العلوم

و الله اعلم و علمه اتم

۷ ذیقعده ۱۴۱٦ هـق

الجواب صحیح ـ احقر محمد عمر غفرله

حکم نفقه‌ی زن در صورتی که در خانه‌ی شوهر زندگی نکند

اس: زید برای زن خود همه چیز را از قبیل حمام خانه و... آماده کرد و خودش می‌خواهد برود برای درس خواندن. اولیاء زن می‌گویند نفقه دختر ما را بیاد و تحویل بده داماد (زید) می‌گوید من خودم خانه دارم اگر در خانه می‌آید نفقه‌اش می‌دهم و اگر نه وقتی که شما پیش خود می‌برید باید خود شما نفقه بدهید چه حکمی دارد؟

اج: وقتی که زن از خانه‌ی شوهر بدون مرض شوهر به خانه پدر می‌رود و در خانه‌ی شوهر نمی‌ماند، نفقه‌اش ساقط خواهد شد و در موقع رفتن او به خانه پدرش اگر شوهر او را نفقه ندهد گنه کار نخواهد شد البته اگر خودش می‌دهد به خوشی خود، احسان اوست.

و لا نفقه لا حد عشر...و خارجه من بینة بغیر حق و هی الناشزه حتی تعود» چ

و الله اعلم و علمه اتم.

۷ ذیقعده ۱۴۱٦ هـق الجواب صحیح محمد عمر غفرله

اس: هنده بدون دستور شوهرش بنا بر کدام حرفی معمولی که دعوا شدند گفت بخانه فرزند و برادرانم می‌روم و نمی‌آیم شوهرش گفت باشد نیائید خلاصه بعداً هند کنار برادرانش هست و تقاضای نفقه می‌کند و شوهرش می‌گوید نقفه نمی‌دهم چرا آنجا رفته. آیا شوهر می‌تواند یا نه؟

اج: اگر زن بخانه شوهر نمی‌آید بنابر اینکه مهر خودش را طلبکار است و شوهر از ادای آن امتناع می‌ورزد، در این صورت برای زن نفقه می‌رسد اما اگر زن بدون هیچ علتی از آمدن امتناع می‌کند، نفقه ندارد. درین صورت مسئوله چونکه برای زن هیچ دعوای حقی مذکور نیست. لذا به او نفقه نمی‌رسد.(۱)

چ- فتاویٰ دارالعلوم ص ۱۱۲ ج ۱۰ اخذ من الشامی ص ۲۸۹ ج باب النفقة.

۱-کما فی فتاویٰ دارالعلوم دیوبند ج ۱۱ ص ۱۲٦.

و قال فی الهندیة: «فان کان الزوج قد طالبها باالنفقة فان لم تمتنع عن الانتقال الی بیت الزوج فلها النفقة فاما اذا امتنعت عن الانتقال فان کان الامتناع بحق بان امتنعت تستوفی مهرها فلها النفقة و اما اذا کان الامتناع بغیر حق بأن کان او فاها المهر مؤجلاً او وهبة منه فـلا نـفقة لهـا کـذا فـی المحیط»[۱]

و الله اعلم و علمه اتم
کتبه محمد یوسف سربازی از دارالافتاء
۱۲ ربیع الثانی ۱۴۱۷ هـ‌ق
الجواب صحیح ـ محمد عمر غفرله

باب ما یتعلق بالمقفود

حکم مفقود

اس: زنی که جوانه است و چندین سال است که شوهر او گم شده حکم او چیست؟

اج: اگر شوهر این زن از چهار سال کمتر است که گم شده و مفقود الخبر است، درین مدت کاری نکند و صبر کند. و اگر چهار سال کامل است که مفقود شده و گم نام است یا بیشتر، پس درین زمانِ پرفتن. احناف طبق مذهب امام مالک فتویٰ داده‌اند که بعد چهار سال اگر حکومت اسلامی هست، این زن مراجعه کند و حکومت یا نائب یا قاضی او این زن را از شوهر مفقودش جدا کند و بعد از گذشتن عدتِ وفات، با دیگری ازدواج کند.

و اگر حکومت غیر اسلامی است اما قاضی و دادگاه مسلمان دارد، پس نزد او برود و تفریق کند و اگر کسی از مسلمین نیست، علماء و معتمدین خود جمع شده و این را تفریق کنند و بعد از چهار سال که تفریق کردند، آن زن عدتِ وفات که چهار ماه و ده روز است تکمیل کرده ازدواج دیگری کند.[۲]

و الله اعلم و علمه اتم
۳ ذیقعده ۱۴۰۳ هـ‌ق محمد عمر غفرله

۱- عالمگیریه ص ۵۴۵ ج ۱.
۲-کذا فی کفایت المفتی ص ۲۱۷ ج ٦ و چند صفحات دیگر.

تفصیل مسأله‌ی مفقود

اس: فردی بنام عبدالصمد مدت ده سال می‌شود مفقود گردیده و متأهل می‌باشد و معلوم نیست که حیات است یا نه فقط اینقدر هست که یک مرد اظهار می‌کند که ما او را می‌دانیم که کجاست البته اگر شما را اینقدر پول بدهید شما را راهنمایی کرده و می‌بریم نزد او در فلان شهر است مردمان هم قبول کردند و آن را وعده دادند و گفتند به تو پول می‌دهم دوباره آن شخص نیامد و مردم در همان شهر رفتند و جستجو و تحقیقات کردند چیزی دستیاب نشد و شخصی که حالش را آورد از قرائن معلوم می‌شود که درغگو بوده و خواسته است که پول بگیرد.

ثانیاً شخصی در ثبت احوال آمده و خود را بنام مفقود معرفی کرده خواسته که شناسنامه بگیرد. او را وعده داده‌اند که بعد از چند روز بیا بتو شناسنامه می‌دهیم دوباره نیامده و این عکس که در ثبت احوال گذشته با عکس‌های قبلی مفقود تقابل داده و اکثر مردم می‌گویند که عکس شخص مفقود نیستند و با عکس‌های قبلیش فرق دارند. غرض اینکه حکم زوجه‌ی این مفقود از نظر شرع مقدس چیست؟ و اگر به این نحو مفقود شمار نیست، پس آیا بعد از معلوم شدن این احوال، چند سال بگذرد بر زوجه‌ی مفقود اجازه نکاح مجدد می‌رسد و بعد از رسیدن اجازه نکاح راهنمایی فرمایید چگونه فرقت واقع می‌شود؟

اج: بر مسئله‌ی مفقود سه حکم مرتب می‌گردد:

۱ـ حکم مال او که آیا به ارث تقسیم کرده شود یا نه؟ پس درین مسئله باتفاق جمهور مجتهدین مفقود زنده شمار کرده می‌شود و مال او تقسیم کرده نشود تا وقتی که هم سن‌هایش زنده هستند. چون کس در شهر او از هم سنّ‌های او نماند، آن وقت حکم موت او کرده و مالش تقسیم شود.

۲ـ اگر در غیبت او کسی بمیرد که مفقود از او میراث می‌برد، پس در مورد این مسئله تفصیلی وجود دارد که آن بجای خود است.

۳ـ حکم همسر اوست. و این مسئله اگر چه نزد احناف تفصیلی دارد، اما متأخرین احناف (از علامه قهستانی که متولد ۳۵۳ هست، و به بعد) و باالأخص مفتیان دیار هند درین مسئله بنابر خوف فتن بقول امام مالک (رح) فتوا داده‌اند. و در این مسئله ضرورت مراجعه جدید به فتوای قاضی مالکی نیست زیرا که این مسئله جزء مذهب احناف شده است.

بنابراین چون مفقود تا چهار سال کاملاً مفقود الاثر شد و همسر او صبر نکرد یا خوف

ارتکاب عمل فاحشه دارد یا در مخارج و نفقه‌ی او تنگی و سرگردانی آید، پس حاکم و قاضی بعد از جستجوی شدید حکم موت مفقود صادرکند و بعد از حکم قاضی چهار سال و چهار ماه و دو روز نشسته سپس ازدواجی دیگر کند.

آری درین مسئله وخیم مراعات شرایط زیر الزامی است بدون ملاحظه‌ی این شرایط جواز آن در مذهب احناف امکان ندارد:

۱ـ اگر آن کشور دارالاسلام است، باید که اول زن برود در عدالت قاضی شرعی که از طرف حکومت مقرر است دعواکند و پژوهش دهد چراکه حکم حَکَم در این مورد اعتبار ندارد.

۲ـ بوسیله شهادت شرعیه ثابت کند که نکاح من با فلان شخصی (مفقود) بوده و گواه بیاورد. اگر گواه عینی ندارد، تسامع و شهرت هم کفایت می‌کند.

۳ـ مفقود شدن او را هم به گواه ثابت کند.

۴ـ بعد از اثبات گواهان، بر خود قاضی هم لازم است که از حال مفقود تحقیق و تفتیش کند و خیلی کنجکاوی و جستجو کند، اگر درکدام یک ملکی سراغ دارد باید مفتش بفرستد یا به وسیله‌ی نامه یا اخبار یا تلفن، و تحقیق کند. و کرایه‌ی مفتیش را از زن بدهد، اگر پول دارد. اگر ندارد مردم چنده کرده بدهند. پس بعد از نا امیدی کامل، قاضی حکم مردن او را صادرکند و بعد چهار سال، چهار ماه و ده روز دیگر بحکم عدت بنشیند پس بعد ازین همه ازدواجی دیگر کند.

البته بعد از تکمیل شدن چهار سال، دو مرتبه احتیاطاً بقاضی رجوع کرده حکم بگیرد. و اگر کشور دارالاسلام نیست ولی دادگاه و غیره هست، به همانجا رجوع کرده حکم بگیرد و اگر دادگاه هم نیست یا هست ولی حکم آنها اسلامی نیست، پس نزد هیئت شوریٰ پنج نفری که عالم عادل باشند برود و حکم گیرد. پس اگر بعد از نکاح دوم یا قبل نکاح دوم شوهر اول زنده آمد، همسر مال اوست بلا طلاق و تفریق، زوج دوم کنار برود مگر آنکه خودش قبول نکند پس زن را طلاق دهد. و اگر قبول هم کرد لازم است که زن عدتی طلاقی بگزارند سپس شوهر اول نزد او برود. بدون گزارندن عدت نزد او رفتن حرام است.

و عدت را هم در خانه‌ی شوهر اول گذارد و بر شوهر دوم مهر هم لازم است و اگر از شوهر دوم فرزندی پیدا شد، نسب آن از شوهر دوم ثابت می‌گردد. این است تکمیل احکام مفقود. حالا شما خود حال عبدالصمد مفقود را تطبیق دهید. این همه مسائل از حیلة الناجزة

ماخوذاند.[۱]

و الله اعلم و علمه اتم

٦ جمادی الثانی ۱۴۱۰ هق محمد عمر غفرله

حکم مال شخص مفقود

اس: شخصی از یک غیر مسلم مبلغی پول قرض گرفت بعد از مدتی غیر مسلم پول خود را طلب کرد اما این شخص پول نداشت و به او گفت که مدتی صبر کن پول تو را پرداخت می‌کنم. بعد مدتی غیر مسلم به جایی دیگر نقل مکان کرد و مفقود و اکنون هیچ خبری از او در دست نیست و وارثی هم اینجا ندارد حالا این شخص می‌خواهد پول او را پرداخت کند چطور کند؟

اج: این شخص غیر مسلم درین حالت حکم مفقود را دارد. مفقود تا مدت فقدش که نود سال است مالش را این بدهکار به دیگری از وارثانش ندهد آن را بنهد نزد خود. وقتی که مرگ او نزدیک برسید و مدت فقد مفقود مکمل نشد، و وصیت کند که من اینقدر مال بده کارم از فلان شخص. و اگر تا نود سال پیدا نشد به وارثان اورد کرده شود اگر معلوم اند و اگر نه به بیت المال نیست به مدارس دینی و یا به فقرا صدقه کند یا از قاضی شوره کند هر چه حکم کند به همان عمل کند.

قال في الهندية: «و يعتبر ميتاً في ماله يوم تحت المدة»

و قال فيها ايضاً: «و حكم بموته عضى تسعين سنة و عليه الفتوىٰ»

و فيها ايضاً: «و ان دفع المودع بنفسه او من عليه الدين بغير امر القاضي فالمودع يضمن و المديون لا يبرأ».[۲]

و قال فيها في اللقطة: «رجل غريب مات في دار رجل وليس له وارث معروف و خلف ما يساوي خمسة دارهم و صاحب الدار فقير لم يكن له ان يتصدق بهذا المال على نفسه لانه ليس بمنزلة اللقطة».

و قال: «رجل غاب و جعل داره في يد رجل ليعمرها و دفع اليه مالا ليعمرها ثم فقد الدافع فله ان يحفظ المال و ليس له ان يعمر الدار الا باذن الحاكم»[۳]

۱- الحيلة الناجرة للحليلة العاجزة: ۱۰۹-۹۳

۲- الهندية: ۲/۲۹٦، ط کانفور

۳- الهندية: ۲/۲۹۲، اللقطة.

ازین عبارت حکم مالِ او نامعلوم شد. و این دَین هم به منزله‌ی مالِ صاحب قرض است و آن مثل لفطه نیست که تصدق کند بلکه حفظ آن لازم است. و از دوم معلوم شد که اگر بکدام تصرفی خاص گفته است هم بعد فقد او نمی‌تواند در آن محل صرف صرف کند بدون اذن حاکم.

و الله اعلم و علمه اتم

۲٦ ذیحجه ۱۴۱۲ هـق محمد عمر غفرله

حکم مفقود

اس: زید یکی از باشندگان افغانستان می‌باشد باهنده عقد نکاح بست و تا حال خلوت صحیحه دیده شد، ارتش شوروی آمد زید را با چند نفر دیگر گرفتند و بردند جهت سربازی و بعد از سه سال سربازی ختم شد رفیقان زید آمدند و حال زید معلوم نشد و بعد از انقلاب مجاهدین تمام سربازان آمدند به محل خود که افغانستان بود و بعد از انقلاب، سه سال گذشت ولی حال و نام و نشان زید پیدا نشد نه حال مرگش و نه حال زندگیش. پس حکم زن زید چطور است و می‌تواند با شوهری دیگر ازدواج کند یا نه؟

اج: حکم این شخص محول به رای قاضی است. اگر قاضی شرعی نیست، محول به رأی هیئت شورای مسلمانان می‌باشد که قاضی یا شوریٰ فکر کنند اگر گمان غالب ایشان، مرگ او را ترجیح داده پس برعد ترجیح مرگِ او، زن او را حکم کنند که عدت موت بگذارند و بعد اتمام آن ازدواجی دیگر کند.

و اگر گمان غالب آنها حیاتِ او را ترجیح داد، زن و مال او را توقف دهند. و در این صورت مدت رأی زدن مقرر نیست که چند سال باشد البته از کم نباشد بلکه از چهار سال به بالا باشد مگر اینکه اسباب موتش جلوتر ثابت گردد.

قال فی الشامیه: «**و مقتضاء انه یجتهد و یحکم القرائن الظاهرة الدالة علی موته و علی هذا یبتنی علی ما فی جامع الفتاویٰ حیث قال: و اذا فقد فی المهلکة فموته غالب فیحکم به کما اذا فقد فی وقت الملاقاة مع العدو اوسع قطاع الطریق اوسافر علی المرض الغائب هلاکه اوکان سفره فی البحر و اما شبه ذلک حکم بموت لانه الغالب فی هذه الحالات و ان کان بین احتمالین و احتمال موته ناشیء عن دلیل لا احتمال حیاته لأن هذا الاحتمال کاحتمال ماذا بلغ المفقود مقدار ما لا**

یعیش علی حسب ما اختلفوا فی مقداره»[1]

و الله اعلم و علمه اتم

۲٦ ذیقعده ۱۴۱۴ هـق محمد عمر غفرله

باب حکم الغائب غیر المفقود
حکم غائب غیر مفقود

اس: مردی چندین سال است که از کشورش بنا بر جرمی فرار کرده است و امکان آمدن از ترس در کشورش وجود ندارد و امکان رفتن زنی در کشوری که مرد در آن رفته است، وجود ندارد و مردم هم طلاق او را نمی‌دهد پس با توجه به زمان فتنه امکان وجود فساد زن وجود دارد حکم شرع درین باره چیست؟

اج: بهترین طریقه درین موضوع این است که همان شوهر را به وسیله تلفن یا نامه به خلع آماده کنند که همسر تمام مهریه را رد کند و او زن را از خود جدا کند.

این طریق نزد همه ائمه جایز است.

و اگر آن شوهر به این امر راضی نشود و زن خوف وقوع فتنه و زنا دارد و یا خرج و نفقه ندارد پس برای او راه حل مشکل این است که او نزد رسمی یا دادگاه اسلامی گزارش دهد و نکاح خود را به آن غائب ثابت کند. دو مرتبه ثابت کند که او مرا خرج نداده و رفته است و الآن هم نمی‌دهد و به این قسم هم بر دارد پس بعد از آن دادگاه یا قاضی نزد همان شوهر غائب حکم بفرستد که یا خود بیا و حقوق همسر خود را تکفل کنی یا همسر را نزد خود ببری و اگر نه او را از خود جدا کن و اگر از این کارها هیچ نکردی، بعد مدتی من قاضی یا دادگاه او را از تو جدا خواهم کرد. بعد از آن تا یک ماه انتظار کند بعد یک ماه اگر شوهر کاری نکرد حکم تفریق او را صادر و اجرا کند اگر همسر اصرار می‌کند. اما اگر همسر راضی به ماندن باشد و جرمی کند تفریق نکند و آن حکم را که می‌فرستد به وسیله پست و تلگراف نباشد بلکه مدرک حکم را به دو مردم معتمد داده بفرستد و جواب را دریافت کند. و یا به وسیله تلفن با او صحبت کند و جواب را دریافت نماید. و اگر این تحقیقات ممکن نباشند پس بعد گفتگوی تلفنی یا نامه که جواب نا امیدی و منفی دهد قاضی آن را جدا کند و بعد گذشتن عدت، ازدواج دیگری کند.

۱- رد المحتار: ۳/۳٦۳. و کذا فی الحیلة الناجزة ص ۹۴.

کذا حققة فی الحیلة الناجرة من ص ۱۱۲ الی ص ۱۲۰)

و الله اعلم و علمه اتم

۱۸ ذیحجه **۱۴۱۳** هـق محمد عمر غفرله

باب الأيمان

اس: اگر کسی گفت مرا آب خانه‌ی تو حرام است و غرضش ترک رفتن بود مطلقاً و در عرف هم چنان مروج است آیا این یمین فقط بر آب قرار می‌گیرد یا مطلقاً ترک رفتن را؟

اج: فقط بر آب قرار می‌گیرد نه غیر. زیرا که لفظ مستعمله که آب است لفظ معین و خاص است و در معنی حقیقتی خود مستعمل است. عرف و غرض می‌توانند که محض عام باشند و نمی‌توانند که مزید بر معنی معین ملفوظ شوند و اینجا لفظ عام نیست که تنحصیص کرده شود پس این از دیاد است بر مفهوم خاص ملفوظ و این جایز نیست.

کما حققة الشامی فی رسالة الثلاثة عشرة «دفع الا نتقاص و دفع الاعتراض» حیث قال: و الغرض لا یصلح مزیداً علی اللفظ بل یصلح مخصصاً للفظ العام (ص ۳۰۳) و قال فی الرد: و دلالة لا تاثیر لها فی جعل غیر الملفوظ ملوفظاً.

و جاء بنظیرها: اذا حلف لا یشتری لانسان شیئاً بفلس»(ص ۷۹ ج ۳)

و الله اعلم و علمه اتم

۲۵ جمادی الاول ۱۳۹۰ هـق محمد عمر غفرله

جواب مسئله مفتیان پاکستان:

اج: عرب می‌جو مذکور هی ان سب کی ساته قسم کاتعلق هوگا صرف پانی کی ساته نهی.

و الله تعالی اعلم ۱٦ رجب ۱۳۹۰ کتبه شفیق احمد غفرله، دارالافتاء و الارشاد اشرف المدارس ناظم آباد

الجواب صحیح رشید احمد

الجواب صحیح، دارالافتاء المدرسة العربیة الاسلامیة نیوتاون کراچی

تنقید بر جواب بالا:

مخدوم مکرم جناب مفتی صاحب زاد مجده ـ السلام علیکم و رحمة الله و برکاته اما بعد جواب استفتاء که در ۱۶ رجب تحریر فرموده بودید رسید و موجب خوشی گردید اما در جواب این مسئله که متعلق به یمن بوده، ترددی باقی مانده است لطفاً آن را رفع نمایید تا تسلی پیدا گردد. تردد این است: آنجا که فقها فرموده‌اند **الأیمان مبنیة علی الالفاظ»** یا فرموده‌اند: «**الایمان مبتیة علی‌العرف**» و نیز فرموده‌اند: «**بالعرف یخصّ و لا یزادو دلالة العرف لا تاثیرها فی جعل غیر الملفوط ملوفظاً و لا یخث بااغرض بلا مسمی لأن الغرض یصلح مخصصاً لا مزیداً**».

و آنچه در سوال لفظ «مر آب خانه‌ی تو حرام است» اگر چه عرف لفظ آب را عموم می‌گیرد ولی چونکه لفظ آب مسمی مخصوص و معین است و مستعمل مهجور هم نیست فقط این است که عرف او را به هر دو معنی که یکی اصل آب و دیگر طعام است مطلقاً استعمال می‌کنند و مجاز در ثانی و متروک از اول نیست لذا بفکر ناقصم این از دیاد است در معنی آب نه تخصیص زیرا که عموم اینجا نیست و جعل غیر ملفوظ است ملفوظ. و اگر غرض حالف عموم باشد باز هم غر ض مخصص می‌شود نه مزید و اینجا چون عموم در لفظ آب نیست تخصیص نمی‌تواند شد بلکه مزید است و آن صحیح نیست.

و بفکر ناقصم نظیر آن جزیی «**لا یشتری لانسان شیئاً بفلس**» است و در شامی ص ۹۹ ـ ۱۰۰ ج ۳ و رساله‌ی «رفع الانتقاض و دفع الاعتراض» که از مجموعه‌ی رسائل ابن عابدین است، نظر ثانی فرموده جواب تردید را از راه کرم تحریر فرمایند زیرا که احقر فهمیده‌ام که فقط این حنث به آب تعلق می‌گیرد نه چیزی دیگر. اگر چه اولاً فهم احقر مثل نوشته‌ی بزرگواران بود ولی بعد از کاوش به جانب دوم مرا میل پیدا گردید.

غره‌ی رمضان ۱۳۹۰ هـق محمد عمر غفرله

رجوع علماء پاکستان از نظریه‌ی قبلی خود:

آپکی رأی صحیح جب حقیقت غیر مهجوره اور مجاز متعارف جمع هو جائین تو عند الامام حقیقت پر عمل هو گا اور صاحبین کی نزدیک عموم مجاز پر. فتویٰ امام صاحب کی قول پرهی.

فی الشامیه ص ۷۴ ج ۳: نعم ما وقع مشرکا بین اللغة و العرف العرف علی العرف و ایضاً ان کان فیها قاعدة بناء الایمان علی العرف معناها ان المعتبر هو المعنی المقصود فی العرف من اللفظ المسمی و ان کان فی اللغة او فی الشرع اعم من المعنی المتعارف و کما کانت هذه القاعدة مرهمة

اعتبار الفرض العرفی و ان کان زائداً علی االفظ المسمی و خارجاً عن مدلوله کما فـی المسـئلة الاخیرة و کما فی المسائل الاربعة التی ذکرها المنصف دفعوا ذلک الوهم بذکر القاعدة الثانیة و هی بناء الأیمان علی الالفاظ لا علی الاغراض دفعوا به فوهم اعتبار الغرض العـرائـد عـلی اللـفظ المسمی و اراد و ابا الالفاظ الالفاظ العرفیة بقرنیة القاعدة الادلیٰ»

کتبه نور الدین متعلم اشرف المدارس ناظم آباد ۱۳ شوال ۱۳۹۰ الجواب صحیح

ولی حسن. دارالافتاء للمدرسة العربیة الاسلامیة نیوتاون کراچی الجـواب صـحیح ـ رشـید احمد.

اس: زید قسم خورد بقلب نه به زبان که مرا قسـم است بـذات خـدا کـه ایـن چـیز را نمی‌گیرم و گرفت حانث می‌شود یا نه؟

اج: فقط به اراده‌ی قلبی یمین و حلف ثابت نمی‌گردد زیرا که یمین از اخبار است و آن فعل زبان است نه فعل قلب مثل طلاق و عناق و غیره.

در کنز در مورد تعریف یمین می‌فرماید: **الیمین تقویة احد طرفی الخبر باالمقسم به و فی الشامیه: و به ظهران من تشاجر مع زوجته فاعطاها ثلاثة احجار ینوی الطلاق و لم یذکر لفظاً لا صریحاً و لا کنایة لایقع»(ص ۴۳ ج ۲)**

وچون یمین ثابت نمی‌گردد از کردن آن کار بعداً حانث نمی‌شود.

و الله اعلم و علمه اتم

۲۵ محرم الحرام **۱۳۹۲** هق محمد عمر غفرله

اس: اگر کسی خوردن گوشت گاو یا گوسفند یا شتر یا جوجه حرام کرد پس آیا خوردن گوشت بچه‌های شان جایز است یا نه؟

اج: گوشت این گاو و غیره و بچه‌های شان همه حلال است فقط در خـوردن گـوشت همان گاو و شتر و گوسفند کفاره سوگند ادا کند و به خوردن اولادشان چیزی نیست. (شامی)

و الله اعلم و علمه اتم

۲۹ جمادی الاخر **۱۳۹۷** هق محمد عمر غفرله

اس: اگر شخصی کاری بر خود حرام کرد باز همان کار را به فراموشی انجام داد این مسئله چطور است؟

اج: بر او کفاره‌ی یمین واجب می‌شود.

و الله اعلم و علمه اتم

۱۳ صفر ۱۴۰۱ هـق محمد عمر غفرله

اس: اگر کسی گفت قسم بخدا من اینجا نکاح نمی‌کنم پس اگر نکاح کرد بعد از نکاح چطور کند یا او را پدر و مادر مجبور کردند به همان جا و تا بعداری پدر و مادر کرد و همان جا نکاح کرد چه حکم دارد؟

اج: او را کفاره‌ی قسم لازم است و دیگر چیزی نیست.

و الله اعلم و علمه اتم

ربیع الاول ۱۴۱۰ هـق محمد عمر غفرله

اس: کسی آب شهری را حرام کرد آیا چای و شور بای آن شهر بروی حرام می‌شود یا خیر؟

اج: حرام نمی‌شود.

والله تعالی اعلم

۳ رجب ۱۴۰۲ هـق محمد عمر غفرله

اس: اگر زید به اسم قرآن قسمیه یاد کرد که من داماد عمرو نمی‌شوم بعداً رجوع کرد. بر زید چه حکم کرده می‌شود؟

اج: بر زید کناره‌ی سوگند لازم است که ده سکین بالغ را صبح و شام غذا دهد یا ۱۵ من گندم بر ده نفر برای هر یکی یک من و نیم تقسیم کرده بدهد.

و الله اعلم و علمه اتم

۳۰ ذیقعده ۱۴۰۳ هـق محمد عمر غفرله

اس: کسی آواز حیوانی شنید مردم از او پرسیدند آواز چه چیزی است گفت صدای

مردم است و به این سوگند خورد که صدای مردم است بعداً معلوم شد که آواز حیوانی بوده است. چه حکم دارد؟

اج: این سوگند لغو است. بر او نه گناهی هست نه کفاره.

قال فی الهندیة: و لغو و هو ان یحلف علی امر فی الماضی او فی المحال و هو یظن انه کما قال و الأمر بخلافه ـ الی ان قال او رأی شخصاً من بعید فقال و الله انه لزید فظنه زیداً و هو عمرو. او طائراً فقال و الله انه لغراب و ظنه غراباً و هو حدأة فهذه الیمین نرجوا ان الایواخذبها صاحبها» (ص: ۱۸۱ ج ۲ کانفوری)

و الله اعلم و علمه اتم

۲۹ رجب ۱۴۱۲ هق محمد عمر غفرله

اس: زید گفت مرا درین هفته به خانه رفتن و با زن خود همبستری کردن حرام است پس به خانه رفت و همبستری هم کرد حکمش چیست؟

اج: این یک نوع یمین بود. وقتی که در مدت یمین رفته و صحبت کرد بر او کفاره یمین لازم است. زنش طلاق نمی‌شود.

قال فی التنویر و الدر: و من خلف علی معصیة کعدم مع ابویه او قتل فلان الیوم.. وجب الخنث و التکفیر لانه اهون الامرین...کحلفه علی ترک وطئه زوجته شهراً و نحوه» (ص ۶۸ ج ۳، ایمان).

و قال فی الهندیة: تحریم الحلال یمین کذا فی الخلاصة فمن حرم علی نفسه شیئاً مما یملکه لم یصر محرماً ثم اذا فعل مما حرمة قلیلاً او کثیراً حنث وجبت الکفارة کذا فی الهدایة»(ص ۱۸۲ ج ۳، ایمان)

والله اعلم و علمه اتم

و احکم ۱۹ ربیع الاول ۱۴۱۵ هق محمد عمر غفرله

اس: شخصی قسم خورد و بعد از قسم خوردن مفصلاً در دل خود انشاءالله گفت آیا این مرد حانث می‌شود یا نه؟

اج: حانث می‌شود. چراکه استثناء در دل اعتبار ندارد. برای باطل شدن یمین در استثناء چند چیز شرط است یکی اینکه همان انشاء الله و استثناء به حرفی باشد که خودش بشنود

بقول اصح. دوم اینکه همان استثنا با یمین متصل باشد فاصلی بدون ضرورت نباشد. **(کذا فی الهندیة ص ۱۰۵ ج ۲ کانفوری)**

والله اعلم و علمه اتم

۲۷ ربیع الثانی ۱۴۱۵ هق محمد عمر غفرله

اس: شخصی بر خود چیزی حلال حرام کرد مانند شیر و به این سوگند خورد پس آیا سوگندش را انقض کند بهتر است یا بر آن قائم باشد؟

اج: نقض سوگند بهتر است. چرا که حرام حلال سوگند محسوب می‌شود و درین مورد حکم این است که خود را احانث کرده و سوگند را انقض کند و کفاره یمین ادا کند. چنانچه در قرآن مقدس خطاب به رسول اکرم (ص) وارد شده است: «**یا ایها النبی لم محرّم ما احل الله لک**» و در حدیث است: «**من حلف علی یمین و رأی غیرها خیراً منها فلیأت الذی هو خیر ثم لیکفر عن یمینه**».

و قال فی التنویر و الدر: و من حرم علی نفسه شیئاً ثم فعله با کل کفر یمینه لما تقرران تحریم الحلال یمین» (ص ۷۳۰ ج ۳)

و الله اعلم و علمه اتم کتبه عبدالغنی از دارالافتاء

۱۹ ذیقعده ۱۴۱٦ هق

الجواب صحیح ـ محمد عمر غفرله

اس: آیا حلف بغیر الله کفر است یا خیر؟ امروزه عادت گشته است که مردم بر جان کسی یا مرگ کسی قسم یاد می‌کنند. آیا عرف و او اعتباری هست یا خیر حکمش چیست؟

اج: حلف بغیر الله و بغیر از صفات و اسماء باری تعالی بدیگر اشیاء مثل کعبه و پیمبر یا به آباء و اجداد و یا بر جان و مرگ کسی حرام و باطل است قسمی محسوب نمی گردد اما حالف گنه گار و مرتکب گناه کبیره می‌شود ولی کافر نمی‌شود مگر در صورتی که آن را حلال بداند.

فتاویٰ دارالعلوم دیوبند ج ۱ ص ۱۳۶ بحواله در مختار) کتبه عبدالغنی. دارالافتاء منبع العلوم

۱٦ ربیع الاول ۱۴۱۸ هق

الجواب صحیح محمد عمر غفرله

اس: رضا حرام کرد که در منزل پسرانم یا بچه‌هایم اعم از مرد و زن، خوراک نمی‌خورم. اگر در خانه یکی خوراک خورد حانث می‌شود یا نه در خانه همه بخورد آن وقت حانث می‌شود و آیا یک کفاره لازم می‌شود یا چند تا؟

اج: به اقتضای حرف اگر در خانه یکی غذا بخورد حانث می‌شود و بر او یک کفاره لازم است.

فی الهندیة: اذا حلف لا یأکل من مال ابنه و کان بینه و بین الابن الحاف خب من خل فاکل منه یحنث لانه اکل من مال الا بن کذا فی المحیط»(ص ۸۹ ج ۲)

و الله اعلم و علمه اتم. کتبه محمد یوسف سربازی. دارالافتاء منبع العلوم

۶ جمادی الثانی ۱۴۲۱ هـ ق

توضیح در این مسئله تفصیلاتی هست. و این یمین مذکور از قبیل جمع مضاف است. شامی علیه الرحمة در آخر باعتبار عرف میل کرده است و در عرف ما هم خوردن در خانه یکی، خوردن در خانه همه هست. **کما فی الشامیه ص ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۷۱ ج ۳**

لذا بخوردن در خانه یکی هم حانث شده و کفاره هم یکی است و اگر در خانه همه خورد هم کفاره یکی می‌باشد. **«لان الکفارات اذاکثرت تداخلت» (ص ۵۷ ج ۳ شامی)**

و الله اعلم و علمه اتم. احقر محمد عمر غفرله (مفتی دارالافتاء).

اس: انسان در زمان طفولیت (غیر بلوغت) قسم خورد و وقت بلوغ حانث شد آیا کفاره بر او لازم می‌شود؟

اج: سوگند نابالغ که تا حال به بلوغت نرسیده است، اعتبار ندارد و منعقد نمی‌شود کفاره هم ندارد

هی قال فی الهندیة: و اما شرائطها فی الیمین باالله تعلی ففی الحاف ان یکون عاقلاً و بالغاً فلایصح یمین المجنون و الصبی و ان کان عاقلاً. (ص ۵۱ ج ۲ کتاب الأیمان باب اول و کذا فی فتاوی محمودیه ج ۷ ص ۳۵۶.

و الله اعلم و علمه اتم

دارالافتاء منبع العلوم.

۱۷ جمادی الثانی ۱۴۲۱ ھق الجواب صحیح ۔ محمد عمر غفرله